نگرشی به گذشته و آینده

پنجاه سال مبارزه در راه آزادی

حسن ماسالی

جلد دوم

نگرشی به گذشته و آینده

(جلد دوم)

نویسنده: دکتر حسن ماسالی

ناشر:
Multi-Cultural Center, P.o.Box 4145, 65031
Wiesbaden, Germany

چاپِ اول : تابستان ۱۳۹۲

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
طرح روی جلد و صفحه‌آرایی : یونس فقیهی

ISBN 978-3-9816239-1-8

Copyright © 2013 Hassan Masali. All rights reserved.

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن به صورت کلی و جزئی، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

..... فهرست مطالب .....

پیشگفتار

فصل چهارم - بازگشت مخفیانه به ایران

سازماندهی مستقل وحدت کمونیستی در داخل کشور ۱۳
شرکت در فعالیت های سیاسی پس از فروپاشی کامل رژیم شاه ۱۸
نامه سرگشاده انتقادی حسن ماسالی به خمینی ۱۹
نامزد نمایندگی مردم تالش در مجلس شورای ملی ۳۴
تاسیس جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران ۵۵
جنایات رژیم خمینی در تالش ۵۵

فصل پنجم - روند شکل‌گیری رژیم جهالت و جنایت

نقش ابراهیم یزدی در ارتباط با شکل‌گیری رژیم خمینی ۶۹
شرایط آشفته کشور ۸۱
تسلط افراد بی‌صلاحیت بر نهادها و دستگاه سیاسی - اداری کشور ۸۲

فصل ششم - سازماندهی و مبارزه انقلابی در شرایط اختناق

یادداشت‌های روزانه در شرایط اختناق در کردستان و گیلان ۱۵۳
یادداشت‌های روزانه - بخش اول ۱۵۳
یادداشت‌های روزانه - بخش دوم ۱۵۸

یادداشت‌های روزانه – بخش سوم ۱۶۱
یادداشت‌های روزانه – بخش چهارم ۱۷۷
برنامه گروگان‌گیری رژیم ۲۰۶
اسناد ارتباط سیاسی – تشکیلاتی با حزب دموکرات کردستان ایران ۲۱۶
حمایت از برخی گروه های مبارز ۲۴۰
عضویت مشروط در شورای ملی مقاومت و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق ایران ۲۴۳
تجربیات اقامت و مبارزه در کردستان ایران ۲۶۵
پایان فعالیت در کردستان ایران ۲۶۹

پیشگفتار

آرمان‌خواهـــی و پیگیـــری در مبارزه موجب گردید که با توســـل بـــه فنون مبارزه اجتماعـــی در شرایط ترور و اختناق، در صـــدد برآیم که به طور مخفیانه وارد ایران شوم.

لذا با گذرنامه و ویزای جعلی به وسیله قطار در تیرماه ۱۳۵۷ وارد ایران شدم. در عمل متوجه شـــدم که فقط چهار نفر از ما آماده هســـتیم که در آن شرایط بحرانی، در ایران، خطرات مختلف را بپذیریم و به طور گروهی همکاری کنیم.

در مخفی‌گاهـــم رویدادهای سیاســـی گوناگـــون را مورد ارزیابی قـــرار می‌دادم. شـــاهد سرگردانی روحی، بی‌تدبیری و فرومایگی شاه بودم. از طرف دیگر از خمینی به خوبی شـــناخت داشـــتم و برایم تعجب‌آور بود که چگونه بســـیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی لیبرال تا چپ، چنین فرد بیسواد و مرتجعی را به رهبری خود پذیرفته‌اند.

از ایـــن که دول غرب و در راس آنها آمریکا قصد داشـــتند از خمینی یک "رهبر"

بسازند چندان حیرت‌آور نبود.

از ایــن که توده‌های بی‌دانش، عصیــان‌زده و دردمند ادعا کنند خمینی را در کره ماه دیده‌اند تعجب‌آور نبود زیرا فرهنگ سیاســی و اجتماعی جامعه ســقوط کرده بود.

شاه دیکتاتور و نادان، با گریه از ایران خارج شد و خمینی نادان و جلاد با استقبال بی‌خردان وارد کشور شد و شکل‌گیری فاجعه‌ای بزرگ آغاز گردید.

در ابتــدا خیلی از ما نقش خمینی و آخوندهــای هم‌پیمان او را جدی نگرفتیم و بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی خودشان را زرنگ‌تر از آخوندهای مرتجع تصــور می‌کردند اما دیری نپایید که بســیاری از همین هم‌پیمانــان خمینی قربانی رژیم خودساخته شدند.

در ایــن کتاب کوشــش کرده‌ام با ارائه اســناد و مدارک فاجعه شــکل‌گیری رژیم خمینــی و ســقوط فرهنگی – اجتماعی ایران و عواقب دردناک آن را نشــان دهم. همچنین تلاش به عمل آورده‌ام مقاومت‌های دلیرانه، آگاهانه و صمیمانه بخشی از مردم دلاور و اپوزیسیون ایران را در برابر این حادثه نابهنگام تاریخی تشریح کنم.

عقیــده دارم برای اینکه دلایل ســقوط رژیم شــاه، به قدرت رســیدن خمینی و فجایعــی کــه روی داده‌اند را به طور منطقی و علمی درک کنیم ضروری اســت به همه اسناد و مدارک که در سه جلد کتاب ارائه شده‌اند مراجعه شود.

حسن ماسالی

تابستان ۱۳۹۲

فصلِ چهارم

بازگشت مخفیانه به ایران

سازماندهی مستقل «وحدت کمونیستی» در داخل کشور

پس از قطع ارتباط با چریک‌های فدایی خلق، گروه ما تصمیم گرفت که در داخل کشور تشکیلات مستقل خود را به وجود آورد. بر این اساس، داوطلب شدم که مخفیانه وارد ایران شوم و با همکاری تعدادی از دوستان همفکر و مورد اعتماد، تشکیلات مستقل خود را بوجود بیاوریم. لذا با دوستان فلسطینی در لبنان تماس گرفته و آن‌ها یک گذرنامه‌ی جعلی از کشور"پرو" (آمریکای لاتین) برایم آماده کردند و عکس مرا با ریش و سبیل و عینک به گذرنامه ملحق کردند.

سپس به یک دوست اطریشی توصیه کردیم که در "وین" برای خودش ویزای توریستی تهیه کند. متعاقب آن، ویزای توریستی سه ماهه‌ی ایران را کلیشه کرده و از روی آن "مهر" درست کردیم. در واقع برای خودم در گذرنامه‌ای که متعلق به کشور پرو بود، ویزای توریستی سه ماهه صادرکردم.

بعد از انجام امور یاد شده، به سفارت ترکیه در پاریس رجوع کرده و تقاضای روادید کردم. آن‌ها با دیدن ویزای ایران، سریعاً به من ویزا داده و من عازم آنکارا شدم. سپس بلیط قطار درجه‌ی یک، برای ورود به ایران گرفته و به اتفاق یک دوست ایتالیایی، در تیرماه ۱۳۵۷، به طرف تهران حرکت کردم. آن دوست ایتالیایی، وظیفه داشت که اگر در مسیر، اتفاق ناگواری برایم پیش آید، به دوستان گروه اطلاع دهد. یکی از رفقای گروه نیز تا نزدیکی مرز، مرا همراهی کرد.

می‌بایستی درکوپه‌ی قطار و هنگام مراجعه‌ی مسافرین و یا مامورین، خود را کنترل کرده و طوری وانمود می‌کردم که فارسی نمی‌فهمم. در مسیر راه دو دانشجوی ایرانی اهل اسکوی آذربایجان که در ترکیه فارغ‌التحصیل شده بودند، وارد کوپه من شده و سعی کردند که با من فارسی حرف بزنند. چون پاسخ نمی‌دادم، به یکدیگر می‌گفتند: قیافه‌اش شبیه ایرانی‌هاست، پس چرا فارسی نمی‌فهمد؟

سپس به زبان انگلیسی با من گفتگو کردند. گفتم که ازآمریکای لاتین آمده‌ام و برای کارهای پژوهشی عازم ایران و هند هستم. گاهی به فارسی به همدیگر می‌گفتند این از آمریکای لاتین آمده و این‌ها نیز مثل ما بدبخت هستند.

می‌بایستی خود را کنترل کرده و از بابت سخنان شیرین آن دو جوان، عکس‌العملی نشان نمی‌دادم. قطار که به مرز ایران رسید، یک افسر شهربانی به همراه یک ساواکی و شخصی از گمرک، وارد کوپه شدند تا پاسپورت و چمدان‌ها را کنترل کنند. قبل از اینکه پاسپورتم را ارائه دهم و حرفی بزنم، آن دو نفر به افسر شهربانی گفتند: جناب سروان، ایشان پروفسور است و از آمریکای لاتین آمده و می‌خواهد به ایران و هند سفرکند...

افسر شهربانی با شنیدن این مطلب، سلام نظامی داد و به انگلیسی گفت: به کشور ما خوش آمدید!

سپس نگاهی به گذرنامه‌ام انداخت و ادامه داد: به به! سه ماه هم که ویزا دارید!

بالاخره، سی‌ام تیرماه، وارد تبریز شده و در همان روز با قطار عازم تهران گشتم. دوست ایتالیایی نیز، از من جدا شد تا به اروپا برگردد.

یکی از دوستان (ب - ر)، با قرار قبلی در ایستگاه قطار تهران، منتظرم بود. ابتدا در زیر سقف منزل او اقامت کردم. اما وجدانم ناراحت بود زیرا وجودم در آن منزل می‌توانست خطرات زیادی برای همه اعضای خانواده، فراهم کند. از این رو

به اتفاق دو نفر دیگر از دوستان، درصدد برآمدیم که اتاق مستقلی در یک مکان امن اجاره کنیم. در تقاطع بلوار الیزابت و امیرآباد، اتاقی گرفته و جلوی در ورودی، تابلو زدیم: «دفتر مهندسی ساختمان...»

پس از دیدار محرمانه با چند تن از دوستان، متوجه شدیم که مرکز ساواک، در نزدیکی ما، در خیابان میکده، قرار دارد. بلافاصله یک شناسنامه به اسم «دکتر برزگر» برای خودم درست کرده و تحت این نام، آپارتمانی در میدان محسنی اجاره کردم. در واقع تا سقوط کامل رژیم شاه، مخفیانه درآن جا به سر بردم. در اینجا لازم است متذکر شوم که پس از فروپاشی رژیم شاه در باره این عملکرد خود دوباره اندیشیدم که آیا ما می‌توانستیم با چهار نفر به جنگ دستگاه ترور و اختناق شاه برویم؟ فکر می‌کنم که این کار من سیاستی احساساتی و ماجراجویانه بود.

در این مدت با هیچ یک از خویشاوندانم تماس نگرفتم. بعدها پس از آشکار شدنم، به اتفاق دو نفر از پسرعموهایم (محمدرضا ماسالی و دکتر ایرج ماسالی) به طرف گیلان حرکت کردیم. دوستان و خویشاوندان زیادی تا نزدیکی سد سفید رود به استقبال من آمده بودند. پس از ایراد چند سخنرانی در دانشگاه گیلان و بر سر آرامگاه شهدا، به صومعه‌سرا، طاهرگوراب و ماسال رسیدم. مردم آزاداندیش گیلان، دراین مناطق، استقبال بی‌نظیری از من به عمل آوردند. قبل از ورود به ماسال در مزار شهدا در تازه‌آباد رشت که در حومه شهر رشت قرار داشت به اتفاق عده‌ای از همراهان حضور یافتم و سپس به طرف ماسال حرکت کردم.

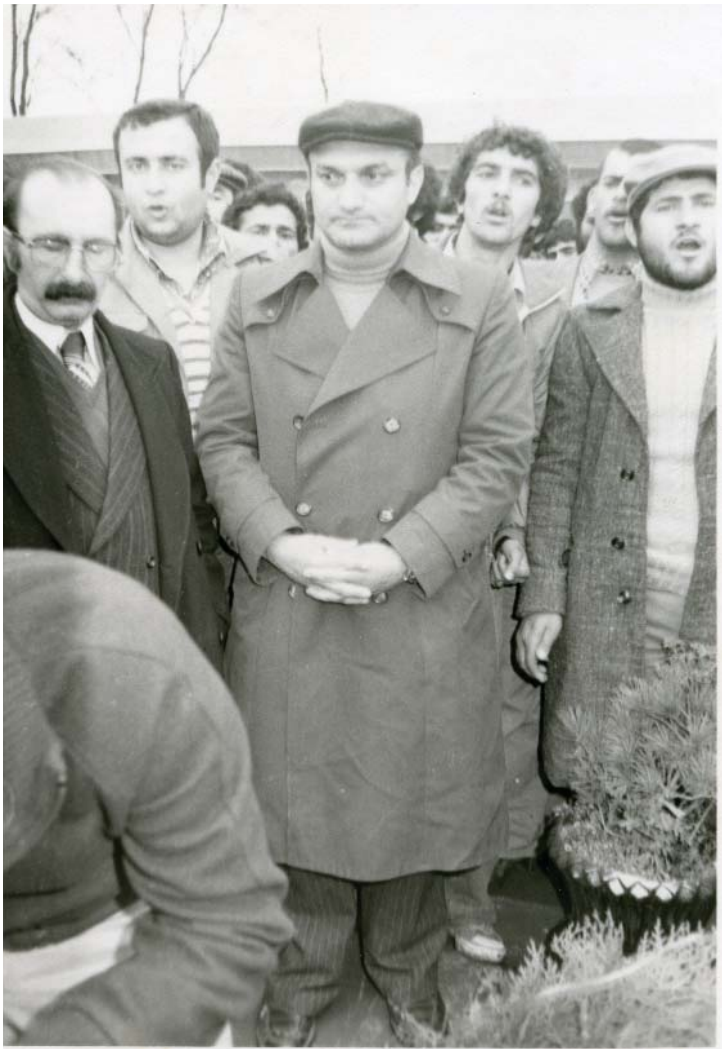

حضور در آرامگاه قربانیان رژیم شاه در حومه رشت پس از فروپاشی رژیم

استقبال مردم ماسال - تالش از ورودم به ایران پس از ۲۲سال دوری از وطن

حضور زنده یاد دکتر علی شایگان از یاران و مشاوران دکتر محمد مصدق در ماسال

شرکت در فعالیت‌های سیاسی پس از فروپاشی کامل رژیم شاه

پس از فروپاشی کامل رژیم شاه در بهمن ۱۳۵۷ از مخفی‌گاه خود بیرون آمده و فعالیت‌های علنی خود را شروع کردم. ابتدا به گیلان سفر کردم و در آنجا مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفتم. سپس به تهران بازگشتم و به اتفاق تعدادی از مبارزین و روشنفکران در سازماندهی "جبهه دموکراتیک ملی ایران" شرکت کردم. کوشش‌های ما به طور اساسی برای آزادی مطبوعات و برابری حقوق زنان و حمایت از جنبش انقلابی مردم کردستان ایران متمرکز شده بود. در این ارتباط کوشش به عمل آوردیم که با دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی و سایر شخصیت‌های برجسته سیاسی دموکرات ایران فعالیت‌های خود را هماهنگ سازیم.

از آنجا که شناخت همه‌جانبه‌ای از خمینی و اطرافیان او در عراق داشتم در صدد برآمدم که نامه سرگشاده‌ای درباره شرایط ناهنجار کشور که پس از به قدرت رسیدن او حاکم شده بود، به او بنویسم که در اینجا سند مزبور انتشار می‌یابد.

لازم به یادآوری است که بعدها مطلع شدم محتوای این نامه موجب خشم او شده و یکی از دلایل صدور حکم قتل من به طور محرمانه بود.

نامه سرگشـاده حسـن ماسـالی به خمینی در تاریخ دهم آبان ۱۳۵۸ که موجب خشم خمینی شد و محرمانه فرمان ترور ماسالی را صادر کرد:

دهم آبان ۱۳۵۸

حضور محترم حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی

قریب دو سـال است که ارتباط من با شـما قطع شده است. قبل از اینکه انگیزه نوشـتن این نامه یعنی نگرانی‌هـای خود را از شرایط کنونی بیـان کنم، علت قطع ارتباط را توضیح می‌دهم:

۱- پس از آخرین ملاقاتم با شـما در نجـف اشرف و نامه انتقادآمیزی که به شـما درباره بعضـی مطالب مصاحبه‌تان با روزنامه لوموند نوشـته بودم، از منطقه خارج شـدم تا با ایمان به مبارزه قهرآمیز علیه رژیم منفور شـاه به ایران بروم. به این ترتیب در زمان نخسـت وزیری آموزگار، در تیرماه ۱۳۵۷ وارد ایران شـدم. لذا از موقعی که مشکلاتی برای ادامه فعالیت سیاسی شما در عـراق بوجود آمد و تا زمانی که در پاریس اقامت داشـتید، من در ایران مخفیانه زندگی می‌کردم و نمی‌توانسـتم مثل گذشـته در ارتباط مستقیم با شما کاری انجام بدهم.

۲- پـس از ورود پیروزمندانه شـما به ایـران از آنجایی که بعضی اشـخاص فرصت‌طلب و مقام‌پرسـت شما را احاطه کرده بودند از تماس امتناع ورزیدم تـا مبادا این توهم برای شـما و مردم به وجود آیـد که می‌خواهم به خاطر "مقام" و "پاداش" به شـما رجوع کنم و از طـرف دیگر در انتظار بودم تا با قاطعیتی که از شـما سراغ دارم عناصر و گروه‌های فرصت‌طلب، تنگ‌نظر و مقام پرست و مفسده‌جو را از خود طرد کنید.

متاسفانه تا این تاریخ ناظر مناسبات و شرایطی بوده‌ام که هر انسان متعهد و مسئولی

را نگران آینده جامعه می‌کند و از آنجایی که به گواه زندگی گذشــته‌ام، همیشــه صرف نظــر از مصالح و منافع فردی خودم و یا شــخص و گروه خاصــی، برای آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کرده‌ام و در بیان واقعیت و حقایق صراحت داشــته‌ام، لذا نگرانی‌ها و نظریات خودم را درباره بسیاری از مسائل به طور فشرده به اطلاعتان می‌رسانم تا در مقام و موقعیتی که قرار دارید ، در رفع این معضلات قاطعانه بکوشید. در اینجا قصد ندارم که درباره کارها و دست‌آوردهای مثبت صحبتی بکنم بلکه مسئولیت انسانی و وظیفه سیاسی‌ام ایجاب می‌کند که نظریات انتقادی خود را با صراحت و صمیمت بدون جنجال بیان کنم حتی اگر در پاره‌ای از موارد، نظریات مرا نپســندید. ولی انتظار دارم که همه مطالب را مورد ارزیابی قرار دهید.

اعلام جمهوری اسلامی، بدون دقیق کردن برنامه اقتصادی و سیاسی

هیچ رژیم و حکومتی نمی‌تواند بدون برنامه دقیق مرحله‌ای و درازمدت اقتصادی و سیاســی به حیات خود ادامه دهد، بخصوص در شرایط کنونی جهان که مناسبات اقتصادی و سیاســی دامنه‌ی عملکرد و نفوذشــان بین‌المللی شده است. صدها سال قبل هر قوم و جمعیتی می‌توانســت با اقتصاد بســته و محــدود، به طور خودکفا، یعنــی آنقدر تولید کند که خودش مصرف کند، بــه زندگی خود ادامه دهد و کاری با جهان اطرافش نداشــته باشــد. ولی در حال حاضر این امر امکان‌پذیر نیست زیرا مناســبات اقتصاد جهانی و سیاســی به هم پیوند خورده‌اند و هر کشور باید برنامه دقیقی از نظر تولید و روابطش در داخل و جهان خارج تنظیم کند. و در این رابطه اســت که باید روشــن کرد که آیا می‌خواهیم مناســبات سرمایه‌داری داشــته باشیم یــا غیرسرمایه‌داری و اگر یکــی از این روابط مورد نظر ما اســت، آن را نیز به طور دقیق‌تر، از ابتدا تا انتهایش به وضوح بیان کنیم. از دیدگاه اسلام، برنامه اقتصادی و اجتماعی کلی وجود دارد که مورد تفسیرهای گوناگون قرار می‌گیرد. در نجف اشرف به من می‌فرمودید که می‌خواهید عدالت اجتماعی «علی‌وار» مســتقر سازید. فکر نمی‌کنم حزب جمهوری اسلامی، آن قدرتی باشد که بخواهد چنین سیستمی مستقر

سازد. چرا جزئیات چنین برنامه‌ای را تا کنون تدوین و اعلام نکرده‌اید؟

در حال حاضر، وضع اقتصادی کشـور به علـت روابط سرمایه‌داری‌ای که از زمان رژیم سـابق باقی مانده تحت تاثیر بحران‌های اقتصادی جهان، دچار بحران (تورم، همراه با رکود) می‌باشـد و عارضه دیگر آن، ازدیاد تعداد بیکاران در سـطح کشور می‌باشـد. برای حل این مسـائل بایسـتی دارای مواضع روشـن اقتصادی و سیاسی و برنامـه صحیح مرحلـه‌ای و درازمدت بود کـه تاکنون این دولـت فاقد آن بوده و هـر فردی مطابق درک و سـلیقه شـخصی خود روزی یک حـرف می‌زند. وقتی بحـران اقتصادی ادامه یابـد، به دنبال خود بحران سیاسـی و نارضایتی عمومی به وجود می‌آورد. بیکاری و فشارهای اقتصادی را با پند و اندرز نمی‌توان حل کرد. اگر مشـاورین شـما در فرصت معینی نتوانند این مسائل را حل کنند بایستی با فروتنی جای خود را به کسـانی که مومن به انقلاب و دارای برنامه صحیحی برای اسـتقرار عدالـت اجتماعی هسـتند، بدهند. وقتی مردم تحت سـتمی، مدتی تحت ضربات مشـکلات لاینحل اقتصادی و سیاسی قرار داشته باشند، دست به اعتراض، اعتصاب و شـورش می‌زنند. آنگاه به آنها برچسـب «توطئه‌گر» و «ضدانقلابی» زدن بسـیار خطرنـاک خواهد بود. روشـی که موجب جدایی توده مـردم و صاحبان قدرت می گردد، روشـی خواهد بود که نهایتا به صف‌آرایی و رویارویی، مثل زمان رژیم سابق خواهد انجامید. لذا مسـائل و مشـکلات اقتصادی و اجتماعی بایستی با کاردانی و برنامه بدون تفسیرهای گوناگون، حل گردند.

ما وراث مناسـبات ظالمانه اقتصادی گذشـته و روابط فاسد اجتماعی و انحطاط فرهنگی رژیم گذشـته هسـتیم. بنابرایـن در باره همه مسـائل بغرنج اجتماعی و سیاسـی، دولت جدید باید دارای برنامه اجرایی بسـیار انقلابی باشد، نه اینکه طبق ابرازات خودشـان لاک پشـتی حرکت کنند. دقیقا در ابتدای جریان انقلاب است که بایستی تحولات سریع اجتماعی صورت بگیرد، وگرنه پس از اینکه مردم شوق و ذوق انقلابی خود را از دست دادند، آنگاه بسیار دیر خواهد بود.

دولـت فعلـی فقط نقش «سرایـدار و پرونده‌دار» را ایفا می‌کند و در هر شـهر و روسـتا نیز ملوک‌الطوایفی اجرایی و قضایی حکمفرماسـت به طوری که هر فرد جاهـل و بی‌صلاحیتـی با سوءاسـتفاده از نام رهبری و حکومت اسـلامی و تظاهر به اسـلام، مشـغول امر و نهی درباره حیاتی‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی است. به طوری که حتی درباره مرگ و زندگی، شـخصیت و شرافت انسـانی افراد، خیلی ساده تصمیم می‌گیرند. شلاق می‌زنند، حد می‌زنند، اعدام می‌کنند، افراد آزاداندیش را از مشـاغل برکنـار می‌کنند، بر حسـب سـلیقه شـخصی و کینه‌تـوزی فردی به کتابفروشـی‌ها، مطبوعات، مراکز احزاب و گروه‌ها، منازل اشخاص یورش می‌برند و به آتش می‌کشند.

این اشـخاص نه تنها به سـلاح‌های گرم و سرد مجهز هسـتند، بلکه بدتر از رژیم گذشـته با سـلاح «تکفیر» محیـط ترور افـکار و تفتیش عقاید وسـیعی به وجود آورده‌اند که بارها به فاجعه انجامیده است.

در برابر این تجاوزات یا سکوت می‌شود و یا با ابراز اینکه «کار عناصر غیرمسئول است» به اصطلاح از خود رفع مسئولیت می‌کنند.

اگر قدرت عمل عناصر غیرمسـئول بیشـتر از افراد مسئول انقلاب و دولت است، پس دیگر چه ادعایی برای رهبری و اداره کشور وجود دارد؟

رفراندوم، مجلس خبرگان و انتخابات

در هنـگام مراجعه بـه آرای عمومی و تشـکیل مجلس خـبرگان، روش‌های غلط و انحصارطلبانه‌ای برای تحمیل نظریات و اعمال نفوذ غیردموکراتیک به کار بسته شد که اجتناب‌پذیر بود. در حالی که اکثریت مردم به جمهوری اسلامی رای می‌دهند چه نیازی به اعمال آنچنان روش‌های نادرست و «رستاخیزی» وجود دارد؟ اعمال روش‌های نادرست، هتاکی و تکفیر منقدین باعث گردید که عده‌ای بدون اینکه دشمنی با رژیم فعلی داشته باشند از شرکت در آراء عمومی و انتخابات اجتناب کنند.

روش‌های احزابی نظیر «حزب جمهوری اسلامی» باعث گردید که در مدت کمتر از یک سال حتی بسیاری از افراد متدین نسبت به این رژیم بدبین و معترض باشند، به طوری که در هنگام انتخابات شوراها، مقاومت و مبارزه منفی مردم به اوج خود رسید.

تشکیل مجلس خبرگان آنچنانی که خبرگی عده زیادی در ناآگاهی‌شان در مسائل قانونگذاری است، چه خدمتی به جمهوری اسلامی و مردم محسوب می‌گردد؟

تکرار این مسائل تمام شوق و ذوق انقلابی مردم را از آنها سلب کرده است. آیا این زنگ خطری برای آینده جامعه محسوب نمی‌گردد؟

جدا نکردن روحانیت مبارز و روشنفکر از روحانی‌نمایان مرتجع و ناآگاه

واقعیت انکارناپذیر جامعه ما این است که عده‌ای روحانی مبارز و آگاه و مورد احترام مردم وجود دارند و عده‌ای روحانی‌نمای مرتجع سازشکار و فاقد آگاهی سیاسی - اجتماعی. روحانیت مبارز و روشنفکر در زندگی سیاسی و اجتماعی خود با روحیه مبارزه‌جویانه و ارشادی خود، همیشه مورد تایید مردم بوده‌اند و مردم به خوبی آنها را از گروه دیگر تمیز می‌دهند. ولی آن عده که ملبس به لباس«روحانیت» هستند، نه مبارز بودند، و نه آگاهی سیاسی و اجتماعی دارند و حتی از آگاهی کافی در مسائل مذهبی برخوردار نیستند. آنان خواسته‌اند از «مصونیت» این لباس بهره‌برداری شخصی کنند و همیشه آلت دست محافل ارتجاعی و بیگانه بوده‌اند.

در زمانی که اکثر مردم، از همه اقشار و طبقات در برابر رژیم شاه سرسختانه مبارزه می‌کردند عده‌ای از همین روحانی‌نمایان سازشکار و مرتجع با او همکاری می‌کردند و یا در برابر ظلم و ستم به خاطر منافع شخصی خود سکوت می‌کردند. در آن موقع امام خمینی قاطعانه نظر داده بودند که عمامه را از سر این نوع افراد بردارند و آنها را افشا کنند. چرا این کار را پس از رسیدن به قدرت قاطعانه اجرا نکردند؟ به طوری که می‌بینیم عده‌ای از همان سازشکاران و فرصت‌طلبان به نام روحانیت در قدرت سهیم هستند و حتی مقرر داشته‌اید که اگر کسی به آنها توهین کند، به زندان محکوم می‌شود. در نتیجه آن چنان افرادی در کنار روحانیت مترقی

و مبارز صاحب اختیار مطلق مردم شده‌اند و در کارهایی دخالت می‌کنند که فاقد صلاحیت آن هستند و کسی جرات انتقاد از آنان را ندارد. در نتیجه وقتی مردم اشخاص مورد تنفر را در کنار روحانیت مترقی و مبارز، صاحب قدرت می‌بینند از کل جریان و نسبت به همه بدبین شده‌اند. در مدت کمتر از یک سال، نارضایتی‌ای که این عناصر به وجود آورده‌اند بیشتر از تمام مدت سلطنت پهلوی است.

بزرگترین کانون این افراد، از جمله حزب جمهوری اسلامی شده است. این حزب در بدو تشکیل جمهوری اسلامی، برای اینکه حزب اکثریت باشد، همه این عناصر فرصت‌طلب را که به آن رجوع کردند در درون خود راه داد. و زیرکانه خود را به عنوان حزب مورد اعتماد رهبری و حزب صاحب قدرت در رژیم جمهوری اسلامی معرفی کرد. و در همه جا چنین عناصر فرصت‌طلبی تحت پوشش جمهوری اسلامی قدرتی به دست آوردند. این افراد در همه جا (خصوصا در انتخابات) نام «جمهوری اسلامی» را مترادف با «رژیم جمهوری اسلامی» قرار می‌دادند و به مردم این طور تفهیم می‌کردند که هر نوع مخالفت با حزب مزبور، مخالفت با جمهوری اسلامی است.

این چماقی بود که بالای سر مردم قرار داده بودند و به سهم خود شاهد آن بوده‌ام. این حزب با رخنه در کمیته‌ها، اینطور به مردم نشان می‌داد که از جمله «سپاه پاسداران» نیز بازوی مسلح این حزب و تحت فرمان آن می‌باشد. صرفنظر از عضویت بعضی آقایان و روحانیون محترم، اصولا با اسلوب عمل خود، در ذهن مردم جایگزین حزب رستاخیز شده است.

مشاورین و صاحبان قدرت در اطراف امام

مردم میهن ما سالیان دراز علیه سلطه رژیم فاشیستی شاه مبارزه کرده‌اند و لذا عناصر انقلابی و غیرانقلابی، سیاست‌بازان و سازشکاران، و مبارزین راستین و سازش‌ناپذیر را به خوبی از هم تمیز می‌دهند. بنابراین چنین مردمی نسبت به بعضی اشخاص که در اطراف مقام رهبری خودنمایی می‌کنند و به نام رهبری، مقاصد و منافع شخصی خود را تعقیب می‌کنند، بی‌تفاوت نخواهند بود.

اطراف شـما را از بدو ورودتان به ایران، بعضی اشخاص احاطه‌کرده‌اند که قبل از پیروزی انقلاب شـناخته شـده بودند و در صلاحیت سیاسی و اجتماعی آنان تردید وجود دارد.

اشـخاصی که در مدت بیسـت سـال به اصطلاح زندگی سیاسی‌شان در خارج از کشـور، نتوانسـته بودند بیسـت نفر دوسـت صمیمی برای خود پیدا کنند، مسلماً نخواهند گذاشت بیست نفر آدم صمیمی و وفادار به شما باقی بماند. اشخاصی که دوستی با رژیم شـاه را به همکاری با عنصر چپ انقلابی ترجیح بدهند، نمی‌توانند آدم صادق و صمیمی به مصالح مردم باشند.

اشخاصی که تنها هنرشان پادویی آقای موسی صدر بود، شایسته احراز مسئولیت مهم در کشوری که در آن انقلاب سیاسی شده نیستند. آیا راستی می‌توان از اعمال موسی صدر در لبنان، فقط به خاطر اینکه در لباس روحانیت بود، چشم‌پوشی کرد؟ آیا اطلاع ندارید که موسـی صدر با اجازه و مصلحت شـاه و با مصلحت بعضی از محافل امپریالیسـتی به لبنان رفت تا از انفجار انقلابی شـیعیان جنوب لبنان، و از وحدت عمل مردم جنوب لبنان و فلسطینی‌ها جلوگیری کند؟

آیا اطلاع ندارید که ایشان با کمک رکن دوم ارتش لبنان و دخالت بعضی عوامل ارتجاعـی، در حالی که تبعیت و گذرنامه ایرانی داشـت به تبعیـت لبنان درآمد تا نقشـه‌های پشـت پرده و از پیش تهیه‌شـده را به اجرا درآورد؟ آیا اطلاع ندارید که ایشان قصد داشت حتی شما را طبق برنامه‌ای به لبنان ببرد تا تحت سیطره و کنترل خـود در آورد؟ آیا اطلاع ندارید که «جنبش امـل» که با کمک مالی و نظامی دول عربی و مبارزین فلسطینی به وجود آمده بود تا در کنار فلسطینی‌ها علیه نیروهای فاشیستی لبنان و اسراییل مبارزه کند، عملا به یک سازمان ضدفلسطینی تبدیل شده و نه تنها در هیچیک از نبردهای سیاسـی – نظامی علیه نیروهای دسـت راستی و اسراییل شرکت نکرد، بلکه چندین بار به بهانه‌های مختلف با سوءاستفاده از ضعف بعضی عناصر فلسطینی مردم جنوب لبنان را علیه مردم فلسطین و فداییان تحریک

نمود؟ حتی سخنرانان فارسی زبان آنها در کشورهای اروپا و امریکا به این تبلیغات ضد فلسطینی مشغول شدند. حالا چرا این عناصر در اطراف شما و در دولت صاحب قدرت شده‌اند؟ به خاطر تظاهر به اسلام؟

آیا اطلاع ندارید که مرحوم حاج مصطفی خمینی آقای صادق قطب‌زاده را به علت چنین روابط و فعالیت‌هایی، یک بار از منزلش در نجف اشرف، بیرون انداخت؟ آیا می‌دانید که در لبنان هیچ سازمان فلسطینی به طور رسمی و کتبی جرات نمی‌کند از جنبش امل پشتیبانی کند؟ آیا کسانی که سالیان دراز به خواب غفلت و سکوت فرو رفته بودند، و ناگهان با پند و اندرز درباره «تندروی‌های مردم علیه شاه» پا به میدان فعالیت سیاسی گذاشتند، حق دارند اکنون به مردمی که حکومت کنند که قربانی داده‌اند؟

مناسبات با نیروهای چپ و میهن‌پرست

موقعی که هنوز قدرت سیاسی در اختیار نداشتید، از نیروی چپ نگران نبودید، چطور شد از زمانی که تمام ارگان‌های قدرت را در اختیار گرفتید، این طور خصمانه و غیراصولی با آنها رفتار می‌شود؟

نیروهایی که قهرمانانه علیه رژیم شاه جنگیده‌اند و خون‌ها نثار کرده‌اند و در اسارت جلادان بودند، و از نظر فکری و تشکیلاتی نیز متکی به خود هستند، چرا بایستی مورد یورش افراد به اصطلاح غیرمسئول قرار گیرند؟ اولین اشتباه شما موقعی صورت گرفت که سازمان چریک‌های فدایی خلق به منظور تجلیل از مقام رهبری و ابراز نظریات خود، قصد داشت راه‌پیمایی متینی تا مقر اقامت شما در تهران ترتیب بدهد. شما آنها را نه تنها نپذیرفتید، بلکه عکس‌العمل خصمانه‌ای نسبت به آنها نشان دادید، به طوری که موجب تحریک افراد عامی و تنگ‌نظر گردید. مگر اینها در انقلاب شرکت نداشتند، مگر اینها قبل از اینکه دیگران جرات عمل داشته باشند، به میدان نبرد نیامدند؛ مگر اینها همیشه از مقام شما تجلیل نکرده بودند، مگر اینها به طور رسمی از شما استقبال نکرده بودند، مگر در جامعه ما اقلیت‌های

مذهبی و غیرمذهبی وجود ندارند، چه اشـکالی داشت که شما ضمن کشیدن خط فاصل ایدئولوژیک و سیاسـی بـا چنین گروه‌هایی، به خاطر خصائل انقلابی‌شـان، و بـه خاطر تفاهم نیروهای مبارز مذهبی و غیرمذهبی در مبارزه‌های مشـترکمان علیه امپریالیسـم، صهیونیسم و ارتجاع که هنوز این مبارزه به پایان نرسیده، چنین گروه‌هایـی را مورد لطف پدرانه و رهبری منشـانه خود قرار می‌دادید؟ مگر شـما رهبری این کشـور را به عهده ندارید، چه چیزی از مقام و اعتقادتان کاسته می‌شد؟ من مدعی نیسـتم که انحرافات و اشتباهاتی در درون سـازمان‌های سیاسی وجود نداشـته، ولی بایسـتی توجه داشت که عده‌ای هسـتند که به جای تدبیر حکیمانه سیاسـی می‌خواهند به نام شـما دسـت به اعمالی بزنند که موجب تفرقه و جنگ داخلی گردد. عده‌ای هستند که به نام «دلسوزی» از دین و کشورداری، می‌خواهند بـه نام شـما فاجعه به بار بیاورنـد. اینها نه به دین خود، نه به مـردم، نه به مقام رهبری شـما، هیچکدام خدمت نمی‌کنند. حتی بارها مشاهده شده که با بردن اخبار نادرسـت و نسنجیده موجبات خشم شـما را فراهم می‌کنند تا از هر لغت و جمله خشـم‌آلود شما، سوءاسـتفاده کنند و راه بیفتند، به نام امام و تحت نام اسلام، هر کاری دلشـان می‌خواهد بکنند. نمونه‌های زیادی از این جریانات را در هر مراجعه به آرای عمومی و در ارتباط با گروه‌های سیاسـی، حقوق‌دانان، زنان، روشـنفکران، مطبوعات، کردسـتان و غیره به بار آورده‌اند. آیا این اشخاص قدرت‌طلب که شما را احاطه کرده‌اند می‌خواهند همه مردم را از شما جدا کنند؟ چرا به منتقدین سیاسی برچسـب «توطئه‌گـر» و «ضدانقلابی» می‌زنند و آیا این هـمان لغات و روش‌های رژیم سابق نیست؟ آیا فکر نمی‌کنند که به این ترتیب تیشه به ریشه خود می‌زنند؟

فعلا وضع طوری شـده که نه تنها سـازمان‌های چپ، بلکه هیچ سازمان سیاسی میهن‌دوست امکان وجود ندارد.

در مـورد مطبوعـات نیز خیلی مختصر بگویم که به بهانـه وجود چند مزدور، یا موسسه وابسته به بیگانه همه چیز را تار و مار کردند.

مسئله کردستان

آنچه در کردستان به وجود آمد، در حقیقت یک فاجعه بود. این برادرکشی را نیز مدیون مشتی عناصر تنگ‌نظر و جاه‌طلب و غیرسیاسی هستیم. اینها خیال می‌کنند هر مسئله‌ای را بایستی از طریق زور و نظامی پاسخ داد. فکر می‌کنند اگر توطئه‌ای نیز در کار باشد، باید آنچنان کور عمل کرد که تمام مردم آن منطقه را متنفر ساخت و به طرف ارتجاع کشاند.

گزارشات متعدد از آن منطقه و شناختی که طی بیست سال از رهبران بسیاری از سازمان‌ها و بعضی اکراد دارم، مطمئن هستم که همه مسائل طی مذاکرات عاقلانه سیاسی در چارچوب حاکمیت و استقلال کشور قابل حل بود و هنوز نیز می‌توان جلوی این فاجعه را گرفت. هیچ لزومی نداشت که ارتش و سپاه پاسداران به آن منطقه اعزام شوند، هیچ لزومی نداشت که جنگ سنی و شیعه راه اندازند، هیچ لزومی نداشت که مردم عامی را علیه مردم کرد تحریک کنند، هیچ لزومی نداشت که بدون مطالعه به همه رهبران کرد اتهام همکاری با شاه، صهیونیسم و غیره زده شود. برای من غیرقابل باور است و مردم نیز قبول نخواهند کرد افرادی که ده‌ها سال عمر خود را در آوارگی علیه رژیم شاه گذراندند حالا که شاه فراری و مورد تنفر است با او همکاری کنند. آنهایی که در راس دولت قرار دارند با سیاست خود در کردستان و در مورد سایر مسائل، نشان دادند که بلوغ سیاسی ندارند.

اگر آقای مصطفی چمران همان گونه که در جنوب لبنان و در ارتباط با مردم فلسطین سیاست انقلابی اعمال کرده می‌تواند در ارتباط با مردم کردستان و سایر نقاط ایران نیز، انقلابی باشد؛ اعزام فردی مثل آقای خلخالی به منطقه کردستان و از اینکه شهر به شهر جوخه اعدام طبق معیارهای خودش تشکیل بدهد، حیرت‌آور و غم‌انگیز است. این اعمال را رژیم شاه نیز جرات نمی‌کرد «قانونی» و «انقلابی» بنامد. ممکن است آقای خلخالی به خاطر خصوصیات دیگری در محافل مذهبی قابل ستایش باشد، ولی این اعمال او در تاریخ بخشوده نخواهد شد. به طور کلی

در مورد پایان بخشـیدن به جنگ داخلی در کردسـتان پیشنهاد اجرایی دارم که در صورت موافقت می‌تواند مطرح گردد.

ترویج فرهنگ آریامهری

متاسـفانه در جامعه ما یک انقلاب اجتماعی به وقوع نپیوست، بلکه تغییر رژیم با حفظ مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گذشته انجام پذیرفته است و آنچه تا کنون انجام گرفته سـطحی اسـت. وضع ظالمانه و آشـفته اقتصادی، روابط غلط اجتماعی، دسـتگاه‌های فاسـد اداری (با جابجا شدن چند عنصر) به جای خود باقی هستند. فرهنگ آریامهری (بت‌سازی، چاپلوسی، تفتیش عقاید و...) در همه سطوح به چشـم می‌خورد. بعضی‌ها خیال می‌کند با عوض کردن چند لغت و جمله قضایا را حل کرده‌اند.

انحرافات و ابتذال فرهنگی به جایی رسـیده که می‌خواهند از امام خمینی، بتی ترسـناک و غیرقابل انتقاد بسازند. می‌خواهند با همان شیوه رستاخیزی و آریامهری هـر کار خـلاف و غیراصولـی را به نام امـام خمینی و به نام اسـلام توجیه کنند و زبان‌ها را ببندند و محیط ترور و خفقان با روش‌های تکفیر و تقسیم کردن جامعه به مذهبی و غیرمذهبی به وجود آورند. در این اوضاع و احوال عده‌ای بدون اینکه خود متوجه باشـند و درک درسـتی از فاشیسم و روش‌های فاشیستی داشته باشند، فاشیستی عمل می‌کنند و می‌خواهند عده‌ای عامی را نیز به دنبال خود برای مقاصد مفسده‌جویانه به حرکت در آورند. و سپس بگویند که «خواست توده مردم را اعمال می‌کنند». غافل از اینکه روش‌های فاشیسـتی نیز می‌تواند از حمایت توده ناآگاه و بی‌شکل برخوردار باشد، و این خطرناکترین نوع اعمال قدرت فاشیستی است. رژیم شاه فاشیستی عمل می‌کرد ولی از پشتیبانی هیچ قشری از توده‌های مردم برخوردار نبود. اکنون عده‌ای ناآگاهانه به خاطر تامین منافع جاه‌طلبانه خود مردم را تحریک می‌کنند و می‌خواهند فاجعه به بار بیاورند.

فرهنـگ ایجاد ترس و تملق و چاپلوسـی با هم ترویج می‌گـردد. یکی از مظاهر

آن در طـرز نام‌گذاری خیابان‌ها، شـهرها و اماکن عمومی می‌باشـد. هر جایی که اسـم «شـاه» و «پهلوی» بر روی آن بوده تبدیل به «خمینی» کرده‌اند. چرا شما به ایـن وضـع اعتراض نکرده‌اید که می‌خواهند در ذهن خود و در ذهن مردم شـما را «جایگزین» شاه کنند؟

شورای انقلاب

برای بسـیاری از مردم که جرات انتقاد علنی ندارند، این سـوال مطرح اسـت که چرا اعضای شـورای انقلاب از مردم مخفی نگه داشته شدند؟ تعیین اعضای شورای انقلاب از روی چه معیاری صورت گرفته اسـت؟ از روی آگاهی سیاسـی، اجتماعی، مذهبی و یا به خاطر راضی نگهداشتن جاه‌طلبی‌ها. تا آنجا که بعضی افراد مشخص شده‌اند، عده‌ای از آنان صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته‌اند.

خلاصه می‌کنم:

بـرای ایـن که جمهوری اسـلامی در ایران، تفاوت اساسـی خود را بـا رژیم‌های ارتجاعی نظیر عربسـتان سعودی، پاکسـتان و اردن و غیره نشان بدهد و در مسیر صحیـح انقلابی حرکـت کند و از این وضع آشـفته و ندانم‌کاری نجـات پیدا کند، پیشـنهاد می‌کنم که هیئتی از افراد صاحب نظر و متخصص در زمینه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تشکیل گردد. در این هیئت نمایندگان همه نیروهای انقلابی و مبارز با ادیان و مسـلک‌های متفاوت که مبارز بوده‌اند و استقلال فکری و تشـکیلاتی دارند، شرکت داشـته باشـند. این هیئت مسئول بررسـی بی‌غرضانه اشـتباهات و کمبودهای ماه‌های گذشـته بشـود و همچنین طـرح برنامه‌ای برای پیشـنهاد نزد شما بیاورد که در آن مشارکت همه نیروهای مستقل انقلابی (مذهبی و غیرمذهبی) را در سازندگی جامعه، حفظ و حراست آزادی‌های فردی و اجتماعی، و شرایط برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک مجلس شورای ملی، پیش بینی گردند. همچنین بر اساس ارزیابی و گزارش مستند این هیئت، ترکیب دولت موقت مشخص گردند و مراجع قدرت متعـدد (ملوک‌الطوایفی) منحل گردند، عناصر ضدانقلابی و

همچنین افرادی که فاقد آگاهی و کاردانی لازم برای اداره امور کشور می‌باشند، از مسئولیت‌ها کنار گذاشته شوند.

در مورد روش برخورد خودم با مسائل به آن آشنایی کافی دارید، زیرا قریب یازده سال در ارتباط مستقیم با شما و دوستان نزدیک شما فعالیت داشته‌ام.

مـن در گذشـته از هر سـازمان مذهبی و یا مارکسیسـتی که انقلابـی بودند و مسـتقل فکر می‌کردند حمایت می‌کردم. اکنون نیز عقیده دارم بایستی این گروه‌ها ضمن روشـن کردن مواضع ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی خود در مبارزه علیه امپریالیسـم و ارتجاع و برای سازندگی جامعه با همدیگر اتحاد عمل داشته باشند، و در محیطی بدون ترس و ترور با هم مبارزه ایدئولوژیک سـالم و سازنده‌ای داشته باشـند. غیر از این مردم را به بیراهه سـوق خواهیم داد و نیروهای امپریالیستی از تفرقه و جنگ داخلی به نفع منافع خود در ایران و در منطقه بهره‌برداری خواهند کـرد. آنها قصد دارنـد از یک فرقه ارتجاعی خاصی به نام اسـلام حمایت کنند و از دین چماقی برای سرکوب و ترور انقلابیون و آزادیخواهان بسـازند. آنها می‌خواهند از دین آن چیزی بسـازند که در اندونزی و پاکستان و عربستان سعودی ساخته‌اند. ترسیم خط فاصل ایدئولوژیک می‌تواند با بلوغ سیاسی انجام پذیرد و هدایت شود. اگر هر کدام از طرفین بخواهند برای تحمیل نظرات خود به زور و چماق متوسـل شوند، ضمن به وجود آوردن فاجعه، عاقبت شکست خواهند خورد.

من بیش از یازده سال در ارتباط مستقیم با شما قرار داشتم و بدون چشمداشت و تظاهر از همه امکانات خود و دوسـتانم برای حمایت از مبارزات شما و دوستان نزدیک شما استفاده می‌کردم. اکنون اشخاصی را در دولت و سپاه پاسداران و غیره مشـاهده می‌کنم کـه در لحظات خطرات مرگ از آنها حمایـت می‌کردیم، آیا حالا بایستی با روشهای گذشته با منتقدین خود رفتار کنند؟ برایم بسیار دردناک است که مشـاهده می کردم هنوز چند روزی از به قدرت رسیدن عده‌ای نگذشته جناح‌های دیگر را با همان الفاظ و روش‌های رژیم گذشته مورد تهدید قرار می‌دهند.

من فکر می‌کنم مسائل مشترک بین سازمان‌های انقلابی و مستقل و صمیمی مذهبی و چپ وجود دارد که بدون ترس و وحشت از هم دیگر بتوانند با هم برای هدف‌های مشترکی مبارزه کنند. به اشخاص قدرت‌طلب و مفسده‌جو نباید اجازه داد که به وحدت عمل نیروهای انقلابی لطمه‌ای وارد سازند. اشخاصی هستند که حتی هیچ سازمان مذهبی را که انقلابی فکر می‌کند، نمی‌توانند تحمل کنند. برای اینکه به نگرانی من و امثال من بیشتر پی ببرید کافی است بگویم وقتی در کشوری که نام جمهوری اسلامی به خود گذاشته به مجاهد بزرگی چون مرحوم طالقانی اتهام وارد سازند و فرزند شما به خاطر بیان عقاید خود مورد اتهامات و حملات تنگ‌نظرانه قرار بگیرد و نگران باشند که عقیده خود را با صراحت بیان کنند پس با دیگران چه می‌کنند و چه خواهند کرد؟ این نامه را با امید به تغییر شرایط ناسالم نوشته‌ام.

با تقدیم احترام و درودهای فراوان

حسن ماسالی

در چنین شرایطی که هنوز در تهران به سر می‌بردم دکتر کریم سنجابی که مرا در ارتباط با جبهه ملی خارج از کشور می‌شناخت از من دعوت به عمل آورد که در حد مشاور یا معاونت وزارت خارجه با او همکاری کنم. من تصمیم گرفتم که ایشان و جناح جبهه ملی را در دولت موقت بازرگان یاری رسانم. به وزارت خارجه رفتم و در آنجا آقایان احمد سلامتیان، حسن لباسچی، فرج اردلان، مسعود امینی و تاجی راستین در وزارت خارجه با ایشان همکاری می‌کردند و در آنجا حضور داشتند.

دکتر سنجابی اتاقی را برایم مشخص نمود و راهنمایی کرد که در آنجا به فعالیت خود مشغول شوم. بر اساس اندیشه‌هایی که در سر داشتم طرحی را در رابطه با بهبود کار وزارت خارجه آماده کردم که در آن به دکتر سنجابی توصیه شده بود بر اساس سیاست دکتر محمد مصدق و جبهه ملی ایران مسائل زیر را در صدر برنامه وزارت خارجه قرار دهد:

۱-ارتباط دوستی با تمام دول و ملل جهان بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک.

۲-صدور اطلاعیه‌ای مبنی بر اینکه هر گونه تماس و تصمیم‌گیری درباره سیاست خارجی ایران باید با اطلاع وزیر خارجه صورت گیرد.

۳-تجدید سازماندهی وزارت خارجه با مشارکت کارشناسان آزاداندیش و ملی ایران و بازنشسته کردن تمام کارمندان فاسد دوران نظام شاهنشاهی.

این پیشنهادات بر این مبنا صورت گرفته بود که بارها اتفاق افتاده بود افراد غیرمسئولی در رژیم خمینی با مقامات خارجی ارتباط برقرار می کردند یا با آنها ملاقات می‌کردند بدون اینکه وزیر خارجه از آن مطلع باشد. همچنین وزارت خارجه در زمان شاه به شعبه‌ای از سازمان امنیت (ساواک) تبدیل شده بود.

این پیشنهادات را هنگام ظهر در حضور افراد نامبرده تقدیم دکتر سنجابی کردم. ایشان پس از مطالعه خطاب به من گفت: «آقای ماسالی شما شورشی هستید، ای

کارها را نمی‌شود انجام داد و دستم بسته است».

در پاسخ گفتم آقای دکتر سنجابی من برای گرفتن شغل و مقام به اینجا نیامده‌ام و اگر این پیشنهادات قابل تحقق نیست اجازه بدهید که مرخص شوم. و خداحافظی کردم. برخی دوستان اصرار ورزیدند که به فعالیت خود در وزارت خارجه ادامه دهم اما نپذیرفتم. در نهایت، پس از مدت کوتاهی آقای دکتر سنجابی مجبور شد که استعفا دهد و به طور قاچاق از راه مرز کردستان – ترکیه از کشور خارج و راهی فرانسه شد. زمانی که وی به فرانسه وارد شد من در کردستان ایران به سر می‌بردم. در آن جا مطلع شدم آقای سلامتیان او را تشویق به پیوستن به شورای ملی مقاومت کرده است. از کردستان نامه‌ای برای او نوشتم و او را از این کار برحذر داشتم و خاطرنشان کردم که پس از تجربه همکاری با رژیم خمینی، ممکن است ایشان در شورای ملی مقاومت با مناسبات ناهنجار دیگری روبرو شود. متاسفانه متن نامه مزبور از طریق سلامتیان به اطلاع مسعود رجوی رسیده بود و موجب خشم او شد.

سپس در صدد برآمدم که فعالیت‌های خود را در ارتباط با خواست‌های مردم ستمدیده شمال ایران همسو کنم و از آن طریق در برابر شکل‌گیری رژیم جهالت‌پرور و جنایتکار خمینی مقاومت ورزم. با چنین چشم‌اندازی در اولین انتخابات مجلس شورای ملی پس از انقلاب شرکت کردم و از طرف مردم نامزد نمایندگی مردم تالش برای مجلس شورای ملی شدم.

نامزد نمایندگی مردم تالش در مجلس شورای ملی

پس از به قدرت رسیدن خمینی و استقرار جمهوری اسلامی، دیری نپایید که مردم ایران به "خودی" و "ناخودی" تقسیم شده و شرایط روز به روز بدتر گشت.

در اولین دوره انتخابات مجلس که آخوندها هنوز قدرت سیاسی را به طور کامل به دست نگرفته بودند، به پیشنهاد خیل وسیعی از مردم تالش به عنوان نامزد در

انتخابات شرکت کردم. جوانان پرشور تالش، داوطلبانه در سراسر منطقه، کمیته‌هایی به منظور پشتیبانی از من تشکیل دادند. در پوسترهای انتخاباتی چاپ شده، برنامه سیاسی و طرح‌های مربوط به عمران و آبادی تالش را مطرح کردم. برای اینکه نظریاتم را تشریح کنم به همه شهرها و روستاهای تالش سفرکرده و حتی در بالای کوه‌های سرسبز تالش با چوپانان و کشاورزان تهی‌دست دیدار داشتم. از اینکه به زبان محلی با آنان گفتگو می‌کردم، هم خود و هم مردم بومی رضایت داشتیم. مردم با صفای تالش استقبال بی‌نظیری از من به عمل آوردند و مرا بسیار تحت تاثیر صمیمیت خود قرار دادند. قریب هجده نفر نامزد نمایندگی مجلس شده بودند. در دور اول، چند هزار رای بیش از دیگر کاندیداها به دست آوردم، اما هنوز اکثریت مطلق آرا را کسب نکرده بودم. انتخابات به مرحله‌ی دوم کشیده شد.

در این شرایط، عوامل رژیم از راس حکومت تا مزدوران دون پایه، به تلاش افتادند تا از انتخاب شدنم جلوگیری کنند. جوجه آخوندی به نام «عبدالله نوری» که فعلاً خودش را «اصلاح‌طلب و آزادی‌خـواه» معرفی می‌کند، از طرف آیت‌الله کنی و خمینی مامور برهم زدن انتخابات تالش شده بود.

متاسفانه با تقلب گسترده، آخوندی به نام «یونس عرفانی» را که رئیس کمیته‌ی هشت تهران بود، به عنوان نماینده‌ی مردم تالش به مجلس فرستادند.

افزون بر شرکت در مبارزات انتخاباتی، مخالفت خود را با استقرار نظام دینی اعلام کرده و مواضع ارتجاعی رژیم را برای مردم تشریح می‌کردم. این روشنگری‌ها باعث شد تا خمینی، به طور محرمانه فرمان قتل مرا صادر کند. آن‌ها می‌خواستند مرا در منطقه‌ی تالش به قتل رسانده و سپس به افکار عمومی اعلام کنند که نگارنده در اثر نزاع محلی کشته شده است.

خوشبختانه، آیت‌الله لاهوتی امام جمعه وقت رشت که رابطه‌ی دوستانه‌ای با من داشت و گاهی نارضایتی خود را از وضع آشفته‌ی کشور با من در میان می‌گذاشت، به موقع مرا از توطئه‌ی خمینی و مزدورانش مطلع ساخت.

آیت‌الله لاهوتی، ساعت پنج صبح یکی از آن روزها به من تلفن زد و اصرار ورزید که بدون اینکه دیگران متوجه شوند، صبح زود به منزلش بروم. هنگام ملاقات، عکس دو نفر از افراد کمیته را که در ماسال و بندر انزلی فعالیت می‌کردند، به من نشان داد. او اظهار داشت که این افراد ماموریت دارند با تفنگ دوربین‌دار، مرا به قتل برسانند و سپس از طریق حکومت و استانداری رشت اعلام شود که من به علت نزاع محلی کشته شده‌ام. لاهوتی همچنین گفت که می‌خواهند بعد از ترور، مجلس ختمی نیز برگزار کنند تا مردم تالش دست به شورش نزنند.

آیت‌الله لاهوتی، سپس خطاب به من گفت: آیا می‌خواهی یا توان آن را داری که مسلحانه مقاومت کنی؟ در غیر این صورت، خودت را مخفی کن تا نجات یابی.

چون امکانات کافی برای مقاومت مسلحانه نداشتم، ابتدا در گیلان و مازندران و سپس در تهران مخفی شدم. سپس با دوست دیرینه‌ام دکترعبدالرحمن قاسملو تماس گرفته و پس از هماهنگی با ایشان، با شناسنامه‌ی جعلی به نام «دکتر برزگر»، از طریق اتوبوس، خودم را به ارومیه رساندم.

در آنجا، طبق قرار قبلی، یکی از افسران جوان ارتش که از اهالی کردستان بود، مرا سوار اتومبیل شخصی خود کرده و به مهاباد رساند. در مسیر راه، جاده‌ها به شدت کنترل می‌شدند. پس از ورود به مهاباد، با راهنمایی یکی از مبارزین کرد، در نیمه‌ی شب از لابلای کوه‌های اطراف مهاباد عبور کرده و خود را به منطقه‌ی تحت کنترل پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران، رساندیم.

به این ترتیب، در درجه‌ی نخست، زنده ماندن خود را مدیون آیت‌الله لاهوتی، آن مرد وارسته و شریف می‌دانم، اما متاسفانه خود او را با توطئه کشتند و یکی از فرزندان مبارزش را نیز اعدام کردند.

۱۳۵۸/۱۲/۲

مردم مبارز طوالش

هموطنان عزیز

بنا به پیشنهاد عده‌ای از اهالی مبارز طوالش و برحسب وظیفه اجتماعی و احساس مسئولیت سیاسی‌ام، نامزدی دوره اول مجلس شورایملی در جمهوری اسلامی ایران را برای شهرستان طوالش قبول کردم تا طبق برنامه‌ای که نکات اساسی آن را اعلان کرده‌ام، برای پیشرفت و تکامل اجتماعی ایران و منطقه طوالش، و بمنظور ادامه مبارزه ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی به فعالیت بپردازم. در اینجا ضروری میدانم نکاتی را بمردم مبارز طوالش یادآور شوم و هشدار بدهم:

۱ ـ در گذشته «نمایندگان» مجلس شورایملی بوسیله قدرت ارتجاعی حاکم تعیین میشدند و مورد حمایت مرتجعین محلی قرار میگرفتند و مردم از حق تعیین سرنوشت و استقلال رأی محروم بودند. درحال حاضر نیز عده‌ای از مرتجعین که فرصت‌طلبانه در لباس وفاداری به رژیم کنونی قدرت را بدست دارند، سعی دارند همان روش‌ها و مقاصد ارتجاعی را تعقیب کنند و حتی بعضی افراد و گروهبندیهای اجتماعی طوالش را مورد تهدید قرار داده‌اند تا مطیع نظرات خود سازند. این مرتجعین بدانند که در برابر آنها سکوت نخواهم کرد. مردم ما هشیار باشند تا استقلال رأی و وحدت و یکپارچگی طوالش را حفظ کنند و برای نجات این منطقه از عقب ماندگی اقتصادی ـ اجتماعی مبارزه کنند.

۲ ـ در هنگام فعالیت انتخاباتی و اخذ رأی، مواظب تحریکات و فتنه‌گری و قلب نیروهای ارتجاعی باشید و آنان را افشاء کنید.

۳ ـ برای انتخاب نماینده در مجلس شورایملی اجازه ندهید از احساسات مذهبی و عقایدی شما برای تحقق امیال مرتجعین سوء استفاده کنند.

برای آبادی و یکپارچگی و تکامل طوالش، و برای آزادی و استقلال ایران متحداً مبارزه کنید.

با تقدیم احترام و درودهای مبارزه جویانه

حسن ماسالی

ماسالی در انتخابات برنده شد. اما با دخالت مزدوران رژیم یونس عرفانی رئیس کمیته هشت تهران را به عنوان نماینده مردم تالش معرفی کردند. حسن ماسالی نامه‌های افشاگرانه و سرگشاده‌ای به تمام مقامات ارسال داشت و خواستار شد که نماینده ویژه‌ای را برای رسیدگی به

مسئله تقلب در انتخابات تالش تعیین نمایند. در نتیجه آقای سید حسین مظفری به عنوان نماینده ویژه آقایان ابوالحسن بنی‌صدر (رئیس‌جمهور)، آیت‌الله لاهوتی (امام جمعه رشت)، مهندس علی انصاری (استاندار گیلان) تعیین شد. ایشان طی گزارشی که ارائه دادند مسئله تقلب در انتخابات تالش و ادعاهای حسن ماسالی را تایید کردند. اما به دستور خمینی و مهدوی کنی، یونس عرفانی را به مجلس فرستادند. پس از مدتی، یونس عرفانی در اثر تصادف اتومبیل کشته شد. سپس پسر او را به عنوان نماینده مردم تالش تعیین کردند و در دوره‌های بعد یک نفر پاسدار محلی به نام محمد یاری را که در کشتار جوان‌های تالش نقش فعالی ایفا کرده بود به عنوان نماینده مردم تالش تعیین کردند.

مردم مبارز طوالش با درنظر گرفتن سوابق مبارزاتی و برنامه مترقی انتخاباتی ، به همولایتی مبارز و انقلابی خود ، حسن ماسالی رای میدهند .

برنامه انتخاباتی حسن ماسالی

۱- ترمیم و تصحیح قانون اساسی (از طریق متمم قانون اساسی) بطرزی که تساوی حقوق خلقهای ایران ، زنان ، اقلیت‌های مذهبی و منافع زحمتکشان تأمین گردند و آزادی عقیده ، احزاب و اجتماعات و مطبوعات بطور اصولی تصریح و تضمین شوند .

۲ - مبارزه با دیوانسالاری (بوروکراسی) متمرکز فاسد و زائد حاکم در دستگاههای دولتی . ازدیاد قدرت ارگانهای برنامه‌ریزی و اجرائی در مناطق خود مختار و در سطح شوراهای ایالتی و ولایتی برای امور اقتصادی اجتماعی و کوتاه کردن دست عناصر ارتجاعی ، غیر متخصص و فاسد از ادارات دولتی .

۳- ارتش و نیروهای انتظامی بایستی از شکل و محتوای ارتجاعی و ضدانقلابی خود خارج شده و بر اساس برنامه سیاسی - نظامی انقلابی آموزش یافته و رهبری شوند و بعنوان نیروئی متکی بمردم از استقلال کشور و منافع زحمتکشان حمایت بعمل آورند .

۴ - حمایت از اقتصاد با برنامه در جهت تأمین استقلال تولیدات صنعتی ، کشاورزی ، و بازرگانی خارجی کشور مصادره اموال سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ وابسته بامپریالیسم بنفع زحمتکشان ، لغو بدهی‌های اقساط زمین و سایر مقررات و قوانین ظالمانه ایکه کشاورزان و سایر زحمتکشان ایران را در بند اسارت و بردگی نگهداشته است.

۵- لغو تمام قوانین ، قراردادها ، پیمانها و روابط اسارت بار اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، ارتجاعی و امپریالیستی .

۶ - تأمین بهداشت و درمان ، و آموزش و پرورش رایگان برای همه مردم ایران .

۷ - لغو همه قوانین و مقررات ضد کارگری ، تضمین چهل ساعت کار ، و دو روز تعطیل در هفته ، یکماه مرخصی با پرداخت حقوق در سال ، و حقوق بازنشستگی و بیکاری و از کار افتادگی برای کارگران در سراسر ایران .

۸ - ممنوع کردن کار کودکان تا سن چهارده سالگی و تساوی حقوق اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، زنان و مردان .

۹ - آزادی فعالیت شوراها و اتحادیه‌های مستقل (غیر دولتی) کارگری و دهقانی در سراسر ایران .

۱۰ - مبارزه همه جانبه با امپریالیسم و عملکردهای فاشیستی و ارتجاعی ، و کوشش برای ایجاد جبهه متحد نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی در ایران و در منطقه خاور میانه .

۱۱ - تلاش برای تامین حقوق خلقهای ستمدیده ایران ، حمایت از طرح خودمختاری هیئت نمایندگی خلق کرد ، و افشاء ماهیت ارتجاعی آتش افروزان جنگ در کردستان .

۱۲ - حمایت از خانواده شهدا ، معلولین ، و زندانیان سیاسی که در مبارزات انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع شرکت داشته‌اند .

۱۳ - بازسازی بنیادی روستاها از نظر اقتصادی اجتماعی ، با توجه به نیازمندیهای فوری و اساسی مردم مثل: تأمین بهداشت و درمان ، آموزش پرورش رایگان ، آب و برق و مسکن ارزان قیمت ، ایجاد راههای روستائی و اساسی ، و پیشگیری از خطرات سیل و زلزله .

۱۴ - احیاء دامداری و پرورش طیور و ماهی ، با تلفیق روشها و امکانات سنتی و مدرن ، با ایجاد مجتمع‌های تولیدی و تعاونی بصورت مشارکت دستجمعی و داوطلبانه دامداران ، صیادان و کارگران در هر محل و منطقه .

۱۵ - بهره‌برداری از مراتع و جنگل و صنایع چوب با اسلوب علمی و اقتصادی و حفاظت و احیاء جنگلهای طبیعی با نظارت و مشارکت شوراها و نمایندگان منتخب و مورد اعتماد مردم در هر منطقه .

۱۶ - حمایت از جنبش‌های انقلابی و ضدامپریالیستی ، و دوستی با نیروها و دول مترقی انقلابی جهان و اتخاذ سیاست خارجی و مترقی و مستقل .

بخش‌هایی از برنامه عمرانی و سیاسی اعلام شده در انتخابات

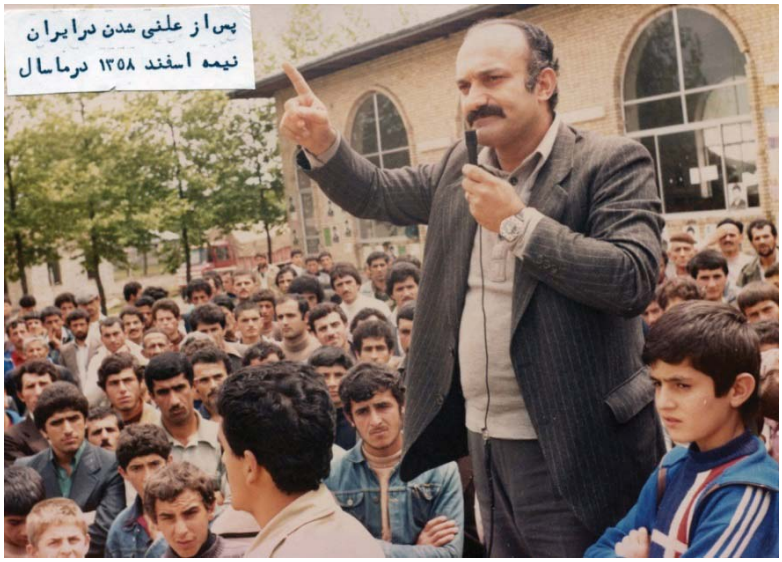

پس از علنی شدن در ایران – نیمه اسفند ۱۳۵۸ در ماسال

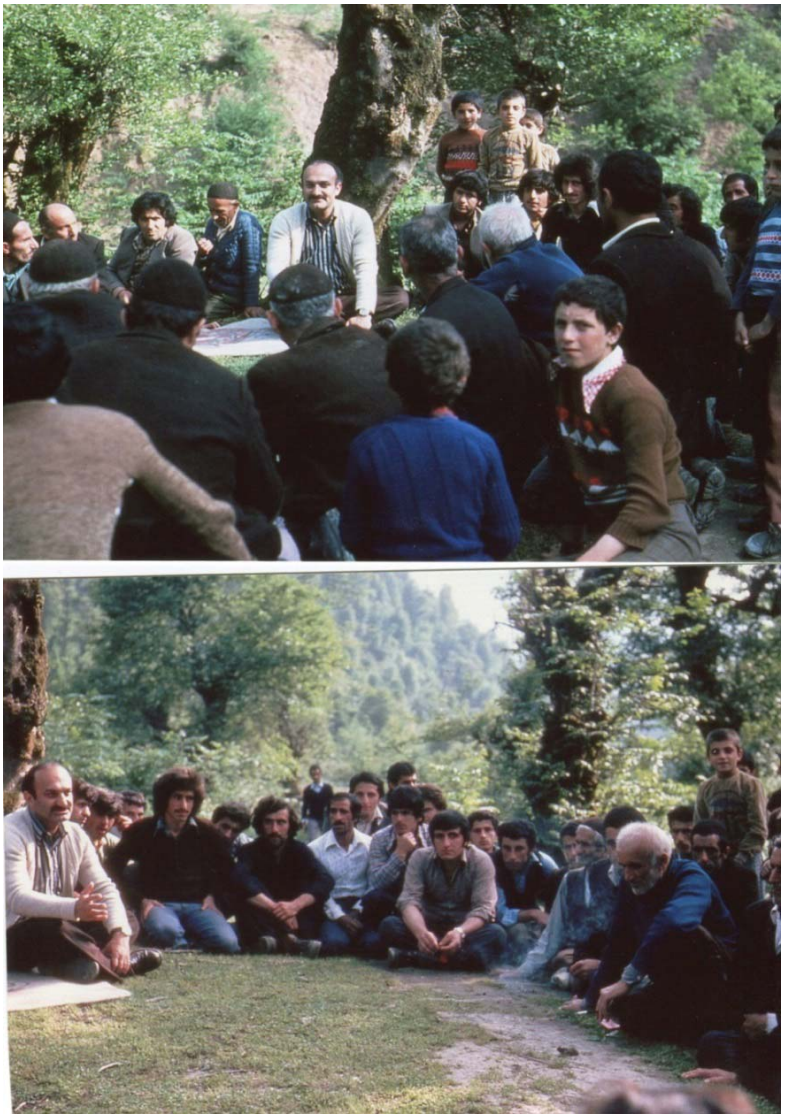

حضور در بین روستائیان و اقشار محروم مردم تالش به منظور تشریح برنامه‌های عمرانی

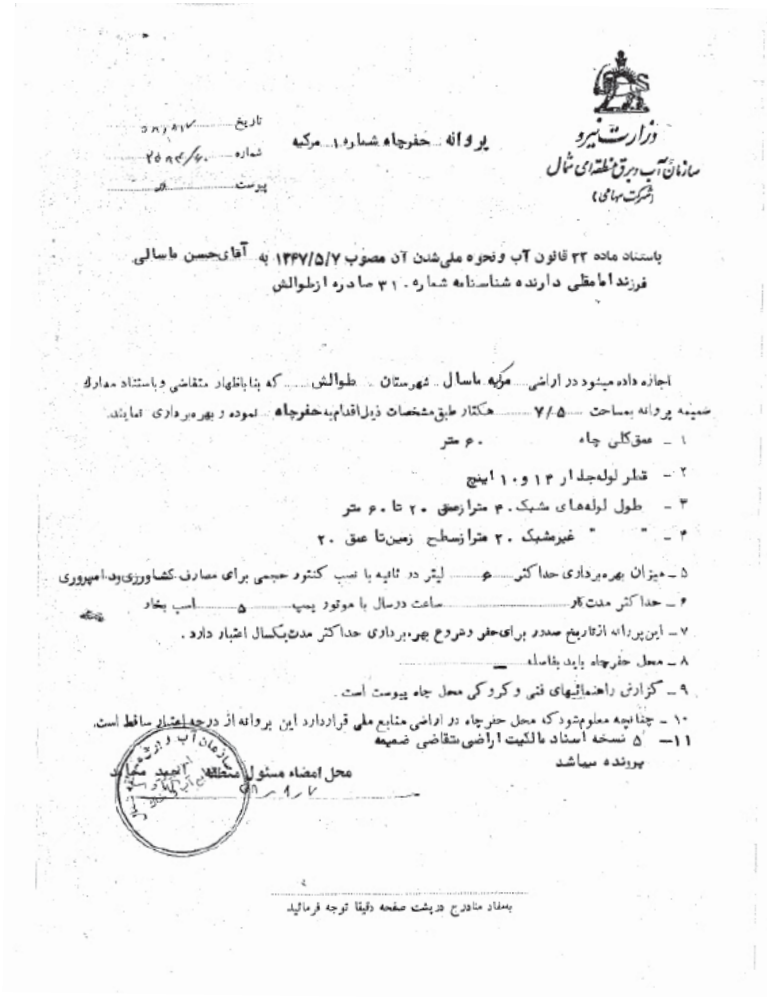

وزارت نیرو
سازمان آب و برق منطقه‌ای شمال
(شرکت سهامی)

پروانه حفرچاه شماره ۱ مرکبه

تاریخ ۵۸/۸/۱۷
شماره ۲۵۸۴/۶۰
پیوست ...

باستناد ماده ۳۲ قانون آب ونحوه ملی‌شدن آن مصوب ۱۳۴۷/۵/۷ به آقای حسن ماسالی فرزند امامقلی دارنده شناسنامه شماره ۳۱۰ صادره ازطوالش

اجازه داده میشود در اراضی مرکبه ماسال شهرستان طوالش که بنا باظهار متقاضی و باستناد مدارک ضمیمه پروانه بمساحت ۷/۵ هکتار طبق مشخصات ذیل اقدام به حفرچاه نموده و بهره‌برداری نمایند.

۱ ـ عمق کلی چاه ۶۰ متر

۲ ـ قطر لوله‌جدار ۱۴ و ۱۰ اینچ

۳ ـ طول لوله‌های مشبک ۴۰ متر از عمق ۲۰ تا ۶۰ متر

۴ ـ " " غیرمشبک ۲۰ متر از سطح زمین تا عمق ۲۰

۵ ـ میزان بهره‌برداری حداکثر ۶ لیتر در ثانیه با نصب کنتور حجمی برای مصارف کشاورزی و دامپروری

۶ ـ حداکثر مدت کار ساعت درسال با موتور پمپ ۵ اسب بخار

۷ ـ این پروانه ازتاریخ صدور برای حفر و شروع بهره‌برداری حداکثر مدت یکسال اعتبار دارد.

۸ ـ محل حفرچاه باید بفاصله ـ

۹ ـ گزارش راهنمائیهای فنی و کروکی محل چاه پیوست است.

۱۰ ـ چنانچه معلوم شود که محل حفرچاه در اراضی منابع ملی قراردارد این پروانه از درجه اعتبار ساقط است.

۱۱ ـ ۵ نسخه اسناد مالکیت اراضی متقاضی ضمیمه پرونده میباشد

محل امضاء مسئول منطقه احمد مجاهد

۵۸/۹/۷

بمفاد مندرج درپشت صفحه دقیقا توجه فرمائید

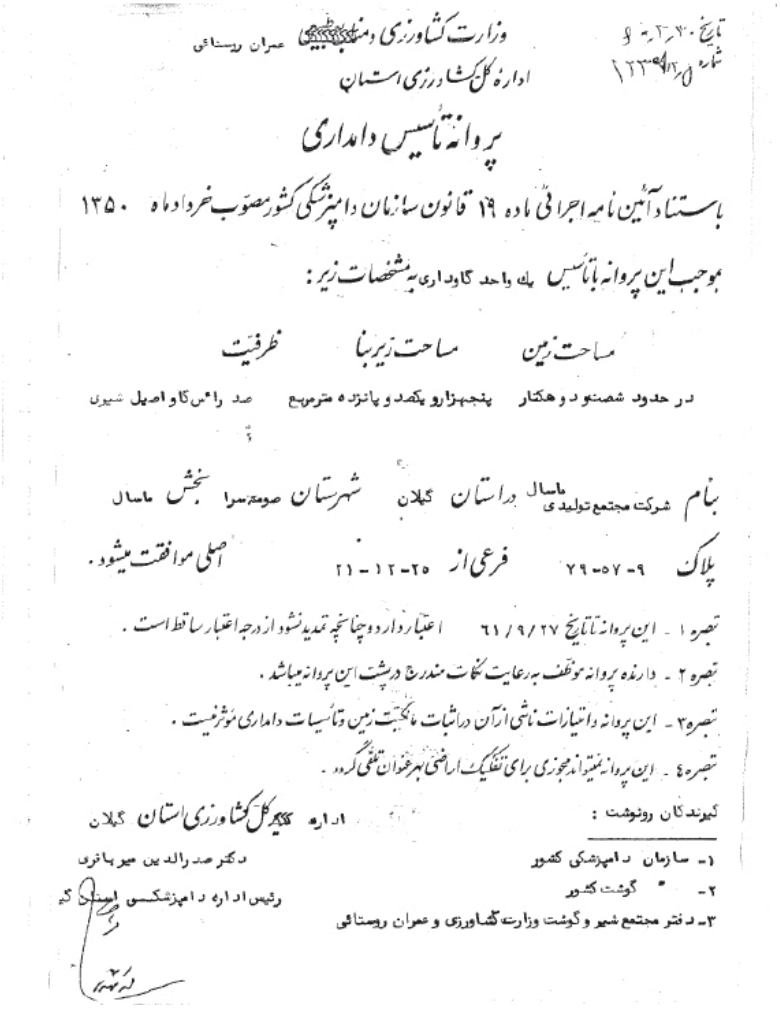

وزارت کشاورزی و منابع طبیعی عمران روستائی
اداره کل کشاورزی استان

تاریخ ۷۰/۲/۲۰
شماره ۱۲۳۰۹/۱۲/۵

پروانه تأسیس دامداری

باستناد آئین نامه اجرائی ماده ۱۹ قانون سازمان دامپزشکی کشور مصوب خرداد ماه ۱۳۵۰

بموجب این پروانه باتأسیس یك واحد گاوداری به مشخصات زیر:

ظرفیت	مساحت زیربنا	مساحت زمین
صد راس گاو اصیل شیری	پنجهزار و یکصد و پانزده مترمربع	در حدود شصتو دو هکتار

بنام شرکت مجتمع تولیدی ماسال در استان گیلان شهرستان صومعه‌سرا بخش ماسال

پلاک ۹-۵۷-۲۹ فرعی از ۲۵-۱۲-۲۱ اصلی موافقت میشود.

تبصره ۱ - این پروانه تا تاریخ ۶۱/۹/۲۷ اعتبار دارد و چنانچه تمدید نشود از درجه اعتبار ساقط است.

تبصره ۲ - دارنده پروانه موظف به رعایت نکات مندرج در پشت این پروانه میباشد.

تبصره ۳ - این پروانه و امتیازات ناشی از آن در اثبات مالکیت زمین و تأسیسات دامداری مؤثر نیست.

تبصره ٤ - این پروانه نمیتواند مجوزی برای تفکیک اراضی بهر عنوان تلقی گردد.

گیرندگان رونوشت:
۱- سازمان دامپزشکی کشور
۲- " گوشت کشور
۳- دفتر مجتمع شیر و گوشت وزارت کشاورزی و عمران روستائی

اداره کل کشاورزی استان گیلان
دکتر صدرالدین میرباقری
رئیس اداره دامپزشکی استان گ

دو نمونه از طرح‌های عمرانی که در انتخابات توسط حسن ماسالی در انتخابات مطرح گردید. ناگفته نماند طرح‌های بسیاری در باره‌ی مسایل اقتصادی- بهداشتی.... در آن دوره ارایه کردم که متاسفانه اسناد آن در حال حاضر در دسترس نیست.

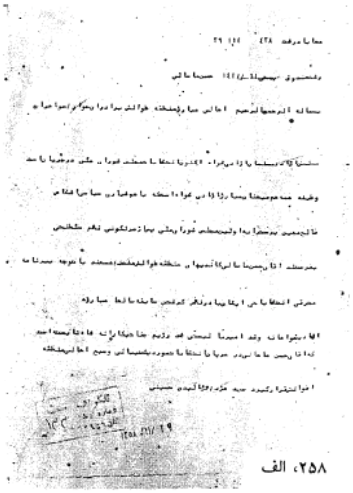

۲۵۸، الف

متن تلگراف پشتیبانی شیخ عزالدین حسینی از حسن ماسالی

مهاباد
۵۸/۱۱/۲۹

استان گیلان ـ طوالش ـ ماسال
ستاد انتخاباتی آقای حسن ماسالی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اهالی مبارز منطقه طوالش ،
برادران و خواهران مسلمان و آزادیخواه ،

اکنون انتخابات مجلس شورایملی درجریان است . وظیفه همه هم میهنان مبارز وآزادیخواه‌است که با هشیاری سیاسی اشخاص صالح و میهن پرست را به اولین مجلس شورایملی پس‌ازسرنگونی نظام سلطنتی بفرستند .

آقای حسن‌ماسالی کاندیدای منطقه طوالش هستند . با توجه‌به برنامه مترقی انتخاباتی ایشان ، با در نظر گرفتن سابقه سالها مبارزه آزادی خواهانه ، ضد امپریالیستی وضد رژیم جنایتکار شاه ، شایسته است که آقای حسن ماسالی در جریان انتخابات مورد پشتیبانی وسیع اهالی منطقه طوالش قرار گیرد .

سید عزالدین حسینی

متن تلگراف پشتیبانی شیخ عزالدین حسینی از حسن ماسالی خطاب به اهالی مقیم تالش

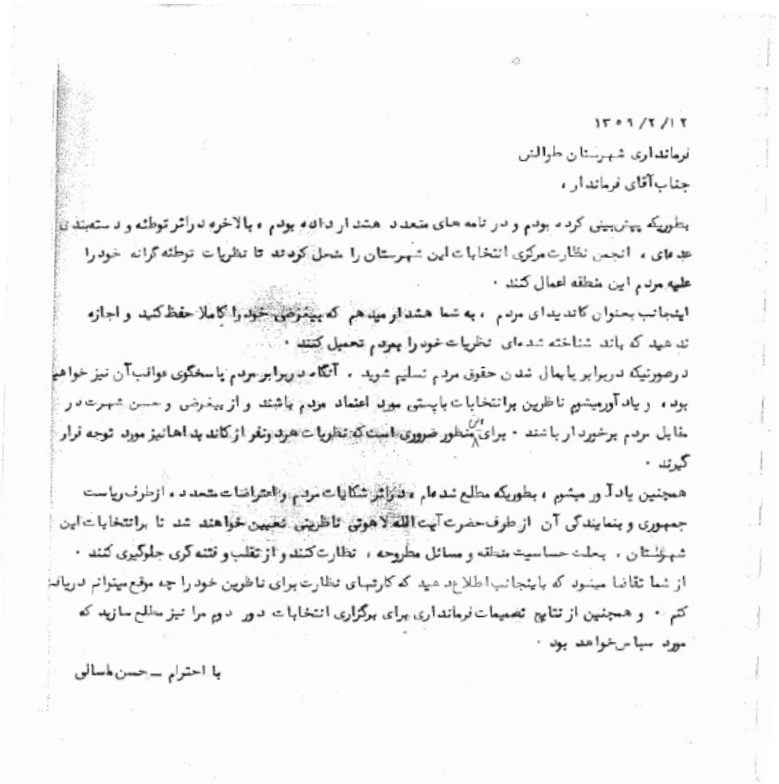

۱۳۰۶/۲/۱۲

فرمانداری شهرستان طوالش

جناب آقای فرماندار ،

بطوریکه پیش‌بینی کرده بودم و در نامه های متعدد هشدار داده بودم ، بالاخره در اثر توطئه و دستبندی عده ای ، انجمن نظارت مرکزی انتخابات این شهرستان را مشکل کردند تا نظریات توطئه گرانه خودرا علیه مردم این منطقه اعمال کنند .

اینجانب بعنوان کاندیدای مردم ، به شما هشدار میدهم که بپاس حق خود را کاملا حفظ کنید و اجازه ندهید که باند شناخته شده‌ای نظریات خودرا بمردم تحمیل کنند .

درصورتیکه دربرابر پایمال شدن حقوق مردم تسلیم شوید ، آنگاه دربرابر مردم پاسخگوی عواقب آن نیز خواهید بود ، و یادآور میشوم ناظرین برانتخابات بایستی مورد اعتماد مردم باشند و از پیشرض و حسن شهرت در مقابل مردم برخوردار باشند . برای همین منظور ضروری است که نظریات هرد ونفر از کاندیداها نیز مورد توجه قرار گیرند .

همچنین یادآور میشوم ، بطوریکه مطلع شده‌ام ، در اثر شکایات مردم و اعتراضات متعدد ، ازطرف ریاست جمهوری و نمایندگی آن ازطرف حضرت آیت‌الله لاهوتی ناظرینی تعیین خواهند شد تا برانتخابات این شهرستان ، بعلت حساسیت منطقه و مسائل مطروحه ، نظارت کنند و از تقلب و فتنه گری جلوگیری کنند .

از شما تقاضا مینمود که باینجانب اطلاع دهید که کارتهای نظارت برای ناظرین خود را چه موقع میتوانم دریافت کنم . و همچنین از نتایج تصمیمات فرمانداری ، برای برگزاری انتخابات دور دوم مرا نیز مطلع سازید که مورد سپاس خواهد بود .

با احترام ــ حسن ماسالی

نامه اعتراض و انتقاد خطاب به فرماندار تالش درباره تقلب انتخاباتی

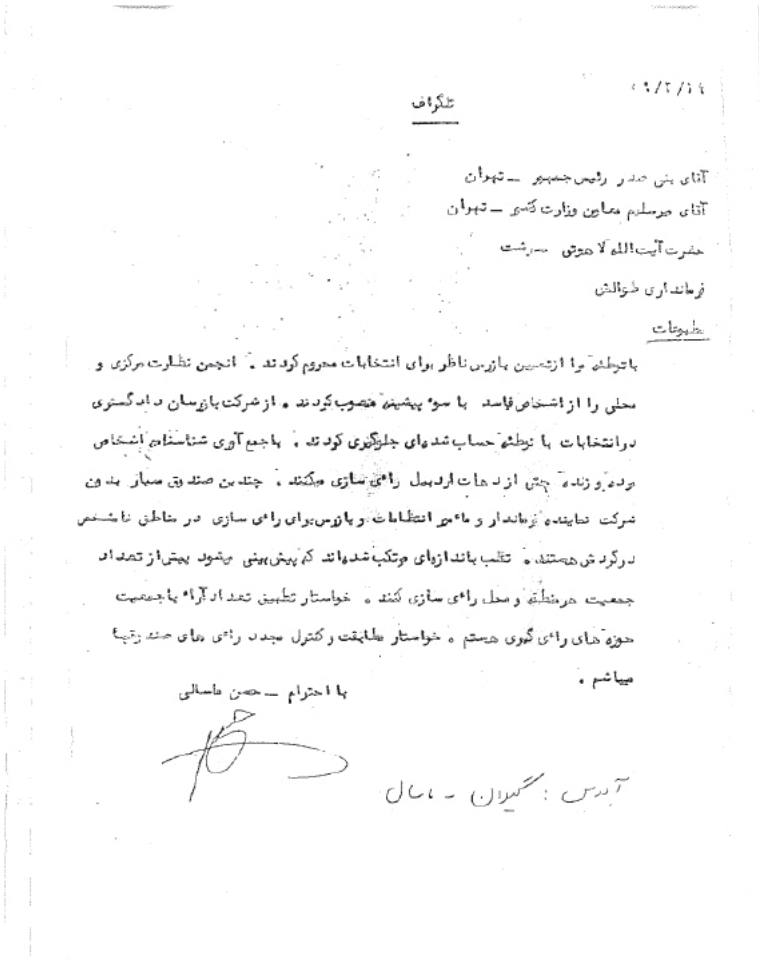

۶۰/۲/۱۱

تلگراف

آقای بنی صدر رئیس جمهور ـ تهران
آقای هرسلیم معاون وزارت کشور ـ تهران
حضرت آیت‌الله لاهوتی ـ مشهد
فرمانداری طوالش

مطبوعات

باتوطئه ما ازتعیین بازرس ناظر برای انتخابات محروم کردند . انجمن نظارت مرکزی و محلی را از اشخاص فاسد با سوء پیشینه منصوب کردند . از شرکت بازرسان در شمارگیری درانتخابات با توطئه حساب شده‌ای جلوگیری کردند . باجمع آوری شناسنامه اشخاص مرده و زنده جهت از دحام اردبیل راهی سازی میکنند . چندین صندوق سیار بدون شرکت نماینده فرماندار و ماءمور انتظامات و بازرس برای راهی سازی در مناطق نامشخص درگردش هستند . تقلب باندازه‌ای مرتکب شده‌اند که پیش‌بینی میشود بیش‌از تعداد جمعیت هرمنطقه رسمی راهی سازی کنند . خواستار تطبیق تعداد آراء باجمعیت حوزه‌های رای‌گیری هستم . خواستار مطابقت و کنترل مجدد رای‌های صندوق‌ها میباشم .

با احترام ـ حسن ماسالی

آدرس : گیلان ـ ماسال

نامه اعتراض به مقامات عالیرتبه کشور و ارسال رونوشت آن به مطبوعات درباره تقلب در انتخابات

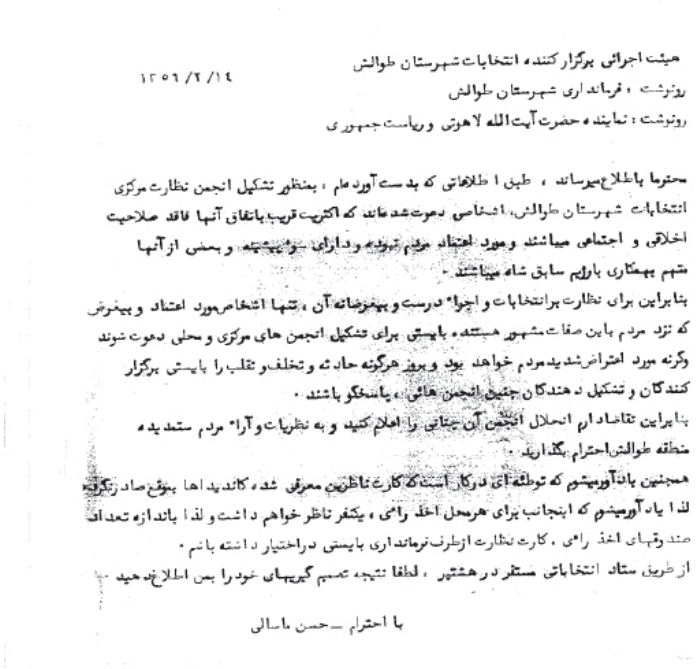

هیئت اجرائی برگزار کننده ، انتخابات شهرستان طوالش
رونوشت : فرمانداری شهرستان طوالش
رونوشت : نماینده حضرت آیت الله لاهوتی و ریاست جمهوری

۱۳۵۶/۲/۱۴

محترما باطلاع میرساند ، طبق اطلاعاتی که بدست آورده ام ، بمنظور تشکیل انجمن نظارت مرکزی انتخابات شهرستان طوالش، اشخاصی دعوت شده اند که اکثریت قریب باتفاق آنها فاقد صلاحیت اخلاقی و اجتماعی میباشند و مورد اعتماد مردم نبوده و دارای سوابقیه و بعضی از آنها متهم بهمکاری باژیم سابق شاه میباشند .
بنابراین برای نظارت برانتخابات و اجراء درست و بیغرضانه آن ، تنها اشخاص مورد اعتماد و بیغرض که نزد مردم باین صفات مشهور هستند ، بایستی برای تشکیل انجمن های مرکزی و محلی دعوت شوند وگرنه مورد اعتراض شدید مردم خواهد بود و بروز هرگونه حادثه و تخلف و تقلب را بایستی برگزار کنندگان و تشکیل دهندگان چنین انجمن هائی ، پاسخگو باشند .
بنابراین تقاضادارم انحلال انجمن آن چنانی را اعلام کنید و به نظریات و آراء مردم ستمدیده منطقه طوالش احترام بگذارید .
همچنین یادآوری میشوم که توطئه ای در کار است که کارت ناظرین معرفی شده ، کاندیداها بموقع صادر نگردد لذا یادآوری میشوم که اینجانب برای هریحل اخذ رأی ، یکنفر ناظر خواهم داشت و لذا باندازه تعداد صندوقهای اخذ رأی ، کارت نظارت ازطرف فرمانداری بایستی دراختیار داشته باشم .
از طریق ستاد انتخاباتی مستقر در هشتپر ، لطفا نتیجه تصمیم گیریهای خود را بمن اطلاع دهید .

با احترام ـ حسن ماسالی

نامه اعتراض به مقامات عالیرتبه کشور و ارسال رونوشت آن به مطبوعات درباره تقلب در انتخابات

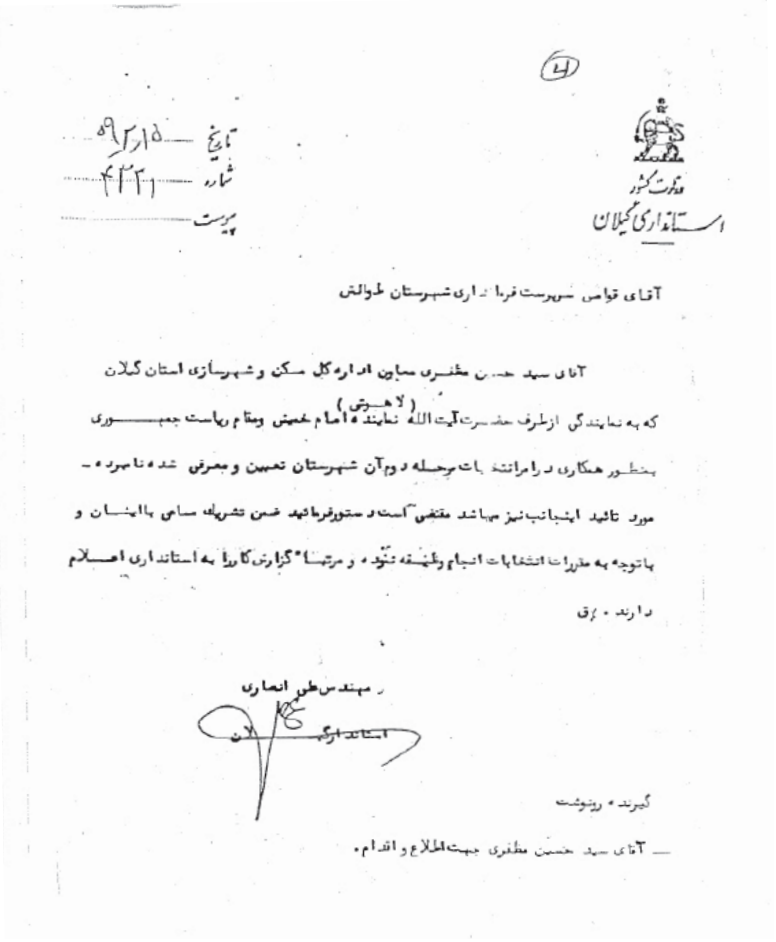

(۶)

تاریخ ۵۹/۲/۱۵
شماره ۴۲۳۱
پیوست

وزارت کشور
استانداری گیلان

آقای قوامی شهرست فرماندار شهرستان طوالش

آقای سید حسن مظفری مباین اداره کل مسکن و شهرسازی استان گیلان که به نمایندگی از طرف حضرت آیت الله (لاهوتی) نماینده امام خمینی ومقام ریاست جمهوری بخطور همکاری در امر انتخابات مرحله دوم آن شهرستان تعیین و معرفی شده نامبرده مورد تائید اینجانب نیز میباشد مقتضی است دستورفرمائید ضمن تشریک مساعی با ایشان و باتوجه به مقررات انتخابات انجام وظیفه نموده و مرتبا گزارش کار را به استانداری اعلام دارند ./ق

مهندس طوسی انصاری
استاندار گیلان

گیرنده رونوشت
— آقای سید حسن مظفری جهت اطلاع و اقدام.

معرفی‌نامه رسمی آقای حسین مظفری به عنوان بازرس انتخابات تالش توسط استاندار گیلان

نامه سرگشاده
به
حضرت آیت‌الله لاهوتی

اول اردیبهشت ۵۹

محترماً باطلاع میرساند که مرحله اول انتخابات مجلس شورایملی در شهرستان طوالش برگزار شد اما یکنفر بعنوان نماینده مردم انتخاب گردید . در این انتخابات **۱۶ نفر از کاندیداها شرکت داشتند** و در مجموع **۲۵۰۵۵** نفر از مردم نیز در شرایط سخت اقلیمی و اجتماعی در انتخابات شرکت کردند که حائزین اکثریت آراء به ترتیب عبارت بودند : **۱ ـ حسن ماسالی ۱۳۳۷۴ رأی .**

۲ ـ میر یونس عرفانی ۸۳۱۱ رأی ، یکروز پس از برگزاری انتخابات (۵۸/۱۲/۲۵) طی نامه سرگشاده‌ای ، به نمونه از تقلب و توطئه و اعمال نفوذ ارتجاعی را که در جریان انتخابات صورت گرفته بود ، انتشار دادم که از طرف مقامات مسئول اجرائی کشور بآنها توجهی نشد . در تاریخ پنجم فروردین ۱۳۵۹ طی نامه سر گشاده‌ای که خطاب به آقای رئیس جمهور نوشته بودم ، تدارکات آشوبگرانه و تقلب و علاقاتدیهائی که صورت گرفته بود و با در شرف انجام بود ، بایشان یاد آور شدم و هشدار دادم که در برابر آنها سکوت نکنند . در تاریخ بیستم فروردین ماه ۱۳۵۱ نامه دیگری به آقای رئیس جمهور نوشتم و اطلاعات جدیدتری در اختیار دفتر ریاست جمهوری قرار دادم تا مسئولیتی که در برابر مردم دارند نسبت به پایمال شدن حقوق مردم بی اعتنا نباشند . متأسفانه تا کنون نه تنها اقدام موثری در برابر خلافکاریها و تهدیدها و فتنه‌گری‌ها و تقلب عناصر شناخته شده بعمل نیامده ، بلکه دادبسته خاصی از طلوع الطوایفی اجرائی حاکم سوء استفاده کرده ، **روشهای کثیف رستاخیزی و طاغوتی را بمردم تحمیل نموده** و موجبات ارتجاع و تنفر شدید مردم را فراهم کرده‌اند که به ذکر نمونه‌هائی اکتفا میکنم :

۱ ـ در حالیکه چند روز قبل از برگزاری اولین دور انتخابات فرماندار جدید شهرستان طوالش منصوب شده بودند ، جلت انجام وظایف دوست و بیغرضانه ، در روزهای شمارش آراء ایشان از سمت خود معزول شدند .

۲ ـ در حالیکه آقای یونس عرفانی در منطقه طوالش کاندیدا هستند ، فرزند ایشان به سمت بخشدار . و یکی دیگر از اقوام خود را نیز بعنوان معاون بخشدار رضوانشهر طوالش در اثر اعمال نفوذ منصوب کرده بودند .

۳ ـ در حالیکه آقای یونس عرفانی سرپرست کمیته ۸ تهران هستند ، افراد مسلح وابسته بآن کمیته را گروه گروه به منطقه طوالش اعزام میدارند که تحت پوشش « چوگا » و در ارتباط رسمی با فیر رسمی فرزند ایشان در منطقه عمل میکنند و مدتشان مداخله در امر انتخابات است .

۴ ـ بخشدار ماسال و شاندرمن را نیز اخیراً عرض کرده‌اند و فرد مورد نظر خود را در ارتباط با مسائل فوق باین سمت منصوب کرده‌اند .

۵ ـ چهار نفر از اعضاء اصلی و چهار نفر از اعضاء علی‌البدل انجمن نظارت مرکزی انتخابات طوالش را با تهدید و دستبندی مجبور باستعفا کرده‌اند تا انجمن نظارت را منحل نموده و اشخاص وابسته به گرایش خاصی را برای انتخابات و رأی سازی تحمیل کنند . (امیدواریم افراد مستعفی را متقاعد کنیم که منافع مردم را فدای نظریات خاصی نکنند)

۶ ـ عده‌ای از پس ماندههای کاردانها ، مزدوران ساواکی که از وابستگان رژیم مایل و همکاران هلاکو زامید بودند و در جریان قیام انقلابی مردم ، تظاهرات و سلطنت طلبانه و بکمک چماقداران برگزار میکردند ، از آنجائیکه این افراد با اعمال نفوذ بعضی از عناصر صاحب قدرت از چنگال عدالت گریخته و آزاد شده‌اند . اکنون در لباس « اسلام » با همان روشهای مزدوری و رستاخیزی علیه مردم در منطقه باصطلاح بعنایت انتخاباتی مشغول هستند که ارتجاع و تنفر شدید مردم را فراهم کرده‌اند . (اسامی آنها در اختیار شما قرار خواهد گرفت)

۷ ـ عده‌ای از اوباشان و چاقوکشان رانده شده از اردبیل و محلی را بخدمت گرفته‌اند که برای تهدید مردم گاهی حتی خود را « نماینده امام » معرفی میکنند .

از آنجائیکه مطلع شده‌ام نمایندگان و معتمدان هزاران نفر از اهالی طوالش عوامل اعتراض و دادخواهی بحضورتان تقدیم کرده و از جنابعالی بعنوان یک شخصیت برجسته مذهبی ـ سیاسی تقاضا کرده‌اند که بخواست حق طلبانه آنها رسیدگی کند ، اینجانب نیز بعنوان کاندیدای منفرد منطقه طوالش که از رأی اعتماد و پشتیبانی اکثریت قریب باتفاق مردم منطقه طوالش برخوردار هستم ، سهم خود از شما که یک شخصیت برجسته مذهبی ـ سیاسی میباشید تقاضا میکنم که مسائل مطروحه در ارتباط با انتخابات طوالش را مورد ارزیابی و رسیدگی قرار دهید و جلوی تقلب و اعمال نفوذ و علاقاتدیها را گرفته از حقوق مردم ستمدیده دفاع کنید و مانع پایمال شدن حق و عدالت گردید و برای اجرای صحیح انتخابات نساقدرینی تعیین فرمائید که در هنگام اعتمد و شمارش آراء در کنار برگزارکنندگان انتخابات ، بر امور نظارت کنند تا اعتماد و پشتیبانی اکثریت قریب باتفاق مردم منطقه طوالش نسبت به شخص خودم و برنامه انتخاباتیم با شما و همه مردم ایران ، مسئولین اجرائی کشور ثابت شود .

اگر چنانچه هیچ یک از مقامات مسئول و صلاحیتدار بخواست توده مردم توجه نکنند نهایتاً مسائل بجائی خواهد انجامید که از آن مطلع هستید .

با تقدیم احترام ـ حسن ماسالی

۲۵۸، ب

نامه سرگشاده حسن ماسالی به آیت‌الله لاهوتی درباره تقلب انتخاباتی

نامه سرگشاده

پنجم فروردین ۱۳۵۹

جناب آقای ابوالحسن بنی‌صدر ، رئیس جمهور

دفتر ریاست جمهوری - تهران

رونوشت به : وزارت کشور ، استانداری استان گیلان ، فرمانداری شهرستان طوالش .

انتخابات مجلس شورایملی در منطقه کوهستانی طوالش در شرایطی برگزار شد که بسیاری از مردم زحمتکش و محروم این منطقه بعلت تداخل راههای روستائی و در اثر ریزش شدید برف و باران و بعلت انتظار در صف‌های طولانی نفت و بنزین ، به صندوقهای اخذ آراء دسترسی نداشتند .

همچنین باند مؤتلفه ارتجاعی تبهکاری که از مریدان شاه ـ ساواک و از همکاران ملاکو رامبد بودند تلاش میکردند که با قساوت پرل ، اسلحه و چماق و با توسل بروشهای ارعاب و اخلال و تقلب ، بدون توجه بخواست توده مردم در صندوقها رأی سازی کنند . ولی آگاهی و علاقمندی اکثریت مردم و پیشرفتی و احساس مسئولیت بسیاری از برگزار کنندگان انتخابات ، موجب شد که بخش مهمی از توطئه‌ها و اخلال گریهای آنان خنثی گردد .

از آنجائیکه در این انتخابات از رأی اعتماد و حمایت اکثریت قاطع مردم منطقه طوالش برخوردار بودم ، این امر موجب هراس دشمنان آزادی و مرتجعین ضد مردمی شده است و در صدد هستند که برای اجرای مرحله دوم انتخابات شرایطی بوجود آورند که با اعمال فشار جوابه خود ، مردم را از استقلال رأی محروم سازند .

بنابراین از شما بنام مقام مسئول اجرائی کشور سؤال میشود :

۱ ـ آیا نامزدهای انتخاباتی حق دارند همراه با عده‌ای افراد مسلح و دستگاههای فرستنده و گیرنده (که معلوم نیست از طرف چه مقاماتی در اختیار گرفته‌اند) باسلاح ببارزات انتخاباتی بپردازند . و آیا حق دارند برای جلب آراء مردم افراد مسلح خود را بمنازل مردم اعزام دارند . آیا این شیوه کار برای مرعوب ساختن توده مردم ستمدیده بکار گرفته نمیشود ؟ و همان ادئه فرهنگ طاغوتیان و مزدوران آنان نیست ؟

۲ ـ آیا عناصر مسلح وابسته به سپاه پاسداران ، کمیته‌ها ، و یا عناصر مسلح مزدور وابسته به بقایای فئودالیسم محلی حق دارند خودسرانه در جریان انتخابات مداخله کنند و مردم را تهدید کنند که به چه کسانی رأی بدهند ؟

۳ ـ آیا عناصری از مقامات وزارت کشور و یا عناصر صاحب قدرت ، حق دارند در انتخابات اعمال نفوذ کرده ، اعضاء انجمن نظارت و فرمانداری و مردم را مورد تهدید قرار دهند ؟

۴ ـ آیا عناصر مسلحی که وابسته به سپاه‌پاسداران میباشند و ظاهراً برای مسدود کردن کارخانه چوکا بمنطقه طوالش اعزام شده‌اند ، حق دارند کارگران و مردم منطقه را مورد تهدید قرار دهند و در انتخابات دخالت کنند ؟

۵ ـ آیا میدانید که عده‌ای از سلطنت‌طلبان و همکاران ساواک و بقایای فئودالیسم که مسلح هستند اینبار بنام طرفداری از « اسلام » ، قصد دارند با همکاری عناصر ارتجاعی که در دستگاه انتقامی رخنه کرده‌اند ، در منطقه طوالش آشوب برپا کنند تامردم را از حق شرکت در انتخابات آزاد محروم سازند ؟

برای پایان بخشیدن باین توطئه‌ها و آشوبگری‌های ضد انقلابی و برای برگزاری انتخابات آزاد و دمکراتیک ، از شما تقاضا داریم که بوظایف خطیر و قانونی خود عمل کرده ، هیئت ویژه‌ای از بازرسان بغرض دادگستری را باین منطقه اعزام دارید تا در کنار سایر مسئولین مسائل مطروحه رسیدگی کنند و در هنگام برگزاری انتخابات ، با همکاری دیگر مسئولین محلی ، نظارت بر صندوق‌های اخذ آراء ، و حفظ انتظامات آنرا بعهده بگیرند .

هرگونه انفعال در این زمینه ، موجب بروز حوادث ناگواری خواهد شد که امیدواریم بموقع از آن جلوگیری بعمل آید .

نامه سرگشاده ۵۸/۱۲/۲۵ خود را که نمونه‌هائی از توطئه گری و تقلب نیروهای ارتجاعی در جریان انتخابات ایسن منطقه در آن تشریح شده‌اند ، و همچنین سایر اسناد و مدارک به ضمیمه ارسال میگردد .

با احترام ـ حسن ماسالی

نامه سرگشاده حسن ماسالی به ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور، درباره تقلب انتخاباتی

نامه سرگشاده

۱۳۵۸/۱۲/۲۵

فرمانداری شهرستان طوالش ،
ریاست دادگستری شهرستان طوالش ،
انجمن نظارت مرکزی انتخابات شهرستان طوالش ،
بخشداریهای هشتپر ، رضوانشهر ، ماسال و شاندرمن ،

محرماً باطلاع میرساند : پیرو نامه‌های ۵۸/۱۲/۲۰ و ۵۸/۱۲/۲۲ خودکه در آن اعمال غیر اصولی و تخلفات مختلف در امر انتخابات را گوشزد کرده بودم و نسبت به توطئه‌هائی که در شرف انجام بود هشدار داده بودم ، در اینجا نمونه‌های دیگری از تقلب وتوطئه گروههای ارتجاعی را که در هنگام اخذ آرا در شهرستان طوالش صورت گرفته باطلاع شما میرسانم و تقاضا میکنم نتیجه تحقیقات و گزارشات نمایندگان فرمانداری و دادگستری و هیئت نظارت مرکزی و محلی را باطلاع مردم سراسر طوالش برسانید تا مردم امکان یابند در باره ماهیت عناصر مرتجع و فتنه گرفضاوت کنند و باین ترتیب نشان دهند که آنچه مربوط به برگزاری انتخابات میباشد ، باید از نظر مردم پنهان نماند :

۱ ـ عنصری بنام مهری نواد بدون اینکه دارای مسئولیتی باشد اکثراً در فرمانداری حضور یافته و اعضاء هیئت نظارت مرکزی و حاضرین را تهدید میکرده که باید مطابق میل او رفتار کنند ، همین شخص در روز اخذ آرا نیز مهر انتخابات هیئت نظارت محلی را بکمک یکی از افراد محلی در خطبه سرا تصاحب نموده بود و فقط به ورقه‌هائی مهر میزده که برای آقای یونس عرفانی رای بنویسند . گزارش خلافکاریهای این فرد توسط نماینده فرمانداری در دفتر هیئت نظارت ثبت شده است . بنابراین روشن میگردد که چگونه عناصر اخلالگر در این محل رای سازی میکرده‌اند .

۲ ـ در محل‌های اخذ آراء بنام مبتدیین و گنجی محله ناظرین که دارای کارت نظارت از طرف فرمانداری بودند توسط عناصر ارتجاعی با اعمال زور از محل‌های اخذ آرا بیرون رانده شده بودند تا فرصت یابند بنفع آقای یونس عرفانی با تقلب رای سازی کنند .

۳ ـ در محل سرایشت درهنگام اخذ آرا صندوق رای توسط شخصی بنام نظام‌الدین علیزاده بمنزل شخصی‌اش نقل مکان یافته بود و ناظرین را نیز از منزل خود بیرون کرده بود تا بتواند آزادانه تقلب کند .

۴ ـ در محل حسینیه هشتپر شخصی که خود عضو انجمن نظارت آن محل بوده با سوء استفاده از موقعیت خود در صدد برآمده بود که با تقلب به صندوق رای برود .

۵ ـ در محل دبستان بهار در هشتپر ، توسط عناصر ارتجاعی و ضد مردمی تقلب و اعمال نفوذ صورت گرفته است که توسط ناظرین به فرمانداری گزارش شده و اسناد آن را نیز به گزارش ضمیمه کرده‌اند .

۶ ـ بطوریکه مطلع شدهام و افراد بیشماری نیز ناظر بوده‌اند ، آقای یونس عرفانی برای فعالیت انتخاباتی خود در هر محل همراه با عده‌ای عناصر مسلح و مینی‌بوس مملو از چماق و چماقدار حضور مییافتند تا رعب و وحشت در دل مردم ساده اندیش بوجود آورند و با مرعوب ساختن توده مردم نظریات خود را تحمیل کنند .

۷ ـ در محل اخذ آرا در شیر آباد ، منشی هیئت نظارت بنام میر سلیمان معبودی از موقعیت خویش سوء استفاده کرده آراء تقلبی به صندوق میریخته است که توسط هیئت نظارت و نماینده فرمانداری ، خلافکاریهای نامبرده صورتمجلس و گزارش شده است .

۸ ـ در شب آخر قبل از روز اخذ آرا عده‌ای از مرتجعین و ضد انقلابیون محلی در صدد برآمده بودند تا برخلاف تصمیم گیری هیئت نظارت مرکزی و فرمانداری ، شبانه چند صندوق سیار برای رای سازی بمنازل خود حمل کنند که در اثر مخالفت مسئولین ومقاومت مردم در هشتپر ، این توطئه خنثی گردید . بنابراین ماهیت این عناصر و نیروها بایستی برای مردم آشکار گردند و معرفی شوند .

۹ ـ عده‌ای روحانی نمای مرتجع در طوالش سعی بر آن داشتند که علیه مردم چماق تکفیر بلند و مردم را با تهدید وادار به تسلیم نظارت خود سازند و حتی باروشهای احمقانه خود در کار انجمن‌های نظارت مرکزی و محلی اخلال میکردند ، وظیفه مردمی هیئت نظارت مرکزی و بازرسی دادگستری ایجاب میکند که جلوی اعمال این عناصر را گرفته و ذهن مردم را در این موارد روشن سازند .

۱۰ ـ افرادی از مقامهای وزارت کشور سعی داشتند با ارسال تلگرام و تهدید در امر انتخابات طوالش دخالت کرده و بیغرضی و بیطرفی انجمن نظارت مرکزی را نقض کنند ، از شما تقاضا میشود که قاطعانه و با جسارت و شهامت انقلابی این افراد مسئول در وزارت کشور را که غیر مسئولانه عمل کرده‌اند ، بمردم طوالش معرفی کنید تا در آینده ، مردم با اشتیاق در تعیین سرنوشت خویش شرکت کنند .

با تقدیم احترام ـ حسن ماسالی

نامه سرگشاده حسن ماسالی به مقامات شهرستان تالش

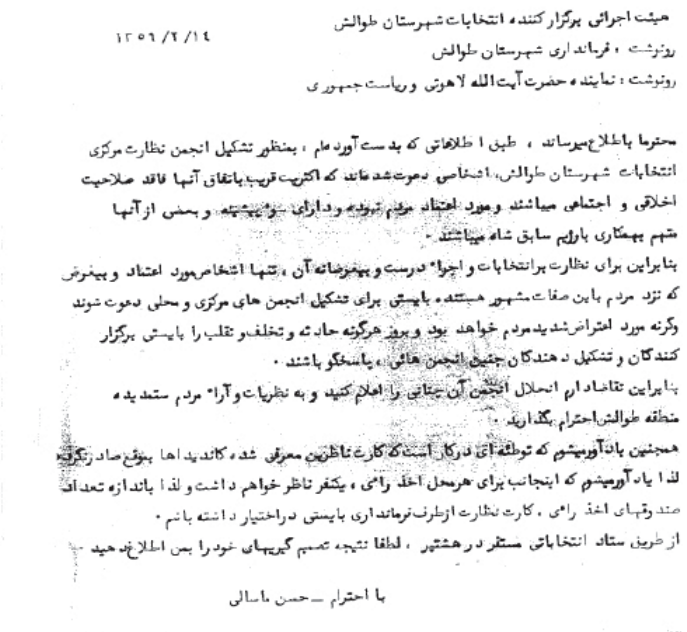

هیئت اجرائی برگزار کننده انتخابات شهرستان طوالش

۱۴/ ۲/ ۱۳۵۶

رونوشت : فرمانداری شهرستان طوالش

رونوشت : نماینده حضرت آیت الله لاهوتی و ریاست جمهوری

محترما باطلاع میرساند ، طبق اطلاعاتی که بدست آورده ام ، بمنظور تشکیل انجمن نظارت مرکزی انتخابات شهرستان طوالش، اشخاصی دعوت شده اند که اکثریت قریب باتفاق آنها فاقد صلاحیت اخلاقی و اجتماعی میباشند ومورد اعتماد مردم نبوده و دارای سوابق و پیشینه و بعضی از آنها متهم بهمکاری بارژیم سابق شاه میباشند .

بنابراین برای نظارت برانتخابات و اجراء درست و بهنرضانه آن ، تنها اشخاص مورد اعتماد و بینوش که نزد مردم باین صفات مشهور هستند ، بایستی برای تشکیل انجمن های مرکزی و محلی دعوت شوند وگرنه مورد اعتراض شدید مردم خواهد بود و بروز هرگونه حادثه و تخلف و تقلب را بایستی برگزار کنندگان و تشکیل دهندگان چنین انجمن هائی ، پاسخگو باشند .

بنابراین تقاضادارم انحلال انجمن آن جنابی را اعلام کنید و به نظریات و آراء مردم متعهد و منطقه طوالش احترام بگذارید .

همچنین یادآوری میشوم که توطئه ای درکار است که کارت ناظرین معرفی شده کاندیداها بموقع صادر نگردد لذا یادآوری میشوم که اینجانب برای هرمحل اخذ رأی ، یکنفر ناظر خواهم داشت و لذا باندازه تعداد صندوقهای اخذ رأی ، کارت نظارت ازطرف فرمانداری بایستی دراختیار داشته باشم .

از طریق ستاد انتخاباتی مستقر در هشتپر ، لطفا نتیجه تصمیم گیریهای خود را بمن اطلاع دهید .

با احترام ـ حسن ماسالی

نامه اعتراض حسن ماسالی به مقامات محلی درباره دخالت عناصر فاسد در انتخابات

گزارش سید حسین مظفری نماینده‌ی رئیس جمهور، استاندار و امام جمعه رشت، مبنی بر تقلب در انتخابات تالش که متاسفانه نادیده گرفته شد وجناح تمامیت خواه حاکمیت عنصر وابسته به

خود را به عنوان نماینده مردم تالش معرفی کرد.

تصویر جشن ازدواج من و همسرم که با حضور آیت‌الله لاهوتی در تهران برگزار شد

تاسیس جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

هنگامی که در تهران و در شمال ایران در مبارزات اجتماعی و آزادیخواهانه شرکت می‌کردم به اتفاق تعدادی از همفکران خود، جنبش دموکراتیک – انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران را پایه‌گذاری کردم و فعالیت‌های خود را به شرح زیر ادامه دادم که اسناد رئوس آن در زیر می‌آید:

جنایات رژیم خمینی در تالش

پس از اینکه سرکردگان رژیم به رهبری خمینی، در برنامه‌ی ترور و قتل من ناکام شدند، در صدد برآمدند که بسیاری از خویشاوندان و دوستانم را به گروگان گیرند. قریب هشتاد نفر از جوانان و کشاورزان را که درمبارزه‌ی انتخاباتی از من پشتیبانی کرده بودند، دستگیر و زندانی کردند. از آن میان دو نفر از برادرانم (عباس و حسین ماسالی)، همچنین خانم عظمت ماسالی عمه‌ی مرا که زن کهنسالی بود، زندانی کردند، و برادر دیگرم علی ماسالی که معلم مدرسه بود را از محل کارش اخراج کردند. و یک پسرعمو و چهار نفر از پسردائی‌هایم را نیز بازداشت و زندانی نمودند.

جنایتکاران، عزیز هژبر، یکی از دلاوران تالش را، زیر شکنجه به قتل رساندند. نصیر اصلانیان و ضیا صفوی میر محله را نیز به طرز فجیعی به شهادت رساندند. با همکاری یکی از عناصر محلی به نام جهانگیر کوهساری که سابقاً با ساواک همکاری می‌کرد، جوان پاکدلی به نام بهرام عاشوری را به رگبار بسته و به قتل رساندند. در ارتباط با انتخابات و فعالیت‌های آزادیخواهانه‌ی مردم تالش، جوانان پاکدل دیگری مثل اردشیر و شجاعت بلالی نیز به دست رژیم خمینی کشته شدند. همچنین عده‌ای از جوانان و کشاورزان این منطقه، به جرم پشتیبانی از برنامه‌های سیاسی – عمرانی نگارنده، دستگیر شده و عمر خود را درزندان و اسارت گذراندند. چندین نفر را نیز به بهانه‌ی اینکه در منطقه‌ی تالش عده‌ای ضدانقلابی فعالیت می‌کنند، در وسط شهرک ماسال حلق‌آویزکردند. شرم‌آورتر از جنایت رژیم، همکاری برخی عناصر وابسته به حزب توده بود که به پشتیبانی از خمینی، با جنایتکاران همکاری کرده و از مرگ این جوانان، ابراز شادی می‌کردند.

در روز یکشنبه نوزدهم تیرماه ۱۳۶۲، دکتر- مهندس ایرج ماسالی و مهران صفوی میرمحله را در حضور مردم محل و زندانیان سیاسی، حلق آویز کردند. هنگامی که ایرج ماسالی را به دار آویخته بودند، طناب دار، دوبار پاره شد و ایرج به زمین افتاد، اما دژخیمان او را بار دیگر حلق‌آویز کردند. طبق گزارشی که به دست رسید، یوسف شیرزاد، شیخ محمود شیرزاد، سید تقی صفوی، بهمن محمدیاری و قنبری (فرمانده وقت سپاه ماسال)، مامور اجرای اعدام‌های یاد شده، بودند. البته در پشت صحنه‌ی این جنایت، محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران نیز دخالت داشت.

در ارتباط با انتخابات تالش، همچنین تعداد کثیری از جوانان و کشاورزان را که برخی از آنان از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بودند ولی در انتخابات از من پشتیبانی به عمل آورده بودند، به حبس‌های طویل‌المدت محکوم کردند. در اینجا فهرست اسامی برخی از اعدام‌شدگان و زندانیان را که از آن مطلع شده‌ام منتشر می‌کنم. در همین جا لازم به یادآوری است که یکی از جوانانی که در نظارت

بر انتخابات نقش فعالی ایفا می‌کرد به نام حشمت توکلی پاشکمی مورد ضرب و شتم افراد موسوم به حزب‌الله در محل قرار گرفت و رگ‌های خونی و اعصاب گردن او را پاره پاره کرده بودند که ابتدا به بیمارستان در رشت منتقل شد و سپس او را برای معالجه به آلمان نزد پروفسور سمیعی انتقال دادیم و از مرگ نجات یافت.

همچنین ضروری است یادآور شوم که عده ای از جوانان مبارز و سلحشور منطقه تالش را که وابسته به اکراد مقیم آن منطقه و یا وابسته به سازمان مجاهدین خلق بودند، عوامل رژیم، آنها را میان جنگل و کوه‌ها به رگبار مسلسل بستند و به قتل رساندند.

فهرست برخی از افرادی که در ارتباط با انتخابات تالش دستگیر و زندانی شدند

ر	نام و نام خانوادگی	اتهام وارده	محل دستگیری	محل زندان	مدت زندان
۲	فرج صفوی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	۱۰ ماه
۳	مسعود بزرگزاده	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	۳ سال
۴	مهرزاد صفوی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	۱۵ ماه
۵	عباس ماسالی	برادر حسن ماسالی	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	۳ سال
۶	شعبان خانی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	ابد
۷	جبار رستمی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا – چالوس	۲ سال
۸	فریدون دادجوی	در ارتباط با جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران و مجاهدین	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۰ ماه
۹	ارسلان احمدی	در رابطه با مجاهدین	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۲ سال
۱۰	سیدلطیف صفوی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا	۱۴ ماه
۱۱	شهریار ماسالی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	صومعه‌سرا	۳ سال
۱۲	جمشید نصیری	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	زندان چوکا - صومعه‌سرا	۱۵ سال
۱۳	فیروز بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۲ سال

ر	نام و نام خانوادگی	اتهام وارده	محل دستگیری	محل زندان	مدت زندان
۱۴	احمد اصلانیا	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۲ سال
۱۵	ارسلان ظریفی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۲ سال
۱۶	مرسان بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۵ سال
۱۷	منصور بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	یک سال
۱۸	شهریار رضایی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	ماسال	ماسال – صومعه‌سرا	۳ سال
۱۹	ناصر بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	ماسال – صومعه‌سرا	۱ سال
۲۰	حسن کیور	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۰ سال
۲۱	بیژن جنگجو	هوادار سازمان مجاهدین خلق	تهران	اوین - صومعه‌سرا – چالوس	۱۵ سال
۲۲	بیژن توکلی	جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران	ماسال	چالوس – صومعه‌سرا	۱۸ ماه

فهرست برخی از افرادی که در منطقه تالش اعدام شده‌اند

ر	نام و نام خانوادگی	اتهام وارده	محل دستگیری	محل زندان
۱	ایرج ماسالی	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	تهران	کمیته مشترک چالوس – صومعه‌سرا
۲	عزیز هژبر	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	تهران	کمیته مشترک چالوس – صومعه‌سرا
۳	مهران صفوی	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	تهران	اوین – چالوس – صومعه‌سرا
۴	خسرو دارایی	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	زنجان	ماسال – چالوس
۵	حسین دلاور	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	رشت	ماسال – هشتپر
۶	بهرام عاشوری	جنبش دموکراتیک زحمتکشان ایران	درگیری مسلحانه	
۷	محمدمهدی یاری	هوادار سازمان مجاهدین خلق	رودسر	هشتپر
۸	اردشیر بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	جنگل طوالش	رشت
۹	شجاعت بلالی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	جنگل طوالش	رشت
۱۰	ضیاء صفوی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	ماسال	رشت
۱۱	منصور اصلانیا	هوادار سازمان مجاهدین خلق	جنگل ماسال	هشتپر – چالوس
۱۲	کورش رضوانی	هوادار سازمان مجاهدین خلق	صومعه‌سرا	رشت

جان باختگان جنبش جنگل (ماسال ، تالش) که توسط
رژیم فاشیستی خمینی کشته شدند:
بهرام عاشوری
(اعدام، 7 فروردین 1362)
ضیا صفوی میر محله
(اعدام، دیماه 1360)
دکتر- مهندس ایرج ماسالی (حلق آویز، 19 تیر ماه 1362)
محمد مهدی یاری
(اعدام)
مهران صفوی میر محله
(حلق آویز، 19 تیرماه 1362)
عزیز هژبر (در اردیبهشت 1361
در زیر شکنجه بقتل رسید)
ینصر اصلانیان (اعدام، اذر 1360)
(بدون عکس)

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS
(GUILAN ET MAZANDARANE)

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
of
IRANIAN TOILERS (GILAN AND MAZANDARAN)

جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

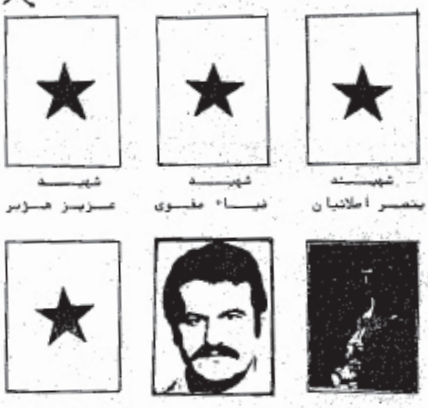

شهید بنصر اصلانیان — شهید ضیاء صفوی — شهید عزیز هژبر

شهید مهران صفوی — شهید ایرج ماسالی — شهید بهرام عاشوری

هموطنان مبارز ، مردم آزاده ایران ،

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ، روز یکشنبه نوزدهم تیر ماه ۶۲ (دهم ژوئیه ۱۹۸۳) ایرج ماسالی و مهران صفوی را ـ که قبلا محاکمه و به زندان محکوم کرده بود ، و قریب یکسال و نیم بود که آنان در زندانهای چالوس و صومعه سرا به سر می بردند ـ ناگهان در وسط شهرک ماسال به دار آویخت .

در این مراسم جنایتکارانه ، سایر زندانیان سیاسی و مردم محل را برای "تماشا" گرد آورده بودند . هنگامی که ایرج ماسالی را حلق آویز می کردند ، طناب دار ، دومرتبه پاره شد . او ضمن اینکه از این صحنه‌ها و تراژدی حاکم در جامعه بسیار متاثر بود ، برای تقویت روحیه مردم ماتم‌زده‌ای که در آنجا اجتماع کرده بودند ، در زیر چوبه دار با صدای بلند می خندید .

ایرج ماسالی و مهران صفوی را مثل بسیاری از جوانان آزاداندیش و انقلابی دیگر گیلان از ما ربودند ، ولی جوانان شورشگر انقلابی شمال ، و مردم زحمتکش منطقه

(۲۶)

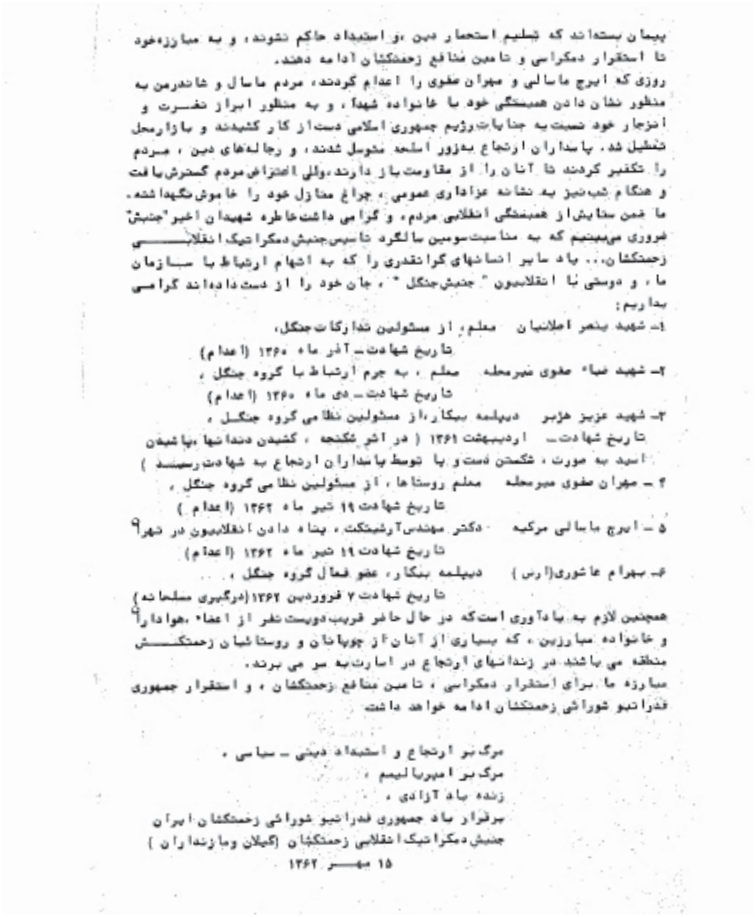

پیمان بسته‌اند که تسلیم استعمار دین ،و استبداد حاکم نشوند ، و به مبارزه‌خود تا استقرار دمکراسی و تامین منافع زحمتکشان ادامه دهند.
روزی که ایرج مالسالی و مهران صفوی را اعدام کردند، مردم ماسال و شاندرمن به منظور نشان دادن همبستگی خود با خانواده شهدا ، و به منظور ابراز تنفر و انزجار خود نسبت به جنایات رژیم جمهوری اسلامی دست از کار کشیدند و بازارمحل تعطیل شد. پاسداران ارتجاع به‌زور اسلحه متوسل شدند ، و رجاله‌های دین ، مردم را تکفیر کردند تا آنان را از مقاومت باز دارند ،ولی اعتراض مردم گسترش یافت و هنگام شب‌نیز به نشانه عزاداری عمومی ، چراغ منازل خود را خاموش نگهداشته. ما ضمن ستایش از همبستگی انقلابی مردم ، و گرامی داشت خاطره شهیدان اخیر "جنبش" ضروری می‌بینیم که به مناسبت سومین سالگرد تاسیس جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان... یاد سایر انسانهای گرانقدری را که به اتهام ارتباط با سازمان ما ، و دوستی با انقلابیون " جنبش جنگل " ، جان خود را از دست داده‌اند گرامی بداریم :

۱- شهید بنصر اطلاتیان معلم ، از مسئولین تدارکات جنگل،
تاریخ شهادت - آذر ماه ۱۳۶۰ (اعدام)
۲- شهید ضیاء صفوی میرمحله معلم ، به جرم ارتباط با گروه جنگل ،
تاریخ شهادت - دی ماه ۱۳۶۰ (اعدام)
۳- شهید عزیز هژبر دیپلمه بیکار ،از مسئولین نظامی گروه جنگل ،
تاریخ شهادت - اردیبهشت ۱۳۶۱ (در اثر شکنجه ، کشیدن دندانها ،بیاشیدن اسید به صورت ، شکستن دست و یا توسط پاسداران ارتجاع به شهادت رسیدند)
۴ - مهران صفوی میرمحله معلم روستاها ، از مسئولین نظامی گروه جنگل ،
تاریخ شهادت ۱۹ تیر ماه ۱۳۶۲ (اعدام)
۵ - ایرج ماسالی مرکیه دکتر مهندس آرشیتکت ، بپناه دادن انقلابیون در تهر۹
تاریخ شهادت ۱۹ تیر ماه ۱۳۶۲ (اعدام)
۶- بهرام عاشوری(ارس) دیپلمه بیکار ، عضو فعال گروه جنگل ، . .
تاریخ شهادت ۷ فروردین ۱۳۶۲ (درگیری مسلحانه)

همچنین لازم به یادآوری است که در حال حاضر قریب دویست نفر از اعضاء ،هواداران و خانواده مبارزین ، که بسیاری از آنان از چوپانان و روستائیان زحمتکش منطقه می باشند در زندانهای ارتجاع در اسارت به سر می برند.
مبارزه ما برای استقرار دمکراسی ، تامین منافع زحمتکشان ، و استقرار جمهوری فدراتیو شوراتی زحمتکشان ادامه خواهد داشت.

مرگ بر ارتجاع و استبداد دینی - سیاسی ،
مرگ بر امپریالیسم ،
زنده باد آزادی ،
برقرار باد جمهوری فدراتیو شوراتی زحمتکشان ایران
جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان ومازندران)
۱۵ مهـــر ۱۳۶۲

اطلاعیه جنبش دموکراتیک – انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران درباره اسارت، شکنجه و اعدام عده‌ای از مبارزین منطقه تالش که به صورت جزوه‌ای در خارج از کشور انتشار یافت.

در سال ۱۹۸۴که دوباره به آلمان مهاجرت کردم، از طریق یکی از دوستانم به نام دکتر ونکی که مقیم دورتموند (آلمان) بود، مطلع شدم که عده‌ای از جوانان گیلانی

وابسته به حزب توده، که مدتی با رژیم خمینی همکاری داشتند، تقاضای ملاقات با من را دارند. در واقع آن‌ها بر آن بودند تا نسبت به اعمال گذشته‌ی خود از من عذرخواهی کنند. من نیز به نزد آن‌ها رفته و به اتفاق دکترونکی، دریک کافه، با آنان ملاقات کردم. جوانان مذکور می‌گفتند: ما به دستور حزب توده، با رژیم خمینی همکاری می‌کردیم، از این رو شما را در منطقه‌ی گیلان تحت نظر و تعقیب داشته تا به دام بیاندازیم. اکنون از اعمال خود پشیمان بوده و می‌خواهیم از شما عذرخواهی کنیم.

پاسخ دادم: نسبت به شما کینه‌ای در دل نـدارم، چون از سیاست‌بازی‌های فرصت‌طلبانه و فرهنگ ارتجاعی و مبتذل حاکم در حزب توده و عناصر بی‌سواد و لمپن‌های سیاسی که به غلط خود را چپ می‌نامند، شناخت کافی دارم.

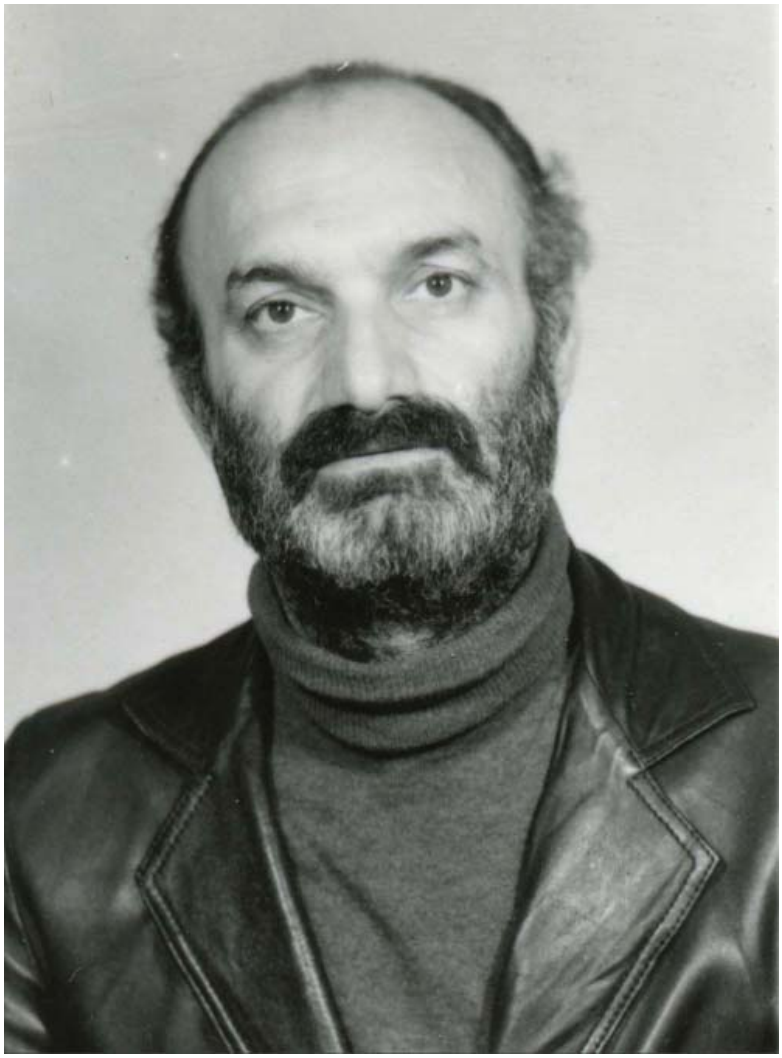

تصویری از خودم هنگامی که تحت پیگرد حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفته بودم و من ناچار بودم با تغییر چهره و مدارک جعلی بین کردستان و گیلان فعالیت کنم.

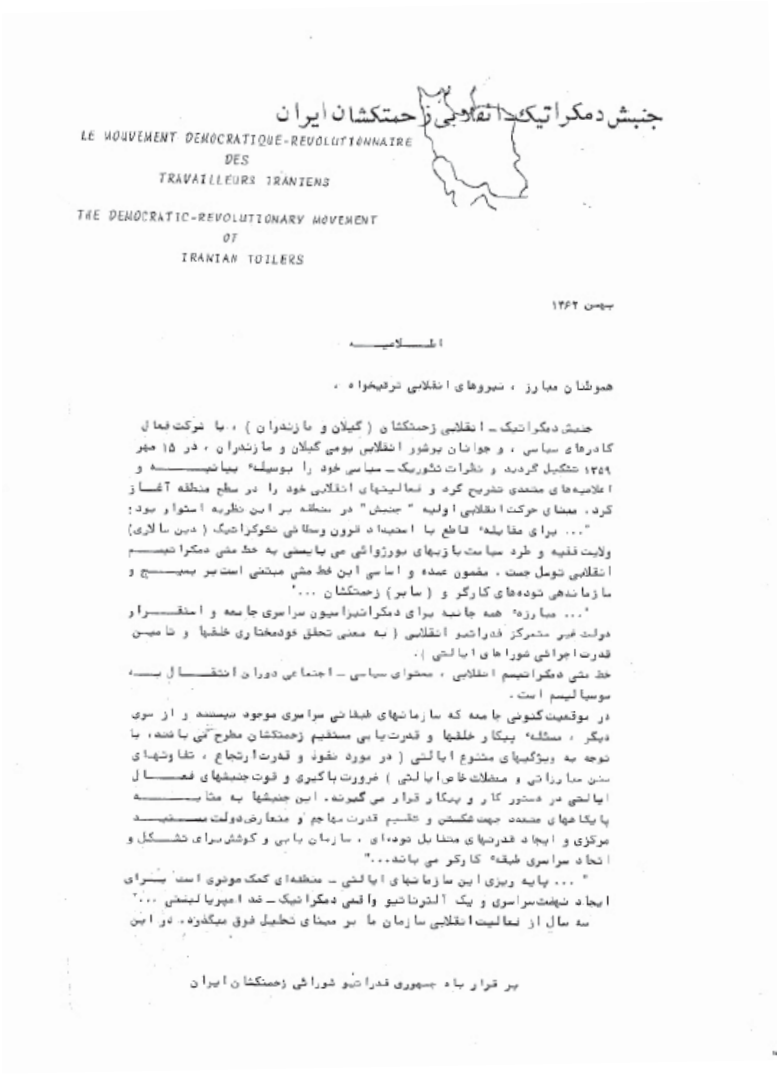

جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS

بهمن ۱۳۶۲

اطـــلاعیـــه

هموطنان مبارز ، نیروهای انقلابی ترقیخواه ،

جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) ، با شرکت فعال کادرهای سیاسی ، و جوانان پرشور انقلابی بومی گیلان و مازندران ، در ۱۵ مهر ۱۳۵۹ تشکیل گردید و نظرات تئوریک ـ سیاسی خود را بوسیلهٔ بیانیـــــه و اعلامیه‌های متعددی تشریح کرد و فعالیتهای انقلابی خود را در سطح منطقه آغـاز کرد. مبنای حرکت انقلابی اولیه " جنبش " در منطقه بر این نظریه استوار بود :

"... برای مقابلهٔ قاطع با استبداد قرون وسطائی تئوکراتیک (دین سالاری) ولایت فقیه و طرد سیاست بازیهای بورژوائی می بایستی به خط مشی دمکراتیـــک انقلابی توسل جست . مضمون عمده و اساسی این خط مشی مبتنی است بر بسیـــج و سازماندهی توده‌های کارگر و (سایر) زحمتکشان ..."

"... مبارزهٔ همه جانبه برای دمکراتیزاسیون سراسری جامعه و استقـــرار دولت غیر متمرکز قدرتمند انقلابی (به معنی تحقق خودمختاری خلقها و تامین قدرت اجرائی شوراهای ایالتی).

خط مشی دمکراتیسم انقلابی ، محتوای سیاسی ـ اجتماعی دوران انتقـــال بـــه سوسیالیسم است .

در موقعیت کنونی جامعه که سازمانهای طبقاتی سراسری موجود نیستند و از سوی دیگر ، مسئلهٔ بیکار خلقها و قدرت یابی مستقیم زحمتکشان مطرح نمی باشد ، با توجه به ویژگیهای متنوع ایالتی (در مورد نفوذ و قدرت ارتجاع ، تفاوتهای سنن مبارزاتی و مطلبات خاص ایالتی) ضرورت باگیری و قوت جنبشهای فعـــال ایالتی در دستور کار و بیکار قرار می گیرند. این جنبشها به مثابـــــه پایگاههای متعدد جهت شکستن و تقسیم قدرت مهاجم و مدافع دولت مستبـــد مرکزی و ایجاد قدرتهای متقابل توده‌ای ، سازمان یابی و کوشش برای تشـــکل و اتحاد سراسری طبقهٔ کارگر می باشد..."

" ... پایه ریزی این سازمانهای ایالتی ـ منطقه‌ای کمک موثری است بـــرای ایجاد نهضت سراسری و یک آلترناتیو واقعی دمکراتیک ـ ضد امپریالیستی ..."

سه سال از فعالیت انقلابی سازمان ما بر مبنای تحلیل فوق میگذرد. در این

پر قرار باد جمهوری قدراتمند شورائی زحمتکشان ایران

اطلاعیه درباره شکل گیری جنبش دموکراتیک – انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

فصلِ پنجم

روندِ شکل‌گیریِ رژیمِ جهالت و جنایتِ خمینی

نقش ابراهیم یزدی در ارتباط با شکل‌گیری رژیم خمینی

ابراهیـم یزدی به عنوان مشـاور خمینی نقش خـود را در پاریس و در ارتباط با نیروهای داخلی و خارجی به طور مختصر در نشریه ایران فردا شرح داده است که در اینجا نشر می‌یابد. (ایشان خاطرات مبسوط خود را در چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده است).

چگونه خمینی بیسواد و مرتجع "رهبر" شد؟

چگونه عناصر جاهل و جنایتکار بقدرت رسیدند؟

چگونه رژیم جهالت – جنایت – فاشیستی – اسلامی شکل گرفت؟

کسانی که نقش موثر اولیه را در بقدرت رساندن خمینی ایفا کردند، عبارت بودند از اقایان دکتر ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده، حسن حبیبی، دکتر ابوالحسن بنی صدر. همه این آقایان در چارچوب "نهضت آزادی" و بعنوان اعضا و هواداران جریان موسوم به" ملی – مذهبی" ، بعنوان یک قراکسیون فکری – سیاسی، در درون جنبش دانشجوئی و جبهه ملی ایران فعالیت میکردند. البته ضروریست که درباره بینش و منش هرکدام توضیح داده شود. بسهم خودم شناختی که از آقایان در چارچوب جنبش دانشجوئی و جبهه ملی بدست آورده بودم، نظر خودم را بیان میکنم:

آقای قطب زاده، یک فرد بیسواد و "لات منش" بود. گرچه در فعالیتهای اولیه جنبش دانشجویان ایرانی در آمریکا فعالیت میکرد ، اما بخاطر اختلاف نظری که با جریانهای "سکولار- دمکرات" پیدا کرد، طی نامه ای، کنفدراسیون را " طویله " نامیده بود. بهمین علت ، در یکی از کنگره های کنفدراسیون،دربارهٔ ایشان رای گیری شد وبطور رسمی ازعضویت کنفدراسیون ، اخراج گردید. ایشان مرتب با آیت الله خمینی در نجف در ارتباط بود و کوشش میکرد محرمانه از نام "نهضت آزادی " ، " جبهه ملی ایران" و خمینی برای ارتباط گیری با مقامات سیاسی و امنیتی کشورهای آمریکا و اروپا ، استفاده کند .

آقای دکتر ابراهیم یزدی، گرچه پزشک بود و در آمریکا زندگی میکرد، اما یک " آخوند" تمام عیار بود. او در تمام دورانی که در خارج از کشور زندگی میکرد ، حاضر نبود با کنفدراسیون و جبهه ملی درخارج ازکشور همکاری کند. زیرا ، از جریانهای "سکولار- دمکرات " بیزار بود و حاضر نبود دگر اندیشان را تحمل کند. در تگزاس بااتفاق جوانان "اسلامیست " کشورهای خاورمیانه و شما ل افریقا، یک "انجمن اسلامی" تشکیل داده بود و از اینطریق ، تحت لوای " مبارزه با کمونیسم" ، با سیاستمداران و مقامات امنیتی آمریکا ، در ارتباط بود. " برزینسکی" ، مشاور امنیتی جیمی کارتر، که ایدا در افغانستان و پاکستان ، گروه فاشیستی اسلامی " طالبان" را سازماندهی کرده بود، پس از اینکه با خبر شدند که شاه مبتلا به مرض سرطان است و عنقریب فوت خواهد کرد، آمریکا در صدد بر آمد که در ایران نیز یک " نیروی اسلامی" را بقدرت برساند.در این ارتباط ،آمریکائی ها ، در درجه نخست با دکتر ابراهیم یزدی و سپس با قطب زاده و حبیبی ارتباط برقرار کردند تا از خمینی ، یک " رهبر" بسازند و او را جانشین شاه کنند. بهمین علت ، هنگامی صدام حسین ، تصمیم گرفت خمینی را به عراق تبعید کند، دکتر ابراهیم یزدی با حمایت پشت پرده آمریکائی ها و" ژیسکارد دستن" (رئیس جمهور فرانسه) فوراً به عراق سفر کرد و با مقامات عراق تماس گرفت و خمینی را از جنوب عراق به پاریس انتقال داد ." دکتر محمد مکری" نیز قرعت طالبانه منزل خودش را در حومه پاریس در اختیار خمینی گذاشت. باین ترتیب، مسئله فروپاشی رژیم شاه و بقدرت رساندن خمینی، در کنفرانس سران کشورهای اروپا و آمریکا ، در جزیره " گوآدلوپ" مطرح شد و بتصویب رسید. پس از این توافق، رسانه های وابسته باین قدرت ها، در رأس آنها "بی.بی.سی"، به تریبونی برای تبلیغ نظریات خمینی و اعزامیانش تبدیل شد. و از آنجائی که خمینی یک فرد بیسواد بود و از شعور سیاسی برخوردار نبود،بنا نظارت یزدی – قطب زاده – حبیبی و دیگران، "کمیسیون ویژه ای" در پاریس تشکیل دادند که پاسخ خمینی به خبرنگاران ورسانه ها و همچنین بیانه های سیاسی خمینی را پیشاپیش تنظیم کنند. خمینی نیز بعنوان یک آخوند حیله گر و دروغگو ، پذیرفته بود که تا زمانیکه بقدرت نرسیده است ، از نظریات مشاورین خود پیروی کند و برای فریفتن مردم و جریانهای سیاسی ، از آزادی و رفاه اجتماعی دفاع کند.(در اینباره رجوع شود بیه خاطرات ابراهیم یزدی، در مجله" ایران فردا" که در دو بخش انتشار یافته است. اسناد ضمیمه هستند).

حسن حبیبی، در ظاهر آدمی آرام و صبور بنظر میرسید، اما یک فرد توطئه گرو قدرت طلب بود . او به دروغ خود را طرفدار مصدق معرفی میکرد، اما به هیچ یک از مبانی سیاسی دکتر مصدق پایبند نبود . او حاضر نبود که بطور"فراگروهی و فراممنکی" در چارچوب کنفدراسیون و جبهه ملی ، با دگر اندیشان ، همکاری کند. بهمین علت، طی نامه ای که در سال 1966ازپاو نوشته بودم ، خیلی باز و شفاف نقطه نظراتم را دربرابر اومطرح کردم . او نه تنها مروج دروغپردازی های خمینی در پاریس بود، بلکه ، پس از بقدرت رسیدن خمینی ، سالها در قدرت شرکت کرد و درباره جنایاتی که رژیم خمینی مرتکب شد، سکوت اختیار کرد.همچنین ، براساس سندی که انتشار یافته است ، ارتباط حسن حبیبی با مقامات امنیتی آمریکا، بر ملا شده است(اسناد ضمیمه هستند)

آقای دکتر ابوالحسن بنی صدر، بر خلاف دو نفر از یک خانواده مذهبی است و اعتقادات دینی نیز دارد. اوایل از اینکه خمینی بقدرت برسد ، مقالاتی دردفاع از خمینی انتشار داده بود و در پاریس نیز از مشاورین خمینی محسوب میشد. بنظرم، او به مصدق بیش از خمینی باور داشت و دارد. اما،سال بسیاری از سیاستمداران نیز،از ایران، بنی صدر نیز در صدد بر آمده بود که از خمینی بطور " تاکتیکی" بهره برداری کند تا بقدرت برسد. لذا " تاکتیک زد و استراتژیک خورد". از خصال مثبت بنی صدر اینستکه، حاضر نشد بخاطر " مقام" دربرابر رژیم خمینی سکوت کند.

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی

پشت صحنه انقلاب در پاریس

از وحید میرزاده

کنفرانس مطبوعاتی در نوفل لوشاتو روزی که شاه از ایران رفت

○ بهمن ماه امسال مصادف با بیستمین سال پیروزی انقلاب است. در این سالها مسائل مربوط به انقلاب به صورت مختلف مطرح شده، اما در مورد سفر پاریس که نقطه عطفی در تاریخ انقلاب می‌باشد به دلایل مختلف آن چنان که باید موضوع شکافته و بیان نشده است. اگر موافق باشید اولین سؤال را در این ارتباط مطرح کنم که عزیمت آیت‌الله خمینی به پاریس چگونه شکل گرفت؟ آیا این امر از قبل برنامه‌ریزی شده بود؟

● در پاسخ به این سؤال دو مطلب باید روشن شود. یکی خروج آقای خمینی از نجف است و یکی سفرشان به پاریس. من از مدتها قبل از طریق دوستان مقیم نجف به خصوص آقای دعایی مطلع شده بودم که آقا تصمیم به ترک نجف دارند و این موضوع به دلیل محدودیتها و فشارهایی بود که دولت عراق به ایشان وارد می‌کرد. اما اینکه کجا می‌خواهند بروند و چه کار می‌خواهند بکنند مشخص نبود. بیشتر فکر می‌کردند که به شیخ‌نشینهای عربی خلیج‌فارس یا هندو یا پاکستان بروند. حدود شهریور ماه ۵۷ بود که آقای دعایی به من تلفن کرد که آقا می‌فرمایند شما قرار بود که به ما مسری بزنید اگر ممکن است سریعتر بیایید که من با شما کار دارم.

○ در آن موقع شما کجا بودید؟

● من در تگزاس بودم.

○ در تگزاس به چه اموری مشغول بودید؟

● در مرکز پزشکی تگزاس در شهر هیوستن، در بخش فارماکولوژی و پاتولوژی دانشکده پزشکی بیاور درباره سرطان به پژوهش و تدریس مشغول بودم. با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا، گروه فارسی‌زبان و مسلمانان غیرایرانی همکاری داشتم. رئیس جامعه اسلامی شهر هیوستن و رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران خارج از کشور بودم. روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت زیر نظر من، توسط هیئت تحریریه‌ای، در هیوستن چاپ و برای اروپا و همه جا فرستاده می‌شد. به هر حال بعد از تلفن آقای دعایی، من کارهایم را طوری تنظیم کردم که بتوانم به نجف سفر کنم. اما در آن هنگام کشتار ۱۷ شهریور پیش آمد و در عکس‌العمل به آن کشتار ما تصمیم گرفتیم که اعتراض گسترده‌ای به صورت تظاهرات در واشنگتن جلوی کاخ سفید برای افشاگری رژیم شاه ترتیب دهیم. که به صورت موفقیت‌آمیزی انجام شد. پس از آن اقدام به نجف سفر کردم. ابتدا به لندن رفتم تا دوستان ایرانی مقیم انگلیس را ببینم و بعد از طریق پاریس به بغداد و نجف بروم. در لندن از طریق دوستان مقیم گویند یکی از برادران مُهری، اطلاع داده شد که مأموران عراقی منزل آقای خمینی را محاصره کرده‌اند و به هیچ کس اجازه دیدار ایشان را نمی‌دهند. بنابراین به من توصیه کردند که فعلاً به نجف نروم زیرا که فایده‌ای ندارد و محدودیت شدیدی را دولت عراق اعمال می‌کند. در نتیجه این صحبتها من چند روزی در لندن ماندم، بعد رفتم به پاریس و چند روز بعد به بیروت رفتم. مرحوم چمران و دکتر ضرابی، از دوستان قدیمت آزادی در بیروت بودند. دکتر ضرابی یک درمانگاه چشمی را در بیروت اداره می‌کرد. صادق قطب‌زاده که به سوریه رفته بود نیز از دمشق به بیروت آمد تا نتیجه سفرش را گزارش دهد. هدف سفر او به سوریه این بود که از مقامات سوری استمزاجی بکند که اگر آقای خمینی به سوریه سفر کنند واکنش سوریها چه خواهد بود. چون ما با توجه به اطلاعاتی که از سیاستها و مسائل سوریه داشتیم، تردید داشتیم که آنها از یک چنین سفری استقبال کنند. بنابراین ما چهار نفر در بیروت جلسه گذاشتیم تا مسئله را بررسی نماییم.

○ چهار نفر چه کسانی بودند؟

● صادق قطب‌زاده، دکتر چمران، دکتر ضرابی و من. صادق قطب‌زاده گزارش سفرش را داد مبنی بر این که نظر مقامات سوری نسبت به سفر آقای خمینی خیلی مثبت نیست. بنابراین سفر ایشان به سوریه معلوم نیست موفقیت‌آمیز باشد. قطب‌زاده اصرار داشت که آقا بروند به الجزایر. و براین اساس تصمیم گرفت که مقدمات این سفر را مهیا کند به این ترتیب که از بیروت به ژنو و سپس به الجزایر برود و دبیر کل جبهه آزادیبخش الجزایر را که ـ در واقع رهبر حزب حاکم بود، ته رئیس دولت ـ با خودش ببرد به نجف تا در آنجا خصوصاً از آقای خمینی برای سفر به الجزایر دعوت نماید. در آن جلسه من دلایل عدم موافقتم را با سفر آقا به الجزایر بیان کردم که رفتن به الجزایر یک نوع جدایی و انزوا را همراه خواهد داشت چون اولاً فاصله زیاد است و رفت و آمدها خیلی آسان نیست و ثانیاً وضع فشار سیاسی و محدودیت در الجزایر از عراق و یا سوریه بهتر نمی‌باشد.

○ پس طرح شما در این ارتباط چه بود؟

● در آنجا من برای اولین بار مطرح کردم که باید آقای خمینی را قانع کنیم که به پاریس بروند. دکتر ضرابی و دکتر چمران با این پیشنهاد موافق بودند ولی صادق موافق نبود. بعد از ختم جلسه او برای انجام مقدمات سفر الجزایر به ژنو رفت. من تصمیم گرفتم که از بیروت به بغداد بروم، به رغم اینکه گفته بودند منزل ایشان در محاصره مأموران دولت عراق است. آن ایام مصادف بود با تابدید شدن امام موسی صدر در لیبی. مرحوم چمران با سفر من به بغداد مخالفت کرد و گفت اگر تو به بغداد

بروی یک حادثه هم در بغداد برای تو پیش می‌آید و آن وقت یک مشکل جدید برای ما ایجاد می‌شود. مع ذلک دو نفر از وزنتگان لبنانی را که عضو سازمان امل بودند آماده کرد که با پاسپورت لبنانی در هواپیما همراه من بیایند. ولی با تشدید جنگ در بیروت احتمال بسته شدن فرودگاه بیروت زیاد شد. در نتیجه به جای بغداد من به کلن در آلمان نزد مرحوم دکتر فلاطوری که از دوستان قدیم بود رفتم و چند روزی مهمان او بودم. در آنجا بود که تلفنی از کویت به من اطلاع داده شد که مخاصره منزل آقا را برداشته‌اند و به دوستان ایشان اجازه می‌دهند به دیدارشان بروند. من بلافاصله از کلن به پاریس و از آنجا به بغداد پرواز کردم. در بغداد حتی شب هم نماندم و یک سره به نجف رفتم. در ساعت حدود یک بعد از نصف شب به نجف رسیدم. هنگامی که وارد کوچه منزل محل اقامت آقا شدم، مواجه شدم با مخاصره منزل ایشان. نیروهای امنیتی عراقی مرا گرفتند و بعد از یک ساعت بازجویی و مکالمه با بی‌سیم با مرکز سازمان امنیت خودشان و کسب تکلیف، به یک مسافرخانه‌ای نزدیک حرم که مال خودشان بود بردند تا شب را در آنجا بگذرانم و فردا بیایند به سراغم.

○ شما تنها بودید؟

● بله، تنها بودم. صبح زود هنگام اذان با دادن مبلغی پول به صاحب مسافرخانه، که پیرمرد خوش‌قلبی بود برای نماز صبح و زیارت به حرم حضرت علی رفتم. در داخل حرم یکی از طلبه‌های جوان حوزه را که از قبل می‌شناختم، به نام آقای فاضل، دیدم که مشغول نماز بود. در کنار او به نماز ایستادم. او بعد از اتمام نمازش به من گفت شما از اینجا بیرون نرو تا من برگردم. رفت و پس از مدتی کوتاه برگشت و گفت که آقا منتظرم هستند. در ضمن راه برای من توضیح داد که آقا در حال خروج از منزل و سفر به کویت هستند. وقتی به جلوی منزل آقا رسیدیم، دیدم که ایشان با چند نفر دیگر آماده سوار شدن در ماشینها و حرکت به سوی کویت هستند. این تصادف برای همه و خود من خیلی عجیب بود زیرا من اطلاع نداشتم که در آن روز و ساعت می‌خواهند از نجف حرکت بکنند. البته از طریق آقای دعایی مطلع بودم که آقا می‌خواهند از نجف بروند و منتظر من هم هستند ولی توقع نداشتند که در آن لحظه بتوانم به آنها ملحق شوم. آقای خمینی چه در آن موقع و چه به نقل از آقای دعایی، چندین بار گفته بودند که آمدن فلانی که در آن شرایط وارد شد یک مائده آسمانی بود. به هر حال از نجف حرکت کردیم و به سوی شهر مرزی عراق با کویت به نام صفوان و بعد از آن حدود ساعت ۱۲ ظهر به شهر مرزی عبدلی کویت رسیدیم. کویتی‌ها ابتدا اجازه ورود به کویت را دادند. من ویزای کویت را هم داشتم و آقای خمینی و همراهانشان (حاج سیداحمدآقا، املایی و فردوسی‌پور) نیز ویزای کویت را داشتند. برادران مُهری که مقیم کویت بودند، دعوت‌کننده ایشان بودند و برای ایشان و همراهانشان ویزا گرفته بودند.

○ آیا آقای خمینی پاسپورت داشتند؟

● بله، پاسپورت ایرانی با نام مصطفوی داشتند. هنگامی که ما می‌خواستیم از گمرک رد شویم از ما خواستند که صبر کنیم. بعد از مدتی معطل کردن ما را به اتاقی در ساختمان گمرک هدایت کردند حدود نیم ساعت بعد یکی از مقامات عالی رتبه کویتی آمد و به ما اعلام نمود که حق ورود به کویت را نداریم. ظاهراً خبر به مقامات بالای کویتی رسیده بود و آنها ورود ما را قدغن کرده بودند. ما هر قدر تلاش کردیم که حتی اجازه بدهند که تحت‌الحفظ از مرز یک سره به فرودگاه کویت برویم و با اولین هواپیما از فرودگاه کویت خارج شویم نپذیرفتند و از ما خواستند که برگردیم. بنابراین ما را به شهر مرزی عراق، صفوان برگرداندند. ساعت حدود دو بعدازظهر بود که ما به گمرک شهر صفوان رسیدیم. آنجا هم مدتی معطل شدیم چرا که حالا عراقیها اجازه ورود نمی‌دادند. بعد از مدتی انتظار بالاخره مأموران عراقی آمدند و ما را به ساختمان مرکزی استخبارات که همان سازمان امنیت عراق است، منتقل کردند.

○ در آنجا چند نفر بودید؟

● ما پنج نفر بودیم، یعنی آقای خمینی و حاج سیداحمدآقا و دو نفر از روحانیان آقایان املایی و فردوسی‌پور و بنده و از کویت هم دو نفر از برادران مهری بودند که یکی از آنها رانندگی می‌کرد و دیگری مهماندار امام بود. البته در هنگام عزیمت از نجف به مرز کویت عده‌ای از روحانیان تا صفوان آمدند اما بعد از ورود ما به خاک کویت به تصور اینکه ما به کویت رفته‌ایم به نجف برگشته بودند.

○ در ساختمان استخبارات شهر صفوان چه گذشت؟

● از ساعت دو بعدازظهر تا ساعت حدود یازده شب ما را در یکی از اتاقهای ساختمان استخبارات نگه داشتند. مسئول امنیت شهر صفوان با بغداد تماس می‌گیرد و پس از گفتگوهای بسیار بالاخره حدود ساعت ۱۱ شب دستور می‌رسد که آقای خمینی و همراهانی که از نجف آمده بودند را به بصره منتقل نمایند و من هم با آقای مهری به کویت بروم. هنگامی که عراقیها خواستند آقا را با ماشین خودشان به بصره ببرند با اعتراض ایشان روبرو شدند و گفتند "من به شما اعتماد ندارم و توی ماشین شما هم سوار نمی‌شوم" و بعد از جروبحثهای زیاد در نهایت عراقیها پذیرفتند که همان ماشین آقای مهری که از کویت آمده بود آقای خمینی و همراهان ایشان را به بصره ببرد و بعد برگردد مرا بردارد تا به کویت برویم. این جریانات حدود یک ساعت و نیم طول کشید و آقای مهری حدود ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب از بصره به صفوان برگشت و مرا از ساختمان سازمان امنیت عراق در شهر صفوان برداشت و به سمت کویت حرکت کردیم. در ساعت حدود ۲ نیمه شب بود که مأموران گمرک شهر عبدلی مسلح در وسط جاده در برابر ماشین ما ایستادند و اجازه ورود به کویت را به ما ندادند. مأموران به ما اطلاع دادند که تو حق ورود به کویت را نداری. اما آقای مهری چون اقامت کویت را دارد می‌تواند برگردد. بنابراین همراه آقای مهری دوباره به مرکز سازمان امنیت عراق در شهر صفوان برگشتیم و آنها مرا تحویل گرفتند و آقای مهری به طرف کویت حرکت کرد. مأموران امنیت عراق مرا به مهمانخانه‌ای زیر نظر خودشان بردند و یک مأمور مسلح هم در طول تمام شب در بیرون اتاق مراقب من بود.

○ شما آن شب به آیت‌الله خمینی و همراهان ملحق نشدید؟

● نخیر، آن شب مرا در شهر صفوان نگه‌داشتند و ایشان را به بصره بردند. روز بعد ساعت حدود ۸/۵ صبح در رستوران هتل صباحانه می‌خوردم که یکی از مأموران عراقی آمد و اطلاع داد که از بغداد دستور دارد مرا به بصره نزد آقای خمینی ببرد. در یک جیپ با دو مأمور راه افتادیم. حدود ساعت ۹/۵ صبح بود که به هتل بصره رسیدیم. در آنجا مطلع شدم که آقای خمینی شب قبل و صبح اول وقت به شدت به عملکرد عراقی‌ها اعتراض کرده و به عراقی‌ها گفته بودند که "فلانی نماینده من است و شما به چه حقی او را گرفته و برده‌اید". البته خود من هم شب قبل به آنها اعتراض کرده بودم که شما می‌توانید مرا از عراق اخراج کنید ولی حق ندارید بازداشتم کنید. به هر حال به محض رسیدن به هتل حاج سیداحمد به من گفت که آقا پیشنهاد شما را برای رفتن به پاریس پذیرفتند. البته روز قبل در طول مدتی که در ساختمان استخبارات عراق عملاً حالت بازداشت داشتیم من مفصل با آقای خمینی در خصوص برنامه‌های آینده ایشان صحبت کردم. از ایشان پرسیدم که برنامه شما چیست؟ گفتند می‌خواهند ۷ ـ ۸ روز به کویت بروند و دوستان آنجا را ببینند و سپس از کویت به سوریه رفته و مقیم سوریه شوند. من برای ایشان توضیح دادم که وضعیت سوریه از نظر امنیتی و فشارهای سیاسی بهتر از عراق نیست، بنابراین اگر شما به سوریه بروید همین وضع است با یک تفاوت که سیستم تلفن عراق به مراتب بهتر از سوریه است. در عراق به راحتی می‌توان با هر کجای دنیا تماس تلفنی برقرار کرد. اما در سوریه چنین وضعی نیست. همچنین توضیح دادم که صادق قطب‌زاده به سوریه رفته و مقامات دمشق خیلی از این سفر استقبال نکرده‌اند و ایشان به زنو رفته تا با مقامات الجزایر صحبت کند و مقدمات عزیمت را مهیا نماید. در این مذاکرات آقای خمینی استکاف داشتند که به پاریس بروند.

○ علت استکاف ایشان چه بود؟

● خوب، علل مختلفی داشت. ایشان به عنوان یک مرجع بیشتر میل داشتند در یک کشور اسلامی بمانند تا در سرزمین کفار. فکر می‌کردند در صورت رفتن به پاریس بهانه به دست مخالفان می‌افتد و جنجالی به پا خواهد شد که یک مرجع بزرگ کشورهای اسلامی را گذاشته و به یک کشور غیراسلامی رفته است. برای اولین باری بود که یک مرجع بزرگ تقلید برای اقامت به پاریس می‌رود. قبلاً چنین چیزی سابقه نداشت. البته مراجع برای معالجه رفته بودند اما برای اقامت بی‌سابقه بود. انتخاب پاریس دلایل مستعدی داشت. یکی اینکه در آن زمان ورود ایرانیان به فرانسه بدون ویزا آزاد بود. البته آلمان هم همین طور بود. اما آلمان مرکزیت سیاسی پاریس را نداشت. پاریس به عنوان یک شهر سیاسی و مرکز جنبشهای آزادیخواهی در دنیا شناخته شده بود. ضمن اینکه تعداد ایرانیان ساکن فرانسه نسبتاً زیاد بود و می‌توانستند به عنوان یک گروه حامی برای اقامه مبارزه باشند. البته می‌توانستیم به کشورهای دیگری در اروپا هم برویم مثلاً به ایتالیا یا انگلستان. ایتالیا هم جای بدی نبود اما رم مرکزیت پاریس را نداشت. رفتن به انگلستان با توجه به شایعات و بدگمانی‌هایی که در مورد رابطه برخی از روحانیان با انگلیسیها مطرح بود، عواقب سیاسی ـ تبلیغاتی منفی دیگری داشت. فکر کردیم که ممکن است جنجال تبلیغاتی منفی به پا شود.

○ همه این بحثها را کرده‌اید؟

● بله، من این بحثها را در جلسه چهار نفری بیروت کرده بودم و برای ایشان نیز توضیح دادم که چرا در بین کشورها اولاً نباید به کشورهای عرب منطقه برویم و چرا باید به اروپا و چرا باید به پاریس برویم. خوب ایشان پذیرفتند و هنگامی که من وارد هتل بصره شدم به من گفتند که تصمیم‌شان را گرفته‌اند که به پاریس بروند و موضوع را به عراقیها نیز اطلاع داده‌اند.

○ واکنش عراقیها چه بود؟

●عراقیها استقبال کردند. اما اصرار نمودند که مسئله به طور کامل مخفی بماند. عراقیها ما را از بصره با هواپیمای عراقی به بغداد بردند و در هتل دارالسلام بغداد جای دادند. در مورد سفر به پاریس هم با اصرار تمام خواستند با هواپیمای عراقی برویم. اصرار آنها موجب شک و تردید ما در نیت و برنامه آنها شد. اما به هر حال نگذاشتند ما با ایرفرانس به پاریس برویم، و ترتیب سفر ما را با هواپیمای عراقی دادند. البته خیلی مؤدبانه. احساس می‌کردم که عراقیها نمی‌خواهند سفر آقا به پاریس فاش شود تا موجب ممانعت فرانسه از ورود ما به پاریس گردد، و ترجیح می‌دهند با سفر امام به پاریس، مشکل رویاروئی با شاه را حل کنند. البته این احساس را هم داشتیم که ممکن است عراقیها بخواهند ما را به ایران تحویل بدهند.

○ سفر به پاریس برای اقامت دائم بود یا اقامت موقت؟

● در آن موقع نمی‌دانستیم برای چه مدت ممکن است مجبور به اقامت در پاریس بشویم. البته نیت اقامت موقت بود. از بصره آقایان اسلامی و قدوسی‌پور به دوستانشان در نجف تلفنی خبر داده بودند که در مرز چه گذشته و قرار است ما به بغداد برویم. بنابراین جمع زیادی از آقایان طلاب و مدرسان جوان به بغداد آمده بودند. بعد از استقرار در هتل دارالسلام شب رفتیم به کاظمین برای زیارت. شب از هتل زنگ زدیم به آقای حبیبی در پاریس. آقای خمینی برای سفر به پاریس چند شرط با من کردند. گفتند من می‌آیم ولی نمی‌دانم وضع غذای آنجا از نظر شرعی چطور می‌باشد. من توضیح دادم که در پاریس مسلمانها زیاد هستند و گوشت ذبح شرعی وجود دارد. نگران نان بودند که مثلاً آنجا می‌گویند چربی خوک توپش مصرف می‌کنند. گفتم می‌توان نانهایی پیدا کرد که این مشکل را نداشته باشند. بعد گفتند که در پاریس آقایان طرفدار ما با هم اختلاف دارند، اما مرا وارد اختلافات خودشان نکنند. دیگر این که در پاریس به منزل هیچ کس وارد نمی‌شوند بلکه لازم است برای ایشان محلی به هزینه خودشان اجاره شود. من به آقای حبیبی زنگ زدم و این نکات را اطلاع دادم و از او خواستم که آنها را رعایت کند و علاوه بر این از ایشان خواستم تا حد امکان سروصدای موضوع را درنیاورند. زیرا اگر سروصدایش دربیاید ممکن است یک اغتشال و کارشکنی در این سفر انجام شود. فقط ۲ ـ ۳ نفر دوستان اصلی خودتان را که می‌شناسید یعنی آقایان صادق قطب‌زاده، بنی‌صدر و دو نفر دیگر را در جریان بگذارید. ولی حتماً یک وکیل دعاوی همراه خود به فرودگاه بیاورید و منظور من آقای نوری البلاد بود که در فرانسه وکیل بود. گفتم که او را حتماً بیاورید که اگر مانع ورود ما به فرانسه شدند او بتواند کاری انجام بدهد. در بغداد می‌خواستیم با هواپیمای ایرفرانس سفر کنیم زیرا به عراقیها اطمینان نداشتیم. اما عراقیها مصر بودند که ما حتماً با هواپیمای عراقی برویم و تا آخرین لحظه هم اجازه ندادند که با هواپیمای دیگری بجز عراقی پرواز کنیم. در فرودگاه خیلی محترمانه با ما برخورد کردند. نماینده‌ای از طرف دولت عراق آمد که آقای دعایی او را می‌شناخت و خیلی رعایت شئونات و مسائل را می‌کردند، بعد هم موقعی که می‌خواستیم سوار هواپیمای عراقی بشویم اول همه مسافران را سوار کردند و پرده‌ها را کشیدند و بعد اجازه دادند که ما ۵ نفر به طبقه بالای هواپیما که یک جمبوجت دو طبقه بود برویم. آقای خمینی و حاج احمدآقا و آقای قدوسی‌پور و املایی و من سوار شدیم. در طبقه دوم هواپیما هیچ کس غیر از ما ۵ نفر نبود. وقتی که هواپیما خواست حرکت بکند، کسی آمد به عنوان مسافر نشست، ولی بعد ما فهمیدیم که او مأمور مسلح دولت عراق است و احتمالاً برای مواظبت از ما مأمور شده است. وقتی هواپیما پرواز کرد آقای املایی سعی کرد به طبقه پایین برود اما این مأمور جلویش را گرفت و اجازه نداد. فکر ما در آن موقع این بود که عراقیها ممکن است ما را تحویل دولت ایران بدهند. وقتی هواپیما در فرودگاه ژنو به زمین نشست ما فکر کردیم که هواپیمایمان را تغییر بدهیم تا از دست عراقیها خلاص شویم ولی موفق نشدیم. در فرودگاه ژنو وقتی که می‌خواستیم از هواپیما به پایین بیاییم مأمور عراقی نمی‌گذاشت. اما من با او برخورد کردم و گفتم تو حق نداری آزادی ما را محدود بکنی، به تو چه مربوط است که من می‌خواهم بروم به فرودگاه یا نروم؟ چون هواپیما نیم ساعت، سه ربعی آنجا توقف داشت تا مسافر پیاده کند. من با آقای املایی به داخل فرودگاه رفتیم و از آنجا جواره به حبیبی زنگ زدم و اطلاع دادم که در ژنو هستیم و معلوم نیست عراقیها می‌خواهند چه کار بکنند؟ بنابراین شما توجه داشته باشید اگر تا یک ساعت، یک ساعت و نیم دیگر هواپیما ترسد و ما نیاییم شما بدانید چیزی اتفاق افتاده است. اما خوب چیزی اتفاق نیفتاد و ما به سلامتی وارد پاریس شدیم. در موقع پیاده شدن از هواپیما قیضهای چمدانهای همراه خودمان را به آقای املایی دادیم که همراه با آقای قدوسی‌پور عقبتر بیایند تا ما سه نفر یعنی آقای خمینی و حاج سیداحمدآقا و من بتوانیم یک سره و به سرعت از فرودگاه رد بشویم. ما سه نفر اولین کسانی بودیم که از فرودگاه پاریس رد شدیم. کنترل پاسپورت‌های ما از آنجا شاید ۵ یا ۶ دقیقه بیشتر طول نکشید. فقط دیدند گذرنامه معتبر است و رد شدیم. در فرودگاه پاریس آقایان بنی‌صدر، حبیبی، صادق قطب‌زاده، نوری البلاد، آیت‌اللهی، دکتر غضنفرپور، و فکر می‌کنم احمد سلامتیان به استقبال ما آمده بودند. وقتی از فرودگاه بیرون آمدیم ماشین آقای غضنفرپور جلوی در ایستاده بود و ما سه نفر سوار ماشین دکتر غضنفرپور شدیم. خود بنی‌صدر هم جلو نشست و ما را بردند منزل غضنفرپور و به منزل او وارد شدیم. خوب این آقا را ناراحت کرد. زیرا برخلاف قول و قرار گذاشته شده بود. چند روزی در آن آپارتمان بودیم. اما چون آپارتمان در طبقه سوم بود و با توجه به رفت و آمد زیاد در شب و روز، همسایه‌ها ناراحت شدند و اعتراض کردند.

○ منزل در کجای پاریس بود؟

● در محله‌ای در حومه پاریس به نام گُشان. به دلیل ناراحتی و اعتراض همسایه‌ها دنبال یک محل مناسبتری می‌گشتیم. اطراف پاریس را چند روزی به اتفاق مرحوم صادق قطب‌زاده و بعضی از آقایان دیگر گشتیم تا یک جا را پیداکنیم. آقای دکتر عسگری، که از

دوستان مرحوم دکتر سامی است، ویلایی در نوفل لوشاتو، در حومه پاریس داشت که آن را در اختیار ما گذاشت. البته ویلای کوچکی بود ولی در هر حال چون جای دیگری را نتوانسته بودیم پیدا کنیم به نوفل لوشاتو منتقل شدیم.

○ آیا مقامات دولت فرانسه با شما برخوردی داشتند؟

● در هنگامی که هنوز در ساختمان دکتر غضنفرپور بودیم نمایندهای از اداره مهاجرت آمد و اطلاع داد که خوب شما وارد شدهاید ولی حق فعالیت سیاسی ندارید. سه ماه بدون ویزا حق دارید بمانید اما بعد از سه ماه می‌بایستی آن را تمدید کنید. اولین فعالیتی که قرار شد انجام بگیرد از طرف انجمن اسلامی دانشجویان در پاریس بود. آنها در یک کلیسای معروف در پاریس برنامه‌ای گذاشتند و از همه ایرانیها برای استماع سخنرانی آقای خمینی دعوت کردند. پس از اعلام این برنامه بود که نماینده‌ای از طرف اداره مهاجرت و پلیس آمد و گفت شما نمی‌توانید این کار را بکنید. به اتفاق آقای هادی غفاری رفتیم و من از طرف آقا از مردم و جمعیتی که آمده بودند معذرت خواستم و هادی غفاری برای آنها سخنرانی کرد.

○ پس چگونه توانستید مصاحبه مطبوعاتی برگزار کنید؟

● نماینده دولت فرانسه گفته بود که شما حق فعالیت سیاسی ندارید. جوابها این بود که آقای خمینی در فرانسه هیچ فعالیت سیاسی ندارد. اما شما نمی‌توانید بگویید که ایشان حق ندارد از اینجا بیانیه‌ای یا نامه‌ای برای ایران بنویسند. مقامات فرانسوی جواب دادند که ما با آنها کاری نداریم فقط در خاک فرانسه حق فعالیت سیاسی ندارید. گفتیم خیلی خوب، ما فعالیت سیاسی در فرانسه نمی‌کنیم. اما چند روزی که گذشت دیدیم که نمی‌شود این طور ساکت نشست و از امکانات فراوان مطبوعات و رسانه‌های بین‌المللی به نفع جنبش استفاده نکرد بلکه باید کاری کرد. صادق قطب‌زاده که در بهشت آزادی مسئول روابط بین‌المللی بود و با سردبیر روزنامه فیگارو دوستی داشت با او تماس گرفت. روزنامه فیگارو یک روزنامه دست راستی بود و سردبیر آن روابط نزدیکی با ژیسکاردستن رئیس جمهور وقت فرانسه داشت. قطب‌زاده از این روابط استفاده کرد و او را واداار به مصاحبه با آقای خمینی نمود. البته برخی از دوستان پاریس به این مصاحبه اعتراض داشتند. اما آنها به اصل منظور ما توجه نداشتند. ما هم نمی‌خواستیم مطلب را خیلی باز کنیم تا در آن حرکت اخلالی ایجاد شود. ولی در واقع برنامه ما این بود که اگر فیگارو یا آقا مصاحبه کند، آن التزامی که داده شده بود که در پاریس فعالیت سیاسی نکنیم شکسته و مقامات فرانسوی به دلیل روابط نزدیک فیگارو با رئیس جمهور فرانسه جلوی آن را نمی‌گیرند و چاپ آن سبب می‌شود که روزنامه‌های دیگر، مانند لوموند، هم می‌آیند و دیگر نمی‌توانند جلوی لوموند را بگیرند. بعد هم روزنامه‌ها و خبرگزاریهای دیگر می‌آمدند. چنین هم شد. اولین اعلامیه آقای خمینی از همان آپارتمان غضنفرپور خطاب به ملت ایران صادر گردید. به این مضمون که من چرا از نجف به پاریس آمدهام. این اعلامیه را برای همه خبرگزاریها فرستادیم و این امر سبب شد که تدریجاً به خصوص بعد از آن که به نوفل لوشاتو رفتیم، پای خبرنگاران به آنجا باز شود و خبرها روی آنتن بین‌المللی برود.

○ چگونه مصاحبه‌ها برنامه‌ریزی می‌شد؟

● روشی که ما برای انجام مصاحبه‌ها درنظر گرفته بودیم این بود که به خبرنگاران می‌گفتیم شما سؤالاتتان را بدهید و چون آقای خمینی زبان بلد نیستند، سؤالات شما را ترجمه می‌کنیم و جوابهای آقا را که به فارسی است می‌گیریم و آنها را ترجمه می‌کنیم.

و هر دو را به شما می‌دهیم. با یک چنین روشی همه مسائل سامان یافته و کنترل شده بود. بعد از اینکه حدود ده تا پانزده مصاحبه صورت گرفت چون سؤالها عموماً تکراری بود آقای خمینی هیئتی را مأمور کردند که جوابها را تنظیم کنند و بنویسند و به نظرشان برسانند تا به خبرنگاران داده شود. اما بعداً گفتند که دیدن جوابها دیگر لازم نیست.

○ اعضای هیئت چه کسانی بودند؟

● هیئت متشکل از آقایان موسوی خوئینی، دکتر حبیبی و من بود. البته دکتر حبیبی خیلی کم می‌آمد به نوفل لوشاتو. اگر چه اکثر سؤالات تکراری بود و جوابها هم مشخص بود اما در هر حال سؤالات جدید را نزد آقا می‌بردیم و نظر ایشان را جویا می‌شدیم و به صورت مکتوب می‌نوشتیم. با این روش حدود چهارصد مصاحبه با روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیوها و تلویزیونهای سرتاسر دنیا، بجز بلوک شرق، در طول صد و دوازده روز در پاریس انجام شد. اعمال این روش باعث شده بود که بندرت در مصاحبه‌ها دو مطلب متفاوت و متضاد وجود داشته باشد. یک گروه از دوستان جوان و مستقر در نوفل لوشاتو از همه سؤالها و پاسخها یادداشت تهیه کرده بودند.

○ بنابراین مصاحبه به صورت مستقیم نداشتید و سؤال و جوابها همه مکتوب بود؟

● مصاحبه‌ها به صورت مستقیم و شفاهی بود. خبرنگار می‌آمد پیش امام می‌نشست و سؤالات خود را در چهارچوب همان سؤالاتی که قبلاً داده بود مطرح می‌کرد و سؤال و جوابها به صورت شفاهی نیز مطرح می‌شد. ولی پاسخها چون از قبل مشخص شده بود در هنگام پاسخگویی و ترجمه جوابها، همان پاسخهای تعیین شده گفته می‌شد.

○ گروه جوانان مستقر در نوفل لوشاتو چه کسانی بودند؟

● یک هیئت ۱۵ ـ ۱۶ نفره از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و بعضی از دوستان در پاریس و نقاط دیگر اروپا با دعوت ما، با انگیزه خودشان به نوفل لوشاتو آمده بودند. این دوستان گروهی تشکیل دادند که در واقع بازوی سیاسی ما بودند. آنها تمام روزنامه‌های معتبر دنیا و تمام خبرنامه‌های خبرگزاریها را می‌گرفتند، خبر آنها را جمع می‌کردند و بعد براساس آن یک گزارش سیاسی می‌نوشتند. تهیه گزارش سیاسی زیر نظر من بود و ساعت ۹ صبح این گزارش را من با توضیح به آقا می‌دادم و در واقع یک سرویس سیاسی بسیار پیشرفته به ایشان می‌دادیم. در نوفل

لوشاتو ابتدا آقای خمینی در همان ساختمان عسگری اقامت داشتند، ولی با جمعیتی که مرتب می‌آمد فضا کم بود تا اینکه در این فاصله ساختمان روبروی خانه عسگری خالی شد و با کمک آقای عسگری آنجا هم اجاره شد. بنابراین محل سکونت آقای خمینی و حاج احمدآقا به آنجا منتقل شد. اعضای خانواده امام، همسرشان و دامادشان حاج آقا اشراقی بعد از آمدن به پاریس نیز به آن ساختمان منتقل شدند.

○ ممکن است کسانی را که در نوفل لوشاتو در فعالیتها مشارکت داشتند نام ببرید؟

● بعضی از این اشخاص را قبلاً نام بردم. علاوه بر آنها یک گروه همراه مرحوم حاج مهدی عراقی آمده بودند که همه آنها را به یاد ندارم. خلاصه یکی از آنها بود که در روزهای پرشتاب انقلاب در درگیریهای خیابانی شهید شد. اما کسانی که در گروه سیاسی بودند و به خاطر دارم عبارتند از آقایان محسن سازگارا، جواد یارجانی، امیر میرخانی، فرهادی، کریم خدایناهی، مسعود مانیان، حسن عابدجعفری، عبدالکریم سنایی و کیارشی.

در همان اوایل انتقال و استقرار در نوفل لوشاتو مرحوم حاج مهدی عراقی به پاریس آمد و مسئولیت تشکیلات داخلی آنجا را به عهده گرفت (به این معنا که جمعیتی که می‌آید آنجا غذا می‌خواهد و باید به آنها خدمات داد). در روز اول بعد از ورود به منزل غضنفرپور امام، آقای دکتر حبیبی و بقیه، و به خصوص دکتر غضنفرپور هم که صاحبخانه بود، را صدا کردند و دستور دادند مواد غذایی که خریداری می‌شود با نظر من تهیه شود که رعایت اصول شرعی حتماً بشود. البته احتیاجی نبود زیرا دکتر حبیبی و دیگران اهل این نبودند که مواد غذایی غیرشرعی مثلاً گوشت غیر ذبیحه شرعی بخرند. آنها خودشان مقید بودند. وقتی حاج مهدی عراقی آمد، در واقع تماسها و تشکیلات داخلی به عهده ایشان واگذار شد. همچنین بین ایرانیانی که داوطلبانه آمده بودند، آنجا تقسیم کار شد و هر کسی مسئولیت یک قسمت از کار را به عهده گرفت. در واقع می‌توان گفت بخش سیاسی کلاً به عهده من محول شده بود، حاج مهدی عراقی بیشتر کارهای تشکیلاتی و اداری و داخلی به آنجا زیر نظر داشت. امنیت محل توسط نیروی مسلح زرتشتی فرانسه تأمین می‌شد. پلیس مخفی نیز حضور و نظارت کامل داشت و با مجموعه هماهنگ عمل می‌کردند. آنها برخی از امورشان را با حاج مهدی عراقی هماهنگ می‌کردند. بعضی اوقات هم که حاج مهدی عراقی نیاز به مترجم داشت از همان دوستان جوانی که در تیم سیاسی بودند کمک می‌گرفت. یا گذشت زمان هوا به تدریج سرد و بارانی شده بود. حاج مهدی یک چادر بزرگ خرید و آن را در فضای باز منزل عسگری در نوفل لوشاتو برپا کرد و هر زمان هوا نامساعد بود جلسات عمومی در آن چادر برگزار می‌شد. علاوه بر جلسات عمومی، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا به امامت آقای خمینی به جماعت خوانده می‌شد. بعد از نماز امام برای مردم صحبت می‌کردند. بعد از گذشت ده - پانزده روز از استقرار در نوفل لوشاتو آرام آرام همه چیز سازمان یافته شد. آقای خمینی اخلاقشان این بود که از یک ساعت به اذان صبح بیدار می‌شدند و پس از خواندن نماز صبح مختصری استراحت می‌کردند، بعد می‌آمدند بیرون. یک ساعتی به اتفاق ایشان قدم می‌زدیم. در آن موقع صبح کوچه باغهای نوفل لوشاتو خیلی خلوت و زیبا و خوش‌منظره بود. در ضمن قدم زدن با هم درباره مسائل بحث و گفتگو می‌کردیم. در ضمن این بحثها بود که من با ایشان مطرح کردم خوب، حالا دنیا می‌داند ما چه نمی‌خواهیم ولی نمی‌داند چه می‌خواهیم، کافی نیست که ما بگوییم شاه باید برود، شاه چه جوری باید برود؟ و اگر شاه می‌خواهد برود باید یک چیز دیگری جایش بیاید، چه چیزی را می‌خواهیم جایگزین نظام شاه بکنیم؟ می‌گوییم که شاه برود، خوب رفت، مملکت را که نمی‌شود به حال خودش رها کرد. روی موضوعات مفصل بحث و گفتگو داشتیم و حاصل این بحثها این شد که یک برنامه سیاسی نوشته بشود. ایشان از من خواستند که آن را بنویسم. من این برنامه سیاسی را نوشتم در دو صفحه، هنوز هم آن را به عنوان یک سند تاریخی دارم. خود ایشان هم روی نوشته من مختصر اصلاحاتی کردند. تمام برنامه‌هایی که بعداً در حکم مرحوم مهندس بازرگان آمده بود و در ایران پیاده شد عین آن برنامه است. در آن برنامه پیش‌بینی شده بود که ما از طریق یک همه پرسی آینده نظام را تعیین می‌کنیم، پیش‌بینی شده بود که یک شورای انقلاب به وجود بیاید تا مسائل روزمرهٔ انقلاب را از داخل رهبری کند، رهبری انقلاب از پاریس یا یک فرد امکان‌پذیر نبود. پیش‌بینی شده بود که دولت موقتی را تشکیل بدهیم که بعضی از وزرای آن بیرون از ایران باشند و بعضی در داخل ایران، پیش‌بینی شده بود که یک قانون اساسی نوشته شود و دولت موقتی که تعیین می‌شود همه‌پرسی تغییر نظام را انجام بدهد و پیش‌نویس قانون اساسی را به مجلس مؤسسان منتخب مردم بدهد تا نهایی شود. بعد از نهایی شدن قانون اساسی جدید، دولت موقت در چهارچوب آن قانون اساسی انتخابات نهادهای دائم نظیر مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری را برگزار می‌کند. هنگامی که رئیس جمهور منتخب مردم معین شد و پارلمان یا مجلس نمایندگان مردم تشکیل شد و نخست‌وزیر قانونی را معین کردند مأموریت دولت موقت تمام می‌شود و دوره انتقال قدرت نیز به اتمام می‌رسد.

○ در این برنامه موضوع ولایت فقیه هم مطرح شده بود؟

● خیر. نه در آن برنامه ولایت فقیه مطرح شده بود و نه در پیش‌نویس اولیه قانون اساسی که همه آقایان آن را تصویب کردند.

○ خود آیت‌الله خمینی روی این قضیه تأکیدی نداشتند؟

● خیر ابداً. حتی آقای خمینی اصرار داشتند که به جای حکومت اسلامی نوشته شود جمهوری اسلامی، در متنی که من نوشته بودم، ایشان با خط خودشان واژه حکومت اسلامی را خط زده و نوشته‌اند جمهوری اسلامی یعنی در حقیقت نوع حکومت را مشخص‌تر کرده که جمهوری می‌باشد.

○ افراد را چگونه تعیین کردید؟

● بعد از اینکه این برنامه تنظیم شد، اولین قدم این بود که اعضای شورای انقلاب معین بشوند. آقای خمینی گفت که همه سیاسیون را نمی‌شناسم اما آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی را می‌شناسم. بنابراین کسانی به عنوان مشاور من سیاسیون را (به قول خودشان) به من معرفی کنند. سه نفر را اسم بردند: بهشتی و مطهری و هاشمی رفسنجانی، که اینها افراد فعال سیاسی و مورد اعتماد را معرفی کنند و من اینها را به عضویت در شورای انقلاب منصوب نمایم. امام همچنین از من خواستند که به آقای مهندس بازرگان و مرحوم مطهری تلفن کنم و از آنها بخواهم که به پاریس بیایند. مرحوم مطهری را من از سالهای ۳۳ - ۳۴، وقتی که ایشان از قم به تهران منتقل شدند، می‌شناختم. همسایهٔ دیوار به دیوار ما در انتهای کوچه دوقلو - خیابان ری بودند و با هم ارتباطات خیلی نزدیکی پیدا کردیم. ایشان هم به عضویت در مکتب تربیت اجتماعی عملی، که مهندس بازرگان درست کرده بود (با علامت اختصاری "متع") دعوت شده بودند و با هم همکاری نزدیک داشتیم. وقتی مرحوم مطهری آمد به پاریس، برنامه سیاسی تنظیم شده را دیدند و استقبال کردند و روی مطالب آن بحث کردیم. خوب، حالا بحث این بود که چه کسانی باید برای عضویت در شورای انقلاب دعوت شوند. راجع به افراد مختلف بحث کردیم، که جداگانه باید آنها را توضیح بدهم. روز مرحوم مطهری به پاریس، هنگامی بود که آقای خمینی هر روز بعد از نماز مغرب و عشا زیر آن درخت سیب می‌نشستند و صحبت می‌کردند، و چون هر روز هم صحبت می‌کردند موضوعات بسیار مختلف و متنوعی - و از جمله بعضی مسائلی هم که شاید تناسبی برای آن مکان و موقعیت نداشت - عنوان می‌شد. مرحوم مطهری به من گفت که فلانی این درست است که آقا این قدر حرف می‌زنند؟ گفتم خوب شما بروید بگویید، گفت مگر شما نگفته‌ای؟ گفتم خوب رهبرند و حرف می‌زنند من چکار کنم؟ گفت نه، باید به ایشان بگوییم

آقا چرا این قدر حرف می‌زنید؟ گفتم: خوب شما بروید بگویید، گفت مگر شما نگفته‌اید؟ گفتم نه، گفت چرا؟ گفتم برای اینکه مرحوم اشراقی گفته‌اند و تذکر داده‌اند خوب حاج احمد آقا گفته‌است، خائم من هم، که آن موقع آمده بود به پاریس به ایشان گفته است. اما خوب تأثیر نکرده است. اگر قرار بود مؤثر باشد این تذکرات کافی بود. من هم لزومی ندیدم چیزی بگویم. مرحوم مطهری گفت نه باید به ایشان بگوییم. به یک شرط من می‌گویم که تو هم بیایی و بنشینی، گفتیم خیلی خوب، رفتیم خدمت امام. مرحوم مطهری مقدمه‌ای گفت که نقل به مضمون عبارت از این بود که شما حالا دیگر یک مرجعی در قم نیستید؛ رهبر یک انقلاب‌اید، نشسته‌اید پاریس، یک حرف شما دنیا را می‌تواند عوض کند و به هم بزند. بنابراین شما نباید این همه حرف بزنید و این حرفها را بزنید. خیلی خوشم آمد از صراحت لهجه مرحوم مطهری. آقا برگشتند به من نگاهی کردند که خوب نظر تو چیست؟ من هم دنبال حرف مرحوم مطهری را گرفتم و پیشنهاد کردم که ایشان شنبه‌شب‌ها، بعد از نماز مغرب و عشاء، صحبت کنند. شنبه‌شب‌ها پیشترین جمعیت ایرانی به نوفل‌لوشاتو می‌آمد، زیرا تعطیل آخر هفته در اروپا است، علاوه بر این اگر موافقت بفرمایید از میان مهمترین مطالب سیاسی هفته دوتا، سه تا‌یش را پیشنهاد بدهیم. شما خودتان یکی را انتخاب کنید، فقط اطراف آن صحبت کنید. دوستان گروه سیاسی نیز خلاصه‌ای از صحبتهای شما را به صورت یک بیانیه خبری تهیه و به خبرگزاریها بدهند. ایشان پذیرفتند و به همین ترتیب هم عمل شد.

مرحوم مطهری با دستورات جدید و برنامه معین از پاریس به ایران برگشتند به ایران. سپس پیرو صحبت و درخواست آقای خمینی من به ایران زنگ زدم و با مرحوم مهندس بازرگان صحبت و دعوت کردم که بیایند به پاریس. اولین واکنش مرحوم مهندس بازرگان این بود که تو مطمئنی آقای خمینی می‌خواهند من بیایم آنجا؟ گفتم بله. ایشان تردید کردند. داستان سه صلوات و اعتراض ایشان و برخی را برای من گفتند. برخی از این سروصداها به پاریس هم رسیده بود.

○ داستان سه صلوات چه بوده است؟

● شاید مرحوم بازرگان اولین کسی بود که در یک سخنرانی عمومی علنی اسم آقای خمینی را آورده بود وقتی مردم سه تا صلوات فرستادند، مهندس بازرگان اعتراض کرده و گفته است که خوب شما برای خود پیامبر که اسمش می‌آید یک صلوات می‌فرستید، اگر رسول خدا الان بیاید بگوید که چرا برای فرزند من سه تا صلوات فرستاده‌ید برای من یکی، چه جوابی می‌دهید؟ برخی از روحانیان از سخن مهندس خیلی بدشان آمده بود و شروع کرده بودند به اعتراض به این حرف که حتی سروصدایش هم به پاریس رسید. آقای مهندسی به من گفتند که خوب جو اینجا این جوری است. آیا تو مطمئنی؟ گفتم خوب من باز می‌پرسم و بعد تماس می‌گیرم. داستان را برای آقای خمینی بازگو کردم، ایشان گفتند که نه ما بحث شخصی نداریم، گفته که گفته است. ایرادی ندارد، بگویید بیایند. من آخرین نظر ایشان را به مهندس بازرگان منتقل کردم و ایشان هم آمد. وقتی مهندس بازرگان آمد، من قبلاً ایشان را در مورد برنامه سیاسی امام توجیه کردم. بعد دیدار با آقای خمینی صورت گرفت. در مجموع مرحوم مهندس بازرگان سه جلسه با امام دیدار داشتند. در هر سه جلسه من هم بودم و هیچ کس دیگری هم نبود. در جلسه اول خوب، یک مقدار معارفه و تبادل فکر و نظر و خبر بود. برخورد آقای خمینی با ایشان با احترام و تجلیل بسیار بود. اینکه قبلاً یکدیگر را دیده بودند یا خیر، نمی‌دانم. اما اگر هم یکدیگر را قبلاً دیده باشند، این دیدار بعد از ۱۷ سال صورت می‌گرفت. بعد از مذاکرات اولیه، امام هم از ایشان خواستند که فهرستی از فعالان سیاسی که مورد اعتماد باشند برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت تهیه کنند و توصیه کردند انتخاب افراد به نحوی صورت گیرد که از همه گروهها باشند و صیغه یک گروه را نداشته باشد. حتی مرحوم دکتر سنجابی را خود امام اسم بردند که جزو فهرست باشند. بعد از آن جلسه با آقای مهندس بازرگان نشستیم و با هم مشورت کردیم و یک فهرست ۳۵ نفره یا شاید ۳۸ نفره شامل فعالان همه احزاب سیاسی، گروههای مختلف روحانیان و غیره تهیه کردیم. مهندس بازرگان همه را نوشت و در جلسه بعد ارائه شد. آقا همه را قبول و تأیید کردند و گفتند در ایران شما با آن آقایان سه نفر مشورت بکنید و خبر بدهید. (منظور مرحوم مطهری، بهشتی و هاشمی) بود. بعد مهندس بازرگان برگشتند ایران و با افراد مختلف صحبت کردند. ما برای اینکه زمینه معرفی دولت موقت را همزمان فراهم بکنیم از همانجا بحث رئیس دولت مطرح شد. مثلاً من با مرحوم مطهری که صحبت کردم و نظر ایشان را جویا شدم، ایشان گفت خوب معلومه که دولت موقت را کی باید تشکیل بدهد، مهندس بازرگان. مرحوم بهشتی آمد همین جور بود. بقیه آقایان هم هر کدام که می‌آمدند صحبت برنامه سیاسی که می‌شه همه می‌گفتند خوب معلومه کی باید تشکیل بدهد؟ چه کسی باید نخست‌وزیر دولت موقت باشد، مهندس بازرگان. یعنی اجماع وجود داشت. مهندس بازرگان اعتبار سیاسی‌اش، سابقه فعالیتهایش، شخصیت علمی ـ دینی‌اش، اعتبار بین‌المللی‌اش، همه اینها طوری بود که او را به طور طبیعی نامزد یک چنین پستی می‌کردند. به همین دلیل بود که وقتی مهندس بازرگان برگشت به ایران و کارگران و کارمندان شرکت نفت اعتصاب کرده بودند برای اینکه ما بتوانیم زمینه را برای معرفی دولت موقت فراهم بکنیم، به دستور امام کمیته استعمایات به ریاست مهندس تشکیل شد. هدف آن بود که چون در ایران بنا علت اعتصاب کارگران و کارمندان شرکت نفت، جریان توزیع سوخت مختل شده بود و مردم در سرمای شدید تحت فشار بودند و از ایران به پاریس اطلاع داده شده بود. و خواسته بودند که فکری بشود با امام صحبت شد و ایشان حکمی نوشتند به عنوان مهندس بازرگان که حتماً در اسناد خوانده‌اید و ایشان را منصوب کردند به عنوان رئیس کمیسیون بررسی اعتصاب نفت تا به معیت چند نفر هم که دو آنجا اسم برده شده است بروند و مسئله را رسیدگی کنند. با کارگران نفت مذاکره کنند تا جریان نفت برای مصرف داخلی تأمین بشود بدون

اینکه نفت به اوتش برسد. مأموریت این کمیسیون در واقع آزمایشی بود که اگر چنین هیئتی به جنوب رفت و کارگران و کارمندان شرکت نفت با آن همکاری کردند و مأموریت موفقیت‌آمیز بود، آن وقت برنامه بعدی اجرا شود. برنامه بعدی این بود که وقتی دولت موقت به دنیا معرفی می‌شود یک حساب بانکی هم باز کند و اعلام نماید که کمپانیهای نفتی، هر کسی که مشتری نفت ایران است، و می‌خواهد نفت بخرد، قیمت آن را به این حساب بریزد و در خارک کارگرها نفت را به خریدار تحویل بدهند. اگر این برنامه اجرا می‌شد، هم درآمد نفتی دولت شاه را قطع می‌کردیم و هم برای دولت موقت یک درآمد به وجود می‌آمد. همزمان به موازات فعالیت کمیسیون نفت، ما هیئتهایی را فرستادیم برای مذاکره به کشورهایی مثل هند، پاکستان، لیبی، سوریه، الجزایر که اگر دولت موقت اعلام شد این کشورها دولت موقت را به رسمیت بشناسند. با این مقدمات اجرای برنامه شروع شد. منتها حوادث خیلی سریعتر از آن چیزی که ما فکر می‌کردیم جلو رفتند. به طوری که هنوز کلیه اعضای ۱۵ نفری شورای انقلاب تشکیل نشده بود که شاه از ایران رفت. در ژانویه ۷۹ کنفرانس گوادلوپ مرکب از سران هفت کشور تشکیل شد. قبل از تشکیل آن از طرف وزارت امور خارجه فرانسه آمدند و گفتند که رئیس‌جمهور فرانسه می‌خواهد گزارشی از وضع ایران از زبان مخالفان داشته باشد. بعد از بحث و مشورت، صادق قطب‌زاده، مسئولیت تهیه آن را به عهده گرفت. و اتفاقاً هم گزارش خوب و سریعی تهیه کرد.

بعد از کنفرانس گوادلوپ نماینده ژیسکاردستن با پیامی از جانب کارتر به دیدن آقای خمینی آمد. متن کامل آن را من در اختیار مرحوم سرهنگ نجاتی گذاشتم که در کتاب تاریخ ۲۵ ساله آورده است.

○ نکات اصلی پیام کارتر چه بود؟

● نکات کلیدی آن پیام عبارت‌اند از: اول اینکه شاه به زودی ایران را ترک خواهد کرد. بختیار در این تاریخ دولتش را تشکیل داده و کارتر از آیت‌الله می‌خواهد که از دولت بختیار حمایت بکند. در غیر این صورت نظامیها کودتا خواهند کرد. آقای خمینی هم خیلی دیپلماتیک جواب دادند که دولت بختیار غیرقانونی است و اگر ارتشیها هم کودتا بکنند مردم ایران این را از چشم امریکاییها می‌بینند و در ایران حمام خون راه می‌افتد و بیش از همه امریکاییها صدمه خواهند دید. در واقع مسئولیت را برگرداندند به خود امریکاییها. در این پیام همچنین کارتر خواسته بود که امام به یاران خود در ایران توصیه کنند که با نظامیان بنشینند و مذاکره بکنند. آقای خمینی این را به کارتر جواب ندادند ولی بعداً که با هم صحبت کردیم ایشان این تماس و مذاکره میان نظامیان و نمایندگان انقلاب در ایران را مفید دانستند تا راه‌حلی پیدا بشود که خونریزی نشود.

○ تا آن موقع هیچ ارتباطی نبود؟

● تا آن موقع هیچ ارتباطی بین نظامیان و شورای انقلاب نبود. البته اعضای شورای انقلاب هنوز کامل نشده بود. به طوری که وقتی شاه از ایران رفت و سلوم بود که حوادث خیلی سریع پیش می‌روند، ایجاد نگرانی شد. آقای خمینی یک یادداشت خصوصی برای مرحوم مطهری نوشتند و در آن تأکید شده بود که چرا برای تکمیل اعضای شورای انقلاب این قدر معطل می‌کنید. هر چه سریعتر تماسش بگیرید. از مجموعه کسانی که پیش‌بینی شده بود تا زمانی که ما به ایران برگشتیم ۸ نفر عضویت در شورای انقلاب را پذیرفته بودند که عبارت بودند از مرحوم مهندس بازرگان، دکتر سحابی، سیدابراهیم صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس سحابی، مهندس کتیرایی، دکتر شیبانی، تیمسار مسعودی، یک نفر دیگر هم بود. از روحانیان هنوز هیچ کس عضو نشده بود و همه از سیاسیون بودند. آقای خمینی به من هم گفتند که عضو شورای انقلاب باشم؛ قرار بود آقای دکتر سنجابی هم به عضویت دعوت شود. همان موقع که ما در پاریس بودیم مرحوم مطهری زنگ زد به من و اطلاع داد که دکتر سنجابی نپذیرفته است. بعداً مرحوم مطهری توضیح داد که با سنجابی صحبت کرده بود و سنجابی پرسیده بود که اعضای شورای انقلاب چه کسانی هستند؟ مرحوم مطهری در جواب گفته بود که اول باید ببینیم می‌پذیری بیایی تو شورای انقلاب یا نه؟ اگر پذیرفتی و آمدی دیگر همه را می‌بینی. آن وقت سنجابی پرسیده بود مهندس بازرگان هم هست؟ مرحوم مطهری می‌گفت چون من نمی‌توانستم دروغ بگویم جوابم طوری بود که معلوم می‌کرد که مهندس بازرگان هم هست. و مرحوم سنجابی در جواب گفته بود که من نمی‌آیم.

○ به خاطر حضور مهندس بازرگان نیامدند؟

● جمعبندی مرحوم مطهری این بود.

○ در ابتدا روحانیان در شورای انقلاب نبودند و قرار بود همان ۸ نفر غیرروحانی باشند؟

● اول روحانیان نبودند، ولی چون اعضای شورای انقلاب تکمیل نشده بود، کم کم یک گروه از روحانیان به این ۸ نفر ملحق شدند و با هم جلسات مشترک داشتند. این گروه عبارت بودند از مرحوم بهشتی، آقای هاشمی، مرحوم مطهری، آقای خامنه‌ای، مرحوم باهنر. در آن موقع هنوز مرحوم طالقانی به شورا دعوت نشده بود و به ایشان خبر نداده بودند. آقای قریبون سحابی به من زنگ زد و نگرانی دوستان را اطلاع داد و اینکه ممکن است حادثه بدی اتفاق افتد. چرا که مرحوم طالقانی که تازه از زندان آزادشده است در صدد تشکیل یک شورای انقلاب می‌باشد. مرحوم طالقانی بعد از آزادی از زندان به دلیل موقعیتی که داشتند نمایندگان همه گروهها را دعوت کرده بودند به یک گردهمایی برای تشکیل یک شورای انقلاب.

○ شاید اطلاع نداشتند که چنین حرکتی موازی شورای انقلاب است؟

● بله، اطلاع نداشتند و به ابتکار خودشان تشکیل یک چنین شورایی را شروع کرده بودند و از نمایندگان همه احزاب، حزب مردم ایران، جامعه، جمعیت خداپرستان سوسیالیست، حزب ایران، جبهه ملی، نهضت آزادی و... جمع شده بودند برای اینکه یک هسته مرکزی به وجود بیاورند. مرحوم دکتر بامی هم دبیر این جلسه بود و صورت جلسات را شامل موضوعات و اسامی اشخاص و احزاب همه را نوشته است.

مرحوم طالقانی چون از تشکیل شورای انقلاب بی‌اطلاع بوده به دکتر یدالله سحابی و مهندس بازرگان هم پیشنهاد مشارکت در آن جلسه را می‌دهد و در نتیجه دکتر سحابی و مهندس بازرگان در معذوریتی قرار می‌گیرند. زیرا از یک سو قرار بوده که تشکیل شورای انقلاب به صورت مخفی باشد و ناگزیر این آقایان بنا به تعهد اخلاقی که داشتند به مرحوم طالقانی چیزی نگفته‌اند و از طرفی نمی‌توانستند آن پیشنهاد را هم نادیده بگیرند. روحانیان دیگری هم که در تهران در جریان تشکیل شورای انقلاب بودند نیز به مرحوم طالقانی چیزی نگفته بودند. من مطلب را عیناً با آقای خمینی مطرح کردم. جالب است که اولین واکنش ایشان این بود که: "می‌گویند آقای طالقانی عضو شورای جبهه ملی است". این اظهار نظر نشان می‌داد که اولاً مسئله دعوت از ایشان به شورای انقلاب مطرح شده است و کسانی چنین جوابی را نداده‌اند. من برای ایشان توضیح دادم که مرحوم طالقانی در جبهه ملی دوم در سال ۴۰ به عنوان عضو شورای جبهه ملی بوده‌اند ولی عضو مؤسس نهضت آزادی می‌باشند. تصور نمی‌کنم الان دیگر ایشان عضو جبهه ملی باشند. در جواب گفتند" در هر صورت به من این جوری گفته شده است. حالا شما بپرسید". من به مرحوم طالقانی تلفن کردم و از ایشان این موضوع را پرسیدم. در پاسخ گفتند که بعد از آزادی اخیر از زندان نه عضو شورای نهضت آزادی هستم و نه جبهه ملی. برای اینکه بتوانم همه نیروها را جمع کنم فکر کردم به هیچ حزب و گروهی وابسته نباشم بهتر می‌توانم وظیفه‌ام را انجام بدهم. من این مکالمه تلفنی را که ضبط کرده بودم به آقای خمینی انتقال دادم. ایشان گفتند" پس حالا که این جوری است شما یک تلفن به مطهری بزن که از طالقانی دعوت کند و یک تلفن به طالقانی بزن که دعوت مطهری را بپذیرد". این تلفنها انجام شد و به این ترتیب آقای طالقانی هم به عضویت شورای انقلاب درآمدند. ادامه دارد

۲۶ دی ماه ۵۷ ـ روز فرار شاه ـ نوفل‌لوشاتو

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی

پشت صحنه انقلاب در پاریس

قسمت آخر

از وحید میرزاده

البته در انتخاب اعضای شورای نیابت سلطنت با مرحوم مطهری گفتگو می‌کردند. و انتخاب و قبول عضویت مرحوم دکتر علی‌آبادی در شورا به توصیه آقای مطهری بود. البته عضویت به دکتر سحابی هم پیشنهاد شده بود اما ایشان جواب رد داده بودند. اما مع ذلک به پاریس هم اطلاع دادند و کسب نظر کردند. آقای خمینی هم نظر دکتر سحابی را تأیید کردند و موضوع منتفی شد. پس از این قضایا یک روز اطلاع دادند که آقای سید جلال تهرانی رئیس شورای نیابت سلطنت به پاریس آمده و می‌خواهد به دیدن آقا بیاید و در آنجا استعفای خود را اعلام نماید. ایشان نامه‌ای به آقای خمینی نوشت تا بتواند به دیدار ایشان بیاید. در جلسه‌ای با حضور امام، مرحوم اشراقی، حاج سیداحمد و بنده نامه خوانده شد ولی آمام متن نامه را نپذیرفتند.

○ متن نامه چه بود؟

● در نامه نوشته بود که من رئیس شورای نیابت سلطنت هستم و بدین وسیله استعفای خودم را از ریاست این شورا اعلام می‌کنم. آقای خمینی گفتند که این کافی نیست باید بنویسی که شورای نیابت سلطنت از اول غیرقانونی بوده و حق نداشته‌ای این مسئولیت را بپذیری. در مذاکراتی که با سیدجلال داشتیم می‌گفت که چطور من می‌توانم یک چنین چیزی را بنویسم؟ من با سابقه سیاسی طولانی چطور بنویسم که شورایی غیرقانونی بوده است اما من مسئولیتش را پذیرفته‌ام. سیدجلال تهرانی یک شخصیت سیاسی برجسته و مؤثر در رژیم شاه بود بعد از گفتگوها یک فرمول و راه‌حل پیدا شد به این شکل که بنویسد چون من مقلد مرجع تقلید ضیمیان حضرت آیت‌الله خمینی هستم و ایشان این شورا را غیرقانونی اعلام کرده‌اند من هم به تبعیت از مرجع تقلیدم از این شورا استعفا می‌دهم. این راه‌حل را هم آقای خمینی و هم او پذیرفتند. بعد متن دوم را نوشت و فرستاد و بعد هم با امام دیدار کرد و استعفایش را در حضور حدود ۱۲۰ خبرنگار اعلام کرد. خبر استعفای سیدجلال تهرانی از ریاست شورای سلطنت در دنیا به عنوان یک پیروزی انقلاب تلقی شد. در واقع با این اقدام، یکی از آخرین بقایای نظام شاهنشاهی فروریخت. خانه سیدجلال تهرانی در اوایل خیابان ری از سه راه امین حضور بود. پدرم حدود پنجاه سال در آن محله مغازه خواربار فروشی داشت و سیدجلال مشتری دائم پدرم بود. وقتی فهمید من پسر همان آدم هستم، پس از استعفا به من گفت که تو پدر مرا درآوردی و از دفتر بیرون رفت.

○ هدف سیدجلال تهرانی از آمدن به پاریس و دادن استعفا چه بود؟

● چرا سیدجلال تهرانی با توجه به سوابقش این کار را کرد، من نمی‌دانم. این را باید مورخان بحث و ریشه‌یابی کنند و ببینند چرا سیدجلال این کار را کرد. چون وقتی استعفا داد شورای نیابت سلطنت از بین رفت.

○ آیا حامل پیغامی بود؟

● خیر، چیزی در حضور ما مطرح نشد و تا آنجاکه من می‌دانم چیزی هم پنهان نبود. البته مرحوم حاج احمدآقا مرتب به دیدن او می‌رفت.

○ ماجرای استعفای شاپوربختیار چگونه بود، گویا چندین فرمول برای استعفای او پیشنهاد شده بود؟

● پس از پذیرفتن نخست‌وزیری از سوی بختیار که با واکنشهای زیادی از سوی مخالفان رژیم شاه همراه بود، زمزمه استعفای او مطرح شد. دوستان نهضت و دوستانی که در شورای انقلاب بودند، آمدند طرحی دادند مبنی بر اینکه یک کاری بکنیم که بختیار هم مثل سیدجلال تهرانی استعفا بدهد. مهمترین مسئله برای ما در آن تاریخ این بود که مرحله انتقال قدرت با حداقل تلفات و خونریزی صورت بگیرد. شاه از ایران رفته بود و دیگر بحث رفتن یا نرفتن شاه نبود. بحث این بود که این جابجایی چگونه با حداقل تلفات و خونریزی انجام بگیرد؟ دوستانی که در ایران بودند با بختیار صحبتهای مفصلی کردند و متنهای مختلفی تهیه شد. آقای مهندس بازرگان زنگ زدند به پاریس و چهار ـ پنج آلترناتیوی را که پیش‌بینی کرده بودند اطلاع دادند و طرح مورد قبول دوستان داخل را نیز توضیح دادند که عبارت بود از اینکه بختیار می‌رود به پاریس استعفایش را در پاریس می‌دهد به آقای خمینی، مبنی بر این که این مسئولیت را از طرف شاه پذیرفتم، فقط برای اینکه این بن‌بست سیاسی حل شود اما حالا که شاه رفته است و انقلاب در آستانه پیروزی است خود را در اختیار رهبر انقلاب قرار می‌دهم. اشکال مختلف مطرح بود ولی اساس این بود که بیاید به پاریس و استعفا بدهد. متن استعفا نامه هم به خط اصلی، دست آقای صدر حاج سیدجوادی هست. متنها در اینجا یک چیزی اتفاق افتاد که موضوع را به هم زد. ابتدا قرار بود بختیار با هواپیمای نظامی اختصاصی از ایران بیاید به پاریس چون که بعد از خروج شاه از ایران فرودگاه بسته شده بود، و در پاریس ابتدا استعفا بدهد بعد به دیدن آقای خمینی بیاید اما حادثه‌ای اتفاق افتاد که نفهمیدیم از کجا سرچشمه گرفت، بعضی‌ها می‌گویند آقای خلخالی، ولی بعضیها

می‌گویند کسان دیگری بوده‌اند و خلخالی آلت دست آنها بوده است. ولی در هر حال موضوع این بود که آقای خمینی در ساعت ۱۰/۵ ـ ۱۱ شب زنگ می‌زنند که گفته شده است که شما بختیار را به عنوان نخست‌وزیر می‌پذیرید. آقای خمینی هم همان شب یک چیزی نوشتند این را تکذیب کردند گفتند من بختیار را به عنوان نخست‌وزیر نمی‌پذیرم.

○ این خبر از سوی خبرگزاریها پخش شد؟

● بله، بلافاصله آنجا در خود نوفل لوشاتو این اطلاعیه کوچک آقای خمینی را گرفتند و برای همه خبرگزاریها پخش کردند. انتشار این اطلاعیه عملاً برنامه را بر هم زد. اگر بختیار در ایران استعفا می‌داد که دیگر نخست‌وزیر نبود و اهمیتی نداشت بیاید پاریس. او یک شهروند عادی شده بود مثل خیلی از ایرانیان که می‌آیند پاریس. خواست می‌آید نخواست نمی‌آید، دیگر آن اهمیت خودش را نداشت. و اگر هم در تهران استعفا می‌داد نخست‌وزیر نبود و دیگر ارتش به او اجازه نمی‌داد که با هواپیمای نظامی به پاریس بیاید یک شهروند عادی برای چه می‌خواهد با هواپیمای نظامی به پاریس بیاید. مهم این بود که او به عنوان نخست‌وزیر با هواپیمای اختصاصی ارتشی به پاریس بیاید و آنجا بگوییم که تا استعفا ندهی نمی‌پذیرند آن وقت در واقع ما توپ را زده‌ایم تو زمین بختیار. بختیار با هواپیما آمد پاریس حالا اگر آقای خمینی را نبیند و دست خالی برگردد خیلی بد می‌شد یا باید استعفا می‌داد و می‌آمد پیش آقای خمینی که در این صورت یک موفقیت بزرگی بود برای جنبش. و متأسفانه در کار اخلال شد و نشد و بختیار هم نیامد.

○ بختیار راضی بود که با همین فرمول بیاید؟

● بله، راضی بود منتها وقتی که شلوغش کردند دیگر معنا نداشت بیاید. بعد از آن کشتار جلوی دانشگاه رخ داد و آقای خمینی هم گفت که بختیار دیگر دستش به خون مردم آغشته شد و من نمی‌پذیرمش، بر فرض هم بیاید استعفا هم بدهد نمی‌پذیرم.

○ تأثیر سفر پاریس در آن برهه از انقلاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● سفر آقای خمینی به پاریس نقطه عطف و مقطع کارساز در تاریخ انقلاب محسوب می‌شود. اگر آقای خمینی به پاریس نمی‌رفتند و طبق برنامه خودشان به کویت یا به سوریه می‌رفتند یا بنابر نظر بعضی از دوستان قدیمی مثل مرحوم محمد منتظری به لبنان در دره بقاع می‌رفتند (ایشان می‌گفت با فلسطینیان صحبت کرده که آقای خمینی را آنجا ببرند. ما مخالفت کردیم و گفتیم فلسطینیان خودشان را نمی‌توانند محافظت کنند) قطعاً این تأثیر جهانی را نداشت. سفر آقای خمینی به پاریس انقلاب اسلامی را جهانی کرد. هیچ روزنامه معتبر جهانی نبود که با آقای خمینی مصاحبه نکرده باشد. تلویزیونهای سراسری معروف دنیا مصاحبه کردند. مرتب اخبار انقلاب از زبان آقای خمینی از طریق رادیوها پخش می‌شد. منبعهای روزنامه‌ها و خبرگزاریهای اروپای شرقی و شوروی که هیچ وقت نیامدند مصاحبه کنند و کلاً نسبت به حوادث پاریس با بی‌اعتنایی عبور می‌کردند و فقط آن روزهای آخر بعد از اینکه شاه از ایران رفت خبرگزاری تاس آمد آنجا و خواست مصاحبه‌ای بکند. همه خبرگزاریهای بزرگ جهان اخبار مربوط به انقلاب و آیت‌الله خمینی را در سرخط اخبار خود داشتند. گفته‌های ناظرانی که نسبت به وقایع نوفل لوشاتو اظهارنظر کردند بخوانید حتی در کتاب اشتمل ـ که اخیراً هم به فارسی چاپ شده است ـ می‌گویند که اطرافیان آقای خمینی (حتی اسم هم می‌برند) در پاریس با هنرمندی تمام از رسانه‌های گروهی بین‌المللی استفاده کردند برای جهانی کردن انقلاب اسلامی ایران. این بهره‌برداری امکان نداشت چنانچه اطلاع کافی از رسانه‌ها نداشتیم زیرا دقیقاً می‌دانستیم رسانه‌ها چه جوری کار می‌کنند. ما دقیقاً می‌دانستیم یک خبرنگاری که برای خبرگزاری کار می‌کند انگیزه‌هایش چه هست. بعضی از دوستانی که همه چیز را سیاه و سفید می‌دیدند می‌گفتند همه خبرنگارهای روزنامه‌های خارجی جاسوس سیا هستند در حالی که چنین چیزی نیست. یک خبرنگار وقتی در یک روزنامه‌ای کار می‌کند می‌خواهد موفق باشد، و در دستگاهی که کار می‌کند گل بکند بنابراین می‌خواهد خبرهای خوبی بدهد ما یک چنین روابطی با آنها برقرار کرده بودیم. یک رقابتی بین خبرنگاران ایجاد کرده بودیم. من یادم است که خبرگزاری رویتر یک نماینده و سرپرستی جوان داشت و اینها خوب با AP، UP و دیگر خبرگزاریها رقابت داشتند. ما برای اینکه این رقابتها را به نفع خودمان تشدید بکنیم گاهی اوقات یک اعلامیه را به یکی از آنها زودتر از دیگری می‌دادیم به این شرط که او خبرهای دیگر جنبش را نیز منعکس نماید. او هم این کار را می‌کند. یکی از این خبرنگارها یک روز آمد و گفت می‌خواهم ببینم که از زمانی که بیانیه‌ای در پاریس صادر می‌شود تا زمانی که در سراسر ایران پخش می‌گردد چه مدت طول می‌کشد؟ یعنی می‌خواست که وقتی اطلاعیه صادر می‌شود فوراً به او هم خبر داده شود. سیستمی که در پاریس برای این منظور درست شده بود از نظر تشکیلاتی این طور بود که پس از صدور یک بیانیه متن آن از پشت تلفن برای چند شهر کلیدی در ایران خوانده می‌شد و آنها یا ضبط می‌کردند بعد پیاده می‌کردند یا همین طوری که خوانده می‌شد می‌نوشتند و تکثیر می‌کردند. فکر می‌کنم AP بود یا رویتر وقتی اعلامیه را دریافت کرد یا نماینده خودشان در تهران هماهنگی کردند و معلوم شد که ۷ ساعت طول کشید از زمانی که ما اعلامیه را در پاریس دادیم به نماینده خبرگزاریها تا زمانی که خبرگزاران این خبرگزاری از ایران خبر دادند که اعلامیه در همه جا پخش شده است، یعنی آنقدر شبکه مرتب کار می‌کرد. در هر حال این فعالیتها در پاریس برای پیروزی انقلاب فوق‌العاده مهم بود. به این طریق بود که آرمانهای مردم ایران در صحنه جهانی مطرح می‌شد و آن اقدامات منجر به شکستن کمر رژیم شاه شد زیرا برای سقوط یک حکومتی مثل شاه تنها بی‌اعتبار کردن شاه کافی نبود. از این نظر او سالها بود که سقوط کرده و مشروعیت خودش را از دست داده بود. اما حکومت شاه سالها دچار یک تعادل ناپایدار شده بود ولی می‌توانست سالها ادامه پیدا کند. بسیاری از حکومتهای مشابه شاه بودند که هم از نظر اقتصادی وضعی بدتر از شاه داشتند هم نارضایتی عمومی بیشتر بود و مشکلات بیشتری داشتند اما آنها سقوط نکردند. چرا؟ برای اینکه اگر یک نظامی دچار آن چنان وضعیتی شود که به آن تعادل ناپایدار می‌گویند هنگامی سقوط می‌کنند که آلترناتیو با نیروی جایگزینی در افکار عمومی مردم جا بیفتد. تا این نیروی جایگزین ظهور نکند و جای خود را پیدا نکند هیچ چیز تغییر نمی‌کند. ممکن است گروههایی باشند که بعضی از آنها را آلترناتیو بدانند ولی این کافی نیست باید در افکار عمومی جا بیفتد که آن یک قدرت دارد می‌رود و قدرت دیگر دارد می‌آید. به محض اینکه چنین معادله‌ای برقرار بشود آن دولت سقوط می‌کند. سفر آقای خمینی به پاریس در واقع معادله را به این صورت درآورد که خمینی می‌آید و شاه دارد می‌رود. در پاریس شمارش معکوس شروع شد. سفر خمینی به پاریس یک اهمیت بسیار ویژه تاریخی دارد. اگر شما به اسناد مراجعه بکنید، این موضوع بهتر روشن می‌شود. مثلاً فریدون هویدا (برادر امیرعباس هویدا) کتابی دارد که در آنجا می‌گوید نماینده ایران در سازمان ملل در ماههای آخر مذاکرات سه جانبه‌ای با نماینده عراق و امریکاییها داشته و به این نتیجه رسیده‌اند که به هر قیمت که هست خمینی را در عراق ساکت بکنند. آنها پیش‌بینی می‌کردند که اگر خمینی بخواهد از نجف بیرون بیاید کجا می‌رود؟ یا به کویت می‌رود؛ خوب آنجا دست خودشان است و فشار می‌آورند؛ یا به سوریه می‌رود. وضع سوریه هم همان طور که گفتم مناسبتر از عراق نیست، بنابراین آنها فکر می‌کردند که باید عراق به آقای خمینی فشار بیاورد. در همان عراق ساکتش بکنند. فریدون هویدا می‌گوید در حالی که سفیر ایران در سازمان ملل گزارشهای خود را مستقیماً به جای وزارت خارجه برای دربار می‌فرستاد و منتظر بود که برای خاطر این پیروزی که به دست آورده است شاه به او جایزه بدهد. دکتر یزدی به همراه آیت‌الله خمینی به پاریس رفتند و معادله به ضرر شاه به هم خورد.

○ چرا رژیم مانع سفر امام به پاریس نشد؟

● این سؤال را قبلاً در بعضی از مصاحبه‌هایم جواب داده‌ام. وقتی ما گفتیم می‌خواهیم به پاریس برویم، عراقیها استقبال کردند. برای اینکه در واقع عراقیها با آقای خمینی در این نیست بودند برای اینکه آقای خمینی زیر بار حرف آنها نمی‌رفتند. عراقیها هم نمی‌توانستند کاری بکنند. چه کار می‌توانستند بکنند؟ عراقیها با دولت ایران هم مشکل داشتند. بنابراین وقتی ما گفتیم که می‌خواهیم به پاریس برویم یک دفعه ناگهان یک راه حل خوبی برایش پیدا شد. به همین دلیل گفتند صدایش را در نیاورید تا وقتی ما وارد پاریس نشده بودیم فرانسویها نمی‌دانستند که ما به پاریس می‌رویم. بعد از اینکه وارد شدیم آنها فهمیدند. از قبل، اگر می‌فهمیدند یعنی چنانچه عراقیها خبر می‌دادند، که متعمداً ندادند و منفعتشان در این بود که ندهند، احتمالاً فرانسویها هنگام ورود در فرودگاه جلوی ما را می‌گرفتند و اگر می‌گرفتند طبق قوانین بین‌المللی ما دوباره باید برمی‌گشتیم به بغداد. در حالی که عراقیها می‌خواستند از شر این گرفتاری خلاص بشوند. بنابراین فرانسویها را بی‌خبر گذاشتند و ما وارد پاریس شدیم. حالا وقتی وارد شدیم و فرانسویها پی بردند، تنها کاری که فرانسویها می‌توانستند بکنند این بود که ما را از خاک فرانسه بیرون کنند. خوب، اگر می‌خواستند این کار را بکنند باید به یک کشور دیگر بفرستند، آن کشور دیگر هم باید نمی‌پذیرفت. خوب در آن شرایط و آن تاریخ هیچ کشور دیگری حاضر نبود آقای خمینی را بپذیرد و اجازه ورود بدهد. تنها جایی که می‌توانستند امام را بفرستند این بود که برگردانند به ایران. به همین دلیل شاه می‌گوید نه، نفرستید ایران و حتی با آنها هم خوش‌رفتاری کنید. برای اینکه اگر دکتر من اینجا دچار دردسر می‌شوم. پس بنابراین فرانسویها هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند. فرانسویها در منگنه بودند و در واقع آن سیاستی که ما اتخاذ کرده بودیم و آن برنامه‌ای که اجرا کردیم موفق بود. و این یکی از مراحل بسیار موفقیت‌آمیز انقلاب محسوب می‌شود. در ایران هم هماهنگ و همزمان با ورود امام به پاریس حوادث و قضایایی اتفاق افتاد که مفید بود. در حالی که در آن روزها تمام شرکتهای خارجی را مردم آتش می‌زدند با توجه به بلوغ سیاسی مردم ایران تنها از آژانس هواپیمایی فرانسه (ایرفرانس) حفاظت می‌کردند. علاوه بر این، خدا رحمت کند مرحوم حاج محمود مالیان را که رفت و چند هزار شاخه گل گلایل خرید و همه مردم را دعوت کرد و یک شاخه گلایل به دستشان داد تا بروند جلوی

سفارت فرانسه و به آنها نزدیک بگویند از اینکه مهمان عزیز ملت ایران را پذیرفته‌اند فرانسه ناگهان احساس کرد که یک موقعیت ویژه سیاسی برای آنها به وجود آمده است. شاه دارد می‌رود و یک نظام جدیدی می‌آید بهتر است با این نظام جدید یک ارتباطات و مناسبات جدیدا و خوبی برقرار بکنند که این هم مؤثر بود.

○ نحوه تصمیم‌گیری برای بازگشت به ایران چگونه بود؟

● هنگامی که شاه ایران را ترک کرد اولین واکنش آقای خمینی این بود که اعلام کردند من به ایران برمی‌گردم. بختیار در واکنش به این موضع فوراً فرودگاه‌ها را بست. از همان ابتدا معلوم بود که این تصمیم بختیار محکوم به شکست است برای اینکه یک دولت نمی‌تواند فرودگاه‌هایش را برای اینکه یک شهروندش می‌خواهد به کشورش برگردد ببندد، و تا کی بختیار می‌توانست فرودگاه‌ها را ببندد؟ آقای خمینی هم با توجه و عنایت به این مسائل بود که گفتند خیلی خوب من هستم، هر موقع فرودگاه باز بشود برمی‌گردم. بختیار معادله را جوری ترتیب داده بود که شکستش در این بازی از اول قطعی بود.

ابتدا قرار بود هواپیمایی تحت عنوان پرواز انقلاب از ایران به پاریس بیاید و آقای خمینی را برگرداند و بیاورد ایران. اما بنا به عللی از جمله مسائل امنیتی که واکنش ارتش به این هواپیما و چیزهای دیگر معلوم نبود چه باشد، تصمیم گرفتیم که یک هواپیمای ایرفرانس را کرایه کنیم و با او بیاییم. از بازاریابی که بعدها مورد بی‌اعتنایی حاکمان جدید هم قرار گرفتند کسانی بودند که آمدند آنجا و جمعاً چهارصد هزار تومان پول داده شد و یک هواپیمای ایرفرانس درست کرایه شد. به دلیل خطراتی که هواپیما را تهدید می‌کرد چند پیش‌بینی کرده بودیم. پیش‌بینی اول این بود که هواپیمای ایرفرانس از نظر روابط بین‌المللی مصونیتش بیشتر از یک هواپیمای ایرانی بود. دوم اینکه با مقامات ایرفرانس صحبت شد که به اندازه کافی بنزین بزنند که اگر در تهران نگذاشتند به زمین بنشیند بتواند دوباره به پاریس برگردد. سومین و مهمترین آن این بود که ما بیش از ۱۲۰ خبرنگار از رسانه‌های گروهی بین‌المللی را همراه کردیم. ما به ایرانیها کمتر جا دادیم و این ۱۲۰ خبرنگار را ما با خودمان سوار کردیم. در واقع این یک چتر امنیتی بود برای اینکه هیچ کس حاضر نبود هواپیمایی را که ۱۲۰ خبرنگار بین‌المللی سرنشین دارد در هوا بزند.

○ حضور خبرنگاران را هم اعلام کردید؟

● بله، اعلام هم شد که این هواپیما با بیش از یک صد خبرنگار خارجی به ایران پرواز می‌کند. تقریباً تمام خبرگزاریهای معتبر جهانی و روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیونهای اروپایی و امریکایی همه در هواپیما نماینده داشتند.

○ از ایرانیها چند نفر در هواپیما بودند؟

● درست یادم نیست. ایرانیها در قسمت جلوی هواپیما بودند و شاید شامل حدود ۲۰۰ نفر می‌شدند. ۱۲۰ نفر هم خارجی بودند. طبقه بالا را هم خالی گذاشتیم برای استراحت آقا.

○ کل تشکیلات پاریس به ایران آمدند؟

● همه نه. در پاریس بعضی‌ها ماندند که آنجا را جمع و جور کنند. یک کارهایی باید انجام می‌شد. مرحوم اشراقی و همسر آقای خمینی ماندند که بعداً بیایند خانه‌ها را باید به مالک آنها می‌دادند و حسابها را تسویه می‌کردند.

○ چرا روز دوازدهم بهمن را برای بازگشت انتخاب کردید؟

● خوب، اولین فرصت بعد از باز شدن فرودگاهها بود.

○ شما بلافاصله اقدام کردید؟

● بله، به محض اینکه آنها اعلام کردند که فرودگاه باز شده است ما هم با اولین پروازکه آماده شده بود پرواز کردیم.

○ برنامه استقبال چگونه طراحی شد؟

● کمیته استقبال در تهران تشکیل شده بود و در تماس با پاریس بود. برنامه‌ای که در نظر گرفته شده بود عبارت بود از اینکه ابتدا امام از فرودگاه به دانشگاه بروند زیرا دانشگاه در طی ۵۰ سال استبداد پهلوی همواره به عنوان سنگر مقاومت پیشگام و پیشتاز در

مبارزات سیاسی بوده و به همین دلیل هم در آن وقت روحانیان در مسجد دانشگاه به اعتراض جلوگیری از بازگشت امام متحصن شده بودند. قرار شد که آقای خمینی از فرودگاه بیایند در دانشگاه توقفی بکنند و از آنجا به بهشت‌زهرا بر سر مزار شهیدان گمنام بروند. این هم پیشنهاد آقای دکتر احمد شهیدا که آن موقع سرکنسول ایران در مونیخ بودند، بود. آقای خمینی این پیشنهاد را هم پذیرفتند و کمیته استقبال هم در تهران آن را پذیرفت. البته قسمت اول برنامه یعنی توقف در دانشگاه به دلیل ازدحام جمعیت عملی نشد. برای اقامت امام بحث این بود که نه جنوب شهر باشد نه در شمال شهر، و در نهایت روی مدرسه رفاه توافق شد.

○ این برنامه در پاریس برنامه‌ریزی شد؟

● با همکاری کمیته استقبال از امام طراحی شد. قرار بر این بود که در بهشت‌زهرا از خانواده شهدا یک پدر شهید، یک همسر شهید، یک فرزند شهید به امام خیرمقدم بگویند. ولی اینکه این پدر یا این پسر یا این فرزند یا همسر شهید کی باشد اختلاف نظر بروز کرد، اختلافاتی که از درون زندانها سرچشمه گرفته بود. مثلاً خیلی‌ها می‌گفتند که حاج خلیل رضایی به عنوان پدر سه شهید باشد. ولی خوب آقایان روحانیان زیر بار نرفتند. اختلافات بالا گرفت. وقتی حاج خلیل رضایی به پاریس آمد و به آقای خمینی معرفی شد که پدر سه شهید است واکنش آقای خمینی و تجلیلی که از حاج خلیل آقا کردند و دعای خیری که برای او برای فرزندانش کردند خیلی هیجان‌برانگیز بود. ولی بعدها مسائلی که داخل زندانها بین گروههای مختلف به خصوص روحانیان و اعضای سازمان مجاهدین، که آن موقع زندان بودند رخ داده بود، سبب شد که برنامه پیش‌بینی شده به آن صورت انجام نشود و آن سه نفر نتوانند صحبت کنند.

○ در آن مدت مقیم توقل‌لوشاتو بودید؟

● بله. من هم در آنجا ساکن شدم، ابتدا در همان منزل دکتر عسگری بودم. ولی بعداً در مسافرخانه‌ای در همان دهکده کوچک توقل‌لوشاتو اتاقی اجاره کردم و به تدریج همه اتاقهای آن را گرفتیم و همه کسانی که از ایران می‌آمدند آنجا ساکن می‌شدند. من هم یکی از اتاقهای آنجا را گرفته بودم. در شبی که می‌خواستیم به ایران پرواز کنیم، تمام کسانی که در دفتر کار می‌کردند جمع شدند در اتاق آقای خمینی. درست یک ساعت قبل از خروج از منزل و رفتن به فرودگاه، همه آنهایی که آنجا بودند و طی آن مدت صادقانه کار کرده و زحمت کشیده بودند. مثلاً کیارشی دانشجوی دوره دکترای شیمی در هلند بود. آمده بود و مثل یک مستخدم در آشپزخانه کار می‌کرد. بعضی از روحانیاتی که از ایران آمده بودند تصور می‌کردند که او کارگر استخدام شده است. آقای خلخالی یک روز به تصور این که او مستخدم است به او تحکم سختی کرده، او هم اعتراض کرد و پاسخ داد که من اینجا یک «اوطاقم» تو خودت برو و نیازت را برطرف کن. خلخالی فکر کرد این مستخدم است در حالی که یک دانشجوی دوره دکترا آمده در آشپزخانه ظرف می‌شوید. ما از این تیپ افراد زیاد داشتیم. آقای حاج ناصری در وین تجارتخانه داشت کارش را ول کرده به آنجا آمده بود. آشپزخانه را اداره می‌کرد. همه تحصیلکرده بودند. ما آنجا مستخدم نداشتیم، همه افراد کار می‌کردند و بعضی از دوستانی که به آنجا آمدند خودشان دستگاه تکثیر نوار خریدند و هدیه کردند. مسعود ماتیان پسر حاج محمود ماتیان از کالیفرنیا دوشش را تیمه تمام ول کرد به آنجا آمد و مسئولیت تکثیر نوارها را پذیرفت. صدها نوارهایی که می‌شد نوارهایش بلافاصله تکثیر و به همه جا از جمله ایران فرستاده می‌شد. مرحوم حاج مهدی عراقی انصافاً آدم فهمیده، خالص و بی‌تکلف و بی‌توقع بود. برخلاف بعضی از کسانی که بعدها در انقلاب خودشان را میراث‌خوار انقلاب دیدند و میراث‌خوار خون همکاران حاج مهدی عراقی، او مرد بسیار افتاده، متواضع و فوق‌العاده هم مورد علاقه آقای خمینی بود. خوب، من می‌دیدم در آنجا در اداره امور خیلی پرکار و خوش کار و فهیم بود. او توانسته بود احترام همه را به خود جلب نماید. شب آخر قبل از حرکت ما همه را جمع کردیم. از همه تشکر کردند و آنها را آزاد گذاشتند که با هواپیما همراه ما بیایند یا بعداً ملحق شوند. بعد از اینکه همه صحبت کردند، من اشاره‌ای کردم و همه رفتند. چند دقیقه‌ای من یا خود آقای خمینی خلوت کردم و گفتم وقتی به پاریس می‌آمدیم، خاطرتان هست که شما چه چیزهایی را گفتید، آیا از آن برنامه‌ها راضی هستید؟ و آیا این سفر را مفید و ضروری دیدید و حاصل آن را مثبت ارزیابی می‌کنید؟ ایشان اظهار رضایت کردند. من یک قرآنی داشتم که تو آن سفر همراهم بود و آقای خمینی هم در سفر به کویت از این قرآن استفاده می‌کردند. از ایشان خواهش کردم که به یادگار چیزی در صفحه‌ای از آن قرآن برای من بنویسند که نوشتند و ابراز تشکر و قدردانی کردند. سپس من هم آنجا از ایشان خداحافظی کردم. تعجب کردند. گفتم خوب حالا به ایران می‌رویم و این شاید آخرین همکاری ما با هم باشد برای اینکه با وضعی که من اینجا دیدم پیش‌بینی می‌کنم که در ایران نتوانیم بیایم شما را ببینم، اطرافیان را می‌گیرند، محاصره می‌کنند و نمی‌گذارند. ایشان گفتند نه این جور نیست. و بعد پرسیدند می‌خواهی در ایران چکار کنی؟ گفتم می‌خواهم قلندری کنم. خندیدند و گفتند منظورت چیست؟ گفتم خوب بالاخره در کشور ما تحولات عظیمی رخ داده است و من سالها در ایران نبوده‌ام می‌خواهم بروم ایران گردش کنم و ببینم چه اتفاق افتاده است. آن شب در فرودگاه ایشان صحبتی کردند که بسیار خوب بود. طی آن از دولت فرانسه و از روزنامه‌ها تشکر کردند. از مأموران دولت فرانسه که با صداقت کار کردند، نیز تشکر کردند. زیرا خطرات زیادی ما را تا قبل تهدید می‌کرد. اخباری می‌آمد که تیمهای ضربتی را از ایران به آنجا فرستاده‌اند، به طوری که حتی حاج مهدی عراقی که مسئول تشکیلات بود، نمی‌گذاشتند من تنها به جایی بروم. دو نفر از دوستانشان را مأمور حفاظت من کرده بود. خطرات تا آنجا بود که از یک تاریخی به بعد به اصرار مأموران امنیتی فرانسه، قرار شد هر کس که وارد منزل و دفتر توقل لوشاتو می‌شود بازرسی بدنی بشود. برای اینکه می‌ترسیدند بیایند و بمب بگذارند. در هر حال در فرودگاه این خداحافظی و در واقع تشکر از ملت فرانسه صورت گرفت. به این ترتیب دوره ۱۱۱ یا ۱۱۲ روز سفر به پاریس و برگشت به ایران، به عنوان یکی از پرهیجان‌ترین و مؤثرترین بخشهای انقلاب به پایان رسید.

○ در داخل هواپیما روحیه ایرانیها چطور بود؟ چه حدسهایی می‌زدند؟ آیا امیدوار بودند؟

● خوب، همه تقریباً این نگرانی را داشتند که مبادا نگذارند هواپیما در فرودگاه به زمین بنشیند. با بودن خبرنگارها در یک هواپیمای ایرفرانس ژمن هواپیما منتفی بود. ولی این احتمال داده شده بود که ممکن است هواپیماهای نظامی هواپیما ایرفرانس را مجبور به فرود در یک نقطه دورافتاده بکنند و بعد امام و یاران اصلی را بازداشت کنند و هواپیما را برگردانند. حدس می‌زدیم.

○ پس احتمال دستگیری می‌دادید؟

● بله، در همین حد که عرض شد. اما به رغم تمامی نگرانیها در هواپیما روحیه‌ها قوی و خوب بود. اما آخرین نکته این که قبل از اینکه از فرانسه برگردیم، یکی از دوستان من در ایران، توسط مسافری سه تا جلیقه ضدگلوله برای ما به پاریس فرستاد. یکی برای آقای خمینی، یکی برای سیداحمدآقا و یکی برای من. البته من استفاده نکردم. حاج احمدآقا هر کاری کرد، آقای خمینی جلیقه را نپوشید. در هواپیما هم هر قدر اصرار کرد ایشان زیر بار نرفت. بالاخره حاج احمدآقا به من متوسل شد. هنگامی که آقای خمینی برای نماز به طبقه بالا رفتند، من مراقب بودم. وقتی نمازشان تمام شد بالا رفتم و صحبت کردم و قانعشان کردم و لباسشان را درآوردم و جلیقه را پوشاندم. اگر به عکسهای آقای خمینی در هنگام پیاده شدن از هواپیما و یا در بهشت‌زهرا دقت کنید، متوجه می‌شوید که سرشانه‌های‌شان خیلی تومند است و به این ترتیب رهبر انقلاب وارد ایران شد.

○ با تشکر از وقتی که به ما دادید.

شرایط آشفته کشور

۲۸ مرداد ۵۷ – سینمای آریا مشهد را آتش زدند که سه نفر کشته شدند، سه گالون بنزین ریخته بودند.

۲۹ مرداد ۵۷ – سینما رکس آبادان را آتش زدند که ششصد نفر سوختند و ۳۷۷ نفر کشته شدند.

۱ شهریور ۵۷ – دو بمب ساعتی در دو سینما در شیراز کشف شد.

۷ شهریور ۵۷ – پس از روی کار آمدن شریف امامی، ۱۲ بند از خواست‌های جبهه ملی ایران اعلام شد.

۴ مهر ۵۷ – دخالت خاندان سلطنتی در امور دولتی و اقتصادی ممنوع شد.

۳ اسفند ۵۷ – رالف شانمن عضو کمیته حقوق بشر عنوان کرد که سرهنگ توکلی می‌خواهد منافع آمریکا و انگلستان را حفظ کند و در موقع مناسب ۵۰۰ مبارز چپ گرا را سرکوب کند.

۲۵ فروردین ۵۸ - اعتراض طالقانی نسبت به دستگیری فرزندانش و خروج از تهران

۲۷ فروردین ۵۸ - استعفای دکتر کریم سنجابی از وزارت خارجه

۳ اردیبهشت ۵۸ – ترور سرلشکر قره‌نی

۱۲ اردیبهشت۵۸- ترور آیت‌الله مطهری

۵ خرداد ۵۸ - ناکامی در ترور رفسنجانی

۲۶ خرداد ۵۸ - انتشار طرح پیش‌نویس قانون اساسی

۱۱ و۱۲ تیر۵۸- لغو قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی

۲۴ تیر ۵۸ - کشف توطئه ترور امیرانتظام. قرار بود فردی بنام محمدعلی شیرین‌پور از طوالش قصد ترور وی را داشت.

۳۱ تیر ۵۸ - تیمسار فربد دلایل کناره‌گیری خود را از ارتش اعلام کرد.

۴ شهریور ۵۸ - ترور مهدی عراقی و حسین مهدیان از فداییان اسلام

۱۹ شهریور ۵۸ - درگذشت آیت‌الله طالقانی

۳۰ مهر ۵۸- صدور اطلاعیه گروه فرقان درباره ترور هانس یوآخیم لایب معاون سازمان دارویی MERK (مرگ) به عنوان جاسوس آلمانی‌ها

۷ آبان ۵۸- استعفای دکتر سامی و اعضای گروه او از دولت

۱۳ آبان ۵۸ - تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام

۱۵ آبان ۵۸ - استعفای دولت مهندس مهدی بازرگان

۱۲ آذر ۵۸ - انتقاد ادوارد کندی از سیاست شاه

۲۷ آذر ۵۸ - ترور دکتر محمد مفتح

۱۱ بهمن ۵۸ - انتشار نامه افشاگرانه آیت‌الله لاهوتی به بنی‌صدر درباره عناصر فرصت‌طلبی که خمینی را محاصره کرده‌اند.

تسلط افراد بی‌صلاحیت بر نهادها و دستگاه سیاسی - اداری کشور

پس از ورود خمینی به ایران نیروهای ارتجاعی طبق برنامه حساب‌شده‌ای همه نهادهای سیاسی، اداری، قضایی، و فرهنگی ایران را تصرف کردند. البته شخص شاه با اتخاذ سیاست تسلیم‌طلبانه خود زمینه را برای به قدرت رسیدن خمینی فراهم کرده بود. سپس برخی از نیروهای لیبرال و چپ نیز تحت تاثیر رادیکالیسم کور حاکم در جامعه قرار گرفتند و در شکل‌گیری این نظام به طور تاکتیکی همکاری کردند و موقعی به خود آمدند که دیگر راه بازگشت به دموکراسی، وجود نداشت.

خمینی پس از ورود به ایران با همکاری سازمان‌یافته آیت‌الله بهشتی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، صادق خلخالی، میرحسین موسوی، هادی غفاری و باندهای ترور دیگر موفق شد سیطره کامل خود را در دستگاه اداری - سیاسی - نظامی - قضایی و فرهنگی مسلط سازد.

فجایعی که در این زمان روی داد را می‌توان به شرح زیر نام برد:

۱- فاجعه جنگ ایران و عراق

۲- دخالت عناصر نادان در اداره امور کشور

۳- فساد مالی، اعتیاد، گسترش فاصله طبقاتی، ازدیاد فحشاء، فقدان امنیت

اجتماعی

۴- گسترش جنگ داخلی در کردستان، ترکمن‌صحرا و سایر نقاط کشور

۵- بـه اجـرا در آوردن قوانین و مقـررات ارتجاعی و جنایتکارانـه از قبیل سنگسـار، مقرراتی تحت لوای قصاص (کور کردن چشـم، قطع کردن دسـت و...)، حلق‌آویـز کردن، تیرباران کـردن، گروگان گرفتن اعضای خانواده متهمان، شـکنجه، تجاوز جنسی.

۶- فتوای قتل‌عام زندانیان سیاسی و تجاوز به دختران جوان در زندان‌ها

۷- برنامه ترور و اختناق رژیم در خارج از کشور

برای کسـب اطلاعات بیشـتر در موارد فوق می‌توان به کارهای پژوهشـی بنیاد عبدالرحمن برومندThe Abdorrahman Boroumand Foundation

Human Rights & Democracy for Iran , www.iranrights.org

ایران تریبونال www.irantribunal.com

مرکز اسناد حقوق بشر ایران Iran Human Rights Documentation Center

www.iranhrdc.org مراجعه کرد.

اسامی ۱۴۳۲ نفر از قربانیان کشتار سال ۱۳۶۷ در زندان‌های جمهوری اسلامی

۱۱۳. علی ابراهیمی
۱۱۴. محمدتقی ابراهیمی
۱۱۵. میترا اسکندری
۱۱۶. احمدزاده
۱۱۷. هوشنگ احمدی
۱۱۸. مهین احمدیان
۱۱۹. علی اخوان
۱۲۰. ارجمندی
۱۲۱. مهرداد اردیلی
۱۲۲. ارشیر اردستانی
۱۲۳. رضا ازلی. مجاهد
۱۲۴. هوشنگ ارژنگی
۱۲۵. اسماعیل ارشدی
۱۲۶. فرامرز اسکندری
۱۲۷. عبدالرزاق اعظمی
۱۲۸. محمدرضا افتخاری
۱۲۹. احمد افشارپور
۱۳۰. حمید افضلی
۱۳۱. رقیه اکبرسفرح
۱۳۲. رقیه اکبری
۱۳۳. سیاوش اکبری
۱۳۴. غلامرضا اکبری
۱۳۵. فیض‌الله اکبری
۱۳۶. پرویز الیاسی
۱۳۷. شمس امین التوحید
۱۳۸. جمشید امین پور
۱۳۹. مهدی امینی.
۱۴۰. مجید ایمانی خوشبو
۱۴۱. نیر اق داغ
۱۴۲. سید محمد اخلاقی
۱۴۳. حسین ابراهیمی
۱۴۴. عزیزالله ابراهیمی
۱۴۵. رضا اسدالهی
۱۴۶. فرشید انتصاری
۱۴۷. حمید اسلامی
۱۴۸. شمسی اصلانی
۱۴۹. کسری اسدی
۱۵۰. عبدالرضا اعظمی
۱۵۱. شهریار ارتشیری پور
۱۵۲. مرتضی اصلانی
۱۵۳. آشتیانی
۱۵۴. ایروانی
۱۵۵. جمشید باباعلی
۱۵۶. ستار بابانژاد. حزب توده ایران
۱۵۷. تیمور بابایی
۱۵۸. خالد بابایی. حزب دموکرات کردستان
۱۵۹. بازرگان. حزب توده ایران
۱۶۰. بیژن بازرگان.اتحادیه کمونیست‌ها
۱۶۱. یحیی باغبانی. مجاهد
۱۶۲. محمد باغی. مجاهد
۱۶۳. بهمن باقرزاده. فداییان خلق – اکثریت

۶۵. احمد انصاری. فداییان خلق – اکثریت
۶۶. محسن انصاری. مجاهد
۶۷. غلامرضا اویسی. حزب توده ایران
۶۸. مصطفی ایزدی
۶۹. مجید ایرانی. فداییان خلق – اکثریت
۷۰. سرهنگ اخلاقی
۷۱. رحیم اسدالهی. فداییان خلق – اکثریت
۷۲. افخم
۷۳. آرش ارشدی
۷۴. بهناز ارشدی
۷۵. الماس پور
۷۶. پرویز آلماسیان
۷۷. علی صدرایی اشکوری
لنگرودی. فداییان خلق -
۷۸. حسین صدرایی اشکوری
لنگرودی. فداییان خلق -
۷۹. مرتضی آبدام
۸۰. ناصر آگاهی
۸۱. ناصر انزلیان
۸۲. خلیل انصاری
۸۳. احمد اشراقی
۸۴. فریبرز زایل بیگی
۸۵. حمید ابویی
۸۶. میرزا احمدی
۸۷. حسن آهن پوش
۸۸. حسن انورپور
۸۹. صفدر آزادمهر
۹۰. رحیم آیت‌الله شیرازی
۹۱. شمسی ابراری
۹۲. سهراب احمدی
۹۳. لیلا اکبری
۹۴. شهین اسلامی
۹۵. افروزه
۹۶. رضا آموزگار
۹۷. آقایان
۹۸. محمود الهی
۹۹. شهناز آقاتور
۱۰۰. علیرضا امیری
۱۰۱. عادل انزی
۱۰۲. سعید امانی
۱۰۳. خسرو امجدی
۱۰۴. معصومه امینی
۱۰۵. حسن آیین‌پور
۱۰۶. انوشه انزکیوان
۱۰۷. محمود آذینی
۱۰۸. علیرضا آزموده
۱۰۹. مجید آقایی
۱۱۰. آزاده اذرگون
۱۱۱. علی اصغر ابراهیم پور
۱۱۲. سیمین ابراهیمی

دموکرات کردستان
۳۳. شرف احمدی- مجاهد
۳۴. جمیل احمدی (آرام). کومله
۳۵. اسماعیل ارشد. اعدام در سنندج
۳۶. پیروز احیا. فداییان خلق – اکثریت
۳۷. ناصر اخوان اقدم. فداییان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۳۸. احمد اذربیجان. حزب توده ایران
۳۹. سیروس (غلامرضا) ادیبی. فداییان خلق – اکثریت
۴۰. شاپور استواری. حزب توده ایران
۴۱. اسفندیاری. فداییان خلق – اکثریت
۴۲. علیرضا اسکندری (شاهپور). فداییان خلق – اکثریت
۴۳. جمال اسکندری. کومله
۴۴. صمد اسلامی. فداییان خلق – اکثریت
۴۵. مرتضی اسلامی. فداییان خلق – اکثریت
۴۶. اسلامی – مجاهد
۴۷. حکمت صدراسلامی- کومله
۴۸. اسدالله اسمی
۴۹. مجید اصلانی – مجاهد
۵۰. سرهنگ ابوالقاسم افرایی. حزب توده ایران
۵۱. حمیدافسری. مجاهد
۵۲. حسین اقدامی، فداییان خلق
۵۳. دکتر محمدحسین اکبرزاده یوسفی
۵۴. کسری اکبر کردستانی. حزب توده ایران
۵۵. محمود اکبری. مجاهد
۵۶. رضا اکرامی
۵۷. بهروز اکرمی. چریک‌های فدایی – اقلیت
۵۸. اقبال فرزند سوور. اعدام در سقز
۵۹. ناصر الماسیان. فداییان خلق – اکثریت
۶۰. سیامک الماسیان. چریک‌های فدایی – اقلیت
۶۱. حمزه الماسی. فداییان خلق – اکثریت
۶۲. کمال الیاسی. کومله
۶۳. پرویز الهی. فداییان خلق – اکثریت
۶۴. سعید امامی. مجاهد

اسامی ۱۴۳۲ نفر از قربانیان کشتار سال ۱۳۶۷ در زندان‌های جمهوری اسلامی

۱. یوسف آبخون. راه کارگر
۲. گل علی آبنگ. حزب توده ایران
۳. حسن آخرخوب. کومله
۴. فاطمه اداب اوراز
۵. حسین اداب اوراز
۶. عصمت اداب اوراز
۷. حبیب آذرآز. فداییان خلق – اکثریت
۸. سعید آذرنگ. حزب توده ایران
۹. کیان آذروش. فداییان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۰. اصغر آراسته. فداییان حقق – اکثریت
۱۱. حشمت‌الله (امیر) آرین. فداییان خلق – اکثریت
۱۲. مظاهر آزاد آبکناری
۱۳. مهرانگیز آفاق. فداییان خلق - اکثریت
۱۴. سیاوش آقاجان زاده
۱۵. مصطفی آل شفیع. مجاهد
۱۶. مختار آوی هنگ. کومله
۱۷. مرضیه آیت‌الله زاده شیرازی. مجاهد
۱۸. اسد ابراهیمی. فداییان خلق – اکثریت
۱۹. سرگون ابراهیمی
۲۰. هست ابراهیمی. فداییان خلق – اکثریت
۲۱. رحیم ابراهیمی
۲۲. حسن ابراهیمی. کرد
۲۳. خالد ابراهیمی.اعدام در سنندج
۲۴. نجیب ابراهیمی
۲۵. مصطفی ابراهیم
۲۶. حسن ابراهیمی
۲۷. عزیزالله ابراهیمی گودرزی
۲۸. رحیم ابراهیمیان. اعدام در ارومیه
۲۹. دکتر خلیل ابرقویی. حزب توده ایران
۳۰. محمد احمدنژاد. اعدام در زندان سقز
۳۱. ایوبکر احمدی
۳۲. رئوف احمدی. حزب

دموکرات کردستان
۳۰۳.ثابتی. مجاهد
۳۰۴.فرید ثانی
۳۰۵.ثابتیان (شاهین)
۳۰۶.احمد ثقلینی. فداییان خلق – اکثریت
۳۰۷.رضا ثابت افزار
۳۰۸.مسعود ثابت افزار
۳۰۹.حمید ثانی
۳۱۰.حسین ثانی
۳۱۱. حسام الدین ثوابی
۳۱۲. دکتر جعفر جاویدفر. حزب توده ایران
۳۱۳. جلیل جباری. فداییان خلق – اکثریت
۳۱٤. مولا جبلی. مجاهد
۳۱۵. ابوبکر جدیدالاسلام. حزب توده ایران
۳۱٦. حسن جلالی. حزب توده ایران
۳۱۷. محمدرضا جلالی فر. حزب توده ایران
۳۱۸. اسماعیل جمیلی. حزب توده ایران
۳۱۹. قاسم جوان شجاع – مجاهد
۳۲۰. حسین جودت. حزب توده ایران
۳۲۱. جعفر جهانگیری. چریك هاي فدایی – اقلیت
۳۲۲. جهانگیر جهانبخش
۳۲۳. جمیله جباری
۳۲٤. حسین جدولی
۳۲۵. مدنی جهان دیده
۳۲٦. جبرائیلیان (دو برادر)
۳۲۷. ولی جلالیان
۳۲۸. فهیمه جامع کلخوران
۳۲۹. باقر جاویدپور
۳۳۰. کریم جلالی
۳۳۱. جباریان
۳۳۲. همت جلال وند
۳۳۳. علي جلایر
۳۳٤. ناهید جلیلی
۳۳۵. فرامرز جمشیدیان
۳۳٦. اکبر جوانی
۳۳۷. منصور جهانگیری
۳۳۸. شهین چرغازي
۳۳۹. سیف الله جاویدفر
۳٤۰. ابراهیم چاوشی
۳٤۱. فریبا چنگیزي. مجاهد
۳٤۲. ابراهیم چوب دار. مجاهد
۳٤۳. اسماعیل چراغي
۳٤٤. کوروش چوبیان
۳٤۵. چاپچیان
۳٤٦. محمد حاتمی
۲۵۱. حمید پاك ري
۲۵۲. مریم پورتنگستاني. فداییان خلق – اکثریت
۲۵۳. محمد پارسا
۲۵٤. مرتضي پاسبان
۲۵۵. جمشید پرتوي
۲۵٦. رسول پرتوي
۲۵۷. ناهید پرتوي
۲۵۸. اشرف پناهی
۲۵۹. شهین پناهی
۲٦۰. پناهي فر
۲٦۱. پناهي قربان نژاد
۲٦۲. رضا پورتوکلی
۲٦۳. حسین پوردل
۲٦٤. صابرپور سفیر آبکناري
۲٦۵. محمدرضا پورمحمدي
۲٦٦. احمدرضا پورمحمدي
۲٦۷. محسن پیري
۲٦۸. علي پریش
۲٦۹. مجتبي پشیمان
۲۷۰. مسعود پورمحمد جعفري
۲۷۱. حمید تاج‌الدیني. فداییان خلق – اکثریت
۲۷۲. تاجگردان
۲۷۳. کریم تالابی
۲۷٤. محسن تراب زاده. مجاهد
۲۷۵. احمد ترابی. مجاهد
۲۷٦. یونین تشاري. حزب دموکرات کردستان
۲۷۷. علیرضا تشید. راه کارگر
۲۷۸. تقوي
۲۷۹. ۵ عضو از خانواده تقی زاده
۲۸٤. علي توتونچیان
۲۸۵. ترشیزي. مجاهد
۲۸٦. ابراهیم توکل. مجاهد
۲۸۷. جابر تهران کعبي
۲۸۸. خانم توسلیان
۲۸۹. محمدعلي توحیدي
۲۹۰. فرهاد توسلي
۲۹۱. تهرانچي
۲۹۲. امیر تعاوني
۲۹۳. تاجیك
۲۹٤. جعفر تدبر
۲۹۵. عباس توانمند
۲۹٦. مریم توانائیان فر
۲۹۷. اصغر تنیایی
۲۹۸. اسد تیناخي. اعدام در سنندج
۲۹۹. مجید تیموري
۳۰۰.محسن تیموري
۳۰۱.ناهید تحصیلی
۳۰۲.شمس الدین تیني. حزب
۲۰۵.نزهت باقري
۲۰٦.تقي بانکي
۲۰۷.ایرج ببري
۲۰۸.مسعود ببري
۲۰۹.فرزانه ببري
۲۱۰.همسر فرزانه ببري
۲۱۱. یعقوب بدري
۲۱۲. احمد بناوي
۲۱۳. رامین بناعامریان
۲۱٤. بهروز بومیان
۲۱۵. سهیلا بهادر
۲۱٦. مرداد بهادري
۲۱۷. علیرضا بهادري
۲۱۸. خانم باقرآبادي
۲۱۹. حوري بهشتي
۲۲۰. روشن بلبیان
۲۲۱. علیرضا بابایی
۲۲۲.اسدالله باربکبندي
۲۲۳. عبدالرحیم باقري
۲۲٤. بخشنده
۲۲۵. اصغر بخشوري
۲۲٦. ناصر بدري
۲۲۷. فریبرز بقایی
۲۲۸. زهرا بیژن یار
۲۲۹. محمود بابازاده
۲۳۰. بهرامی
۲۳۱. حمید باقرزاده
۲۳۲. احمد بهنامي
۲۳۳. هادي بیاتي
۲۳٤. رضا براتی. حزب توده ایران
۲۳۵. جسیم بیراك. اعدام در زندان سنندج
۲۳٦. کمال‌الدین پاك دل. فداییان خلق – اکثریت
۲۳۷. محمدعلي پرتوي
۲۳۸. بهرام پرتوي. حزب توده ایران
۲۳۹. اسدالله پژمان. فداییان خلق – اکثریت
۲٤۰. پناهنده
۲٤۱. سید محمود پناهي
۲٤۲. مهرداد پناهي شبستري
۲٤۳. اسدالله پنجه شاهي
۲٤٤. علینقي پوراحمدي. فداییان خلق – اکثریت
۲٤۵. محمد پورهرمزان. حزب توده ایران
۲٤٦. اسماعیل پورمحمدي. فداییان خلق – اکثریت
۲٤۷. عباس پورساحلي. مجاهد
۲٤۸. هوشنگ پیرنژاد
۲٤۹. بهروز پورنوروز. مجاهد
۲۵۰. خالد پوراني
۱٦٤. ابوتراب باقرزاده. حزب توده ایران
۱٦۵. زینب باقري. مجاهد
۱٦٦. عبدالعظیم باقري. مجاهد
۱٦۷. علي باقري
۱٦۸. طاهر بالاتي. مجاهد
۱٦۹. احمد باني چنگلو
۱۷۰. صلاح باور نیر. کومله
۱۷۱. اسماعیل بحریني. حزب توده ایران
۱۷۲. بخت ایادي
۱۷۳. ناصر بدري
۱۷٤. حبیب بدن آرا. مجاهد
۱۷۵. مسعود برنجیان. مجاهد
۱۷٦. فریبرز براتی. مجاهد
۱۷۷. قاسم بستانکي
۱۷۸. رئوف بلدي. نقاش
۱۷۹. خالد بلغاري. حزب دموکرات کردستان
۱۸۰. حسن بلور. حزب دموکرات کردستان
۱۸۱. کامران بوئیني. مجاهد
۱۸۲. کیومرث بوئیني. مجاهد
۱۸۳. اکبر بهزادپور. فداییان خلق – اکثریت
۱۸٤. منوچهر بهزادي. حزب توده ایران
۱۸۵. سیامك بهزادي
۱۸٦. بهزادي. مجاهد
۱۸۷. محمود به کیش. فداییان خلق – اکثریت
۱۸۸. محمدعلي به کیش. چریك‌هاي فدایی – اقلیت
۱۸۹. بهرام بیداریان. مجاهد
۱۹۰. تاخدا محسن بیگدلي. حزب توده ایران
۱۹۱. دکتر بیژن. چریك‌هاي فدایی. اقلیت
۱۹۲. اکبر بیژني. مجاهد
۱۹۳. امیرمهران بی غم. مجاهد
۱۹٤. محمد بیگدلي (حسین). فداییان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۹۵. جواد باقري
۱۹٦. احمدرضا بیگمحمدي
۱۹۷. محمدرضابیگمحمدي
۱۹۸. سرهنگ خلیل بینایی (ماسوله). حزب توده ایران
۱۹۹. اصغر بابااوغلي
۲۰۰.بهرام بادفر
۲۰۱.امیرهوشنگ باقري.
۲۰۲.اسماعیل بخش
۲۰۳.عباس بستاره. حزب توده ایران
۲۰٤.کلال باوري

٤٧٤. عباس خسروآبادي
٤٧٥. منصوره خسروآبادي
٤٧٦. پرويز خسروي
٤٧٧. كاظم خلقت بخش
٤٧٨. علي نقي خليليان
٤٧٩. احمد خورشيدفر
٤٨٠. خطائي
٤٨١. ملبحه خوش سليقه
٤٨٢. خوبيني
٤٨٣. سجيد خرم گاه
٤٨٤. علي خاورپور
٤٨٥. فرشيد خسروي طلب
٤٨٦. يوسف خوش خوي
جعفرآبادي
٤٨٧. خوشنويس
٤٨٨. خسروائي
٤٨٩. فرزاد دادگر. حزب توده ايران
٤٩٠. فرج‌الله دادمرزي. حزب توده ايران
٤٩١. بهرام دادفر. حزب توده ايران
٤٩٢. دكتر دارابي. مجاهد
٤٩٣. ابراهيم دانايي
٤٩٤. دكتر احمد دانش
شريعت پناهي. حزب توده ايران
٤٩٥. بهرام دانش. حزب توده ايران
٤٩٦. منصور داوران. فداييان خلق – اكثريت
٤٩٧. ممحدثقي داوودي. مجاهد
٤٩٨. حسين داوودي
٤٩٩. داوودي (چهار عضو خانواده)
٥٠٣. حسين درودچان. مجاهد
٥٠٤. سهيلا درويش كهن. فداييان خلق – اكثريت
٥٠٥. محمد دريابازي. فداييان خلق – اكثريت
٥٠٦. حسن دشت آرا. فداييان خلق – اكثريت
٥٠٧. منصور دلال زاده
٥٠٨. رضا دلاور
٥٠٩. محسن دلهجاني. حزب توده ايران
٥١٠. عليرضا دليلي. حزب توده ايران
٥١١. محمدرضا دليلي. حزب توده ايران
٥١٢. ليلي دليلي. مجاهد
٥١٣. حميد دوست محمدي
٥١٤. عليرضا دولتي. چريك هاي فدايي – اقليت
٥١٥. احمد دهنادي
خلق – اكثريت
٤٣٤. تقي خان. فداييان خلق – اكثريت
٤٣٥. حسين خانبابايور. فداييان خلق – اكثريت
٤٣٦. عمر خالدي. اعدام در زندان ارومه
٤٣٧. حميد خاورپور. مجاهد
٤٣٨. خدامراد. مجاهد
٤٣٩. جمشيد خردفرشمي، كومله
٤٤٠. طاهره خسروآبادي
٤٤١. پرويز خسروي. چريك هاي فدايي – اقليت
٤٤٢. خسرو خسروي (خسرونژاد)
٤٤٣. مهرداد خسروي. مجاهد
٤٤٤. مصطفي خزري. اعدام در زندان سقز
٤٤٥. ابوالحسن خطيب. حزب توده ايران
٤٤٦. اكبر خطيبي. حزب توده ايران
٤٤٧. خضابي
٤٤٨. شهريار خليقي. مجاهد
٤٤٩. خشاريان خواهيان (فرامرز). فداييان خلق – اكثريت
٤٥٠. حميد خواجه گيري. فداييان خلق – اكثريت
٤٥١. حسن خواتسار. مجاهد
٤٥٢. كاظم خوشابي. فداييان خلق – اكثريت
٤٥٣. كاظم خوشدل
٤٥٤. كريم خوش قشلاق. كومله
٤٥٥. جمشيد خرازي
٤٥٦. فريده خوش ارسنجان
٤٥٧. حسن خاركي
٤٥٨. احمد خطيبي
٤٥٩. ممهدي خضرائي
٤٦٠. دكتر علي اكبر خطيبي
٤٦١. عثمان خاموشي
٤٦٢. خالم خانيان
٤٦٣. محمد خان محمدي
٤٦٤. عباس خاكسار
٤٦٥. علي خاتمي
٤٦٦. عمر خالدي
٤٦٧. اسد خاموشي
٤٦٨. احمد خاموشي
٤٦٩. يحي خان محمدي
٤٧٠. عباس خاتي
٤٧١. سعيد خرمنگاه
٤٧٢. خشايار خزائي
٤٧٣. مسعود خسروآبادي
مطلق. حزب توده ايران
٣٨١. شهريار حيدري. كومله
٣٨٢. ظفر حيدري
٣٨٣. كريم حيدرنژاد
٣٨٤. سيف‌الله حسامي
٣٨٥. رحيم حسين زاده
٣٨٦. مهدي حاجيان نژاد
٣٨٧. اكبر حقيقي
٣٨٨. حسن حبيبي
٣٨٩. محمود حريري
٣٩٠. اسماعيل حسيني
٣٩١. مهدي حيدري
٣٩٢. رحيم حاتمي
٣٩٣. ناصر حاج عسگري
٣٩٤. حبيب حاج محمدي
٣٩٥. زهرا حاج محمدي
٣٩٦. عليرضا حاج محمدي
٣٩٧. حاجي پور
٣٩٨. سعيد حدادي مقدم. چريك هاي فدايي – اقليت
٣٩٩. حداديان
٤٠٠. سعيد حسيني
٤٠١. امير حسين پور
٤٠٢. شادي حسين پور
٤٠٣. شاهپور حسين پور
٤٠٤. نازلي حسين پور
٤٠٥. منوچهر حسين زاده
٤٠٦. ليلا حسيني
٤٠٧. سيد باقر حسيني
٤٠٨. حميد حق اسليمي
٤٠٩. حسين حقيقت گو
٤١٠. حق شناس
٤١١. ابوالحسن حكيم
٤١٢. فرشته حميدي
٤١٣. هانيه حيدرپور
٤١٤. احمد حيدري نژاد
٤١٥. داوود حيدري
٤١٦. شهين حيدري
٤١٧. شيرين حيدري
٤١٨. مرتضي حيدري
٤١٩. بهزاد حسيني
٤٢٠. رحيم حسن پور
٤٢١. اسدالله حاتمي
٤٢٢. امير حاتمي
٤٢٣. مظاهر حاج محمدي
٤٢٤. منصور حبيبي
٤٢٥. داوود حكمي
٤٢٦. محبوبه حاج علي
٤٢٧. محمدتقي حسيني
٤٢٨. حامد حيدرپور
٤٢٩. طيمورث حيدري نژاد
٤٣٠. ناخدا حكيمي. حزب توده ايران
٤٣١. شهريار خير
٤٣٢. خالدعلي خاتوني. كومله
٤٣٣. محمدتقي خاشع. فداييان
٣٤٧. هدايت‌الله حاتمي. حزب توده ايران
٣٤٨. امير حاتمي. مجاهد
٣٤٩. اميرحسين حاج محسن. راه كارگر
٣٥٠. فرهاد حاج ميرزايي. كومله
٣٥١. اسحاق حاج ملكي. حزب توده ايران
٣٥٢. ليلا حاجيان نژاد. مجاهد
٣٥٣. حاجي. اعدام در اروميه
٣٥٤. حجازي
٣٥٥. ناصر حبيبي فولادكلاهي
٣٥٦. عباس حجري بجستاني. حزب توده ايران
٣٥٧. محسن حريري. مجاهد
٣٥٨. منصور حريري. مجاهد
٣٥٩. ابراهيم حسن پور شيرازي. حزب توده ايران
٣٦٠. مهدي حسن پاك. حزب توده ايران
٣٦١. حسن حسن پور. كومله
٣٦٢. محسن حسيني نژاد. حزب توده ايران
٣٦٤. رحيم حسين پور
روندسري. راه كارگر
٣٦٥. محمد حسين خاتي. حزب توده ايران
٣٦٦. حميد حسيني
٣٦٧. جمال حسيني. حزب دموكرات كردستان
٣٦٨. پرويز حسيني. چريك هاي فدايي – اقليت
٣٦٩. محمود حسيني
٣٧٠. سيد فاضل حسيني. اعدام در سنندج
٣٧١. اميرحسن حسيني. مجاهد
٣٧٢. غلام حق بيان. كومله
٣٧٣. حسن حقيقت. مجاهد
٣٧٤. عبدالعلي حقيقيان روندسري. مجاهد
٣٧٥. حميد حقي منيع. مجاهد
٣٧٦. ناصر حليمي اصل. فداييان خلق – اكثريت
٣٧٧. عليقي حميديان
٣٧٨. ناهيد حوائجي. فداييان خلق – اكثريت
٣٧٩. حياتي. چريك هاي فدايي – اقليت
٣٨٠. احمد حيدري زاده

٦٤٢. هوشنگ زندي. كومله
٦٤٣. حميد زارعي
٦٤٤. ناصر زرين قلمي
٦٤٥. احمد زنگنه
٦٤٦. كيومرث زواره‌اي
٦٤٧. محمد زالي
٦٤٨. زارع (سه عضو يك خانواده)
٦٥١. كيومرث زهرايي مقدم
٦٥٢. حميد زراعي
٦٥٣. منوچهر سرحدي
فداييان خلق - انشعاب ١٦ آذر
٦٥٤. علي سعيدي
٦٥٥. امير سعيدي
٦٥٦. مهري سلاحي. چريك هاي فدايي – اقليت
٦٥٧. تهمينه ستوده
٦٥٨. اسماعيل سجاديان. مجاهد
٦٥٩. رسول سلجوقي
٦٦٠. سوهان لجيني. مجاهد
٦٦١. عباس سليمي. سازمان رزمندگان در راه آزادي طبقه كارگر
٦٦٢. حبيب سالباني
٦٦٣. شهريار سنجابي. مجاهد
٦٦٤. حسين سياق پور.
فداييان خلق - انشعاب ١٦ آذر
٦٦٥. سياوش پور
٦٦٦. حسين سياه قلم
٦٦٧. كمال سيف مرادي. كومله
٦٦٨. جمال سيف مرادي. كومله
٦٦٩. زهرا سيدي سياه اسطلخي. مجاهد
٦٧٠. مجيد سيمياري. راه كارگر
٦٧١. منوچهر سروري
٦٧٢. كريم سقازي. حزب دموكرات كردستان
٦٧٣. حسن سلامت پور
٦٧٤. حسين سجادي
٦٧٥. بهروز سيف پور
٦٧٦. كمال سعد
٦٧٧. فرهاد سليماني. چريك هاي فدايي – اقليت
٦٧٨. صلاح سيفي
٦٧٩. كريم سقازي
٦٨٠. سيد فاطمي
٦٨١. شهين سامي. مجاهد
٦٨٢. حميد سامي
٦٨٣. مهدي سيروس نژاد
٦٨٤. سامالي
٦٨٥. ستاره‌پور
٦٨٦. سرداري

٥٩٣. خالم رامش
٥٩٤. عباس ربيعي
٥٩٥. منصور رحيمي
٥٩٦. سعيد رسولي
٥٩٧. ابراهيم فرزند رسول. اهل بانه
٥٩٨. داريوش رضايي
٥٩٩. يوسف رضايي
٦٠٠. بيژن رضايي جهرامي
٦٠١. كاووس رضايي جهرمي
٦٠٢. بهنام رضايي جهرمي
٦٠٣. صمد رنجبر
٦٠٤. جلال روحي
٦٠٥. محمد راجي
٦٠٦. سيد احمد رضوي
٦٠٧. سيمين راوندي
٦٠٨. مصطفي راوي
٦٠٩. محمد راعي
٦١٠. نسرين رسولي
٦١١. مسعود رشتچيان
٦١٢. حسن رشيدي
٦١٣. سيروس رشيدي
٦١٤. جمال رصدي
٦١٥. محسن رفيع
٦١٦. حسين روحاني
٦١٧. سليمان روزبهاني
٦١٨. غلام رهبري
٦١٩. معين راسي
٦٢٠. صولت رياحي
٦٢١. احمد ريكاني
٦٢٢. رفعت رحيم شمسي
٦٢٣. حسن رحيميان
٦٢٤. حسن رحيمي رودسري
٦٢٥. حبيبن رياحي
٦٢٦. علي رياحي
٦٢٧. هما رادمنش
٦٢٨. شهلا رجبي
٦٢٩. ابراهيم رحيمي
٦٣٠. محمد رحيمي. حزب توده ايران
٦٣١. عادل روستا
٦٣٢. داوود رحيمي
٦٣٣. منيره رحوي
٦٣٤. بهروز رجائي سروستاني
٦٣٥. فاطمه زارعي. مجاهد
٦٣٦. عزت‌الله زارع. حزب توده ايران
٦٣٧. كيومرث زرشناس. حزب توده ايران
٦٣٨. علي زمرديان. سازمان پيكار
٦٣٩. زماني. حزب توده ايران
٦٤٠. زنجاني
٦٤١. محمود زندي. چريك هاي فدايي – اقليت

توده ايران
٥٥٦. جمشيد رستمي. چريك هاي فدايي – اقليت
٥٥٧. محمدرضا رجالي فر. حزب توده ايران
٥٥٨. محمد رجائي مند. حزب توده ايران
٥٥٩. رجب پور. چريك هاي فدايي – اقليت
٥٦٠. خانم رجبي. مجاهد
٥٦١. خسرو رجبي
٥٦٢. صلاح رجبي. كومله
٥٦٣. رحمتيان
٥٦٤. خسرو رحيم زادگان
٥٦٥. حسين رحيمي پور
٥٦٦. احمد رحيمي
٥٦٧. عسگر رحيمي. فداييان خلق - انشعاب ١٦ آذر
٥٦٨. محمد رزاقي
٥٦٩. آصف رزم ديده. حزب توده ايران
٥٧٠. پرويز رستم علي‌پور. چريك هاي فدايي - اقليت
٥٧١. بهزاد رشيدي
٥٧٢. روشن زاده
٥٧٣. احمدعلي رمضدي. حزب توده ايران
٥٧٤. جمال رضايي. كومله
٥٧٥. احمد رضايي. فداييان خلق – اكثريت
٥٧٦. شاهرخ رضايي
٥٧٧. رسول رضائيان. فداييان خلق - انشعاب ١٦ آذر
٥٧٨. منوچهر رضايي. مجاهد
٥٧٩. بهزاد رمزي
٥٨٠. سعيد رمضان لو. مجاهد
٥٨١. حسين روزبهاني. مجاهد
٥٨٢. عادل روزه دار. حزب توده ايران
٥٨٣. رودري
٥٨٤. حكيمه ريزي بندري (پاريگيوند). مجاهد
٥٨٥. محمد رياحي. راه كارگر
٥٨٦. جعفر رياحي. راه كارگر
٥٨٧. محمود رنيسي
٥٨٨. زهرا همسر محمود رنيسي
٥٨٩. محسن رجب زاده. چريك هاي فدايي – اقليت
٥٩٠. محمد رحيم زاده
٥٩١. كاك رستم
٥٩٢. رحمان رمضاني

٥١٦. فتح‌الله ديالت. فداييان خلق – اكثريت
٥١٧. محمدحسن (منصور) ديانك شوري. فداييان خلق – اكثريت
٥١٨. حميد دين خواه. راه كارگر
٥١٩. محمد دين خواه
٥٢٠. مجيد ديواني
٥٢١. مصطفي دم خوري
٥٢٢. غلامعلي داوري. حزب توده ايران
٥٢٣. اسدالله ديكوندي
٥٢٤. فرج‌الله دانخوي
٥٢٥. بهرام دادور
٥٢٦. نصرت الله درويش
مخلص آبادي. حزب توده ايران
٥٢٧. مهرداد دستگير
٥٢٨. اشرف دانشگر
٥٢٩. خانم دائي (داعي)
٥٣٠. مهدي دري
٥٣١. رهبر دريادستي
٥٣٢. دارابي
٥٣٣. سعيد دانيال
٥٣٤. ارامبس درنيار
٥٣٥. بهروز دري
٥٣٦. نعمت دست آموز. اعدام در زندان سنندج
٥٣٧. فريبا دشتي
٥٣٨. رسول ديده بان (دبلمان)
٥٣٩. خليل دوست محمدي
٥٤٠. اكبر دهقان
٥٤١. مصطفي دمكري. حزب دموكرات كردستان
٥٤٢. دياري
٥٤٣. محسن داوري
٥٤٤. كمال دانگر
٥٤٥. اسماعيل ذوالقدر. حزب توده ايران
٥٤٦. پرويز ذوالفقاري
٥٤٧. ذاكري
٥٤٨. بهزاد ذكي. حزب توده ايران
٥٤٩. بهمن ذكي
٥٥٠. اصغر رادمنش. مجاهد
٥٥١. سيامك راستاك. فداييان خلق – اكثريت
٥٥٢. حسين راسي. حزب توده ايران
٥٥٣. شهرياري راضي. چريك هاي فدايي – اقليت
٥٥٤. تيمور راوندي. حزب توده ايران
٥٥٥. طوفان ربيعي. حزب

۸۲۱. سکینه صفوی
۸۲۲. نظام صمدزاده
۸۲۳. علي صميمي
۸۲٤. حسين صادق زاده
۸۲۵. منصور صميمي
۸۲٦. رضا صوفي ابادي
۸۲۷. رضا صدوقي
۸۲۸. حسين صياد
۸۲۹. رضا صيادپور
۸۳. هاتف صابرزاده
۸۳۱. پروانه صفاميرزايي
۸۳۲. علي اصغر ضيغمي
فداييان خلق – اكثريت
۸۳۳. طيرضا ضيايي
۸۳٤. هاتف ضامن
۸۳۵. محمد ضيايي
۸۳٦. عادل طالبي. راه كارگر
۸۳۷. حميد طاهري
چريكهاي فدايي – اقليت
۸۳۸. صفري طاهري و همسرش. مجاهد
۸٤. انوشه طاهري. حزب توده ايران
۸٤۱. محمدرضا طبابائي
طبري. فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۸٤۲. سعيد طباطبايي. فداييان خلق – اكثريت
۸٤۳. ازاده طيب. مجاهد
۸٤٤. حسن طالبي
۸٤۵. طاهرخاني
۸٤٦. دكتر طبيبي نژاد. مجاهد
۸٤۷. حميد طالقاني
۸٤۸. نصرت طاهري
۸٤۹. طاهرزاده
۸۵. مجيد طاهري
۸۵۱. حميدرضا طاهريان
۸۵۲. حسين طلايي. حزب توده ايران
۸۵۳. طالمان
۸۵٤. عبدالهاشم طاهري
۸۵۵. علي شريف طيرستاني. مجاهد
۸۵٦. برادر علي شريف طيرستاني. مجاهد
۸۵۷. سرهنگ صابر
ظفرحيدري
۸۵۸. فرخناز طروفچي
شيرازي
۸۵۹. مجيد ظهوري
۸٦. ظهيرالاسلام. مجاهد
۸٦۱. عبدالهاشم عادل. چريك هاي فدايي – اقليت
۸٦۲. مصطفي عابديني ابكناري
حزب توده ايران
۸٦۹. كمال صدرزاده. حزب رنجبران
۸۷. حبيب صديق. مجاهد - اعدام در زندان نشتارود
۸۷۱. حسن صراف پور.
حزب توده ايران
۸۷۲. صفري. مجاهد
۸۷۳. اسكندر طبري. مجاهد
۸۷٤. صفاري. مجاهد
۸۷۵. بيژن صفدريان. فداييان خلق – اكثريت
۸۷٦. صفائيان. مجاهد
۸۷۷. حسين صفوي نيا.
حزب توده ايران
۸۷۸. حميد صفوي
۸۷۹. نادر صلواتي. فداييان خلق – اكثريت
۸۷۹. لهراسب صلواتي. راه كارگر
۸۷۹۱. عليرضا صلواتي خوش قلب
۸۷۹۲. مهران صمدزاده
۸۷۹۳. فرامرز صوفي. فداييان خلق – اكثريت
۸۷۹٤. مصطفي صادقي. حزب رنجبران
۸۷۹۵. كاك سيد فاضل صلواتي. حزب دموكرات كردستان
۸۷۹۷. عادل صلواتي
۸۷۹۷. مصطفي صلواتي
۸۷۹۸. بهمن صلواتي
۸۷۹۹. دكتر سيروس صارمي
۸۸. هاله صفا
۸۸۱. تقي صدامت
۸۸۲. صفائيان
۸۸۳. ناصر صابر
۸۸٤. محمد صابرزاده
۸۸۵. محسن صادق زاده
۸۸٦. حميد صادقي
۸۸۷. عبدالحسين صادقي
۸۸۸. يوسف صادقي نراقي
۸۸۹. قامت صارمي
۸۸۱. بابك صارمي
۸۸۱۱. شريف صالحه. اعدام در بانه
۸۸۱۲. حسين صباغ پور
۸۸۱۳. ابوالحسن صبوري
۸۸۱٤. حسين صداقت پور
۸۸۱۵. حسن صدر
۸۸۱٦. عبدالله صدري
۸۸۱۷. ابراهيم صفائي
۸۸۱۸. مسعود صفائي
۸۸۱۹. محسن صفري نژاد
۸۸۲. ستار صادقي
۷۳٤. مجيد شمس. مجاهد
۷۳۵. سرگرد رحيم شمسي. حزب توده ايران
۷۳٦. جليل شهبازي. فداييان خلق – اكثريت
۷۳۷. علي شهبازي. حزب توده ايران
۷۳۸. حسن شهودي. فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۷۳۹. محمدرضا شهير افتخار
۷٤. بيژن شيرواني. فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۷٤۱. شفاف
۷٤۲. جلال شاهي
۷٤۳. شمس‌الدين
۷٤٤. داوود شاهي
۷٤۵. خسرو شايان
۷٤٦. عبدالله شهبازي
۷٤۷. كاظم شجاع جوان
۷٤۸. علي شريف طبرستاني
۷٤۹. شفيعي (نو برادر عضو يك خانواده)
۷۵۱. احمد شايان
۷۵۲. عبدالمحمود شامعان
۷۵۳. ناصر شايان
۷۵٤. علي شايان فر
۷۵۵. زهرا شب زنده دار
۷۵٦. شرافت
۷۵۷. محمدرضا شريف ابادي
۷۵۸. نديمه شريفي
۷۵۹. امير شكاري
۷٦. سياوش شكوهي
۷٦۱. شهباز شهباززاده
۷٦۲. رضا شهربائي
۷٦۳. مهرداد شهميري
۷٦٤. علي شيخي
۷٦۵. محمدحسن شهبازي
۷٦٦. حسين شايان
۷٦۷. اكبر صادقي بناب. فداييان خلق – اكثريت
۷٦۸. ابوالحسن صادقي. مجاهد
۷٦۹. يدالله صادقي. فداييان خلق – اكثريت
۷۷. فريبرز صالحي. حزب توده ايران
۷۷۱. مهرداد صالحي
۷۷۲. رضا صالحي. مجاهد
۷۷۳. احمد صالحي
۷۷٤. نادر صبري
۷۷۵. عبدالعظيم صبوري. چريك هاي فدايي - ارتش رهايي بخش
۷۷٦. احمد صبوري
۷۷۷. حسن صداقت پور
۷۷۸. جعفر صداي وطن. حزب دموكرات كردستان
۶۸۷. رستم سوز . حزب دموكرات كردستان
۶۸۸. امين ستاريان
۶۸۹. اسدالله سخائي
۶۹. اسماعيل سخائي
۶۹۱. منصور سخائي
۶۹۲. سهيلي
۶۹۳. محسن سراب زاده
۶۹٤. امير سرفراز
۶۹۵. سيد اسماعيل سرفراز
۶۹٦. علي سعيدي فرد
۶۹۷. حسين سدائي
۶۹۸. امير سعيدي
۶۹۹. دكتر سعيدي
۷۰. اسدالله سلجوقي
۷۰۱. علي سلطاني
۷۰۲. سليمان پور
۷۰۳. محمود سمندري
۷۰٤. رضا سجادپور
۷۰۵. اسدالله سپاه قلم
۷۰٦. بهمن سيداحمد
۷۰۷. سيمين سيدي
۷۰۸. داريوش سيفي
۷۰۹. سوسن سيفي
۷۱. قاسم سيفيان
۷۱۱. حسين سپاه پوش
۷۱۲. اسماعيل سلجريان
۷۱۳. پرويز سگوند
۷۱٤. كسري سعيدي
۷۱۵. حامد سليمان پور
۷۱٦. مصطفي شادماني
چريك هاي فدايي – اقليت
۷۱۷. اكبر شاكري. مجاهد
۷۱۸. بهمن شاكري
۷۱۹. مجيد شاه حسيني. مجاهد
۷۲. ناصر شاهوندي. حزب توده ايران
۷۲۱. اسماعيل شجريان
۷۲۲. بهروز شاه مقلي. مجاهد
۷۲۳. علي شعباني. حزب توده ايران
۷۲٤. چنگيز شريفي. مجاهد
۷۲۵. شهريار شريعتي. حزب دموكرات كردستان
۷۲٦. پرويز شريفي
۷۲۷. اصغر شريفي
۷۲۸. ژاله شريفي. مجاهد
۷۲۹. شريعت. مجاهد
۷۳. ابراهيم شعباني
۷۳۱. جبار شعباني. مجاهد
۷۳۲. سروان شفيع پور (حسين)
۷۳۳. سيامك شكوهي. فداييان خلق – اكثريت

۹۹۵. حسین قلم بر. حزب توده ایران
۹۹۶. اصغر قلم گري اشتري
۹۹۷. محمود قلی پور. مجاهد
۹۹۸. سرهنگ بهمن قنبري. حزب توده ایران
۹۹۹. ساسان قندي. حزب توده ایران
۱۰۰. اسفندیار قاسمي. فداییان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۰۰۱. محسن قزل جایي
۱۰۰۲. رستم قوامي. اعدام در زندان سنندج
۱۰۰۳. حسن قریش
۱۰۰۴. حسن قروالوند
۱۰۰۵. اکبر قیاسي
۱۰۰۶. صنوبر قرباني
۱۰۰۷. داوود قاسمي
۱۰۰۸. قربان تو
۱۰۰۹. حجت‌الله قالبند
۱۰۱۰. یحیي قالوند
۱۰۱۱. شهلا قالقوچي. کومله
۱۰۱۲. سید محمود قناعي
۱۰۱۳. محسن قهرماني
۱۰۱۴. حمید قباخلو
۱۰۱۵. عباس قائمي
خوانساري
۱۰۱۶. داریوش کاندپور. سازمان رزمندگان در راه آزادي طبقه کارگر
۱۰۱۷. سعید کاظمي. فداییان خلق – اکثریت
۱۰۱۸. زین العابدین کاظمي. فداییان خلق – انشعاب ۱۶آذر
۱۰۱۹. هوشنگ کامراني مهرپي
۱۰۲۰. جمشید کامران. حزب دموکرات کردستان ایران
۱۰۲۱. کفاش پور
۱۰۲۲. اسماعیل کریم زاده
۱۰۲۳. کریمي. مجاهد
۱۰۲۴. کریمي نژاد. مجاهد
۱۰۲۵. کریمیان (دو خواهر)
۱۰۲۷. مرتضي کمیاني. حزب توده ایران
۱۰۲۸. حسن کوچکي
۱۰۲۹. محمد کوسه چي. مجاهد
۱۰۳۱. مختار کهنسال (حجت). مجاهد
۱۰۳۱. باقر کهنه اي. مجاهد
۱۰۳۲. کوروش کیالاشکي. فداییان خلق – اکثریت
۱۰۳۳. سیمیندخت کیاني دهکردي. مجاهد
۱۰۳۴. سهراب کیاني

۹۵۱. دکتر حسین فاطمي
۹۵۲. مهدي فریدوني
۹۵۳. فقیهي نژاد
۹۵۴. هوشنگ فدایي نیا
۹۵۵. محمد فدوي
۹۵۶. رضا فلاحتي
۹۵۷. یارمحمد فتحي
۹۵۸. داوود فدایي
۹۵۹. فتح آبادي
۹۶۰. بهزاد فرزانه اسفهاني
۹۶۱. اسدالله فرزین
۹۶۲. رضا فرهادپور
۹۶۳. مصطفي فرهادي
۹۶۴. ژیلا فرهمند
۹۶۵. فلاح
۹۶۶. رضا فلاحي
۹۶۷. رحیم فولادوند
۹۶۷. صادق قهیمي
۹۶۹. مهتاب فیروزآبادي
۹۷۰. شهریار فیضي. مجاهد
۹۷۱. مرضیه فلاحت
۹۷۲. محمود فلاحت
۹۷۳. مریم فلاحت
۹۷۴. اصغر قباخلو. حزب توده ایران
۹۷۵. زمانه قادري. کومله
۹۷۶. محي الدین قادري. اعدام در زندان سقز
۹۷۷. حسین قاسم نژاد. فداییان خلق - اکثریت
۹۷۸. عباس قاسمي ملایي. فداییان خلق – اکثریت
۹۷۹. حسین قاسمي پور. فداییان خلق – اکثریت
۹۸۰. سلمان قاسمي
۹۸۱. علیرضا قاسمي
۹۸۲. رامین قاسمي. مجاهد
۹۸۳. عمر قاضي. حزب دموکرات کردستان
۹۸۴. جواد قائم‌آبادي. فداییان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۹۸۵. مرضیه قبادیان
۹۸۶. حمید قبادیان
۹۸۷. هوشنگ قربان نژاد. حزب توده ایران
۹۸۸. نبر قربان پور
۹۸۹. زین‌العابدین قرباني
۹۹۰. بهرام قرباني. مجاهد
۹۹۱. داوود قریشي. حزب توده ایران
۹۹۲. ابوالفضل قریشي
۹۹۳. رضا قریشي لنگرودي. سازمان رزمندگان در راه آزادي طبقه کارگر
۹۹۴. همت قالوند. فداییان خلق – اکثریت

۶۰۹. رسول عبدي
۹۰۷. پرویز عراقي
۸۰۹. زهرا عسگرشاهي
۹۰۹. منصور علایي
۹۱۰. غفاري
۹۱۱. محسن غیاث وند. فداییان خلق – اکثریت
۹۱۲. دکتر سیف الله غیاث وند. حزب توده ایران
۹۱۳. غیور
۹۱۴. احمد غلامي
۹۱۵. شهین غفاري
۹۱۶. مجتبي غنیمتي غیور
۹۱۷. حبیب‌الله فاتحي کرجو. کومله
۹۱۸. جلال فتاحي. چریك هاي فدایي – اقلیت
۹۱۹. حسین فارسي. مجاهد
۹۲۰. حس فارسي. مجاهد
۹۲۱. نیره فتحعلي
۹۲۲. جهانگیر فتحي. فداییان خلق – اکثریت
۹۲۳. رحمت فتحي. چریك هاي فدایي – اقلیت
۹۲۴. علي فتحي
۹۲۵. کریم فتحي. حزب دموکرات کردستان
۹۲۶. مهرداد فرجاد آزاد. حزب توده ایران
۹۲۷. فرج پور
۹۲۸. مهرداد فرزانه ثاني. مجاهد
۹۲۹. داوود فرهي
۹۳۰. عباس فرهمندیان
۹۳۱. محمد فرهمند. مجاهد
۹۳۲. خانم فلاحت
۹۳۳. فدایي فر
۹۳۴. فولادي
۹۳۵. رضا فیاضي‌پور
۹۳۶. سوسن فیض شیري
۹۳۷. صلاح فیضي. کومله
۹۳۸. عباس فیروزي. مجاهد
۹۳۹. عباس فاني
۹۴۰. حسین قرامرزپور
۹۴۱. محمدحسین فاني
۹۴۲. حسین قرامرزپور
۹۴۳. محمدحسین فاني
۹۴۴. عباس فرید
۹۴۵. اصغر فیروزآبادي
۹۴۶. بهمن فتحي
۹۴۷. حسن قرقانیان ابکناري. فداییان خلق – اکثریت
۹۴۸. حبیب الله فاطمي سلجوقي
۹۴۹. هومن قشاهي
۹۵۰. دکتر فارابي

۸۶۳. مهرداد عاطفي. مجاهد
۸۶۴. عبد معارف. حزب دموکرات کردستان
۸۶۵. محمدجواد عباسي. مجاهد
۸۶۶. عباس پور. آرمان مستضعفین
۸۶۷. عمر عبدالله پور. اعدام در ارومیه
۸۶۸. بهزاد عبداللهي. فداییان خلق – اکثریت
۸۶۹. رسول عبدي. اعدام در زندان سنندج
۸۷۰. بالقي عظماني
۸۷۱. عرب وزیري
۸۷۲. منصور عسگري. فداییان خلق – اکثریت
۸۷۳. ناصر عطایي. فداییان خلق – اکثریت
۸۷۴. فضیله علامه
۸۷۵. مسعود علایي خستو. مجاهد
۸۷۶. محمود علیزاده. فداییان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۸۷۷. مهدي عماري. فداییان خلق – اکثریت
۸۷۸. احمد عیوضي
۸۷۹. سرهنگ ابوالقاسم عطایي
۸۸۰. سیروس عبدي
۸۸۱. عبدالله عارف
۸۸۲. مومن عارفي
۸۸۳. فروزنده عبدي
۸۸۴. ناهید عقیلي
۸۸۵. داوود عزیزي
۸۸۶. پرویز علي پور
۸۸۷. جمشید عظیم رادبرگ
۸۸۸. غلامرضا عبیدي
۸۸۹. مجید عبداللهي
۸۹۰. امیر عبداللهي
۸۹۱. علي‌اکبر علي بیك
۸۹۲. زهرا عین البقین
۸۹۳. فریبا عمومي
۸۹۴. رحیم عبادي
۸۹۵. محمداسماعیل عبدي
۸۹۶. مهدي عبادتي
۸۹۷. زهرا عکاشه
۸۹۸. محسن عبدالله زاده
۸۹۹. عطایي (نو عضو یك خانواده)
۱۰۰. اکبر علي خاني
۲۰۹. عاقلي
۳۰۹. مصطفي عابدیني ابکناري
۴۰۹. عبدالستار
۵۰۹. میرفتاح عبداللهي

خلق – اکثریت
۱۱۴۹. عباسعلي منشي رودسري. فدايیان خلق – اکثریت
۱۱۵۰. کمال الدین منصوریان. مجاهد
۱۱۵۱. منصور کوئی. مجاهد
۱۱۵۲. اصغر منوچهرآبادی. حزب توده ایران
۱۱۵۳. مجید منبری. حزب توده ایران
۱۱۵۴. اسماعیل موسایی. سازمان پیکار
۱۱۵۵. رسول موسوی
۱۱۵۶. عسگر موسوی.
فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۱۵۷. منصور موسوی. سازمان رزمندگان در راه آزادی طبقه کارگر
۱۱۵۸. کیوان مهاجر. کومله
۱۱۵۹. نادر مهربان. حزب توده ایران
۱۱۶۰. مهدیان
۱۱۶۱. کیوان مهشید. حزب توده ایران
۱۱۶۲. خالد میرابی
۱۱۶۳. میرزامحمد میرزا محمدي
۱۱۶۴. کوروس میرزایی
۱۱۶۵. کوروش میرزایی
۱۱۶۶. شهناز میرزایی. مجاهد
۱۱۶۷. لطفعلی میرسارتو. مجاهد
۱۱۶۸. مهرداد میرهاشمی
۱۱۶۹. فرج‌الله میزانی (جوانشیر). حزب توده ایران
۱۱۷۰. حمید میکائیل. مجاهد
۱۱۷۱. سرهنگ قدرت الله مقیمی
۱۱۷۲. حسین معنونیان
۱۱۷۳. حسن موسی غفاري
۱۱۷۴. حسن میثمی لنگرودي
۱۱۷۵. میرشکاري
۱۱۷۶. نیلوفر مجیدي
۱۱۷۷. اسماعیل محتشمی
۱۱۷۸. مجتبی مطلع سرابی. فدایان خلق – اکثریت
۱۱۷۹. مسعود اخگر. حزب توده ایران
۱۱۸۰. کیانوش مجیدي
۱۱۸۱. فیروزه معیدي
۱۱۸۲. رضا معینی
۱۱۸۳. مصطفي مروزاده
۱۱۸۴. بهزاد مطلق
۱۱۸۵. پرویز میربها

آبادي. مجاهد
۱۱۱۵. محمدزاده
۱۱۱۶. محمودزاده. مجاهد
۱۱۱۷. عبدلاحد محمودي فر. مجاهد
۱۱۱۸. بلندعلي مرادپور.
فدایان خلق – اکثریت
۱۱۱۹. علي مرادي. کومله
۱۱۲۰. رضا مرادیان
۱۱۲۱. قوام مردادي. مجاهد
۱۱۲۲. بهروز مربي. مجاهد
۱۱۲۳. محمد مرتضوي.
فدایان خلق – اکثریت
۱۱۲۴. مصطفي مردانی. مجاهد
۱۱۲۵. کامران مریوانی. مجاهد
۱۱۲۶. مسعودي فر
۱۱۲۷. خانم مسیحا. مجاهد
۱۱۲۸. محمود مشتاقیان. مجاهد
۱۱۲۹. محمدرضا مشاط. مجاهد
۱۱۳۰. قاسم مشکوري. مجاهد
۱۱۳۱. کیوان مصطفوي.
چریك هاي فدایی – اقلیت
۱۱۳۲. دکتر رحیم مصطفوي. مجاهد
۱۱۳۳. اصغر مصفا. فدایان خلق – اکثریت
۱۱۳۴. سعید مطاهري. مجاهد
۱۱۳۵. مهرداد مطلق. فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۱۳۶. حمید معصومي
۱۱۳۷. رضا معظمي. فدایان خلق - اکثریت
۱۱۳۸. هدایت الله معظم. حزب توده ایران
۱۱۳۹. هیبت الله معیني
چاخروند. فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۱۴۰. عطا معیني. راه کارگر
۱۱۴۱. حمیدرضا مفرد
طاهري. چریك هاي فدایی – اقلیت
۱۱۴۲. پیمان مقبلي
۱۱۴۳. مسعود مقبلي. مجاهد
۱۱۴۴. علیرضا مقدم. مجاهد
۱۱۴۵. بیژن مکوندي
۱۱۴۶. سیامك ملکي. فدایان خلق – اکثریت
۱۱۴۷. علي ملکي. اعدام در زندان سقز
۱۱۴۸. حمید منتظري. فدایان

۷۹۰۱. رسول گیوه خان
۸۰۱. مجید گرگي
۸۱۰۱. خسرو گرگي
۸۲۰۱. هادي گودارایی
۸۳۰۱. علي گادویژ. حزب توده ایران
۸۴۰۱. نسرین گرجي
۸۵۰۱. علي گرجي
۸۶۰۱. سیف الله گلي
۸۷۰۱. غلامرضا گنبدي خرم آبادي
۸۸۰۱. لامعي. حزب توده ایران
۸۹۰۱. محمدجواد لاهیجانیان. حزب توده ایران
۹۰۱. حمدالله گرکي. چریك هاي فدایی – اقلیت
۹۱۰۱. خلیل الله لطف زاده. فدایان خلق – اکثریت
۹۲۰۱. خانم لطیفي
۹۳۰۱. حسن لنگرودي. فدایان خلق – اکثریت
۹۴۰۱. مسعود لواسانی
۹۵۰۱. عبدالله لیجایي. فدایان خلق – اکثریت
۹۶۰۱. ناظق لنگرودي
۹۷۰۱. حجت الله لطفي
۹۸۰۱. منیژه لنگرودي
۹۹۰۱. محمد لاریجاني. حزب توده ایران
۱۰۰۱. سعید متین. فدایان خلق – اکثریت
۱۰۱۱. مدرسي. مجاهد
۱۰۲۱. حسین مارني. حزب دموکرات کردستان
۱۰۳۱. اسماعیل مجملي. حزب توده‌ایران
۱۰۴۱. اصغر محبوب. حزب توده ایران
۱۰۵۱. حمزه محبوب. مجاهد
۱۰۶۱. مجتبي محسني. فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۱۰۷۱. رضا محسن ابادي
۱۰۸۱. رفعت محمدزاده
۱۰۹۱. صابر محمدزاده. حزب توده ایران
۱۱۰۱. جمال محمدنژاد. مجاهد
۱۱۱۱. علیرضا محمدي کمیجاني. فدایان خلق – اکثریت
۱۱۱۲. حجت الله محمدي. حزب توده ایران
۱۱۱۳. محمدرضا محمدي بهمن آبادي. مجاهد
۱۱۱۴. مریم محمدي بهمن

۳۵۰۱. علي رضا کیایي. فدایان خلق – اکثریت
۳۶۰۱. صمد کي خواه. مجاهد
۳۷۰۱. مهدي کیهان. حزب توده ایران
۳۸۰۱. مژگان کمالي
۳۹۰۱. مهروس کهریزي
۴۰۱. صدیقه کمال کتي
۴۱۰۱. محمود کوفه‌چي
۴۲۰۱. خالق کوهي
۴۳۰۱. شهریار کلانتري
۴۴۰۱. هادي کیاراده آبکناري. مجاهد
۴۵۰۱. هوشنگ کي نژاد
۴۶۰۱. حبیب کاویاني
۴۷۰۱. حمیدرضا کبریئي
۴۸۰۱. محمد کرامتي
۴۹۰۱. علي کلاهي
۵۰۱. مدرس کمالي
۵۱۰۱. مهرداد کمند
۵۲۰۱. حسین کوچکي
۵۳۰۱. محمود کوچکي
۵۴۰۱. کوه دري
۵۵۰۱. حسین کیاپرست
۵۶۰۱. بهزاد کیان پور
۵۷۰۱. حسین کیانفر
۵۸۰۱. محبوبه کیاني
۵۹۰۱. حمشید کیوان
۶۰۱. ستار کیاني. فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۶۱۰۱. اسدالله کشاورز
۶۲۰۱. شهلا کلاهدوزي
۶۳۰۱. حسن کوکلي
۶۴۰۱. محمد کرجي
۶۵۰۱. مجید کامیاران
۶۶۰۱. محسن کریم نژاد. مجاهد
۶۷۰۱. عهدیه گرانگیان (با گرافیان)
۶۸۰۱. منوچهر گرم رودي (با گرمارودي)
۶۹۰۱. عطوه گزان. کومله
۷۰۱. محمدرضا گلپایگاني. فدایان خلق – اکثریت
۷۱۰۱. گلپایگاني. مجاهد
۷۲۰۱. کامبیز گل چوبیان. فدایان خلق - انشعاب ۱۶ آذر
۷۳۰۱. علي گلچین. مجاهد
۷۴۰۱. مریم گل زاده غفوري
۷۵۰۱. فتح‌الله گلي
۷۶۰۱. حسین گودرزي. فدایان خلق – اکثریت
۷۷۰۱. میرزا گودرزي. مجاهد
۷۸۰۱. حسین گودل. اعدام در ارومیه

۱۳۲۱. شایسته وطن دوست
۱۳۲۲. فرخ وفادیان
۱۳۲۳. وهاب زاده
۱۳۲٤. مهدي وثوق
۱۳۲۵. واصف
۱۳۲٦. ورجاوند
۱۳۲۷. عليرضا وزيري
۱۳۲۸. فرخ وقالي زاده
۱۳۲۹. ناصر هادي كومله
.۱۳۳. رحيم هاشمي
۱۳۳۱. پرويز همايوني
۱۳۳۲. كاظم همدانيان.
فداييان خلق – اكثريت
۱۳۳۳. جعفر هوشمند
۱۳۳٤. خليل هوشياري.
فداييان خلق – اكثريت
۱۳۳۵. محمود هوشي
۱۳۳٦. پيروز (فيروز)
همجوار. حزب توده ايران
۱۳۳۷. سهيلا همجوار. حزب توده ايران
۱۳۳۸. امير هاشمي
۱۳۳۹. فريده هندبجاني.
جريك هاي فدايي – اقليت
.۱۳٤. حجت هاتف
۱۳٤۱. حميدرضا هاديان
۱۳٤۲. بهزاد هادي بيگي
۱۳٤۳. هاشميان
۱۳٤٤. قدسي هواكشيان
۱۳٤۵. سيد حميد هادي پور
۱۳٤٦. حميد هوشمند
۱۳٤۷. هوشنگي
۱۳٤۸. بهمن يزدانيان. فداييان خلق – اكثريت
۱۳٤۹. يگانگي. مجاهد
.۱۳۵. حسام يگانه. فداييان خلق – اكثريت
۱۳۵۱. داريوش يوسفي. مجاهد
۱۳۵۲. بهروز يوسف پور. فداييان خلق – اكثريت
۱۳۵۳. غلامرضا يگانه
۱۳۵٤. يزدي (دو خواهر)
۱۳۵٦. امير مساوات
۱۳۵۷. مراد يونسي
۱۳۵۸. بهمن يزدانيان
۱۳۵۹. كمال يوسفي. حزب دموكرات كردستان
.۱۳٦. علياكبر يزدان پناه
۱۳٦۱. محمد يوسف نژاد
۱۳٦۲. مهناز يوسفي
۱۳٦۳. محمود يزدانی
۱۳٦٤. فتحي يارمحمدي
۱۳٦۵. كيانوش ياري
ايكناري. مجاهد
۱۳٦٦. دو برادر به نام

۱۲۷۵. همايون نيك پور فرخ. مجاهد
۱۲۷٦. اسفنديار نيك منش.
فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۲۷۷. علي نيك نام. مجاهد
۱۲۷۸. زهرا نيكو اقبال
۱۲۷۹. سرهنگ بهمن ناظمي زاده
.۱۲۸. علي نعيمي
۱۲۸۱. سيد محمد نظامي
۱۲۸۲. حيدر نيكو
۱۲۸۳. فرخ نائكلي
۱۲۸٤. سعيد نجفي
۱۲۸۵. حمزه نظري
۱۲۸٦. مسيا نظيرمقدم
۱۲۸۷. نسرين نظيري
۱۲۸۸. فريده نوذري
۱۲۸۹. مهناز نور
.۱۲۹. شاهرخ نامداري
۱۲۹۱. مجيد نجيبي
۱۲۹۲. حميدرضا نظري
۱۲۹۳.. بيژن نعمك وندي
۱۲۹٤. محمدرضا نجم
۱۲۹۵. محمد نوري
۱۲۹٦. حسين نيكان
۱۲۹۷. حميد نيرومند
۱۲۹۸. نازنين نيك اقبال
۱۲۹۹. علي اصغر نيكو
.۱۳۰. اكبر نجفي
۱.۱۳. دكتر فرزين نصرتي
۲.۱۳. ابراهيم نجاران. راه كارگر
۳.۱۳. حسن نيك خو
٤.۱۳. محمد نجيبي (نعيمي). اعدام در سنندج
۵.۱۳. قدرت الله نوري
٦.۱۳. بهمن نظامي
۷.۱۳. نجاتي
۸.۱۳. جلال نوري
۹.۱۳. نيري
.۱۳۱. توفيق وثوقي. فداييان خلق – اكثريت
۱۳۱۱. محمدجعفر وثوقي. فداييان خلق – اكثريت
۱۳۱۲. كبري وريشي. مجاهد
۱۳۱۳. محمد ولد
۱۳۱٤. اسماعيل وطنخواه. حزب توده ايران
۱۳۱۵. محسن وطنخواه
۱۳۱٦. واحدي
۱۳۱۷. حميد وقوق ايكناري. مجاهد
۱۳۱۸. اكبر وارسته
۱۳۱۹. دكتر طاهر واعظي
.۱۳۲. اسدالله وزي

۱۲۳۵. دكتر محسن مهراني
۱۲۳٦. اسماعيل ميربآقري
۱۲۳۷. فرشاد ميرجعفري
۱۲۳۸. مصطفي ميرزايي
۱۲۳۹. مهدي ميرمحمدي
.۱۲٤. قائمت ميرهادي
۱۲٤۱. دكتر محمد ميرمحمدي
۱۲٤۲. ميرزاپور
۱۲٤۳. شاهپري ميرزايي
۱۲٤٤. هادي محمدنژاد
۱۲٤۵. مجتهد
۱۲٤٦. محسن ميراب زاده
۱۲٤۷. فاطمه مصباح
۱۲٤۸. محمدنجيب محمدي
۱۲٤۹. سيدرضا ميرمعصومي
.۱۲۵. سهيلا مكتبي
۱۲۵۱. مهدي مدرس كمالي
۱۲۵۲. امير مساوات
۱۲۵۳. جلال ماهرالبخش
۱۲۵٤. عبدالرسول ماجاني
۱۲۵۵. رضا ميركريمي
۱۲۵٦. ايرج مادندي
۱۲۵۷. علي اصغر محجوبيان. حزب توده ايران
۱۲۵۸. حميدرضا نصيري
۱۲۵۹. كريم نادري. فداييان خلق – اكثريت
.۱۲٦. منوچهر نادري. مجاهد
۱۲٦۱. امير هوشنگ ناظمي (نيك آئين). حزب توده ايران
۱۲٦۲. مصطفي نجاري. نژادصلواتي. فداييان خلق – اكثريت
۱۲٦۳. منصور نجفي
شوشتري. سازمان وحدت كمونيستي
۱۲٦٤. حسن نصارا
۱۲٦۵. فرشيد نصرتي. مجاهد
۱۲٦٦. نظر نظيرمقدم
۱۲٦۷. بيژن نعمان پور
۱۲٦۸. موسي نعمتي
۱۲٦۹. حسن نوربخش. فداييان خلق – اكثريت
.۱۲۷. ناصر نوروزي
۱۲۷۱. يدالله نوري فر. فداييان خلق – اكثريت
۱۲۷۲. پروانه نورمحمديان. مجاهد
۱۲۷۳. صالح نورمحديان. مجاهد
۱۲۷٤. ابراهيم (بهرام) نيك آفرين. فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر

۱۱۸٦. فريبرز موسوي
۱۱۸۷. حسن محمدي
۱۱۸۸. حاجت محمدپور
۱۱۸۹. اسد ملكي
.۱۱۹. جمال محسني
۱۱۹۱. مجيد مفخم
۱۱۹۲. جمشيد مرتمي
۱۱۹۳. مريم معمارزاده
۱۱۹٤. كامران معيني
۱۱۹۵. سعيد ملكي. مجاهد
۱۱۹٦. مجيد ملكي. مجاهد
۱۱۹۷. سامان محمودي. مجاهد
۱۱۹۸. آذر موحدي
۱۱۹۹. دكتر ميثاقيم. مجاهد
..۱۲. حميد ميرسعيدي. مجاهد
۱.۱۲. كيومرث ميرهادي
۲.۱۲. ايرج مائيل اسكندائي
۳.۱۲. نصرت الله ميدركي
٤.۱۲. فخري مجتبائي
۵.۱۲. اكبر مجنون محمدي
٦.۱۲. امير مجيدي
۷.۱۲. حسن محبوب
۸.۱۲. علي محبي. فداييان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۹.۱۲. محسن محسني
.۱۲۱. جعفر محلاتي
۱۲۱۱. غلامرضا محمدي
۱۲۱۲. فيروز محمدي
۱۲۱۳. ناصر محمدي
۱۲۱٤. سعيد محمودي
۱۲۱۵. سهيلا مختارزاده
۱۲۱٦. نصرت الله مدافعي
۱۲۱۷. سليمان مرنفر
۱۲۱۸. مجيد مرندي
۱۲۱۹. محمد مروج
..۱۲۲. حسين مشهدي ابراهيم
۱۲۲۱. فرشيد معتبري
۱۲۲۲. فرشته معتمد
۱۲۲۳. مصطفي معزايي
۱۲۲٤. كيومرث معيني (مقدم)
۱۲۲۵. خانم ملكي
۱۲۲٦. علي محمدي
۱۲۲۷. محمدنجيب محمدي. حزب دموكرات كردستان
۱۲۲۸. كريم ملكي. اعدام در زندان سنندج
۱۲۲۹. اصغر مجيدي
.۱۲۳. ناصر منصوري آقازاده
۱۲۳۱. محمد موسوي
۱۲۳۲. بهمن موسوي پور
۱۲۳۳. ابوبكر مولودي
۱۲۳٤. مهديزاده

۱۴۲۵. منصور شاه ولی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۶. ناصر شاه ولی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۷. محمد بازیارپور. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۸. عباس بازیارپور. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۹. سید رضا علوی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۳۰. محمد مهدی امینی خوام. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۳۱. محمد مهدی خسروانی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۳۲. جمال ملا علی زاده. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۳۲. جهان بخش سرخوش

۱٤,,. بهمن رونقی. حزب رنجبران
۱_۱٤. احمد غلامی. مجاهد
۲_۱٤. حمشید سپهروند. فداییان خلق (اکثریت)
۳_۱٤. آجر پی. خط سه
٤_۱٤. امان الله کیانی. چریك هاي فدايي – اقليت
٥_۱٤. نیژن محمدیان. چریك هاي فدايي – اقليت
٦_۱٤. منصور نجفي. سازمان وحدت كمونيستي
۷_۱٤. حمید نعمت اللهي
۸_۱٤. حمید حیدري. سازمان پیکار
۹_۱٤. مسعود دنك نما. مجاهد
۱٤۱. مهرافاق دلك نما. مجاهد
۱٤۱۱. مهري قدات ابادي. مجاهد
۱٤۱۲. رشید دراوي اشکیکي. مجاهد
۱۴۱۳. مهندس عبدالرضا اسعد. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۴. منصور غلامحسینی فرد. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۵. محسن مسلوات. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۶. داریوش برقاك. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۷. عبدالله احمدی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۸. حسین برانی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۱۹. سید مصطفی حسینی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۰. مصطفی هاشمی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۱. پرویز رنجبر (رنگین) . مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۲. حسین محمد حسینی. مجاهد؛ اعدام در زندان بوشهر
۱۴۲۳. محمدرضا پناهی. مجاهد؛ اعدام در زندان

۱۳٦۸. فرهاد محسن پور (مصطفی). راه کارگر
۱۳٦۹. ابراهیم تاریان. مجاهد
۱۳۷۰. محمد عقیلی. راه کارگر
۱۳۷۱. زینت هاشمی. مجاهد
۱۳۷۲. محمد کرمی. حزب رنجبران
۱۳۷۳. محمود قاضی پور. چریك هاي فدايي – اقليت
۱۳۷٤. مجید ولی. چریك هاي فدايي – اقليت
۱۳۷۵. همایون آزادی. چریك هاي فدايي – اقليت
۱۳۷٦. مسعود زانري. سازمان پیکار
۱۳۷۷. رضا ژیالله زاده. اتحادیه کمونیست ها
۱۳۷۸. علی اکبر مرادي. اهل سنندج. فداییان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۳۷۹. علي اشرف مرادي. اهل سنندج. فداییان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۳۸۰. اسماعیل حسیني. اهل سنندج. فداییان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۳۸۱. محمد زندي. اهل سنندج. فداییان خلق – اکثریت
۱۳۸۲. دکتر هادي. اهل سنندج. کومله
۱۳۸۳. محمدرضا زبردست (نادر). فداییان خلق - انشعاب ۱٦ آذر
۱۳۸٤. حسین هاشمي. مجاهد
۱۳۸۵. احمد پرورده. مجاهد
۱۳۸٦. داریوش کاکا سلطاني. مجاهد
۱۳۸۷. محمد محمودي. مجاهد
۱۳۸۸. حجت رضائي. مجاهد
۱۳۸۹. جلال قریشي. مجاهد
۱۳۹۰. فرهاد ابراهیمي. مجاهد جدا شده
۱۳۹۱. محمد یعقوبي. مجاهد
۱۳۹۲. سعید مهرور. مجاهد
۱۳۹۳. اکبر رفیع پور. مجاهد
۱۳۹٤. منصور مصلحي. مجاهد
۱۳۹۵. اشرف فدایي. مجاهد
۱۳۹٦. محسن بیگدلي. حزب توده ایران

درباره دخالت عناصر نادان و بی‌تدبیر درامور اداری کشــور شــواهد زیادی وجود دارد. از جملــه می‌توان به خاطرات مهندس علی‌اکــبر معین‌فر و مهندس عزت‌الله سحابی در نشریه ایران فردا مراجعه کرد. در اینجا نمونه‌ای از آنها انتشار می‌یابد.

وضع آشفته کشور : آنچه که عیان است نیازی به بیان ندارد. .

نشریه ی ایران فردا ، شماره ۵۰ ، دیماه ۱۳۷۷ نقل میکند:

دیدگاه های برخی از مسئولین وکارشناسان سازمان برنامه درباره ی مشکلات مردم وکشور:

هوشنگ شهیدی :

× درسال ۱۳۵۶ ما یک میلیون ونیم نفر کارمند دولت داشتیم . این تعداد درسال ۱۳۷۲ به دومیلیون و دویست هزارنفر نفر رسید. ص۳۲_۳۳

× براساس آخرین آمار اعلام شده ... اینک یازده هزار طرح نیمه تمام صنعتی داریم . بخش دیگر داستان خاص خودرا دارند. ص ۳۳

× درطول سالیان آینده باید ششصد تا هفتصد هزار شغل درمملکت ایجاد شود . ص ۳۳

علی اکبر معین فر:

× (ازطریق آخوند های قم)طرحی به سازمان برنامه ارا نه شده بود که یزد، کاشان و قم را تبدیل به بندر بکنند و برای اینکار پیشنهاد شده بود که آب را از دریای عمان به دریاچه جازموریان پمپ کنند ! ص ۳۷

مرتضی الویری :

× یکی از مدرسان قم می گفت : " اصولا برنامه ریزی دخالت درکار خدا و دخالت درکار شرع مقدس است ، وظیفه یک دولت اسلامی اینستکه خمس و زکات را وصول بکند واحکام اسلامی را اجرا کند ..."

× ... طرح هائی که باید در یک دوران معقول پنجساله یا سه ساله تمام بشوند ممکن است پانزده سال بطول بیانجامد.

× وقتی طرحی ۲۰ سال طول کشید و شمادراین ۲۰ سال مجبور به تزریق منابع شدید ، منابع مصرف میشود بدون آنکه ظرفیت تولیدی بوجود آید واین هدر دادن منابع محدود ودامن زدن به تورم است .ص ۶۱

حسین عظیمی :

× فرودگاه بزرگ تهران که هم اکنون فرودگاه بین المللی امام خمینی نام دارد از سال ۱۳٤۸ دردست ساخت است ، (یعنی سی سال هدر دادن منابع مالی کشور). ص ۶۹

× ما هنوز در ایران یک کتاب درسی دانشگاهی استاندارد در مورد برنامه ریزی نداریم .ص ۶۹

× الان طبقه متوسط ...نه اقتصادش را توانسته سامان دهد و نه از سیاست توانسته سر برون آورد، اما چون درحال گسترش است ، خود عامل تنش اجتماعی درایران هست و خواهد بود. ص۷۱

مرتضی ایمانی راد:

_۱_

ـ آقای مهدوی کنی ضمن زد وبند باآقای کرباسچی ، تنها دریک معامله زمین ومستغلات در خیابان ولی عصر، مبلغ ۲۱ میلیارد تومان بجیب زد.(مصاحبه کرباشچی با روزنامه خرداد پس از دسگیری ،قسمت هشتم).

ـ طبق آمار سازمان بین المللی کار وابسته به سازمان ملل ، بیش از ۳۵ درصد از نیروی کار ایران درحال حاضر بی کارهستند.(نشریه اکونومیست ، لندن ژانویه ۱۹۹۹)

ـ بیش از ۲۰ درصد از کل نیروی فعال کشور ایران بمشاغل کاذب ، مانند دستفروشی، دلالی خیابانی، وغیره مشغول هستند.(همان منبع)

ـ در رژیم سابق ، هشتاد درصد از ثروت رایج شخصی در اختیار هزار خانواده بود، طبق نظر کارشناسان صندوق بین المللی پول در سال ۱۹۹۶ ، هشتاد درصد ازثروت شخصی رایج کشوردر این رژیم ، دراختیار ۲۸۵ خانواده میباشد که آخوندها و بازاریان وفادار باین نظام میباشند.(هماه منبع)

ـ بیش از هشتصد هزار نفر از دا نش آموزان کشور معتاد هستند. تخمین زده میشود که درسراسرایران قریب پنج میلیون نفر معتاد باشند.

ـ آقای دکتر محمد علی طالبی معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی ایران در یک سخنرانی در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ در گرگان اعلام کرد : بیست درصد مردم هشتاد درصد ثروت جامعه را دراختیار دارند. وباین ترتیب قریب دوازده میلیون نفر ایرانی زیر خط فقر زندگی میکنند.

وی افزود که طبق آ مار رسمی ، هم اکنون دو میلیون هفتصد هزار نفر بیکار وجود دارند(اما آگاهان براین عقیده هستند حدود ۳۵ درصد از جمعیت آماده بکار در ایران بیکارند).

ـ طالبی افزود که هم اکنون حدود ۸۰۰ هزار نفر بطور تفننی از مواد مخد راستفاده میکنند ویک میلیون دویست هزار نفرنیز معتاد هستند. اما نظران آگاه اعتقاد دارند که که قریب پنج میلیون نفر درایران معتاد هستند.

ـ آمار فحشا ، مرتکبین به دزدی و جنایت ، رقم طلاق ، بطرز وحشتناکی روز بروزافزایش می یابند. استبداددینی قرون وسطائی ، سرکوب و ترورمخالفین در داخل وخارج ازکشور ، گسترش تروریسم بین ا لمللی ، قتل عام زندانیان سیاسی، همچنین قتل های زنجیره ای که بطور پنهان بوسیله باندهای مذهبی باشیوه های مافیائی سازماندهی میشوند، امنیت سیاسی ، قضائی و اجتماعی را از مردم ایران سلب کرده است .

در مـورد جنگ ایران و عراق اسـناد داخلی و بین‌المللـی مهمی وجود دارد که بیانگر آن است که دولت آمریکا (خانواده جورج بوش، وزیر دفاعDonald Rumsfeld و "چنی" معاون جورج بوش و...) از یک طرف با همکاری اسرائیل به طور محرمانه با رژیم خمینی در ارتباط بودند و از طرف دیگر به طور مخفیانه صدام حسـین را تشویق می‌کردند که به جنگ علیه ایران ادامه دهد و این روابط در جریان ماجرای Iran-Contra-Affair و محاکمـه یـک افسر جوان آمریکایی به نـام Oliver North و Iran-Affair بر ملا شـد و آشـکار گردید اسلحه‌های شـیمیایی به عراق صادر کرده بودند که صدام‌حسین در جنگ ایران و عراق و همچنین علیه کردهای عراق به کار بست و فاجعه آفرید. در ارتباط با چنین سیاستی آشکار گردید که مقامات بلندپایه وزارت دفاع و سـپاه پاسداران در ژنو با مقامات امریکایی و اسراییلی برای دریافت اسلحه ملاقات کرده بودند. تئوری دول غرب به سرکردگی آمریکا این بود که هر دو طرف را تشـویق به اسـتمرار جنگ کنند تا در نهایت هر دو کشور از هم بپاشند و حتی تا پای تجزیه این کشورها پیش بروند. همانطور که شاهد بودیم کشور عراق را به سـنی – شیعه و کردنشین تجزیه کرده و جنگ داخلی بر پا کردند که این ستیزه جویی‌های مذهبی و قومی هنوز ادامه دارد.

در مورد جنگ ایران و عراق شخصاً در ارتباط با کار دانشگاهی‌ام در فرانکفورت آلمان، کار پژوهشـی ویژه‌ای انجام داده بودم و اسـناد و مدارک نشان می‌دادند که قریب ۴۲ کشـور جهان و در راس آنها اروپا و آمریـکا، ضمن ابراز انزجار و نگرانی از جنـگ ایـران و عراق، بـه طور قاچاق اسـلحه و مواد جنگی ابتدا با کشـتی به کشورهایی اندونزی و مالزی می‌فرستادند و از آنجا تحت پوشش کالاهای تجاری به خلیج‌فارس ارسـال داشته و در آنجا بخشـی برای صدام حسین و بخشی دیگر برای خمینی می‌فرستادند.

در آن زمان شایعه شد که «اولاف پالمه» نخست وزیر سوئد که در صدد برآمده بود از ارسال تسلیحات جنگی به ایران و عراق جلوگیری به عمل آورد در وسط شهر اسـتکهلم ترور شـد و اظهار داشتند که به وسـیله یک فرد «دیوانه» به قتل رسیده

است. به این ترتیب پرونده مزبور بسته شد.

فاجعـه‌ای کـه در جریان جنگ ایـران و عراق روی داد از جمله این اسـت که از طریـق کارگـزاران رژیم خمینی، کـودکان و نوجوانان را با فرهنگ و شـعارهای شهادت‌طلبی به میدان‌های جنگ می‌فرستادند تا از روی زمین‌های مین‌گذاری شده عبور کنند و به این ترتیب تکه پاره می‌شدند تا راه برای عبور سپاه و ارتش باز شود.

در اینجـا برخـی از تصاویـر مربوط به حضـور نوجوانان در جنـگ که از آنها برای پاکسـازی مناطق مین‌گذاری شده با شعارهای تهییجی استفاده می‌شد انتشار می‌یابد.

لازم به یادآوری اســت که در جریان جنگ ایران و عراق، رژیم برای بهره‌برداری "ایدئولوژیک" از احساسات مردم در وسط شهر تهران فواره‌های آب با رنگ قرمز به نشــانه ایثار کردن خون سازماندهی کرده بود که یک عملکرد ارتجاعی و فاشیستی محسوب می‌شود.

در جریــان جنگ ایــران و عراق چند صدهزار نفر کشــته شــدند و قریب نیم میلیون نیز معلولین جنگ اعلام شدند.

در اینجا جدول اســامی برخی از افراد که مســئولیت‌هایی در رژیم خمینی بر عهده گرفته بودند به نقل از نشریه توانا در سال ۱۳۷۸ بازنشر می‌شود.

روحانیان منتسب به جناح راست

نام	سمت و فعالیت کنونی	سمت و فعالیت گذشته
احمد جنتی	دبیر شورای نگهبان ـ عضو مجلس خبرگان	رئیس سازمان تبلیغات اسلامی
محمد یزدی	رئیس قوه‌ی قضاییه ـ عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام ـ عضو شورای امنیت ملی ـ عضو مجلس خبرگان	نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی از تهران ـ نایب رئیس مجلس ـ عضو شورای نگهبان
امامی کاشانی	سخن‌گوی شورای نگهبان – رئیس مدرسه‌ی عالی شهید مطهری ـ دبیرجامعه‌ی روحانیت ـ عضو مجلس خبرگان	عضو شورای نگهبان
مهدی عراقی	رئیس سازمان تبلیغات اسلامی	نماینده‌ی رهبری در دانشگاه تهران
راستی کاشانی	عضو جامعه‌ی مدرسین	نماینده‌ی رهبری در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
رضا استادی	عضو جامعه‌ی مدرسین قم ـ عضو مجلس خبرگان	رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم
رضا تقوی	نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ـ سخن‌گوی جامعه‌ی روحانیت	معاون فرهنگی سازمان تبلیغات
علی‌اکبر حسینی	نماینده‌ی مردم تهران در مجلس ـ رئیس کمیسیون آموزش و پرورش	مدیرکل آموزش و پرورش استان تهران
محمدعلی موحدی کرمانی	نماینده‌ی ولی فقیه در سپاه پاسداران ـ نماینده‌ی مجلس در تهران ـ عضو مجلس خبرگان	نماینده‌ی مردم تهران
ناطق نوری	رئیس مجلس شورای اسلامی ـ عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام ـ عضو شورای امنیت ملی	وزیر کشور ـ نماینده‌ی امام در جهاد
مصباح یزدی	نماینده‌ی مجلس ـ عضو جامعه‌ی مدرسین ـ رئیس پژوهش‌گاه امام‌خمینی، عضوخبرگان ـ عضو مجمع تشخیص مصلحت	استاد حوزه

سال دوم ـ شماره ۳۷
دوشنبه ۳ خرداد ۷۸

روحانیان منتسب به چپ

نام	سمت و فعالیت کنونی	سمت و فعالیت گذشته
مهدی کروبی	دبیر کل مجمع روحانیان مبارز	رئیس مجلس ـ رئیس بنیاد شهید
سیدمحمد موسوی خوئینی	عضومجمع تشخیص مصلحت نظام ـ مدیرمسؤول روزنامه‌ی سلام ـ عضو شورای مرکزی مجمع روحانیان	نماینده‌ی مجلس ـ عضو هیات رئیسه‌ی مجلس، نماینده‌ی امام در امور حجاج ـ دادستان کل کشور
رسول منتجب‌نیا	عضو شورای مرکزی مجمع روحانیان مبارز	نماینده‌ی مجلس (شیراز)
سیدعبدالواحد موسوی لاری	وزیرکشور، عضو شورای مرکزی مجمع‌روحانیان‌مبارز	نماینده‌ی مجلس (لار و تهران) معاون پارلمانی وزیر ارشاد
محمدعلی صدوقی	معاون پارلمانی رئیس جمهور، امام جمعه یزد، عضو شورای مرکزی مجمع روحانیان مبارز	نماینده‌ی مجلس از تهران
مجید انصاری	رئیس مجمع حزب الله مجلس	نماینده‌ی مردم زرند در مجلس
کاظم نورمفیدی	امام جمعه‌ی گرگان ـ عضو مجلس خبرگان	عضو مجلس خبرگان
جلال‌الدین طاهری	امام جمعه‌ی اصفهان	عضو مجلس خبرگان
علی‌اکبر محتشمی	مشاور اجتماعی رئیس جمهور	وزیرکشور، نماینده‌ی مجلس، رئیس کمیسیون دفاع
صادق خلخالی	مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی قم	نماینده‌ی مجلس (از قم) دادستان ویژه
محمدرضا توسلی	عضو مجلس خبرگان	مسؤول پاسخ به سوالات شرعی دفتر امام
سیدهادی خامنه‌ای	مدیرمسؤول روزنامه‌ی جهان‌اسلام، مشاور مطبوعاتی رئیس جمهور	نماینده‌ی مجلس (از مشهد)

سال دوم ـ شماره ۳۷
دوشنبه ۳ خرداد ۷۸

حضور روحانیان در نهادهای تاسیس شده در کنار دستگاه‌های دولتی

نام نهاد	مسؤول
سپاه پاسدارن انقلاب اسلامی	محمدعلی موحدی کرمانی
جهاد سازندگی	محمدعلی حیدرزاده
بنیاد شهید	محمدعلی رحیمیان
بنیاد ۱۵ خرداد	حسن صانعی
بنیاد مسکن	رسول محلاتی
نهاد نمایندگی ولی‌فقیه در دانشگاه‌ها	محسن قمی
نهضت سوادآموزی	محسن قرائتی

مقایسه‌ی حضور روحانیان در نهادهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی عمده‌ی کشور

نام نهاد یا سازمان	مسؤول	حوزه‌ی فعالیت
سازمان تبلیغات اسلامی	محمدی عراقی رئیس سازمان	فرهنگی
دانشگاه‌ها	محسن قمی نماینده ولی فقیه در دانشگاه‌ها	فرهنگی
سپاه پاسداران	محمدعلی موحدی کرمانی	نظامی
نیروی انتظامی	محمدعلی رحمانی	انتظامی
سازمان عقیدتی ـ سیاسی ستاد کل نیروهای مسلح	غلامرضا صفائی	نظامی
ارتش	محمود قوچانی	نظامی

جدول نشریات سیاسی و ارتباط آن‌ها با کانون‌های قدرت

ردیف	نام نشریه	مدیر مسؤول	گرایش سیاسی	عضویت مسؤولان روزنامه در نهادهای قدرت یا رابطه و پیوند روزنامه با نهادهای قدرت
۱	روزنامه‌ی کیهان	حسین‌شریعتمداری	راست افراطی	مسؤولان کنونی کیهان به دلیل سوابق عضویت در سپاه از رابطه‌ی ویژه‌ای با این نهاد برخوردارند.
۲	روزنامه‌ی رسالت	مرتضا نبوی	راست سنتی	مدیر مسؤول روزنامه، عضو جامعه‌ی اسلامی مهندسین و مجمع تشخیص مصلحت نظام است. اما در هیات امنای بنیاد رسالت و کادرهای پایین‌تر از مدیر مسؤول، اعضای مرتفه حضور موثر دارند.
۳	روزنامه‌ی سلام	سید محمد موسوی‌خوئینی	چپ سنتی	مدیر مسؤول روزنامه، عضو مجمع روحانیون مبارز است و در سطح رهبری این نهاد، همراه با حجه الاسلام کروبی فعالیت دارد. اعضای شورای سرمبیری اغلب از جبهه‌ی مشارکت و دانشجویان پیرو خط امام و دستیاران و همکاران خاتمی هستند.
۴	روزنامه‌ی صبح امروز	سعید حجاریان	چپ نواندیش	اعضای شورای سرمبیری و مدیر مسؤول از همفکران رئیس جمهور و مرتبطاند یا ریاست جمهور.
۵	روزنامه‌ی خرداد	عبدالله نوری	کارگزاران-نزدیک به جناح چپ	مدیر مسؤول، عضو مجمع تشخیص مصلحت، شورای شهر تهران و معاون سابق رئیس جمهور و وزیر کشور سابق است اما کادر تحریریه، تحت تاثیر کارگزاران و جناح چپ به طور توام هستند.
۶	ملیون ارشد روزنامه، تقریبا فاقد پیوند رسمی با ساختار رسمی نظام هستند اما در بین نیروهای ملی - مذهبی و ایزوپسیونی که تحول می‌شود، دارای نفوذ هستند.	لطیف صفری	ملی - مذهبی	
۷	روزنامه‌ی همشهری	غلامحسین‌کرباسچی	کارگزاران	مدیر مسؤول، دبیر کل کارگزاران و شهردار سابق تهران است. سردبیر و سایر مدیران ارشد، عضو کارگزاران هستند.
۸	روزنامه‌ی ایران	فریدون وردی نژاد	کارگزاران	مدیر مسؤول، عضو کارگزاران است و مدیران ارشد نیز به طور نسبی به کارگزاران گرایش دارند.
۹	روزنامه‌ی اطلاعات	سید محمود دعایی	میانه‌رو-نزدیک به جبهه‌دوم‌خرداد	سرپرست روزنامه، نماینده‌ی ولی فقیه است، اما برخلاف کیهان به جبهه دوم خرداد نزدیک‌تر است. مدیر مسؤول روزنامه، به لحاظ سوابق مایلوائی، دارای نفوذ در تمامی جناح‌های سیاسی کشور است.
۱۰	روزنامه‌ی ابرار	محمد صفی‌زاده	راست سنتی	مدیر مسؤول روزنامه، دستیار ناطق نوری در اداره‌ی مجلس است. روزنامه به محافل راست سنتی به‌ویژه دانشگاه امام صادق نزدیک است.
۱۱	روزنامه‌ی زن	فائزه‌ی هاشمی	کارگزاران	مدیر مسؤول روزنامه، دختر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور سابق است. فائزه هاشمی عضو شورای مرکزی کارگزاران است، اما سایر اعضای روزنامه، اغلب گرایش سیاسی ندارند.
۱۲	روزنامه‌ی کار و کارگر	علی ربیعی	چپ نواندیش	مدیر مسؤول روزنامه، مسؤول دبیرخانه‌ی شورای عالی امنیت ملی و دستیار امنیتی خاتمی است. وی پیش از این معاون وزیر اطلاعات بوده است. با مجموعه‌ی جناح چپ دارای روابط خوبی است.
۱۳	روزنامه‌ی جبهه	احمد کاظم زاده	راست افراطی	نشریه‌ی جبهه به جای نشریه‌ی شلمچه چاپ می‌شود. پیانگر دیدگاه‌های تعمار حربی‌اند است.
۱۴	روزنامه‌ی جمهوری اسلامی	سید مهاجری	اصول‌گرا	از ارزش‌های دینی و انقلابی به شدت دفاع می‌کند و نزدیکی آن به جناح‌های چپ و راست در شرایط مختلف، متفاوت است.
۱۵	روزنامه‌ی جوان	محمدمهدی‌مظاهری	مستقل، نزدیک به جناح راست	گردانندگان روزنامه، علی الظاهر مستقل هستند اما گفته می‌شود به مسؤولان سپاه نزدیک‌اند.
۱۶	روزنامه‌ی انتخاب	طه هاشمی	مستقل، نزدیک به جناح راست	گردانندگان روزنامه، به سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات حوزه‌ی علمیه‌ی قم نزدیک و متصل هستند. مدیر مسؤول روزنامه به جناح راست سنتی مجلس تعلق دارد.
۱۷	روزنامه‌ی جهان اسلام	هادی خامنه‌ای	چپ سنتی	مدیر مسؤول روزنامه، برادر رهبر است. انقلابی و عضو موثر جناح چپ است.
۱۸	روزنامه‌ی آفرینش	عبدالله جاسبی	راست سنتی	مدیر مسؤول روزنامه، رئیس دانشگاه آزاد و عضو شورای مرکزی مرتفه است.
۱۹	هفته نامه‌ی شما	اسدالله بادامچیان	راست سنتی	ارگان رسمی جمعیت مرتفه است و مدیر مسؤول و سردبیر و نویسندگان آن به این جناح تعلق دارند. در دولت هاشمی به طور خاصی به وزارت‌رفاه منتسب بودند و وزیر ارشاد عضو این جمعیت بود.
۲۰	هفته نامه‌ی جام	محمدرضا باهنر	راست سنتی	مدیر مسؤول، عضو جامعه اسلامی مهندسین است و از رابطه‌ی نزدیکی با سایر ارگان‌های جناح راست سنتی برخوردار است. این نشریه ارگان جامعه‌ی مهندسین به شمار می‌رود.
۲۱	هفته نامه‌ی ارزش‌ها	احمد پور نجاتی	اصول‌گرا	در گذشته ارگان جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب بوده اما اکنون به وسیله‌ی جناح متمایل به چپ این جمعیت منتشر می‌شود.
۲۲	هفته نامه‌ی پیام هاجر	اعظم طالقانی	ملی - مذهبی	منعکس کننده‌ی مواضع نیروهای نزدیک به خط مشی آیت‌الله طالقانی و «دکتر شریعتی» فاقد پیوند با نهادهای رسمی قدرت
۲۳	هفته نامه‌ی مشارکت	رضا خاتمی	چپ نواندیش	تمامی گردانندگان این هفته نامه، از دستیاران و نزدیکان رئیس‌جمهور هستند.
۲۴	دو هفته نامه‌ی عصر ما	محمد سلامتی	چپ نو اندیش	مدیر مسؤول این دو هفته نامه، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است. دبیر و نویسندگان به طور خاصی به چپ نواندیش تعلق دارند.
۲۵	ماهنامه‌ی ایران فردا	عزت‌الله سحابی	ملی - مذهبی	مدیر مسؤول، عضو سابق نهضت آزادی است و در شرایط کنونی از رابطه‌ی مناسبی با این گروه برخوردار است. دبیر و کادر تحریریه و نویسندگان نیز، به همین گرایش تعلق دارند. رابطه‌ی چندانی با نهادهای رسمی قدرت ندارند.
۲۶	ماهنامه‌ی یاکثارات الحسین	عبدالحمید محتشم	راست افراطی	همانند نشریه‌ی جبهه بیانگر دیدگاه‌ها و آرای تعمار حربی‌اند به شمار می‌رود.
۲۷	ماهنامه‌ی پیام امروز	محمد زاهدی اصل	ملی-دموکراتیک	فاقد پیوند با نهادهای رسمی قدرت

سال دوم- شماره ۳۵
دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۷۸

جدول شماره‌ی ۱

	نهاد	رئیس یا مسوول	گرایش سیاسی مسوول نهاد
۱	صدا و سیما	علی لاریجانی	دارای گرایش‌های سیاسی فردی و خانوادگی به جناح راست
۲	وزارت ارشاد	عطاءالله مهاجرانی	عضو موسس و شورای مرکزی حزب کارگزاران
۳	وزارت فرهنگ و آموزش عالی	مصطفی معین	وابسته به جبهه‌ی دوم خرداد
۴	وزارت آموزش و پرورش	حسین مظفر	عضو شورای‌مرکزی انجمن اسلامی معلمان و دارای تمایلات چپ
۵	خبرگزاری جمهوری اسلامی	فریدون وردی نژاد	وابسته به جریان کارگزاران
۶	شورای عالی انقلاب فرهنگی	سیدمحمد خاتمی	عضو مجمع روحانیان مبارز
۷	سازمان تبلیغات اسلامی	محمدی عراقی	نزدیک به جناح راست
۸	شورای هماهنگی‌تبلیغات اسلامی	آیت الله جنتی	اصول‌گرا نزدیک به جناح راست
۹	دانشگاه آزاد	عبدالله جاسبی	عضو شورای مرکزی مؤتلفه مهم‌ترین تشکل سیاسی جناح راست
۱۰	کمیسیون فرهنگ و ارشاد اسلامی	رضا تقوی	عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز
۱۱	کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی	دکتر عباسپور	عضو تشکل‌های همسو و موتلفه
۱۲	سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی	محمدعلی تسخیری	تلفیقی از هماهنگی با نظرات رهبر انقلاب و وزیر ارشاد

جدول شماره‌ی ۲

	نهاد	میزان تغییردر مدیریت پس از انتخابات ریاست‌جمهوری و مقایسه آن با دوره‌ی هاشمی‌رفسنجانی
۱	صدا و سیما	این مقام از نتایج انتخابات تاثیر نمی‌پذیرد و از سوی رهبر انقلاب تعیین می‌شود.
۲	وزارت ارشاد	وزیر پیشین(میرسلیم) عضو شورای مرکزی موتلفه بود. اکنون ریاست وزارت‌خانه، با یک عضو برجسته‌ی کارگزاران است.
۳	وزارت فرهنگ‌وآموزش‌عالی	هاشمی گلپایگانی وزیر پیشین عضو موتلفه بود اما بعد از انتخابات‌ریاست جمهوری‌وزارت‌خانه در اختیار جبهه دوم خرداد قرار گرفت
۴	وزارت آموزش و پرورش	وزیر پیشین (نجفی) عضو کارگزاران بود که با رفتن وی به سازمان برنامه و بودجه این سمت به یک عضو جناح چپ رسید.
۵	خبرگزاری جمهوری اسلامی	مدیریت خبرگزاری در هر دو دوره در اختیار کارگزاران بوده است.
۶	شورای عالی‌انقلاب‌فرهنگی	ریاست شورا تغییر کرد و تعداد کادرهای فرهنگی جناح چپ و کارگزاران درآن افزایش پیدا کرد.
۷	سازمان تبلیغات اسلامی	از نتایج انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری تاثیر نمی‌پذیرد و از سوی رهبر انقلاب تعیین می‌شود
۸	شورای هماهنگ تبلیغات اسلامی	از نتایج انتخابات تاثیر نمی‌پذیرد
۹	دانشگاه آزاد	از نتایج انتخابات تاثیر نمی‌پذیرد از سوی هیات امنا انتخاب می‌شود.
۱۰	کمیسیون فرهنگ و ارشاد اسلامی مجلس	از انتخابات مجلس پنجم تاکنون در اختیار جناح راست قرار دارد.
۱۱	کمیسیون آموزش عالی مجلس	از انتخابات مجلس پنجم تاکنون در اختیار جناح راست قرار دارد.
۱۲	سازمان ارتباطات اسلامی	از سوی وزیر ارشاد تعیین می‌شود اما کنترل وزیر برعملکرد وی در عمل محدود است.

سال دوم - شماره ۳۷
دوشنبه ۲ خرداد ۷۸

دایره قدرت در ایران
قسمت پنجم

روحانیت و قدرت سیاسی

حضور روحانیان در دستگاه‌های دولتی و حکومتی به جا مانده از رژیم شاه

نام استان	مسؤول
ارتش	محمود قوچانی
ژاندارمری سابق	علی‌اکبر آشتیانی
شهربانی سابق	رسول منتجب‌نیا
وزارت دفاع	موحدی کرمانی

سال دوم - شماره ۴۱
دوشنبه ۷ تیر ۷۸

فهرست نمایندگان شاخص جناح چپ و کارگزاران در مجلس پنجم

نام	کمیسیون	حوزه	نام	کمیسیون	حوزه
۱ - الیاس حضرتی	کار و امور اجتماعی	رشت	۱۳ - ناصر خالقی	اقتصادی و دارایی	اصفهان
۲ - مرضیه حدیدچی دباغ	دفاع	همدان	۱۴ - مجید انصاری	برنامه و بودجه	تهران
۳ - ابوالقاسم سرحدی‌زاده	کار و امور اجتماعی	تهران	۱۵ - قربانعلی قندهاری	شوراها	گرگان
۴ - علیرضا محجوب	کار و امور اجتماعی	تهران	۱۶ - سیدابوالفضل رضوی	نفت	تایین
۵ - سهیلا جلودارزاده	کار و امور اجتماعی	تهران	۱۷ - محمدباقر ذاکری	نهادهای انقلاب	قوچان
۶ - عبدالرحمان تاج دین	کار و امور اجتماعی	اصفهان	۱۸ - جاسم جادری	پست و تلگراف و تیرو	دشت آزادگان
۷ - محمد قمی	کار و امور اجتماعی	ورامین	۱۹ - غلام‌حیدرابراهیم بای‌سلامی	اداری و استخدامی	خوانف و رشتخوار
۸ - کورش فولادی	دفاع	خرم‌آباد	۲۰ - غلامعباس علی‌خانی	کشاورزی و عمران روستاها	بوئین زهرا و آوج
۹ - ایرج صفائی دزفولی	دیوان محاسبات	آبادان	۲۱ - محمود استانه	اقتصادی ودارایی	سربند و شازند
۱۰ - فاطمه کروبی	اصول ۸۸ و ۹۰	تهران	۲۲ - قدرت‌الله نظری‌نیا	فرهنگ و آموزش عالی	کنگاور
۱۱ - فاطمه رمضان زاده	بهداری وبهزیستی	سبزوار	۲۳- سیدحسین مرعشی	پست و تلگراف و تیرو	کرمان
۱۲ - محمدرضا راه چمنی	اصول ۸۸ و ۹۰	اصفهان	۲۴ - فائزه هاشمی	شوراها	تهران

فهرست نمایندگان شاخص جناح راست در مجلس پنجم

نام	کمیسیون	حوزه‌ی انتخابیه	نام	کمیسیون	حوزه‌ی انتخابیه
۱ - محمد جواد لاریجانی	سیاست خارجی	تهران	۲۲ - بهاءالدین ادب	اصول ۸۸ و ۹۰	سنندج
۲ - محمدرضا باهنر	اداری و استخدامی	تهران	۲۳ - حسین ایرانی	شوراها	قم
۳ - سیدرضا اکرمی	سیاست خارجی	تهران	۲۴ - احمد پیش بین	نفت	بافت
۴ - حمیدرضا ترقی	اداری و استخدامی	مشهد	۲۵ - زهرا پیشگاهی‌فرد	فرهنگ و آموزش عالی	اصفهان
۵ - سیدرضا تقوی	ارشاد و هنر اسلامی	تهران	۲۶-محمدحسن جمشیدی	برنامه وبودجه	بهشهر
۶ - داود دانش جعفری	اقتصادی ودارایی	تهران	۲۷ - سیدمحمدحسینی	سیاست خارجی	رفسنجان
۷- مهدی‌رضا درویش‌زاده	برنامه وبودجه	دزفول	۲۸ - کمال دانشیار	نفت	ماهشهر
۸ - سیداحمد رسولی‌نژاد	بازرگانی و توزیع	دماوند	۲۹ - محمدمهدی‌رهبری املشی	برنامه و بودجه	رودسر
۹ - علی زادسر	بازرگانی و توزیع	جیرفت	۳۰ - لطف علی زارعی قنواتی	بهداری و بهزیستی	بهبهان
۱۰ - علی عباسپورفرد	فرهنگ و آموزش عالی	تهران	۳۱ - مرتضا زرین گل	نفت	بیجار
۱۱ - حسن غفوری فرد	فرهنگ و آموزش عالی	تهران	۳۲- عباس شیبانی	بهداری و بهزیستی	تهران
۱۲ - محمدرضا فاکر	اصول ۸۸ و ۹۰	مشهد	۳۳ - مرتضا صالحی خوانساری	شوراها	گلپایگان و خوانسار
۱۳ - حسن کامران	ارشاد و هنر اسلامی	اصفهان	۳۴ - سیدشهاب‌الدین صدر	بهداری و بهزیستی	تهران
۱۴ - علی موحدی ساوجی	شوراها	تهران	۳۵ - عباس عباسی	بازرگانی و توزیع	بندرعباس
۱۵ - علی اکبر ناطق نوری	—	تهران	۳۶ - نفیسه فیاض بخش	قضایی و حقوق	تهران
۱۶ - احمد ناطق نوری	نفت	نور	۳۷ - محسن مجتهد شبستری	بازرگانی و توزیع	تهران
۱۷ - علی اکبر حسینی	آموزش و پرورش	تهران	۳۸ - محمدعلی موحدی کرمانی	دفاع	تهران
۱۸ - سیدمرتضا نبوی	اقتصادی و دارایی	تهران	۳۹ - منیره ثوبخت	فرهنگ و آموزش عالی	تهران
۱۹ - احمد نجابت	بهداری و بهزیستی	شیراز	۴۰ - مرضیه وحید دستجردی	بهداری و بهزیستی	تهران
۲۰ - سیدمحسن یحیوی	نفت	تهران	۴۱ - سید طه هاشمی	ارشاد و هنر اسلامی	قم
۲۱ - تیره اخوان	آموزش و پرورش	اصفهان			

توان سال دوم- شماره ۴۲
دوشنبه ۱۴ تیر ۷۸

دایره‌ی قدرت در ایران

قوه‌ی قضائیه

سربازی فداکار یا جاسوسی خود فروش؟

سال دوم- شماره ۴۲
دوشنبه ۱۴ تیر ۷۸

انتشار خبر خودکشی سعید اسلامی و ابهاماتی که در پی آن افکار عمومی جامعه را با تردیدهای جدی مواجه کرد و سپس تشییع پیکر وی با حضور ۱۷۰ نفر و بعضاً تیترهای اطلاعاتی و برگزاری دو مراسم ترحیم و حضور حجت‌الاسلام حسینیان، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در این مراسم، بر ابهامات و سؤالات افکار عمومی افزود. این ابهامات زمانی به اوج خود رسید که حسینیان از حضور خود در مراسم ترحیم "اسلامی" دفاع و اسلامی را چهره‌ای مؤمن، متعهد و وفادار به نظام دانست و هرگونه اتصال جاسوسی وی را رد و حکم برائت وی را صادر کرد.
سخنان حسینیان، انتقاد افکار عمومی از قوه‌ی قضائیه را به سمت وی نشانه برد و بسیاری خواستار توضیح علت حضور وی در مراسم گرامی‌داشت (!!) اسلامی به عنوان جاسوس شدند و از فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات نیز خواستند تا درباره‌ی ابهامات جدی حضور وی در دستگاه اطلاعاتی و عمل کرد ده ساله‌ی او در وزارت اطلاعات و برخی رویدادهای تأثیر گذار در امنیت و منافع ملی کشور سخن بگوید.

علی فلاحیان
(وزیر اطلاعات در دوران رفسنجانی)
باید پاسخ‌گوی افکار عمومی باشد.

حسینیان
(رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی)
مدافع سعید امامی!

سعید حجاریان
گزینش‌اش سعید امامی که پس پرونده‌ی او خط قرمز کشید

دری نجف‌آبادی
(وزیر اسبق اطلاعات در زمان خاتمی)
اقدام سعید امامی وی را به استعفاء کشاند.

محمد نیازی
(رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح)
چه خواهد کرد؟

علی یونسی
(وزیر اطلاعات)
به اصلاح ساختار وزارت اطلاعات می‌اندیشد!

سعید امامی (اسلامی) که بود؟

سعید اسلامی بنا بر اخبار منتشره از یک خانواده‌ی شیرازی بوده که نیاکانش یهودی بوده‌اند او به آمریکا می‌رود و در آن‌جا با آژانس یهود ارتباط برقرار می‌کند.

وی بلافاصله بعد از بازگشت به ایران وارد شبکه‌ی اطلاعاتی کشور می‌شود. با آن‌که در زمان حجت الاسلام والمسلمین ری‌شهری، سعید حجاریان مسؤول گزینش وزارت اطلاعات آن زمان وی را برای در اختیار گرفتن پست‌های مهم اطلاعاتی تائید نکرده بود. اما او با وجود این مخالفت‌ها و به پشتوانه‌ی حجت الاسلام علی فلاحیان، وزیر اطلاعات دوران آقای رفسنجانی، به جایگاه حساس معاونت امنیتی وزارت اطلاعات دست یافت و مدت ۸ سال یعنی در دوران وزارت فلاحیان در این پست ایفای نقش کرد.

←

سال دوم - شماره ۴۲
دوشنبه ۱۴ آبان ۷۸

فهرست چهره‌های برجسته‌ی قوه‌ی قضائیه

	نام	سمت	فعالیت‌ها و سمت‌های گذشته
۱	محمد یزدی	رئیس قوه‌ی قضائیه	نماینده و نایب رئیس مجلس شورای اسلامی
۲	سید ابوالفضل موسوی تبریزی	رئیس دیوان عدالت اداری	مشاور عالی رئیس قوه‌ی قضائیه - رئیس دیوان عدالت اداری - دادستان کل کشور
۳	ابراهیم رئیسی	رئیس سازمان بازرسی کل کشور	دادستان دادگاه انقلاب تهران
۴	محمد رضا عباسی فرد	معاون اجرایی و سخنگوی قوه‌ی قضائیه	نماینده‌ی مجلس - رئیس دیوان عدالت اداری
۵	محمدی گیلانی	رئیس دیوان عالی کشور	حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی
۶	مرتضا مقتدایی	دادستان کل کشور	رئیس دیوان عالی کشور
۷	علی رازینی	رئیس کل دادگستری استان تهران	رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح
۸	محسنی اژه‌ای	دادستان دادگاه ویژه‌ی روحانیت	قاضی دادگاه کرباسچی - قاضی دادگاه اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومان بانک صادرات - قائم مقام دادستان ویژه‌ی روحانیت
۹	زواره‌ای	معاون رئیس قوه‌ی قضائیه و رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک	عضو ارشد جمعیت مؤتلفه - معاون وزیر کشور
۱۰	غلامحسین رهبر پور	رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران	قاضی دادگاه انقلاب
۱۱	هادی مروی	رئیس محکمه‌ی عالی انتظامات قضات	قاضی دادگستری
۱۲	محمد نیازی	رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح	دادستان نظامی تهران
۱۳	مرتضا بختیاری	رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تامینی و تربیتی	رئیس کل دادگستری استان فارس
۱۴	اسداله بادامچیان	عضو کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب مشاور رئیس قوه‌ی قضائیه	معاون اجرایی جمعیت مؤتلفه- مدیر مسؤول "شما" نماینده‌ی مجلس
۱۵	محمد رضا رحیمی	مشاور رئیس قوه‌ی قضائیه	استاندار کردستان - دبیر هیات نظارت بر انتخابات شوراها
۱۶	سعید مرتضوی	قاضی ویژه‌ی دادگاه مطبوعات	----------
۱۷	فتوت نصیری سوادکوهی	مدیر روابط عمومی قوه‌ی قضائیه	رئیس کل دادگستری استان مازندران
۱۸	اسماعیل فردوسی‌پور	مشاور عالی رئیس قوه‌ی قضائیه	رئیس دیوان عدالت اداری
۱۹	سید احمد میرحجازی	مشاور رئیس قوه‌ی قضائیه	عضو هیأت رسیدگی به ثروت‌های باد آورده

در جریان جنگ ایران و عراق، مجله‌های «اشـــپیگل» و «اشترن» تصویری از خمینی را در روی جلد خود انتشـــار داده بودند و او را سمبل «اسلام خونین» معرفی کرده بودند.

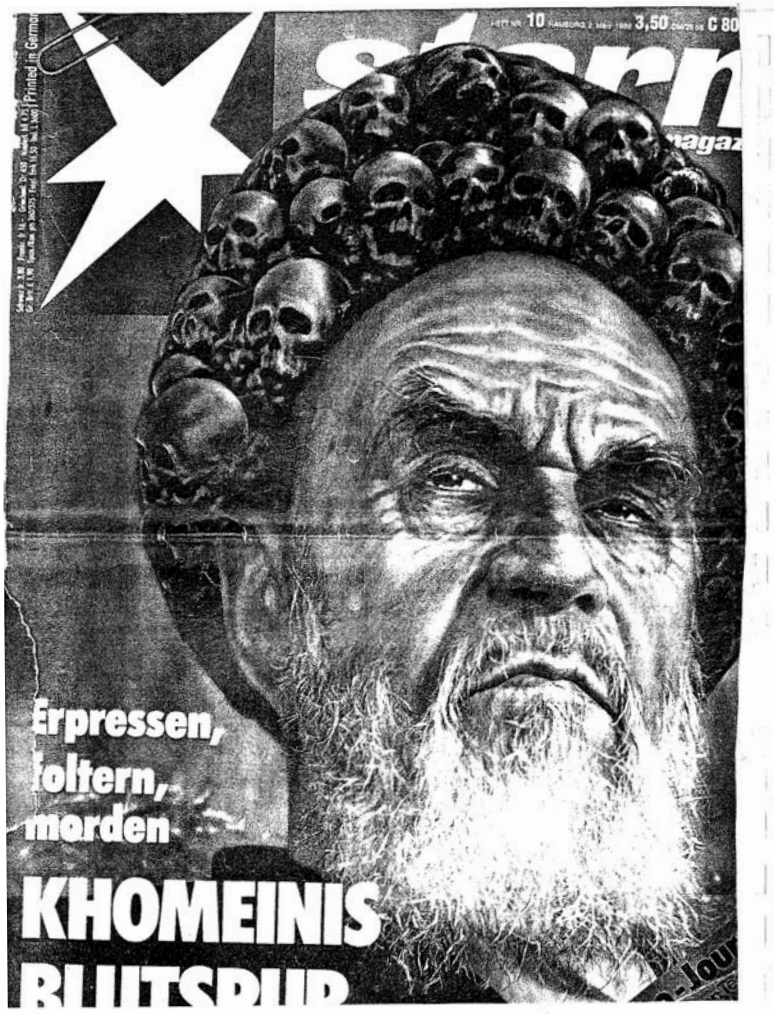

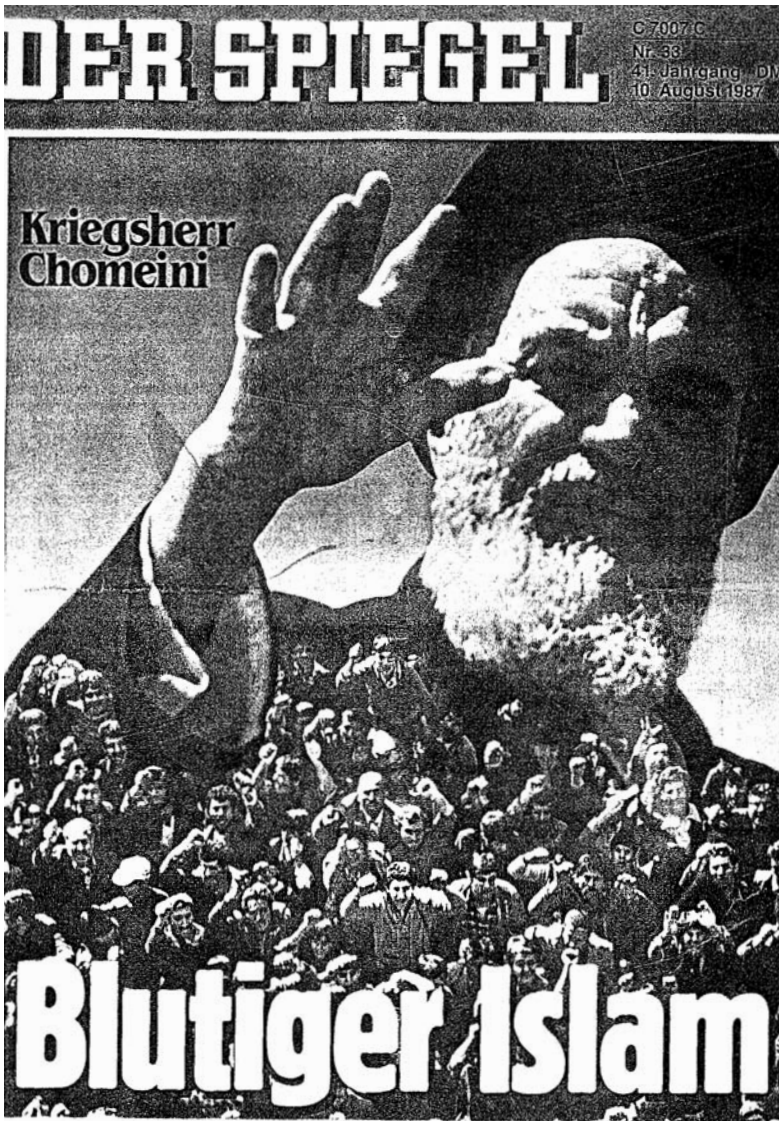
DER SPIEGEL
C 7007 C
Nr. 33
41. Jahrgang
10. August 1987
Kriegsherr
Chomeini
Blutiger Islam

موضوع روی جلد مجله اشــپیگل (شماره ۵۰- ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸) درباره معاملات مخفیانه اسلحه به رژیم خمینی توسط سازمان جاسوسی آلمان (BND) است.

صحنه‌هایی از تیرباران و کشــتار مبارزین ایــران همزمان با جنگ ایران و عراق در مناطق مختلف ایران

NEWSWEEK INTERNATIONAL

Khomeini-style justice: Nine Kurdish rebels accused of killing 'revolutionary guardsmen' await execution in Paveh

IRAN: MENDING FENCES

Jimmy Carter was working the fence at Mississippi River Lock 21 in Quincy, Ill., in the predawn darkness one morning last week when three autoworkers stopped the President and proceeded to criticize him for

Mehdi Bazargan were beginning to succeed, Khomeini escalated his crackdown against opponents of his Islamic revolution. In a series of edicts, the ayatollah attempted again to silence his critics in the press and

The small but strategically important city of Saqqez was the scene of the heaviest fighting. The government claimed that it had gained control of Saqqez, but the rebels said that they had counterattacked and were

Iranian firing squads shot Kurdish rebels after this year's abortive uprising

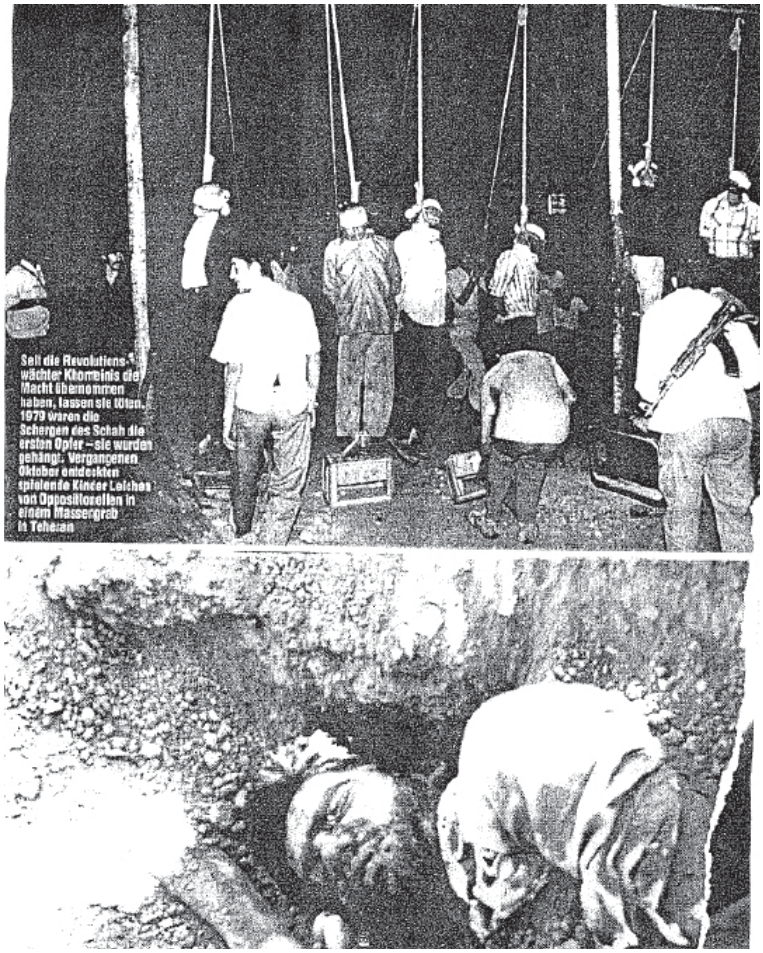
Seit die Revolutionswächter Khomeinis die Macht übernommen haben, lassen sie töten. 1979 waren die Schergen des Schah die ersten Opfer – sie wurden gehängt. Vergangenen Oktober entdeckten spielende Kinder Leichen von Oppositionellen in einem Massengrab in Teheran

La guerre Iran-Irak a déjà fait presque autant de mort que Verdun

Kirkouk et les oléoducs irakiens. L'offensive devait durer quinze jours selon la promesse de l'Iman, mais là encore la guerre s'enlise. Ces batailles du Nord se déroulent sur le territoire des Kurdes qui résistent à l'avance des troupes iraniennes ce qui accroît encore le nombre des victimes. Les avions revenant de leurs raids sur l'Irak lâchent au hasard ce qui reste de bombes dans leurs soutes sur les villages rebelles de la montagne. Enfin, depuis la menace proférée par l'Imen Khomeiny de bloquer le détroit d'Ormuz et de couper ainsi 50 % de l'approvisionnement pétrolier des pays occidentaux si les 5 Super-Etendard français armés d'Exocet sont livrés à l'Irak, des troupes sont concentrées dans l'île de Larak au fond du golfe Persique. Khomeiny ne cesse de mobiliser en promettant le paradis.

Sur le front irano-irakien, au Sud-Ouest du pays, chaque colline, chaque position à enlever est devenue un charnier. Et l'Iran exsangue a ouvert un nouveau front dans le Nord pour une opération programmée pour quinze jours et qui dure depuis quatre mois.

قربانیان جنگ ایران و عراق

قربانیان جنگ ایران و عراق

قربانیان جنگ ایران و عراق

اطلاعات

۴۰ نفر در سنندج، مریوان و سقز تیرباران شدند

یکی از ترفندهای رژیم خمینی که با همکاری عناصری مثل محمد بهشتی، علی‌اکبر رفسنجانی، صادق خلخالی، هادی غفاری و... صورت گرفت سازماندهی باندهای ترور در سراسر کشور به منظور نابودی فیزیکی همه مخالفین و منتقدان و مخالفین رژیم بود. در اینجا اسامی برخی از اعضای موثر این باند نشر می‌یابد.

هادی غفاری، با تشکیل یک باند ترور سال‌ها در کشتار مردم و آزادیخواهان شرکت داشت؛ اما اکنون بدون ندامت از اعمال گذشته، خود را اصلاح‌طلب حکومتی می‌داند.

با ند های ترور درجمهوری اسلامی :

ـ آیت الله خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی .

ـ آیت الله خزعلی ، احمدجنتی وطیسی (سرپرست استان قدس رضوی) از اعضای شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام

ـ حبیب الله عسگر اولادی مسلمان از رهبران " جمعیت موتلفه اسلامی " و سرپرست " کمیته امداد امام " .

ـ آخوند ری شهری : وزیر اطلاعات ، سپس رئیس دادگاه روحا نیت .

ـ آخوند علی فلاحیان : (پرورش یافته مدرسه حقانی). متولد ۱۳۲۸ در نجف آباد ، حاکم شرع در دادگاه انقلاب اسلامی آبادان، کرمانشاه و خراسان . قائم مقام دادستان کل انقلاب، معاون وزیر اطلاعات (ریشهری).دادستان دادگاه ویژه روحانیت ، سپس وزیراطلاعات در زمان ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی .

ـ آخوند محمد یزدی : سالها رئیس قوه قضا ئیه جمهوری اسلامی ،ازفتوا دهندگان قتل ها وترور ها.

ـ آخوند مصباح یزدی از مدرسان قم و از فتوا دهندگان قتل ها و ترورها.

ـ آخوند علی رازینی(پرورش یافته مدرسه حقانی) ، عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات ،از مجریان قتل ها.

ـ آخوند رهبر پور(پرورش یافته مدرسه حقانی) ، عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات ، رئیس دادگاه انقلاب .

ـ آخوند مصطفی پورمحمدی (پرورش یافته مدرسه حقانی) ، عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات ، از مجریا قتل ها .

ـ آخوند محمد نیازی : رئیس سابق سازمان قضائی ارتش ، رسیدگی به پرونده قتل ها را از ابتدا دردست داشت

ـ آخوند محسنی ازه ای : (پرورش یافته مدرسه حقانی) ، سابقا نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات ، رئیس قوه قضائی نیروهای مسلح و عضو دادگاه روحا نیت ، از تصمیم گیرندگان ومجریا ن قتل ها.

ـ آخوند روح الله حسینیان : (پرورش یافته مدرسه حقانی). عضوعالیرتبه وزارت اطلاعات ، رئیس مرکز اسناد ملی و عضو دادگاه روحا نیت ازتصمیم گیرندگان ومجریان قتل ها .

ـ حسین شریعتمداری : عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات ، شکنجه گر زندانیان سیاسی ، مسئول نشریه کیهان درایران، از تصمیم گیرندگان و مجریان قتل ها .

ـ سعید اسلامی (امامی). متولد ۱۳۳۶ درشیراز، معاون فلا حیان ، حدود ۱۹ سال سابقه فعالیت دروزارت اطلا عات ، از عاملین ترورها وقتل های زنجیره ای درداخل وخارج از کشور.

ـ آخوند رحیمیان سرپرست بنیاد شهید و از مشاوران بیت خامنه ای.

ـ اکبر خوش کوش ، عضو عا لیرتبه وزارت اطلاعات ، از مجریان قتل های زنجیره ای واز چپاولگران اموال مردم .

ـ مصطفی کاظمی ، عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات ، از مجریان قتل های زنجیره ای.

ـ مهرداد علیخانی ، عضو عالیرتبه وزارت اطلاعات و از مجریان قتل های زنجیره ای .

ـ مسعود ده نمکی رهبر "ا نصار حزب الله " و صاحب امتیاز نشریه " شلمچه " وسردبیر نشریه " جبهه ".

ـ محسن حجازی ، مسئول حراست بیت خامنه ای ، رابط سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات ، از طراحان و مجریان قتل ها.

ـ حسین شایانفر و ناصریان ازشکنجه گران و مجریان قتل های زنجیره ای .

ـ پاسدار علیرضا افشار ، قبلا فرمانده نیروهای بسیج که مقر آن در سمنان است ،اکنون مشاور عملیاتی خامنه ای است .

ـ احمد وحیدی ، فرمانده نیروی قدس که قریب پنجهزار نفر دراختیار دارد ومقر آن در بادگان قصر فیروزه است ، قبلا رئیس رکن ۲ سپاه پاسداران بود.

ـ رضا افروز ، معاون عملیاتی نیروی قدس که مقر آن در پادگان قصر فیروزه است ،مجری " صدور انقلاب " و ترورها درخارج
از کشور میباشد.
ـ حسن نیا ، مسئول دژبان ستاد مشترک ، قبلا مسئول لشکر مالک اشتر که مقر آن در آمل است .
ـ حاج ذبیح الله بخشی از چما قداران حزب الله، دام های هژ بر یزدانی را ازطرف " ولی فقیه " باو واگذار کرده اند تا صرف
مخارج فعالیتهای چماقدارا ن حزب الله کند.
ـ حسین الله کرم از چما قداران حزب الله.
ـ سرتیپ محمد رضا نقدی ، رئیس حفا ظت اطلاعات نیروهای انتظامی ، ازمجریان ترور و قتل های زنجیره ای .
ـمحمد باقر ذوالقدر ، قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران ، از ،مجریان ترور و قتل های زنجیر های .
ـحسین عبدا للهی از فرماندهان مرکز ثارالله (واحدهای ضد شورش) از مجریان ترور و قتل های زنجیره ای .

حاشیه‌نشـــینان شـــهرهای بزرگ که در زمان شـــاه دهات را ترک کرده بودند و در اطراف شهرهای بزرگ در آلونک‌ها زندگی می‌کردند بزرگترین حامی خمینی و رژیم جهالت و جنایت اســـلامی در ایران بودند که از درون آنها نیروهای بسیج، پاسدار و حزب الله شکل گرفتند. اغلب آنها خصلت «لمپنی» داشـــتند. زهرا خانم از جمله زنان لمپینی بود که توســـط حزب جمهوری اسلامی به رهبری محمد بهشتی برای ارعاب مردم به خیابان‌ها فرستاده می‌شد.

یکــی دیگر از عملکردهــای جنایتکارانه رژیم که در زمــان زمامداری محمد خاتمی اتفاق افتاد، کشــتن بســیاری از افراد سیاسی و دگراندیشــان مذهبی بود که به نام "قتل‌های زنجیره‌ای" معروف شد. در اینجا اسامی و تصاویر برخی از قربانیان انتشار می‌یابد.

من از یادت نمی‌کاهم

داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری، هنگام زمامداری محمد خاتمی به طرز فجیعی به قتل رسیدند. در این تصویر داریوش فروهر هنگام ملاقات با مسعود بارزانی در کردستان دیده می‌شود.

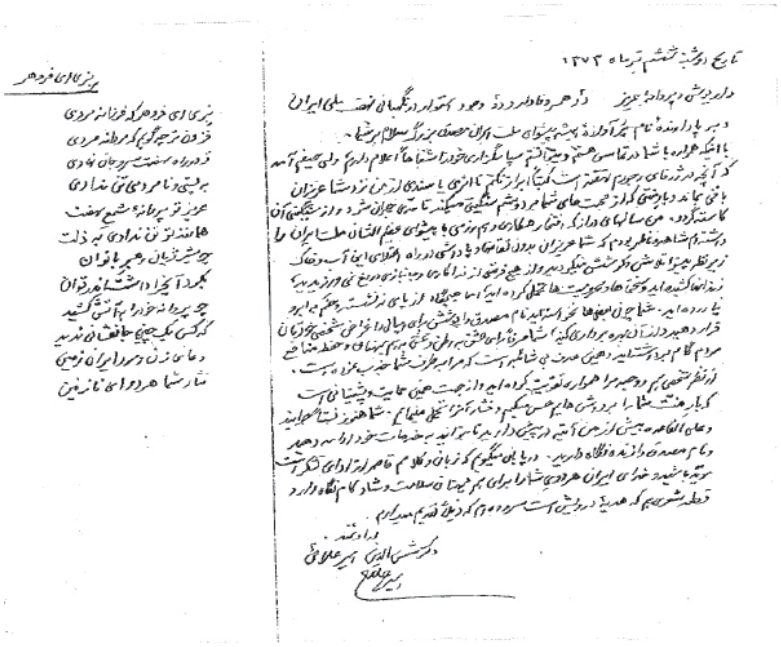

واپسین نوشتار و سروده‌ی دکتر شمس‌الدین امیرعلایی که نه روز پیش از تصادف شک برانگیز با خودرو که به مرگ جانسوز او انجامید، برای پروانه و داریوش فروهر که به وسیله پست فرستاده شده است.

متن پیام مرجع مظلوم و فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

خبر ناگوار قتل فجیع و مظلومانه مبارز فداکار و وارسته مرد دمیر و استقامت مرحوم مغفور آقای داریوش فروهر و همسر محترمه ایشان رساله‌ای هیجون صاعقه‌ای ویرانگر، جو سیاسی و اجتماعی کشور را برآشفت و افکار عمومی را در بهت و حیرت ناباورانه فرو برد.

مردی که سالهای متمادی از عمر خویش را در راه مبارزه با ظلم و تعدیات و دفاع از استقلال و حقوق حقه انسان و آزادیهای مشروع ملت ایران با تحمل شکنجه‌ها در زندان سپری کرد و وظیفه وجدانی و انسانی خود را نسبت به کشور و ملت در حد امکان و توان ادا نمود.

متأسفانه برخی از رسانه‌ها آقای فروهر را مردی غیرمذهبی خواندند که این ظلمی است فاحش نسبت به ایشان زیرا من خود مدتها در زندان قزل‌قلعه از نزدیک شاهد اعمال و رفتار آن مرحوم بودم، ایشان در عین سیاسی بودن مردی متواضع و فروتن و مقید و متعبد نسبت به احکام اسلام عزیز و آداب شرع مبین بود.

اینجانب این مصیبت بزرگ و ناگوار را به خانواده و دوستان این دو مرحوم و به همه علاقمندان به حقوق ملتها و آزادیهای مشروع تسلیت گفته و از خداوند قادر متعال برای آنان رحمت واسعه و حشر با اولیاء خدا و برای بازماندگان و وابستگان صبر جمیل و اجر جزیل مسالت می‌نمایم.

و به دولت محترم تذکر می‌دهم که برحسب وظیفه قانونی و شرعی خود و به منظور رفع اتهام محتمل با همه امکانات برای شناسائی و مجازات عاملین و مسببین این جنایت بزرگ اقدام نماید، و هرچند رئیس جمهور محترم دستور رسیدگی را صادر نمودند ولی لازم است آن را تا رسیدن به نتیجه نهائی تعقیب نمایند، که عمق فاجعه را آیه شریفه «الفتنة اشد من القتل» بازگو می‌کند، و اگر خدای ناکرده برخی نادانان بمنظور تحکیم قدرت دست به این قبیل جنایات بزنند، علاوه بر اینکه از این راهها به اهداف خود نمی‌رسند، امنیت کشور را دچار آسیب جدی نموده و هرج و مرج و بی‌قانونی مطلق در کشور حکمفرما خواهد شد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم» شیری درنده از پادشاه ستمگر بهتر، و پادشاه ستمگر از هرج و مرج و فتنه بهتر است.

والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین

قم المقدسة، ۱۳۷۷/۹/۳ - ۲ شعبان المعظم ۱۴۱۹

حسینعلی منتظری

نامه اعتراض‌آمیز آیت الله منتظری درباره به قتل رساندن فروهر و همسرش

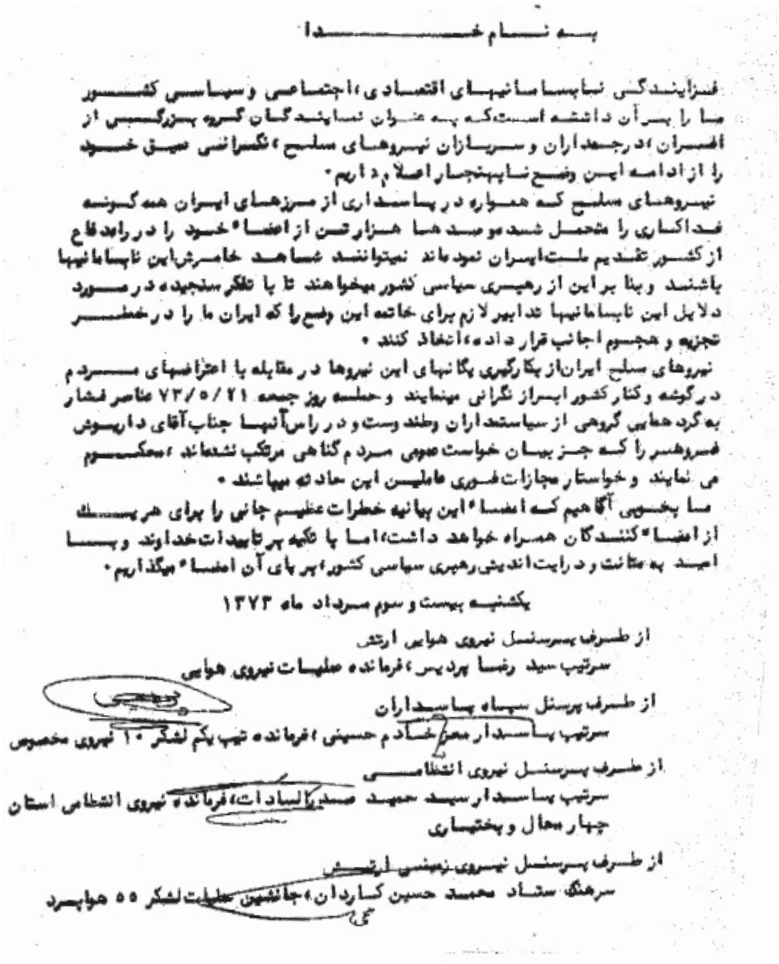

به نام خدا

فرماندگی نیروهای انتظامی، اجتماعی و سیاسی کشور ما را بر آن داشته است که به عنوان نمایندگان گروه بزرگی از افسران، درجه‌داران و سربازان نیروهای مسلح، نگرانی عمیق خود را از ادامه این وضع ناپسند اعلام داریم.

نیروهای مسلح که همواره در پاسداری از مرزهای ایران همه گونه فداکاری را متحمل شده و صدها هزار تن از اعضاء خود را در راه دفاع از کشور تقدیم ملت ایران نموده اند نمیتوانند شاهد خاموش این ناپسامانیها باشند و بنا بر این از رهبری سیاسی کشور میخواهند تا با تفکر سنجیده در مورد دلایل این ناپسامانیها تدابیر لازم برای خاتمه این وضع را که ایران ما را در خطر تجزیه و هجوم اجانب قرار داده، اتخاذ کنند.

نیروهای مسلح ایران از یکایک گانهای این نیروها در مقابله با اعتراضهای مردم در گوشه و کنار کشور ابراز نگرانی مینمایند و حمله روز جمعه ۷۳/۵/۲۱ عناصر فشار به گردهمایی گروهی از سیاستمداران وطندوست و در راس آنها جناب آقای داریوش فروهر را که جز بیان خواست عمومی مردم گناهی مرتکب نشده اند، محکوم می نمایند و خواستار مجازات فوری عاملین این حادثه میباشند.

ما بخوبی آگاهیم که اعضاء این بیانیه خطرات عظیم جانی را برای هر یک از اعضاء کنندگان همراه خواهد داشت، اما با تکیه بر تائیدات خداوند و با امید به حقانیت و درایت اندیشی رهبری سیاسی کشور، بر پای آن امضاء میگذاریم.

یکشنبه بیست و سوم مرداد ماه ۱۳۷۳

از طرف پرسنل نیروی هوایی ارتش
سرتیپ سید رضا پردیس، فرمانده عملیات نیروی هوایی

از طرف پرسنل سپاه پاسداران
سرتیپ پاسدار محسن خادم حسینی، فرمانده تیپ یکم لشکر ۱۰ نیروی مخصوص

از طرف پرسنل نیروی انتظامی
سرتیپ پاسدار سید حمید صدر السادات، فرمانده نیروی انتظامی استان چهارمحال و بختیاری

از طرف پرسنل نیروی زمینی ارتش
سرهنگ ستاد محمد حسین کاردان، جانشین عملیات لشکر ۵۵ هوابرد

نامه اعتراض عده‌ای از امرای ارتش درباره عملکرد باندهای ترور و عناصر غیرمسئول در امور کشور و پایمال کردن حقوق دموکراتیک مردم

قتل ها ی زنجیره ای و ترور ها توسط جمهوری اسلامی درایران :

۱ـ آقای مرتضی علیان نجف آبادی ، ازسال ۱۳۶٤ تا ۱۳۷۲ زندانی بود. درپائیز ۷۲ از زندان آزاد شد . در ۲۵ دیماه ۱۳۷۵ ساعت ۹ صبح با یک تویوتای سفید رنگ با نمره مشهد بمحل کارش حرکت کرد ولی نرسید. پس از یکهفته خانواده او مطلع شد که اتومبیل او در اداره اطلاعات مشهد میباشد . خانواده اش چندین سال به ادارات مختلف مشهد و تهران مراجعه میکنند ولی نتیجه ای نمیگیرند. در سال ۱۳۷۸ رئیس دادسرای مشهد به خانواده اش میگوید که اوبدلیل سیاسی اعدام شده است .(مجله ایران فردا ، شماره ۶۸، سال ۷۸)

۲ـ همزمان با مفقود شدن مرتضی علیان ، خانم زهرا بهشتاوی نیز دراسفند ۱۳۷۶ در مشهد بوسیله چند نفر که سوار اتومبیل بوده و مقابل محل کارش منتظر او بودند ربوده میشود . یکی از همکارانش که عازم تهران بوده ، او را درفرودگاه تهران مشاهده میکند که بوسیله دو ما مور امنیتی بدرقه میشد . اورا سپس درتهران بقتل میرسا نند .

۳ـ امیر غفوری درسال ۱۳۶۰ در مشهد زندانی شد ودرسال ۱۳۷۰ از زندان آزاد گردید. درتاریخ دوم بهمن ۱۳۷۵ از محل کارش عازم منزل بود که ناپدید شد.(مجله ایران فردا شماره ۶۸)

٤ـ سید محمود میدانی ، درسال ۱۳۶۰ زندانی بود ودرسال ۱۳۷۰ آزاد گردید. پس از آزادشدن با خواهر امیر غفوری ازدواج میکند. پس از ربوده شدن امیر غفوری ، یک ا تومبیل وزارت اطلاعات باسه نفر سرنشین ، هروزآقای محمود میدانی را تحت پیگرد قرار میدهند تا اینکه روز ۱۹ فروردین ۱۳۷۶ سرنشینان آن اتومبیل اورا می ربایند ، ایشان درتاریخ ۲۶ آذر ۱۳۷۶ از دادسرای تهران زنگ میزند که در آ نجا بسر می برد ولی پس ز آن از او خبری نمیشود.(مجله ایران فردا شماره ۶۸)

۵ـ آقای جواد صفار درسال ۱۳۶۰ (۱۶ ساله بودند که) زندانی میشود سپس در سال ۱۳۶۳ آزاد میشود. دوسال پس ازآزادشدن ، باو اجازه ا خروج از کشور برای ادامه تحصیل میدهندمدت نه سال درخارج تحصیل کرد ه به ایران بازمیگردد. درشهریور ۱۳۷۵ ناپدید میشود و خانواده او تاکنون خبری از ایشان ندارند .(مجله ایران فردا شماره ۶۸)

۶ـ آقای جلال میبنی زاد ، درسال ۱۳۶۰ در مشهد زندانی میشود و پس از بیست ماه آزاد میگردد. پس از ده سال اورا مجددا دستگیر میکنند و حدود ۶ ماه دربازداشت بسر میبرد. از روز ۱۱ دیمه ۱۳۷۵اسفقود میگردد و شاهدان عینی گزارش داده اند که بوسیله یک ا تومبیل وزارت اطلاعات در مشهد ربوده شد ه است .(مجله ایران فردا شماره ۶۸)

۷ـ آقای مهندس حسین برازنده از اهالی مشهد در ۱٤ دیماه ۱۳۷۴ از منزل خارج میشود و روز بعد جنازه اورا در کنار ا تومبیل سواری اش در وکیل آباد پیدا میکنند. در بدن او آثار تزریق آمپول و ضرب و شتم مشاهده میکنند . در پزشکی قانونی نیزعلت مرگ را فشار برناحیه گردن و انسداد مجاری تنفسی اعلام میکنند. تحقیقاتی که توسط خانواده او بعمل می آید ، باین نتیجه میرسند که توسط اطلاعات سپاه مشهد بقتل رسیده است .(مجله ایران فردا شماره ۶۸)

۸ـ آقای محمد اسدی پس ازحقوق دانان برجسته ایران را بجرم سفر به اسرائیل که در زمان رژیم گذشته بعمل آورده بود ، د ستگیر و درتاریخ ۹ آگست ۱۹۷۷ درتهران اعدام میکنند.

۹ـ آقای ابراهیم زالزاده ، روزنامه نگار، درتیرماه اسفند ۱۳۷۵ توسط گماشتگان وزارت اطلاعات ربوده میشود .جنازه او را در نهم فروردین ۱۳۷۶(۲۹ مارس ۱۹۹۷) در پزشکی قانونی پیدا میکنند.

۱۰ـ آقای محمد رضا کرمی ، همراه بادوستا نش در بهمن ماه ۱۳۷۷ (سپس در ۱۳ اسفند ۱۳۷۷دستگیر میشود و از آنجائیکه قادر به پرداخت وثیقه مالی بمبلغ هشتصد هزار تومان نبود ، اورا دربازداشتگاهی دراصفهان باوارد کردن ضربا ت مهلک برقفسه سینه ، سر و شکم و همچنین تزریق آمپول د یابت که موجب ورد شدن شوک دربدن میکردند، در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۷۷ بقتل میرسانند. (به نقل از روزنامه " خرداد " ٤ آبانماه ۷۸ برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۹۹)

۱۱ـ خانم مسعوده تفضلی ، استاد سابق دانشگاه ملی ، مقیم خیابان سنائی درتهران ، بطرز مشکوکی درتاریخ آبانماه ۱۳۷۸ از طبقه پنجم ساختمان به پائین پرت شد ه وبقتل میرسد.(نقل از روزنامه " ایران " ۱۰ آبان ۱۳۷۸)

۱۲ و۱۳ ـ آقای منوچهر صانعی و همسرش فیروزه کلانتری که در بنیاد مستضعفان مشغول کار بودند بارها توسط گماشتگان وزارت اطلاعات مورد بازجوئی قرار میگیرند ، سپس هر دونفر، درسال ۱۳۷۵ که تاریخ دقیق آن هنوز مشخص نیست بقتل میرسند. (روزنامه خرداد ۱۱ آبانماه ۷۸ برابر با ۲ نوامبر ۱۹۹۹)

۱۴ـ آقای احمد میرعلائی ازنویسندگان و روشنفکران ایران در تاریخ دوم آبانماه ۱۳۷۳ بطرز مشکوکی بقتل میرسد که جنازه اورا در اصفهان پیدا میکنند.(عفو بین الملل ، سوم آوریل ۱۹۹۷)

۱۵ـآقای غفار حسینی از روشنفکران ونویسندگان ایران که مدتی بصورت پناهنده وتبعیدی در فرانسه زندگی میکرد ، تحت تا ثیر وعده های آقای هاشمی رفسنجا نی و توصیه طرفداران " استحاله " بایران باز میگردد ، پس از مد تی اقامت درایران ، در آ بانماه ۱۳۷۵بقتل میرسد وجنازه اورا که توسط گماشتگان وزارت اطلاعات بقتل رسیده بود، در آپارتما نش پیدا میکنند .

۱۶ـآقای شیخ محمد طبائی ، امام جمعه بندر عباس که از رهبران مذهب سنی محسوب میشود ،درسال ۱۹۹٤در آن محل توسط گماشتگان وزارت اطلاعات بقتل میرسد

۱۷ـ آقای سید احمد مولوی از رهبران مذهبی (سنی) بلوچستان که شش هفته بکشور های حوزه خلیج فارس سفر کرده بود، پس از ورود به بندر عباس در تاریخ دوم فوریه ۱۹۹۶ توسط گماشتگا ن وزارت اطلاعات بقتل میرسد.

۱۸و۱۹ ـ خانم زهرا رجبی وآقای عبد لعلی مرادی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق ، درتاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۹۶ ، توسط گماشتگان وزارت اطلاعات ایران در استانبول ترکیه بقتل میرسند.

۲۰ـآقای علی اکبر قربا نی یکی دیگر از اعضای مجاهدین خلق در تاریخ ژوئن ۱۹۹۲ توسط گماشتگان وزارت اطلاعات ایران در استانبول ترکیه بقتل میرسد.

۲۱ـ آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی از نویسندگان معروف ایران ، پس از هشت ماه اسارت در دهم نوامبر ۱۹۹٤ دراثر شکنجه و تزریق داروها نی که موجبات سکته کردن اورا فراهم کرده بودند ،در زندان بقتل میرسد.

۲۲ ـ آقای حسین سرشار، خواننده ایرا را بجرم دوستی با سعیدی سیرجا نی دستگیر وشکنجه میکنند ، سپس اورادر آبادان با سازماندهی یک " تصادف اتومبیل " درسال ۱۹۹۵ بقتل میرسانند.

۲۳ـ ماموستا آقای محمد ربیعی بامام جمعه کرمانشاه را با بکاربردن شیاف پتاسیم که موجب سکته قلبی و شد در اواخر سال ۱۹۹۶توسط گماشتگان وزارت اطلات بقتل رسید، تاریخ دقیق آن مشخص نیست .

۲٤ـ ماموستا آقای فاروق فرساد، امام جماعت کرمانشاه واز رهبران مذهب سنی درایران ، دراواخر سال ۱۹۹۶بوسیله گماشتگان وزارت اطلاعات بوسیله "شیاف پتاسیم "بقتل رسید . تاریخ دقیق آن مشخص نشده است .

۲۵ـ آقای فیض الله ماخوبات که یک کلیمی سرشناس درجامعه کلیمیان ایرا ن محسوب میشد،اورا درسن۷۸ سالگی دستگیر میکنند ودرسال ۱۹۱٤ پس از دوماه شکنجه درزندان اوین بقتل میرسانند. درزندان چشم های او را از حدقه درآورده بودند ودندانها وفک اورا شکسته بودند.

۲۶و۲۷و۲۸و۲۹و۳۰ ـ پنج نفر از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران باسامی آقایان حسین سبحانی ،رئوف محمدی، بهمن خسروی ، قادری مرادی و عبدل عبدا للهی را درزندان دیزل آباد کرمانشاه ، درفوریه ۱۹۹٤ بطرز فجیعا نه ای درزیر شکنجه بقتل میرسانند.

۳۱ـ آقای مهدی دیباج یک کشیش مسیحی ایرانی قریب ده سال بدون محاکمه درزندان بود ، دراثر اعتراض درسطح بین المللی ،

اورا درژانویه ۱۹۹٤ آزاد میکنند، سپس او را درژوئن همانسال در تهران می ربایند. جسد او رادر ژوئیه ۹٤ دربیابان اطراف تهران پیدا میکنند.

۳۲ـ آقای هایک هوسپیان مهر ، یکی از کشیش های سرشناس و موثر مسیحیان ایران نیزتحت پیگرد قرار میگیرد و کارگزاران جمهوری اسلامی از او میخواهند که اعلام کند که اقلیتهای مسیحی از همه مزایا وحقوق انسانی و اجتماعی برخوردار هستند. او حاضر باتخاذ چنین موضعی نمیشود لذا گماشتگان وزارت اطلاعات اورا در ژانویه ۹٤ می ربایند .جسد او را در ژوئن ۱۹۹٤ در شهر ری پیدامیکنند.

۳۳ـ آقای طاطاوس میکائیلیان ، یکی دیگر از کشیش های مسیحی ایران نیزکه به بد رفتاری رهبران جمهوری اسلامی نسبت به اقلیتهای مذهبی اعتراض کرده بود، درژوئن ۹٤ توسط گماشتگان وزارت اطلاعات ربوده میشود ودر ژوئیه ۹٤ جسدش را به پزشکی قانونی تحویل میدهند . اورا باشلیک گلوله در گردن و حنجره کشته بودند وجنازه اورا در یک یخچا ل مخفی کرده بودند .

۳٤ـ آقای محمد روا نبخش ، کشیش مسیحی (بانام محمد باقر یوسفی نیز گزارش شده است) درمهرماه ۱۳۷۱ درساری بقتل میرسد.

۳۵ـ آقای سید خسرو بشارتی ، بدلیل اینکه دیدگاه های خاصی درمورد برخی مباحث دینی داشت ، دریائیز۱۳۶۹ بوسیله گماشتگان وزارت اطلاعات احضار میشود سپس جنازه او را درجاده کن اطراف تهران پیدا کردند. با گلوله ای که بمغز او شلیک کرده بودند ، اورا بقتل رساندند.

۳۶و۳۷و۳۸و۳۹ ـ آقای دکتر تفتی نائینی، همسر و دوفرزندش بوسیله گماشتگان رژیم درسال ۱۳۷۲، در منزلشان درخیابان سلطنت آباد تهران بقتل میرسند.

٤۰ ـخانم اشرف السادات برقعی درتاریخ اسفند ماه ۱۳۷٤ درخانه اش درشهر قم بقتل میرسید.

٤۱و٤۲ ـ آقای مولوی عبدالملک ملازاده و مولوی جمشید زهی در اواخر سال ۱۳۷٤ بدستور وزارت اطلاعات د رکراچی ترور میشوند .

٤۳ـ آقای دکتراحمد تفضلی در ۲٤ دیماه ۱۳۷۵ از محل کارش دردانشگاه ، بطرف منزلش حرکت میکند. ساعت دو بعداز ظهر نزد یک منزلش نا پدید میشود . دوازده ساعت بعد جنازه او را باجمجمه شکسته واستخوانهای دست وپا از جا درفته ، وبدن خونین ، درجاده بونک ، حومه ی تهران درکنار ا تومبیلش پیدا میکنند.

٤٤ـ آقای دکتر عبدالعزیز بجد ، استاد سنی مذهب دردانشگاه زاهدان ، پس از ایراد سخنرانی انتقا دی درباره فیلم " امام علی " ، اورا درسال ۱۳۷۵ ربوده ، دربیابان اطراف زاهدان بقتل میرسانند.

٤۵ـ درتاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۷۵ درحالیکه ۲۱ نفر از شعرا ونویسندگان ایران بوسیله اتوبوس عازم ارمنستان بودند ، بوسیله راننده اتوبوس که از گماشتگان وزارت اطلاعات بود ، آنها را بطرف دره سقوط میدهد که کشته شوند .ولی بطرز معجزه آسانی از مرگ نجات پیدا میکنند.

٤۶و٤۷ ـ آقای حمید حاجی زاده ، یکی از شعرای کرمان و فرزند او را درتاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۷۶ ، باضربات متعدد چاقو بقتل میرسانند.

٤۸ ـ آقای سیامک سنجری رادر آبان ۱۳۷۵ هنگام برگزاری جشن عروسی اش با پانزده ضربه چاقو بقتل میرسا نند وجنازه اورا زیر پل کاوه درتهران میاندازند.

٤۹ ـ خانم فاطمه قائم مقامی که در شرکت هوا پیمائی ملی و در وزارت اطلاعات کارمند بود ، بدستور علی فلا حیان بطرز مرموزی درخیابان سلطنت آباد ، تهران درسال ۱۳۷۶ بقتل میرسد.

۴۵_ خانم دکتر هما دارا بی بوسیله گماشتگان نظام دین سالاری مورد اهانت قرار میگیرد و اورا از کارهای دا نشگاهی محروم میسازند، او بعنوان اعتراض به پایمال شدن حقوق زنان و اهانت بخویش ، درتاریخ ۲۲ فوریه ۹۴ اقدام بخودکشی میکند.

۵۱ _ دکتر فلاح یزدی ، پزشک آیت الله حسینعلی منتظری را جلوی فرزندانش بقتل میرسانند .تاریخ دقیق آن روشن نشده .

۵۲ _ آقای مجید شریف ، مترجم ونویسنده را در آبانماه ۱۳۷۷ بقتل میرسانند.

۵۳ _ آقای محمد تقی زهتابی ، مورخ و وزبانشناس را در تاریخ نهم دیماه ۱۳۷۷ بقتل میرسانند.

۵۴ _شیخ محمد ضیائی، امام جمعه بندر عباس را در ۱۳ دیماه۱۳۷۷ بقتل میرسانند.

۵۵_ دهها نفراز زنان ایران را بجرم معاشرت با مردان نامحرم و داشتن رابطه جنسی ، با شیوه های قرون وسطائی سنگسار کرده وبقتل رسانده اند که از جمله میتوان خانم طاهره قا نعی درشهر قم که در تاریخ دوم مارس ۹۴، و خانم زهره ایزدی دانشجوی پزشکی دانشگاه " بهشتی " درتهران که درتاریخ پنجم مه ۹۴ سنگسار و بقتل رسیدند نام برد .

۵۶ _آقای دکترکا ظمی ، استاد دانشگاه ، از اهالی زاهدان ایران که سنی بود. درسال ۱۳۷۳ شخصی از وزارت اطلاعات با نام مستعار "صادق " (اسم واقعی: مهرداد عا لیخانی) بااو تماس میگیرد ودر "هتل استقلال " از او بازجوئی بعمل می آورد که چرا در عربستان سعودی تحصیل کرده است؟ او را از دانشگاه اخراج میکنند. سپس درتاریخ ۱۴ آبانماه ۱۳۷۵ او را می ربایند. در اثر پیگیری خانواده او ،اداره آگاهی درتاریخ ۱۶ آبانماه ۷۵اطلاع میدهد که جنازه او در چند کیلومتری خارج از شهر زاهدان پیدا شده است . او باشلیک هفده گلوله بقتل رسیده بود. دکتر کاظمی ازدواج کرده بود که دو فرزند از او باقی مانده است .(ایران فردا شماره ۷۲ ، فروردین ۱۳۷۹).

۵۷ _ دکتر احمد میرین صیاد ، سنی مذهب بود واز همکاران و دوست دکتر کاظمی محسوب میشد . او نیز در عربستان سعودی تحصیل کرده بود . در خرداد ماه ۱۳۷۳ هنگامی که از دبی وارد فرودگاه بند رعباس در ایران میشد، گماشتگان وزارت اطلاعات او را بازداشت میکنند ، پس از چهار روز جنازه او را درفلکه میناب آن شهر پیدا میکنند . علامت تزریق آمپول در بازوی او و آثار ضرب وشتم در سر و گردن او مشاهده شده است .(ایران فردا، شماره ۷۲ ، فروردین ۱۳۷۹).

۵۸ _ آقای فرج سرکوهی نویسنده وروزنامه نگار را در ژانویه ۱۹۹۷ دستگیر میکنند و وزارت اطلاعات برنامه ریزی میکند که اورا بقتل برساند، اما درا ثر اعتراض وکوشش های نیروی طرفدار حقوق بشر در جهان ، پس از مدتی اسارت درزندان آزاد گردید و در کشور آلمان به خانواده اش می پیوندد .

۵۹و۶۰ _ آقای ذبیح الله مهرامی و موسی طالبی بجرم بهائی بودن در فوریه ۱۹۹۷ محکوم باعدام میشوند. ازسال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۹۶ بیش از ۲۰۱ نفر بجرم بهائی بودن درایران اعدام شد ه اند .(عفو بین الملل ،اکتبر ۹۶)

۶۱و۶۲ _ آقای داریوش فروهر وهمسرش پروا نه فروهر (اسکندری) از رهبران حزب ملت ایران درتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸ بوسیله ضربات چاقو ، توسط گماشتگان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ، بطرز فجیعحی در منزلشان بقتل رسیدند.

۶۳ _ آقای پیروز دوا نی ، از فعالان ونویسندگان چپگرا ، از در آگست ۱۹۹۸ ناپدیر شد که بعدا آشکار گردید که بوسیله وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی درتهران بقتل رسیده است .

۶۴ _ آ قای محمد مختاری از نویسندگان و روشنفکران سرشناس ایران ، درتاریخ سوم دسامبر ۱۹۹۸ در تهران ربودند ودرتاریخ نهم دسامبر ۱۹۹۸ جنازه او را بیابانهای شهر ری در اطراف تهران پیدا میکنند.

۶۵ _ آقای محمد جعفر پوینده ، مترجم و نویسنده ایران ، نیز در تاریخ نهم دسامبر ۱۹۹۸توسط گماشتگان وزارت اطلاعات درتهران ربوده میشود و بقتل میرسید. جنازه او را درهاشم آباد شهریار در اطراف تهران پیدا میکنند.

۶۶ _ آقای دکتر جمشید پرتوی ، متخصص بیماری های قلب و پزشک آقای احمد خمینی در ۲۴ دیماه ۱۳۷۷ درمنزل خود بقتل میرسد.

۶۷ ـآقای حسن شاه جمالی ، مسلما نی که بمسیحت گرویده بود ، در مرداد ۱۳۷۳ بقتل میرسد.

۶۸ ـ دکتر کاظم سامی ، وزیر بهداری در دولت موقت بازرگان و رهبر جمعیت " جاما " رادرچهارم آذر۱۳۶۷ در مطبش بقتل میرسانند وقاتل او (محمو د جلیلیان) را بعنوان یک فرد " دیوانه " معرفی میکنند و این فرد را نیز بقتل میرسانند تا اسامی همراهان خود را فاش نسازد.

۶۹ ـ آقای دکتر علی فاضل ، در سال ۱۳۷۵درخانه اش در خیابان اختیاریه جنوبی درتهران ،مورد تهاجم گماشتگان وزارت اطلاعات قرار میگیرد واو را تا سرحد مرگ میزنند.

۷۰ـ در اثر یورش نیروهای انتظامی وحزب الله بخوابگاه های دانشجویان و دانشگاههای ایران در شهرهای مختلف که در تیرماه ۱۳۷۸ (ژوئیه ۱۹۹۹) اتفاق افتاد ، بانزده نفر مفقود الاثر اعلام شده اند که جنازه دونفر تاکنون پیدا شده است (عزت ابراهیم نژاد و...) وآقای سپهر زنگنه که گلوله به سینه اواصابت کرده بود از بیمارستانی که تحت مراقبت وزارت اطلاعات قرار داشت ، نیمه شب فرار میکند و پس از چند ماه باخونریزی شدید خود را بخارج از کشور میرساند وتحت درمان قرار میگیرد. قریب هزار وپانصد نفر از دانشجویان نیز تیرماه ۱۹۹۹دستگیر میشوند که برای تعدادی ازآنها تقاضای اعدام وحبس های طویل المدت شده است .

۷۱ـ آقای محمد حسین مهراسبی در هشتم اسفند ۱۳۷۵ در شهر ری درانر شلیک پنج گلوله می کشند وخانوده او را مفسد فی الارض اعلام میکنند.

۷۲ـ آقای ابراهیم (رضا) قمری را تروریستهای جمهوری اسلامی درسال ۱۳۷۶ در شهر ری بقتل میرسا نند .

۷۴ـ آقای غلامرضا عبداللهی درششم خرداد ۱۳۷۰ در شهر ری بوسیله هما ن با ند تروریستی بقتل میرسد.

۷۵ـ خانم مریم متقی ، در ۲۵ فروردین ۱۳۷۶ بوسیله یک گروه تروریستی جمهوری اسلامی ، با شلیک چند گلوله در داخل مزلش در شهر ری بقتل میرسد.

۷۶ـ آقای ابوا لقاسم شفیعی کارمند کمیته امداد ، در زمستان ۱۳۷۸ بوسیله یک گروه تروریستی جمهوری اسلامی در شهر ری مورد اصابت هفت گلوله قرار میگیرد ، ولی نجات پیدا میکند.

۷۷و ۷۸ـ آقایان هادی لطا فت و حسین اخلاقی در ششم خرداد ۱۳۷۰ در شهر ری بوسیله تروریستهای جمهوری اسلامی با شلیک چندین گلوله مجروح میشوند .خانواده قربانیان ، با تهدید حزب الله محل مجبور بسکوت شده بودند.

۷۹ ـ آقای دکتر فریدون فروهری پزشک و جراح بوسیله گروهی که ظاهرا متعلق به جریان " نهی از منکر " اسلامی بود ند ، در اول فروردین ۱۳۷۹درمنزلش در میدان ونک تهران ، باوارد کردن چندین ضربه چاقو بقتل میرسد.

۸۰ ـ درسال ۱۹۷۹ و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران ،چندین هزار نفر درایران بسرعت اعدام شدند و طبق گزارشی که سازمان عفو بین الملل دریافت کرده بود تنها از تاریخ ژوئیه ۱۹۸۸ تا ژانویه ۱۹۸۹ قریب پنج تا ده هزار نفر از زندانیان سیاسی قتل عام شدند که اسامی دوهزار وپانصد نفر از آنها توسط این سازمان ثبت شده اند.(اطلاعیه سازمان عفو بین الملل، اکتبر۱۹۹۲).

۸۱ـ سازمان عفو بین الملل در ژوئیه ۱۹۹۲ اعلام کرد که تنها درسال ۱۹۹۱ قریب ۷۷۵ نفر در ایران اعدام شده اند.

۸۲ـ بدنبال شورش مردم در شهرهای اراک ، شیراز ، مشهد و... تنها در یکماه ، سیصد نفر از دستگیر شدگان را در شهرهای مزبور درتابستان ۱۹۹۳ اعدام کردند.

۸۳ـ سازمان عفو بین الملل همچنین در ۲ آوریل ۱۹۹۷ اعلام کرد که درسال ۱۹۹۶ قریب ۱۱۰ نفر درایران اعدام شده اند.

۸۴ـ اداره پناهندگان وابسته به سازمان ملل متحد ،در سال ۱۹۹۴ ا سامی **پانصد و شش** نفر از ایرانیان راکه **مفقود الاثر**

مجله ایران فردا شماره ۶۸ سال ۷۸و شماره ۷۲ ، سال ۷۹ .
گزارش های سالیانه واطلاعیه های سازما ن عفوبین الملل ، سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷.
روزنامه خرداد ٤ آبانماه ۷۸(۲۶ اکتر ۹۹)و ۱۱ آبانماه ۷۸ (۳نوامبر۹۹) .
روزنامه ایران ، ۱۰ آبان ۱۳۷۸.
کتاب " تاریک خانه اشباح " بقلم اکبر گنجی ، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸ ،تهران
گزارش وزارت خارجه آمریکا در باره شرایط حقوق بشردرایران ،درسال ۱۹۹٤ و ۱۹۹۶
نشریه کیهان ، چاپ لندن ، شماره ۸۰۲ ، ۲۵ فروردین ۱۳۷۹ (۱۳ آوریل ۲۰۰۰)

ترور وکیل دادگستری ، ادامهٔ قتلهای زنجیرهای

بنابر اخبار منتشره آقای **محمدرضا صفائی** وکیل دادگستری و مشاور حقوقیِ جمعی از کارگران و کارمندان در تاریخ ۲۷ تیرماه جاری، مورد سوء قصد دو نفر موتور سوار قرار گرفت و در پی شلیک چند گلوله به قتل رسید . لازم به یادآوری است که آقای صفائی نقش فعالی در برگزاری سالگرد تظاهرات ۱۸ تیر و تظاهرات کارگری ۲۵ تیر ماه داشته است.

حوادث سالهای اخیر در ارتباط با قتلهای زنجیره ای، و نوع برخورد دستگاه امنیتی و قضائی رژیم با خانوادهٔ قربانیان و نحوهٔ رسیدگی به پرونده ها نشان می دهد که این ترور نیز یکی از حلقه های قتلهای زنجیره ای بشمار می رود .

با توجه به وضعیت موجود در ایران، ما خواستار اعزام یک هیئت بین المللی بی طرف به ایران جهت رسیدگی به پروندههای قتلهای زنجیره ای هستیم.

ما ضمن محکوم کردن قتل آقای محمدرضا صفائی وکیل دادگستری، اسامی بخشی از قربانیان قتلهای زنجیره ای را که شامل طیف های گوناگون است، در اختیار عموم می گذاریم.

۱ـ دکترکاظم سامی دبیرکل جاما در ۳۰ آبان ۱۳۶۸ در تهران بدست مامورین امنیتی در محل کار خویش و در برابر همسرش باضربات چاقو به قتل رسید .

۲ ـ سید خسرو بشارتی در پائیز ۱۳۶۹ در جادهٔ ' کن تهران' با شلیک چند گلوله به قتل رسید .

۳ـ علی اکبر سعیدی سیرجانی نویسنده ، استاد دانشگاه ومحقق تاریخ در ٦ آذر ۱۳۷۳ توسط ماموران وزارت اطلاعات با شیاف پتاسیم به قتل رسید . آقای سیرجانی در سال ۱۳۷۲ در اعتراض به سانسور در ایران نامه هایی انتقادی خطاب به خامنه ای، رفسنجانی و سایر مقامات حکومتی نوشت.

٤ـ مهندس حسین برازنده از فعالین ملی مذهبی در ۱۳ دی ۱۳۷۳ در مشهد پس از خروج از جلسهٔ تفسیر قرآن ربوده و روز بعد جنازهٔ وی در خیابان فلسیطن مشهد کشف شد .

۵ ـ دکتر تفتی به همراه همسر و دو فرزندش در سال ۱۳۷۲ در خیابان پاسداران تهران ترور شدند .

٦ـ دکتر شمس الدین امیرعلائی از رهبران جبههٔ ملی در مرداد ۱۳۷۳ در یک تصادف ساختگی در تهران کشته شد .

۷ ـ احمد میرعلایی نویسنده ومترجم از فعالین کانون نویسندگان ایران به علت امضاء متن ۱۳٤ نفری 'ما نویسنده ایم' ، اعتراض به شکنجه وقتل علی اکبر سعیدی سیرجانی و توضیح وضعیت سانسور وسرکوب در ایران به' وی اس نایپول' نویسندهٔ کتاب 'هند ، تمدنِ مجروح ' در ۲ آبان

۱۳۷٤ در اصفهان با تزریق آمپول پتاسیم به قتل رسید .

۸ ـ **دکتر غفار حسینی** از فعالین کانون نویسندگان ایران در ۲۰ آبان ۱۳۷۵ با تزریق آمپول پتاسیم در منزل مسکونی اش در تهران به قتل رسید . غفار حسینی از امضاء کنندگان متن ۱۳٤ نفری " ما نویسنده ایم" و از مخالفین سفر دستجمعی نویسندگان به ارمنستان بود . وی به بقیه نویسندگان گفته بود همهٔ شما را با اتوبوس به دره خواهند انداخت. پیش بینی نامبرده دقیق بود و وزارت اطلاعات می خواست در گردنهٔ حیران، کلیه نویسندگان عازم به جمهوری ارمنستان را در یک حادثهٔ ساختگی رانندگی نابود کند .

۹ ـ **دکتر احمد تفضلی** نویسنده، مترجم و متخصص زبان پهلوی در ۲٤ دی ۱۳۷۵ در تهران جمجمه اش را شکسته اورا به قتل رساندند .

۱۰ ـ **ابراهیم زال زاده** ناشر و سردبیر نشریه معیار در ۵ اسفند ۱۳۷۵ پس از ربوده شدن با ضربات چاقو به قتل رسیده وجنازهٔ نامبرده در فروردین ۱۳۷٦ کشف شد .

۱۱ ـ **ملا محمد ربیعی** امام‌جمعه اهل سنت کرمانشاه در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۷۵ با تزریق امپول پتاسیم به قتل رسید .

۱۲ - **استاد فاروق فرساد** از همکاران علامه احمد مفتی‌زاده در ۲۷ بهمن ۱۳۷٤ در سقز با تزریق آمپول پتاسیم به قتل رسید .

۱۳- **دکتر احمد میرین صیاد** اندیشمند بلوچ در بهمن ۱۳۷٤ هنگام بازگشت از دوبی در فرودگاه ربوده‌شد و جسدش در فلکه میناب بندرعباس پیدا شد .

۱٤- **دکتر عبدالعزیز بجد** استاد دانشگاه که در سال ۱۳۷۵ در زاهدان به قتل رسید . ایشان از روشنفکران اهل سنت بود که به سریال تلویزیونی امام علی انتقاد کرده بود .

۱۵- **حسین شریفی** ناظر انتخابات مجلس پنجم از کرج که با گزارش خود باعث ابطال انتخابات شد در ۲٦ فروردین ۱۳۷۵ در کرج ترور شد .

۱٦- **منوچهر صانعی** پناهنده‌ای که از خارج از کشور بازگشته بود و در شناسایی اسناد تاریخ معاصر کار می‌کرد . نامبرده در ۲۸ بهمن ۱۳۷۵ در تهران ترور شد .

۱۷- **فیروزه کلانتری** همسر منوچهر صانعی پناهنده‌ای که از خارج از کشور بازگشته بود و در شناسایی اسناد تاریخ معاصر کار می‌کرد . وی در ۲۸ بهمن ۱۳۷۵ در تهران ترور شد .

۱۸- **جوادصفّار** زندانی سیاسی آزاد شده در شهریور ۱۳۷۵ در مشهد ربوده و کشته شد .

۱۹- **جلال مبین‌زاده** زندانی سیاسی آزاد شده در ۱۱ دی ۱۳۷۵ در مشهد ربوده و کشته شد .

۲۰- **زهرا افتخاری** زندانی سیاسی آزاد شده در آذر ۱۳۷۵ در مشهد ربوده و سپس کشته شد .

مشهد ربوده و سپس کشته شد .

۲۲- امیر غفوری زندانی سیاسی آزاد شده (۱۳۷۰-۱۳۶۰) در ۲ بهمن ۱۳۷۵ در مشهد ربوده و سپس کشته شد .

۲۳- سید محمود میدانی زندانی سیاسی آزاد شده (۱۳۷۰-۱۳۶۰) در ۲۳ فروردین ۱۳۷۶ در مشهد ربوده و کشته شد .

۲٤- افتخارالسادات برقعی ۳۱ ساله دبیر دبیرستانهای قم در ۱٦ اسفند ۱۳۷٤ ، ابتداء اورا خفه کرده و سپس جسد وی را با مواد شیمیایی سوزاندند .

۲۵- کشیش مهدی دیباج در مرداد ۱۳۷۳ با ضربات چاقو در تهران به قتل رسید .

۲٦- کشیش طاطهوس میکائیلیان در مرداد ۱۳۷۳ با ضربات چاقو در تهران به قتل رسید .

۲۷- کشیش هاپیک هوسپیان مهر در مرداد ۱۳۷۳ با ضربات چاقو در کرج به قتل رسید .

۲۸- کشیش محمد باقر یوسفی در مهر ۱۳۷٤ در جنگلهای ساری حلق‌آویز گردید .

۲۹- حسین شاه‌جمالی مسلمانی که مسیحی شده‌بود در مرداد ۱۳۷۳ به قتل رسید .

۳۰- حسین سرشار خواننده اپرا به جرم رابطه با علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی در ۲۵ بهمن ۱۳۷٦ در تصادف ساختگی در آبادان کشته شد .

۳۱- فرزینه مقصودلو پناهنده‌ای که از انگلستان به ایران بازگشته بود در اول آبان ۱۳۷۵ در گرگان با ضربات چاقو به قتل رسید .

۳۲- شبنم حسینی خواهرزاده فرزینه مقصودلو به همراه وی در اول آبان ۱۳۷۵ در گرگان به قتل رسید .

۳۳- رستمی همدانیان از اعضای سازمان اتحاد برای دمکراسی (از همکاران پیروز دوانی) در شهریور ۱۳۷۷ در همدان ربوده و به قتل رسید .

۳٤- پیروز دوانی ناشر و دبیر کل سازمان اتحاد برای دمکراسی در ۳ شهریور ۱۳۷۷ در تهران ربوده شده و به قتل رسید .

۳۵- حمید حاجی‌زاده معلم، شاعر و هوادار جبهه ملی در ۳۱ شهریور ۱۳۷۷ در کرمان با ضربات چاقو به قتل رسید .

۳٦- کارون حاجی‌زاده (۹ ساله) فرزند حمید حاجی‌زاده به همراه پدر در ۳۱ شهریور ۱۳۷۷ به قتل رسید .

۳۷- دکتر مجید شریف نویسنده، مترجم و همکار نشریهٔ ایران فردا در ۲۸ آبان ۱۳۷۷ با تزریق آمپول پتاسیم در تهران به قتل رسید .

38- داریوش فروهر ، دبیرکل حزب ملت ایران ، در 30 آبان 1337، با ضربات چاقو در منزلش در تهران بقتل رسید.

۳۹ـ پروانهٔ اسکندری عضو رهبری حزب ملت ایران در ۳۰ آبان ۱۳۷۷ با ضربات چاقو در تهران به قتل رسید .

٤٠ـ محمد مختاری نویسنده، منتقد ، عضو کانون نویسندگان و از تهیه کنندگان و امضاء کنندگان متن ۱۳٤ نفری " ما نویسنده ایم" ، در ۱۲ آذر ۱۳۷۷ در تهران ربوده شد و سپس به قتل رسید .

٤١- محمد جعفر پوینده نویسنده، مترجم، عضو کانون نویسندگان از تهیه کنندگان و امضاء کنندگان متن ۱۳٤ نفری " ما نویسنده ایم" ، در ۱۸ آذر ۱۳۷۷ در تهران ربوده شد وسپس به قتل رسید .

٤۲- دکتر شیخ محمد ضیایی امام جمعه اهل سنت بندرعباس در دی ماه ۱۳۷۷ به قتل رسید .

٤۳- دکتر پرویز خاکسار متخصص قلب بیمارستان امام سجاد ، در ۲۳ دی ۱۳۷۷ در تهران به قتل رسید .

٤٤- شاهپور زندنیا وکیل دادگستری در تهران کشته شد .

٤٥- حامد مسیحا دانشجوی راه و ساختمان در ۲۵ شهریور ۱۳۷۸ در مشهد به قتل رسید .

٤٦- رضا ضیایی‌نیا همکار نشریه کارنامه شاعر در ٤ بهمن ۱۳۷۸ در تهران به قتل رسید .

٤۷- هادی تقی‌زاده شاعر و همکار انتشارات شهرقصه در ٤ بهمن ۱۳۷۸ در تهران به قتل رسید .

٤۸- زهره ایزدی دانشجوی رشتهٔ پزشکیِ دانشگاه ملی ، اهل آباده به علت فعالیت سیاسی در سال ۱۳۷۳ در تهران به قتل رسید .

٤۹- انور صمدیان کتابفروش و ناشر در خیابان ولی‌عصر ، در تهران به قتل رسید .

٥۰- غلام‌علی پیشه‌کلا از کارگران فعال در کارخانه نساجی قائم‌شهر در قائم شهر به قتل رسید .

٥۱- مازیار علیپور از فعالان جنبش دانشجویی در مازندران به قتل رسید .

٥۲- سیامک سنجری در آبان ۱۳۷۵ در تهران با ضربات چاقو به قتل رسید .

٥۳- فاطمه قائم‌مقامی مهماندار هواپیما در زمستان ۱۳۷٦ در تهران به قتل رسید .

٥٤- مهدی خانی پور دانشجوی رشتهٔ بهداشت در ۳۰ دیماه ۱۳۷۸ در سبزوار با ضربات چاقو به قتل رسید .

٥٥ ـ دکتر فریدون فروهری در اسفند ۱۳۷۸ در تهران کشته شد .

۵۷ـ رحمت الله داداشی در ۲۶ مهرماه ۱۳۷۹ در ' شهر دندی' از توابع زنجان به قتل رسید . ایشان مُعممی بود که با شغل رانندگی امرار معاش میکرد . نامبرده کاندیدای شورای شهر زنجان و کاندیدای دورهٔ ششم مجلس شورای اسلامی از حوزهٔ انتخاباتی ' ماه نشان' بود .

۵۸ـ حاج قاسم شفیعی در بهمن ۱۳۷۸ در شهر ری ترور شد .

۵۹ـ شمس الدین کیانی طلبهٔ هیجده سالهٔ پیرجندیِ اهل سنت در زاهدان، در فروردین ۱۳۷۹ زنده در آتش بنزین سوزانده شد .

۶۰ـ مجتبی مهراسبی در سال ۱۳۷۵ در شهر ری با شلیک ده گلوله به قتل رسید .

۶۱ـ مریم متقی در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۷۷ در شهر ری ترور شد .

۶۲ـ دکتر معصومهٔ مصدق را در ٤ اردیبهشت ۱۳۷۷ در تهران با طناب خفه کردند .

۶۳ـ پُرفسور نوری در زمستان ۱۳۷۸ در یکی از دانشگاههای تهران به قتل رسید . نامبرده را در کنار استخر دانشگاه خفه کردند .

٦٤ـ دکتر جمشید پرتوی، متخصص قلب و پزشک احمد خمینی در ۱۰ دی ۱۳۷۷ درتهران و در محل مسکونی خویش به قتل رسید .

۶۵ـ دکتر فلاح یزدی، پزشک آقای شیخ حسینعلی منتظری، در زمستان ۱۳۷۷ در حضور خانواده اش به قتل رسید .

٦٦ـ دکتر فیروز نیما در فروردین ۱۳۷۸ در تهران با ضربات چاقو در مطبش کشته شد .

٦٧ـ حاج حسین فتاح پور در آبان ۱۳۷۸ در تهران با شلیک چند گلوله ترور شد .

٦٨ـ دکتر محمد تقی زهتابی، مورخ و زبان شناسِ آذری در دیماه ۱۳۷۷ به قتل رسید .

٦٩ـ سعید قیدی از پرسنل نیروی هوایی که در سال ۱۳۷۸ در سعادت آباد تهران با ضربات چاقو به قتل رسید .

۷۰ـ مهندس کریم جلّی و همسرش **فاطمهٔ امامی** در ۲۶ دی ۱۳۷۷ در تهران به قتل رسیدند .

۷۱ـ مهندس جواد امامی کارشناس دادگستری و همسرش **سونیا آل یاسین** در ۲۵ دی ۱۳۷۷ در تهران و در منزل مسکونی خود با ضربات چاقو به قتل رسیدند .

۷۲ـ دکتر سید ابراهیم بیضائی که در تابستان ۱۳٦٦ در اصفهان به قتل رسید .

۷۳ـ دکتر جواد سرخوش که در اصفهان به قتل رسید . ایشان در کمک به خانواده های زندانیان سیاسی فعال بود .

۷٤ـ دکتر مسعوده تفضلی .

۷۵ـ آقای توتونچی از تجار تهران .

۷۶ـ **افشین شعبانیان** قهرمان دوی ماراتن ایران در ۲۲ دی ۱۳۸۰ در رامسر به قتل رسید .

۷۷ـ **کشتار ۲۶ نفر از زائران** حرم امام رضا در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۷۳ (روز عاشورا) توسط انفجار یک بمب که به گروههای مخالف نسبت داده بودند .

کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران ـسوئد
۱۰مرداد ۱۳۸۱ برابر با ۱ آگوست ۲۰۰۲
defakomite©yahoo.se

داریوش فروهر را از زمان مصدق ، می شناختم، اما در آنزمان با ایشان ارتباطی نداشتم. او درآنزمان، بخاطرمخالفت حزب توده با مصدق،همچنین سر سپرد گی حزب توده به شوروی، از آن حزب متنفر بود و حتی در تظاهرات با اعضا و هواداران حزب توده درگیر می شد. تنفر او نسبت به حزب توده بحدی بود که هر جریان " چپ " را " توده ای و وابسته به بیگانه" تلقی میکرد. در زمان رژیم شاه ، چندین بار به زندان افتاد و در زندان با عده ای از مبارزین انقلابی "چپ مستقل" آشنا شد، و در نتیجه، تحول بزرگی در افکارش روی داد. داریوش فروهر مدتی وزیر کار در کابینه دولت موقت بازرگان بود. در آنزمان با او و دکتر سامی در ایران ملاقات کردم .موقعی که داریوش فروهر از همکاری با رژیم امتناع ورزید، چند مرتبه ، با او در فرانکفورت(آلمان) ملاقات داشتم .

داریوش فروهر و دکتر سامی ، شجاعانه نظریات انتقادی خود را درباره سیاستهای انحرافی رژیم مطرح میکردند. بهمین علت ، هر دونفر بطرز فجیعی توسط مزدوران رژیم بقتل رسیدند.یادشان گرامی باد.

تیمســار دریادار احمد مدنی همزمان با تشکیل دولت موقت مسئولیت استانداری خوزستان را بر عهده گرفت. در اینجا ضمن گزارش عملکردهای خود، ناهنجاری‌هایی که در جریان رژیم خمینی با آن روبرو شده بود را ذکر می‌کند. این گزارش با امضای شــخص خود تدوین شده که نسخه‌ای از آن را در اختیارم قرار داد که در اینجا نشر می‌یابد.

نقش دریادار احمد مدنی در جمهوری اسلامی، بقلم خودش

ناز پرورد تنعّم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

آنچه در خوزستان گذشت:

از همان واپسین روزهای بهمن ماه ۱۳۵۷/- و نخستین روزهای برپائی انقلاب ملت، انقلاب در دو سیمای جدای از هم که یکی در راه بود و دیگری در کجراهه، پیش می رفت و در چنان حال و هوائی مجال پر و بال گشودن فرصت طلبان انقلابی نما و سوداگران دین و مزدوران وطن فروش فراهم آمده بود و جالب آنکه چنین مزدوران و وطن فروشان و انقلابی نماهای نوخاسته و سوداگران دینی، خیلی پر جوش و پر خروش تر از مسلمانان دین باور و انقلابیون راستین و ایران خواهان مردم دوست، خودرا آراسته بودند و می کوشیدند تا در سوی سود و سودای خویش آب را گل آلود کنند و ماهی بگیرند و از جمله کجراهه پیمودن هاشان نغمه های شوم و زیان بار جدائی طلبی زیر پوشش فریبای خود مختاری بود که در گوشه و کنار کشور بویژه در خوزستان و بلوچستان طنین انداز گردیده و سپس به یکی دو جای دیگر نیز کشانیده شده بود.

در آغاز انقلاب هم مسئولیت سنگین وزارت دفاع ملّی را که بیش از هر نهاد دیگری زیان دیده و درهم ریخته بود بر عهده داشتم و هم می بایست نیروی دریائی و کشتی رانی کشوری را سرپرستی می کردم و افزون بر آنها بار مسئولیت های فرعی و کناری دیگری را نیز بردوش می کشیدم، از آنروی در نخستین روزهای پس از انقلاب راهی بلوچستان شدم، ناگفته نگذارم آشنائی و شناخت همه جانبه ام از خوزستان و بلوچستان به سال های پیش از انقلاب برمی گشت و در هر دو استان مزبور دوستان بسیاری فراهم آورده بودم. در بلوچستان افزون بر تدریس در دانشگاه بلوچستان و کمک در بنیادگذاری دانشکده علوم دریائی کشوری، بدیگر کارهای اجتماعی نیز می پرداختم و کم کم با هموطنان بلوچ انس و الفتی ریشه دار و پایرجا بهم رسانیده بودم بویژه در میان روحانیون مسلمانان سنّی مذهب منطقه دوستانم فراوان بودند و والاترین و برجسته ترین آنان شادروان مولوی عبدالعزیز بود که وارستگی و دانش و پارسائی اش مورد پذیرش همگان بود و بهمین مناسبت در سراسر بلوچستان و بخشی از پاکستان و افغانستان یاران سرسپرده فراوانی داشت و نفوذ کلامش فراگیر بود و اورا انسانی شریف و پارسا و بلند نظر و بزرگوار و ایران دوست یافته بودم و ملایمت طبع و مهربانی و آزادگی اش همه را به سویش کشانیده بود.

همینکه به بلوچستان درآمدم بدیدارش شتافتم و از وی درخواست کردم که در بازدید از شهرها و شهرک های استان همراهی ام کند و در پیکار علیه مزدورانی که نغمه شوم جدائی طلبی را ساز کرده اند یاری ام دهد و او هم باروئی گشاده پذیرای کمک و همگامی گردید و همراهم شد و بامم به همه جای بلوچستان سفر کردیم و هموطنان مهربان بلوچ را در جریان بد آموزی های بد خواهان قرار دادیم و آنها هم چون رنگی در سخن ندیدند گفتارمان بر دلشان نشست و پذیرای سخن مان شدند و پس از دیدار سراسر استان و آرام بخشی به همه جای آن، همراه شادروان مولوی عبدالعزیز به زاهدان برگشتم و درست است که دوستی های پیشینه دارم با هموطنان بلوچ و

همگامی ها و یاری های با صفای آنان کار ساز آرام بخشی ها شد با اینهمه، چنانچه همکاریهای خردمندانه و ارزشمند بزرگوار مردی همچون شادروان مولوی عبدالعزیز نمی بود چنان موفقیت های درخشانی بدست نمی آمد.

خوزستان پرآشوب:

هر دو سازمان نیروی دریائی و کشتی رانی کشوری در خوزستان پایگاهها و ادارات وابسته ای داشتند که می بایست بدانها سر می زدم و از آنروی، پیش از پذیرش استانداری خوزستان، پی در پی بدانجا می رفتم تا از پایگاهها و ادارات وابسته بدو سازمان مزبور دیدن کنم. در خلال بازدیدهای مزبور دریافته بودم که اوضاع خوزستان نا آرام و پُر آشوب است و ویرانگران برون مرزی و مزدوران درون مرزی پیگیرانه در تلاش اند که خوزستان را از ایران جدا سازند و نغمه های گوش خراش و شوم جمهوری عربستان را ساز کرده اند.

در این هنگام خوزستان بحدی بی در و پیکر گردیده بود که به گمان در نمی آمد و هرکس آهنگ جدائی افکن خودش را می نواخت و بیگانه هم به بهره برداری از چنان آشفته بازاری پرداخته بود، برای نمونه ژرژ حبش بدون هیچگونه مانع و دردسری آزادانه بدانجا سفر می کرد و به سخنرانی و آشوب و تفرقه پراکنی می پرداخت و چون هنوز یاسر عرفات مورد محبت آیت اله خمینی بود و از کمک های مالی بی دریغ و بسیارش بهره مند می گردید، این بود که پس از آمدنش به تهران سفری هم به خوزستان کرد و به گشایش کنسول گری فلسطین پرداخت، آنچنان کنسول گری که همچون سفارت خانه و حتی با عظمت تر از آن می نمود. تا گفته نگذارم هنگام ورود یاسر عرفات به خوزستان انبوهی از مردم به پیشبازش درآمدند و هنگام استقبال از وی به شعارهای تفرقه انگیز و جدائی افکن خود پرداختند و از جمهوری عربی خوزستان دم زدند. در گرماگرم چنان روزگارانی شایع شده بود که می خواهند فلسطینی ها را به خوزستان کوچ دهند و ماندگار گردانند و منطقه را فلسطینی نشین کنند و طلایه آنهم پدیدار گردیده بود و نغمه های شوم جدائی طلبی زیر پوشش فریبای خود مختاری هم که افزون بر بیگانگان سوداگر، تندروان چپ نمای درون مرزی نیز سنگ آنرا بسینه می زدند، سراسر خوزستان را فرا گرفته و همه جا طنین انداز بود.

در چنین دوران پرآشوبی، خوزستان بی سر و سامان بود و استانداری که کارائی داشته باشد و بار مسئولیت را بردوش بکشد نداشت و سازمانهای اداری و اجرائی سر در گم بودند و هیچ کاری از پیش نمی رفت و در و پیکر خوزستان هم بر روی بیگانگان سوداگر و ویرانگر باز بود و هیچگونه مانعی بر سر راهشان وجود نمیداشت و سیمای نکبت بار و پر گزند تسلیم در برابر هرچه پیش آید خوش آید، در همه جای استان چهره زشت و شوم و زیان بار خودرا به نمود و نمایش گذارده بود.

چون وخامت اوضاع خوزستان را روز افزون می دیدم پی در پی، از شادروان مهندس بازرگان درخواست میکردم که هرچه زودتر، استاندار کاردان و قاطع و کارساز و دلاوری که آشنای به منطقه نیز باشد به خوزستان بفرستد وگرنه روزهای چاره سازی و چاره گری سپری خواهد شد، ولی با وجود تلاش های شادروان مهندس

بازرگان هیچ کس زیر بار نمی رفت و پذیرای استانداری خوزستان نمی شد زیرا گرفتاریهـای منطقه بسیار بود و پریشانیها و بی سر و سامانیها همچنان افزون تر می گردید و وخیم تر می شد.

به مجرد آنکه از وزارت دفاع ملّی کناره گرفتم تا وقت بیشتری در پرداختن به نیروی دریائی و کشتی رانی کشوری داشته باشم، شادروان مهندس بازرگان فرصت را مناسب دانست و خواست کـه بـا پذیـرش اسـتانداری خوزستان، بدون درنگ راهی استان مزبور بشوم و چون می دانستم که اکنون هنگام فداکاری و از خود گذشتگی در راه وطن و ادای دین به وطن و ملت است، پذیرای پیشنهاد شدم و به مسئولیت بسیار سنگین و پر مخاطره مزبـور گردن نهادم.

همه جا به استقبال خطر:

همینکه چنان مسئولیت پر مخاطره و پر دردسری را پذیرفتم، برخی از دوسـتان و نزدیکـانم شـدیداً سـرزنشـم کردند و از پذیرش چنان مسئولیت پرمخاطره، و سنگین و سهمگینی بر حذرم داشتند و چنین گفتند:

. . . . . خوزستان دام بلائی است که مافیای مذهبی نما قرا راهت نهاده است و می خواهد بدین وسیله بد نامت کند و به انزوایت بکشاند، زیرا سامان یابی خوزستان در گیر آتشه آشوب و شورش و پریشانی بویژه که بیگانه آتش افروز آنست و زیر کاسه نیم کاسه ای قرار دارد، کار آسانی نیست و فتنه انگیزی ها تفرقـه پراکنی ها و جدائی طلبی ها هم به بند نخواهد آمد و با نصیحت و نرمـش و صـلاح اندیشـی بـه آرامـش روی نخواهد نهاد و دستی نیرومند و قاطع و بی پروا و برنا و کارساز را مـی طلبـد و تنـدی و چـابکی و دلیری می خواهد تا سامانی پیدا کند و بی گمان، چنان دلاوری ها و قاطعیت ها و چاره گری هائی هـم رویا روئیهای خصمانه فراوان و بی امانی را بدنبال خواهد داشت و احتمـالاً کشت و کشتاری در پی، چه آنکه دشمنان ایران و ایرانی کـه از دیرزمـان، خـواب آشـفته جدائی خوزسـتان از ایـران را در سـر پرورانیده اند اکنون که به لانه زنبوری دست یافته اند و سوراخ دعائی پیدا کرده انـد تـا آشـفته خـواب خودرا تعبیر کنند، به آسانی سر فرود نخواهند آورد و دست بردار معرکه نخواهند شد.

از سوی دیگر حال بد خواهان و دشمنان و تنگ نظران نیز چنان است که همه خوبی هائی را که انجـام داده و خواهی داد، فراموش می کنند و بدنبال نقاط ضعف تو می روند و آنرا بـزرگ مـی گردانند و نـیز بهانه ای بدست بد خواهان و حسودان و تنگ نظران خواهی داد تا در فراخ نای تهمت پراکـنی و دروغ پردازی و ناروا‌گوئی تازش ها کنند و در چنان کجراهه ای تا آنجا پیش روند که ترا لجن مال گردانند و با ترورهای سیاسی بی امان خویش بد نامت نمایند بدین برنامه و امید که بدنبال آن، دل زده و افسـرده و دل سرد شوی و از پهنه تلاش و پیکار و مبارزه روی بگردانی و به گوشه گیری و انزوا روی نهی. . .

پاسخ من:

بدوستان و آشنایان مزبور پاسخ دادم که پذیرش و مقبولیت ملّی و اعتبار و نیرو و آزمون خودرا برای آن نگاه نداشته ام که با خودم بگور ببرم و از پذیرش مسئولیت، هرچند پر مخاطره، هراسی ندارم و اعتبار و آبرو و مقبولیتی را که بدست آورده ام و نیرو و آزمونی را که از آن برخوردارم، هرگاه بدانم که در لحظات حساس تاریخ کشورمان می تواند چاره ساز نا بسامانیهای کشورم و پریشان روزگاری های هموطنانم گردد و داروئی اثر بخش و درمان آفرین از آب در آید آنرا بکار خواهم گرفت و در راه نجات ملت و کشورم به هزینه در خواهم آورد.

انسان آگاه و مسئول بدانگونه نیست که از نام و ننگ بهراسد بلکه هرگاه احساس مسئولیت و ادای وظیفه ای بنماید فارغ و بی اعتنا از هرگونه تهمت پراکنی و دروغ بندی و ناروا گوئی حسودان و فرومایگان و دشمنان و تنگ نظران، به تلاش می آغازد و در هر راهی که پیمودنش را چاره ساز و چاره گر پریشان روزگاریها ببیند، گام می نهد.

از آنروی، به خوزستان رفتم و در چنان روزگاران پرآشوب سخت و تلخی خودم را سپر بلا قرار دادم تا وظیفه و دینی را که در برابر ملت و کشورم دارم بانجام برسانم.

فرصت طلب ها:

در آغاز ورودم به خوزستان نخست با چهره های گوناگون و جوراجوری روبرو می شدم و چنان دیدارهائی در نخستین ماه ورودم ادامه داشت ولی چون انبوهی از آنان فرصت طلب های سود جوی انقلابی نما و میراث خوار انقلاب بودند و دین هم دکانی برای چنان تبهکاران دین فروشی شده بود، هیچگونه اقبالی بدانان نکردم و روئی بدانان ننمودم، این بود که در برابرم ایستادند و به کار شکنی پرداختند و هنوز هم برخی شان در ارکان حکومت و نهادها و مجلس و صف روحانی نماها، جای دارند و در گرداب زشت کاری و تبهکاری خویش غوطه ورند.

از لحاظ سیاسی نیز منحرفان و بیگانه پرستان درون مرزی ضمن همکاری و همگامی با ویران گران برون مرزی و آنهم با دستاویز قرینای خود مختاری و زیر عنوان نادرست خلق عربی که هیچگونه پیوستگی با هموطنان عرب زبان خوزستان مان نمیداشت، به سوی جدائی خوزستان از ایران می رفتند.

در این جا بجاست یادآور شوم که هموطنان عرب خوزستانی مان در شمار ایرانیان ایران دوست و فداکارند و در گذشت روزگاران دور و دراز تاریخ، همیشه چنین ویژگی را از خود نشان داده اند و هیچ گاه از وطن دوستی و ایران خواهی دست برنداشته اند و من از گذشته های دور دوران زندگی ام همواره برخوردار از محبت ها و دوستی های باصفای بسیاری از آنان بوده ام و پیوندهای دوستی ریشه دار و پایداری با آنان داشته و دارم. جمعی که زیر پوشش دروغین خلق عرب، بدنبال جدائی خوزستان می رفتند، کسان دیگری بودند.

افسانه کشتار خلق عرب:

بدنبال گامهائی که برداشته بودم و همچنان دنبال میشد محبوبیتم نزد هموطنان خوزستانی روز افزون بود و بهر میزان که گسترش می پذیرفت همپای آن آتش کینه و ستیز میراث خواران انقلاب و در رأس آنان دار و دسته وابسته به حزب جمهوری اسلامی افروخته تر می گردید و روزی نمی گذشت که روزنامه های وابسته بدین جمع بویژه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان تهمتی علیه من نیافرینند و به نشریات خودشان در نیاورند و شگفت آنکه تندروان چپ نما نیز هماهنگ و همخوانشان گردیده بودند و هیزم بیار آتش چنان آتش افروزانی بودند و افسانه کشتار مردم خوزستان بویژه خلق عرب هم در شمار همان تهمت ها و دروغ هائی بود که این گروه و همگامانشان خلق کردند و پیوسته از آن گفتند و در روزنامه های خود پی در پی نوشتند تا جا بیفتد و به باور مردم زود باور بیانجامد.

در پنج شورش و آشوب جدائی طلب منطقه که بیگانگان برنامه ریز و برنامه گزار اصلی چنان شورش ها و جدائی خواستن هائی بودند و مزدوران درون مرزی شان هم هیزم بیار آتش شورش و جدائی طلبی، جمع جان باختگان چهل و نه نفر برآورد شد و از این چهل و نه نفر هیجده نفرشان از جمع نیروهای دفاع کننده خودی بودند و سی و یک نفرشان از شمار مزدوران و بیگانگان مهاجم و دشمن.

در گرماگرم آشوب و گرفتاری خوزستان، در بندر لنگه که جمعیت آن نزدیک به هفت هزار نفر بود و ماندگارانش را مسلمانان شیعه و سُنی تشکیل میدادند و هر یک از این دو می کوشیدند که شهردار شهر وابسته به جمع خودشان باشد و بدنبال آن کارشان به زد و خورد کشید، در چنان جدال و زد و خوردی نزدیک به صد نفر جان خودرا باختند ولی صدای آن در نیامد و حتی در رسانه های گروهی و صدا و سیمای کشور هم بازتابی پیدا نکرد ولی در اُستان نزدیک به چهار میلیون نفری خوزستان و طی ده ماه دوران استانداریم و رویاروئی با آنهمه شورش و آشوب و آتش افروزی و فتنه انگیزی، همین که چهل و نه نفر از خودی و بیگانه و به سخن دیگر، از شمار دوستان و دشمنان جان خودرا باختند بی امان از آن سخن رفت و داستانها پیرامونش آفریده و ساخته شد و هنوز هم داستان آن پایان نپذیرفته و هر روز به گفته و نوشته در می آید و تعداد کشته شدگان هم افسانه وار بالا رفته و اکنون به صدها هزار نفر رسیده است و شاید کم کم به میلیون نفر هم برسد.

بهر روی، آنچه را که در خوزستان بانجام رسانیدم از درخشان ترین برگهای زندگی نامه ام میباشد و ناگزیر باید از خودم بگویم و ببالم که توانستم در سایه مدیریت و کارائی و خردمندی و نیز همکاری و همخوانی هموطنان ایران خواه و مردم دوست خوزستانی و یاری همکاران از خود گذشته و فرزانه ام، هم به امر خوزستان سامان بدهم و از پریشانی وارهانم، هم از کشتار ناروای هموطنانم پیش گیری کنم و هم آنکه خوزستان را در کنار و در آغوش وطن نگ دارم و هرگاه در منطقه نمی بودم دهها هزار نفر به ناروائی کشته میشدند و خوزستان نیز در آتش جدائی و بی سروسامانی می سوخت و بدنبال آن به ملت و کشورم زیان های جبران ناپذیری وارد می آمد و مردم بی گناه بسیاری بناروائی جان خودرا از دست می دادند و شاید هم اکنون اندوه و حسرت از دست دادن خوزستان را می داشتیم.

چون در برابر توطئه جهانخواران تفرقه انداز و پادوهای درون مرزی و برون مـرزی آنـان و مـزدوران جدائی طلب که میکوشیدند با دسیسه های رنگارنگ و فریبنده و سخنان فریبای خودشان خوزستان را از ایران جدا کنند، همچون کوهی استوار و پابرجا ایستادم و از هیچ جمعی هرچند انبوه و نیرومند نهراسیدم و هیچ تهدیدی هرچند بر جانم که آنروزها بسیار بود، مرا بیمناک و دو دل ننمود و نهراسانید، این بود که لبه تیز تیغ تهمت آفرینی و دروغ بندی و ناروا‌گوئی میراث خواران انقلاب و مزدوران و همگامانشان به سویم سرازیر شد و هنوز هم چنان جمعی در کجراهه تهمت آفرینی و دروغ بندی و ناروا گوئی خویش سرا زیرند و از کشتار خوزستان داد سخن میدهند و دام می گسترانند و شماری چند از هموطنان برون مرزی نیز همصدا و هم آوازشان گردیده اند.

چند چهره ها:

در بازی های سیاسی، هراز گاهی بازیگران دو چهره و چند چهره، آنگونه بازیگری هائی داشته اند که حتی برای استادان خودشان نیز شگفتی آفریده اند و این چنین بازیگرانی با اینگونه ویژگی هائی در شورش های جدائی طلب خوزستان میدان داری می کردند.

روزی که قرار بود با دست اندر کاری و رهبری همین گروه، شورش بزرگ و فراگیر خوزستان برپا شود و سقوط خوزستان را ببار آورد و بدنبال چنان برنامه ریزی و برنامه گزاری خانمان سوز و خانمان برافکنی، نخست شورش بزرگ و دامنه دار مزبور از آبادان و خرمشهر و اهواز آغاز گردید و قرار بود برق آسا سراسر استان را بپوشاند و خوزستان را به سقوط و جدائی بکشاند، بلادرنگ به رویارویی برخاستم و شخصاً رهبری عملیات و مقابلگی با فتنه انگیزان و شورشیان جدائی طلب را بر عهده گرفتم و در صف مدافعان و پیشاپیش آنان به حرکت درآمدم و پس از آنکه در اهواز و آبادان و خرمشهر و آنهم با کمترین تلفاتی شورش را فرو نشانیدم، آنگاه به دزفول و دیگر شهرهای خوزستان رفتم و بعد از آرام بخشی به سراسر استان در فرجام کار، نزدیک به صد نفر از کارگردانان شورش را به بند در آوردم و به بازداشتگاه دزفول فرستادم و شرط آزاد شدن آنان را هم به لهجه عربی خوزستانی سخن گفتن، قرار دادم و جالب آنکه نزدیک به نیمی از این باصطلاح وابستگان به خلق عرب خوزستان، هیچگونه آشنائی به زبان عربی نداشتند و حتی عامیانه سخن گفتن بدان را نمیدانستند و نیم دیگر هم که عربی میدانستند، بیشترشان به لهجه عربی غیر خوزستانی حرف می زدند و بیگانگانی بودند در سیما و پوشش عرب خوزستانی، با اینهمه پس از دو روز دستور آزادی همه آنها را دادم. به عنوان حق گزاری بجاست یادآور شوم که موفقیت در راه آرام بخشی خوزستان هم تنها در سایه مساعدت و همراهی هموطنان خوزستانی و تلاش و فداکاری همکارانم بدست آمد.

نکته ای که آنروزها مرا به شگفتی وا داشته بود بازی های دوگانه و چند گانه برخی از این چند چهره ها بود زیرا یک جا و در مرکز ایران ظاهراً در خدمت بی چون و چرای میراث خواران انقلاب درآمده بودند و شمشیر آخته آنان بر فرق ملّی های معتدل و وفادار به ملت و کشور و انقلاب از راه برنگشته ملت بودند و ابزار آنان گردیده بودند و در چنان کجراهه ای خوش خدمتی ها می کردند و جای دیگر یعنی در خوزستان چهره دیگری

نموده بودند و در بازی شوم و نکبت بار جدا کردن خوزستان از ایران با بیگانه سر و سّری می داشتند، ولی بعداً همینکه به ماهیت آنان و نوع اندیشه و کار و برنامه شان پی بردم و با پژوهش و شناخت بیشتری پس پرده آنان را هم دیدم، دیگر هیچگونه شگفتی از دوگانه و چندگانه بازی کردن هاشان پیدا نکردم.

دژخیم دخترم را کشتی:

در استانداری خوزستان، همه شب را تا پاسی پس از نیمه شب بکار می پرداختم و روزهای تعطیل را هم صرف بازدید از گوشه و کنار خوزستان می نمودم. در یکی از شب هائی که همچنان تا دیرگاهان مشغول کار بودم، نیمه شب زنگ تلفن دفترم به صدا درآمد و همینکه گوشی را برداشتم، بانوئی ناشناخته و پس از آگاهی بر اینکه من شخصاً گوشی تلفن را برداشته ام، با تأثر و اندوه بانگ زد «دژخیم دخترم را کشتی» و چون پیشاپیش، داستان و چگونگی آنرا می دانستم، با آرامش و شکیبائی بوی پاسخ دادم چون مادر هستید حق دارید این چنین گستاخانه و پرخاش گرانه و اندوهگین سخن بگوئید، ولی بدانید دخترتان تندرست و زنده هست و بزودی آزاد خواهد شد و هر زمانی هم که بخواهید می توانید به اهواز آمده و از دخترتان دیدن کنید. این را نیز بدانید من دستور بازداشت دختر شما و سیزده نفر دختر و پسر دیگر را نداده ام ولی پیگیرانه در راه آزادی شان گام برداشته ام و بزودی همگی شان آزاد خواهند شد.

داستان مزبور هم بدانگونه بود که بهنگامی که برای بازدید از پایگاههای دریائی شمال و جنوب کشور به دو استان گیلان و هرمزگان رفته بودم، در نبودنم مسئولین دادگاههای انقلاب خوزستان، چهارده نفر دختر و پسر جوان متمایل به گروه های چپ مخالف را بازداشت کرده بودند و در برنامه اعدامشان بودند و بدروغ گفته بودند که مدتی دستور بازداشت و اعدام آنان را داده است و همینکه از سفر دو استان گیلان و هرمزگان به خوزستان برگشتم و بر چگونگی آگاهی یافتم شدیداً به سرپرستان دادگاههای انقلاب پرخاش کردم و خواستم که فوری به کار دختران و پسران مزبور رسیدگی شود و آزاد گردند و بهمکارانم نیز سپردم که مراقبت کنند تا هیچگونه آزاری به دختران و پسران زندانی وارد نشود.

ولی میراث خواران انقلاب در همه جا شهرت داده بودند که من دستور بازداشت و محاکمه و تیرباران آنها را داده ام و همگی شان تیرباران شده اند و آشفتگی و اندوه و پرخاشگری آن مادر هم که در نیمه های شب و بدانگونه سراسیمه و خشم آلود و آشفته احوال سخن می گفت، بدان روی بود. سرانجام چهارده نفر مزبور را از چنگال دژخیمان بیدادگاه انقلاب نجات دادم و آزادشان کردم ولی آنچه که در پرونده ها درآمد و پیشینه ای برایم شد همان بود که چهارده نفر مزبور را بازداشت و محاکمه و ظرف یک شب تیرباران کرده ام.

در غرقاب چشم و گوش بستگی و تعصب:

شنیدنی است که همین چهارده نفری که آنها را از چنگال مرگ وارهانیدم، بهنگام دور اوّل انتخابات رئیس جمهوری که من هم یکی از نامزدها بودم، بدستور کارگردانان و رهبرانشان، در کانون های انتخاباتی و هر جا که جمعیتی بود حضور می یافتند و پیوسته شعار می دادند که مدتی در خوزستان دستور بازداشت چهارده نفر دختر و

پسر جوان بی گناه را صادر کرد و به محاکمه و تیرباران کشانید و خودش هم ناظر بر تیرباران شدن شان گردید. چندین سال پس از ماجرای انتخابات مزبور و بهنگامی که در پاریس ماندگار بودم در یکی از روزهائی که پیاده از جائی به جائی می رفتم، دختر خانمی شتاب زده خودش را بمن رسانید و پس از سلام و احوالپرسی گفت که مدتها است از هرکس سراغم را گرفته تا مرا پیدا کند و اکنون شاد است که به چنان فرصتی دست یافته است. آنگاه با تأثر و اندوه و بگونه ای که اشک از چشمانش سرازیر بود چنین گفت «من خیلی بشما ستم کردم و تمنا دارم مرا ببخشید» چون دختر خانم مزبور را نمی شناختم، جویای چگونگی شدم و نامبرده پاسخ داد «من یکی از همان چهارده نفر دختر و پسری هستم که دادگاه انقلاب خوزستان مارا بازداشت کرد و قصد نابودی مان را داشت ولی شما جان مارا نجات دادید و زنده ماندنمان را از شما داریم. ما چهارده نفر از طرف تشکیلات و رهبرانمان مأموریت داشتیم که بهنگام انتخابات رئیس جمهوری کشورمان، در همه حوزه های انتخاباتی سر بزنیم و در هر جمعیتی ظاهر شویم و شعار بدهیم که شما چهارده نفر دختر و پسر جوان بی گناه را در خوزستان بازداشت و محاکمه کردید و دستور تیربارانشان را دادید و ماهم کورکورانه دستورات گردانندگان تشکیلات خودرا پیروی می کردیم و در هر کانونی و هر جائی که جمعیتی بود وارد می شدیم و علیه شما شعار می دادیم، تا اینکه کم کم من بخود آمدم و همه جا کوشیدم که شما را پیدا کنم و درخواست گذشت و بخشش بنمایم و شادم که امروز چنین فرصتی را بدست آوردم».

من با محبت و آرامش و نرمش روی آن دختر خانم را بوسیدم و بوی اطمینان دادم که از آنچه که گذشته است هیچ بدل نمی گیرم.

شوراهای باصطلاح اسلامی:

میراث خواران انقلاب بهر نیرنگی می پرداختند که دست معتدلان ملّی را از همه نهادها و مسئولیت های اجرائی کشور کوتاه گردانند تا در کجراهه رسیدن به قدرت انحصارگرانه ای که در تدارکش بودند هیچگونه مانعی در پیش پای خود نداشته باشند و در سوی رسیدن به چنان فرجام زیان بار ایران ویران کنی، از جمله بدعت هائی که بنیاد نهادند یکی هم سازمان دهی شوراهای باصطلاح اسلامی بود که رویشی قارچ مانند داشت و فرومایه ترین وابستگان و مزدوران خودرا هم در آنگونه شوراهای اسلامی نمائی جای دادند و چپ های وابسته و دیگر تندروان آنزمان همگامشان هم، یار و یاورشان گردیدند. مأموریت ویژه شوراهای مزبور بررسی پرونده همه کارمندان و کارگران و مسئولان سازمانها و ارکان دولتی و نیمه دولتی و ملّی بود تا هرکسی را که خطی و مکتبی نمی یافتند، از کار برکنار و بدنبال آن، راه تسلّط و فرمانروائی بی چون و چرای میراث خواران انقلاب را هموار گردانند و برنامه ریز و برنامه گزار اصلی چنان کجراهه پر گزندی هم حزب انحصارگر جمهوری اسلامی بود که در رسوائی حزب رستاخیز نظام پیشین را رو سفید کرده بود.

من که بر چگونگی کار و هدف چنان سازمانهای ضد ملّی و عملکرد کارگردانان ضد انقلابی بظاهر انقلابی نمای آنها آگاهی می داشتم یکی از نخستین برنامه هایم در وزارت دفاع ملّی و استانداری خوزستان، انحلال

چنان نهادهای زبان بار تحمیلی و دست نشانده میراث خواران انقلاب بود و در چنان مقابلگی ملت خواهانه ای با سختی های بسیاری روبرو شدم و انبوهی در برابرم قرار گرفتند و شنیدنی است که در هرکجا که سازمانهای زبان بار مزبور را منحل می گردانیدم و ارکان اداری و نیمه اداری کشورمان را از وجود چنان انگل های پر آسیبی پاک می کردم، همپای پرخاش و تازش بی امان گردانندگان حزب جمهوری اسلامی با حملات تند و قطع نشدنی تندروان آنزمان همگامشان نیز روبرو میشدم، برای نمونه همینکه با ابلاغ نامه زیر شورای باصطلاح اسلامی شرکت سدکو – سد ایران– را منحل کردم:

. . . . از استانداری خوزستان

به شرکت سدکو – سد ایران.

شماره –/۳۵۹۱۴ تاریخ هفتم اردیبهشت ماه سال / ۱۳۵۸

سرپرستی عملیات شرکت سدکو – سد ایران.

به موجب سوابق موجود در استانداری، شورائی در آن شرکت بنام شورای اسلامی کارکنان سدکو – سد ایران – شکل گرفته و این شورا در امور شرکت دخالت هائی می کند تا آنجا که حتی اقدام به اخراج شماری چند از کارکنان شرکت نموده است.

بدین وسیله انحلال شورای مزبور اعلام میگردد و از این پس هیچ کس تحت عنوان مزبور و یا نام های دیگری حق دخالت در امور آن شرکت را ندارد.

استاندار خوزستان.

بازتاب یکی از نشریات وابسته به گروه چپ همگام با میراث خواران انقلاب بشرح زیر بود:

. . . . همانطور که قبلاً گفته شد، مدنی از اعمال حاکمیت توده ها که به نوعی دامنه اقسار گسیختگی و دیکتاتوری وی را محدود می کند، به شدت نفرت دارد.

وقتی شورای کارکنان شرکت سدکو – سد ایران – چند تن از عوامل رژیم پیشین و چهره های امپریالیسم را از شرکت اخراج نمود، مدنی ضمن بخشنامه ای شورای اسلامی کارکنان – سدکو – سد ایران – را منحل اعلام کرد. . . . .

مشکلی بنام دادگاه انقلاب:

پیش از آنکه به خوزستان بروم گردانندگان دادگاه انقلاب استان مزبور انبوهی را بازداشت نموده و برای آنها پرونده های سنگینی ساخته و تشکیل داده بودند و بیشتر بازداشت شدگان هم افسران وابسته به نیروهای نظامی و انتظامی بودند و بازداشت گاههای استان نیز در شرایط بد و غیر انسانی بود. پس از ورود به خوزستان از چنان دست اندر کارانی خواستم که زودتر تکلیف زندانیان را روشن کنند و بی گناهان را آزاد نمایند و تا حدودی هم سامانی بوضع بازداشت گاهها دادم و وسائط و ابزار اولیه را برای بازداشت شدگان فراهم گردانیدم.

در خلال این احوال رئیس دادگاه انقلاب استان عوض شد و بجای وی صادق خلخالی بـه خوزسـتان آمـد. از نظـر جریان کارها گاهی در خوزستان بودم و گاهی بکار نیروی دریائی و کشتی رانی کشوری مـی پرداختـم و در کنـار آنها مسئولیت ها و کارهای دیگری نیز بر دوشم نهاده می شد.

در یکی از سفرهائی که برای بازدید پایگاههای دریائی خلیج فـارس، بـه بنـدر عبـاس و دیگـر بنـادر رفتـه بودم، همکارانم از استانداری خوزستان اطلاع دادند که شیخ صادق خلخـالی و سـتاریان کـه یکـی رئیـس بیدادگـاه انقلاب استان بود و دیگری دادستان آن، یک شب پنج نفر نظامی را در اهواز تیرباران کرده اند و شب بعد چهـار نفر دیگر را در دزفول کشته اند و گفته اند که ظرف یکهفته تکلیف زندانیان را کـه بیشترشـان هـم نظـامی بودنـد روشن خواهند کرد یعنی بیشترشان را تیرباران خواهند نمود.

من بمجرد آگاهی بر چگونگی سفر خودم را ناتمام گذاردم و بدون درنگ به خوزستان برگشتم و فوری تلفـنی با آیت اله خمینی تماس گرفتم و از طریق داماد و فرزندش بوی پیغام دادم که یا باید بدون کمترین درنگی خلخالی و ستاریان را احضار کند و هرگاه چنان نکند، بدون کوچکترین تردیـد و تـأملی از اسـتانداری خوزسـتان کنـاره گیری خواهم نمود و یادآور شدم که نتیجه تصمیم باید ظرف یک ساعت اعلام گردد و همینکه پس از گذشـت یـک ساعت دگرباره با قم تماس گرفتم از سوی آیت اله خمینی حکمی داده شد که رئیس دادگاه انقلاب و دادسـتان آن حق نداشتند بدون اجازه من در مورد زندانیان تصمیم بگیرند و چنانچه بایسته مـی دانسـتم مـی توانسـتم بکارشـان پایان بدهم و برای آنکه خلخالی و ستاریان مجالی نداشته باشند که همچون گرگان هـاری بجـان زندانیـان بی پنـاه بیفتند و آنها را بکشند همه بازداشت گاهها را زیر نظر دژبان نیروی دریائی قـرار دادم و هرگونـه آمـد و رفـت بـه درون بازداشت گاهها را بدون اجازه خودم ممنوع کردم و سپس پس از گذشت چند روزی، دو نفر مزبـور را روانـه تهران نمودم و با این ترتیب توانستم نزدیک به صد و هشتاد نفر زندانی بی گناه را که بیشترشان هم نظامی بودنـد از مرگ نجات بدهم.

در گرماگرم چنان دوران سخت و پرآشوبی چهار نفر از گردانندگـان بیدادگاههـای انقـلاب خوزسـتان را کـه عبارت از خلخالی، ستاریان، اکبری و تجلّی، بودند از خوزستان بیرون کردم ولی گیر کار در آن بود که هرکس که می رفت با جانشینی همچون وی یا بدتر از وی روبرو می شدم و چنان می نمود که اینان بیشترشان بیماران روانی اند و سادیسم مردم آزاری دارند زیرا جنتی که هم اکنون یکی از ارکان ولایت فقیه است و آن زمان بجای خلخـالی به خوزستان آمد، در سنگدلی و جنایت گری دست کمی از خلخالی نداشت مضافاً قشری تر و بیسواد تر از او نیز بود.

ادامه کارشکنی ها:

با ایجاد نظم و ترتیب و امنیت و انجام فعالیت های سازنده و عمرانی کـه بـا همراهـی دیگـر همکـارانم در سراسر خوزستان پدید آوردم، کم کم داشت کار خوزستان سامان می گرفت و مراکـز خرابکـاری نـیز انـدک انـدک قطع می گردید و از سرچشمه بسته می شد. ولی چنین وضع آرامش بخش و امید آفرینی، قشری ها و افراطی ها و

بطور کلی جمع میراث خوار انقلاب را آرام ناپذیرانه به خشم فرو برده بود و آنان را آشفته احوال نگاه می داشت.

میراث خواران انقلاب تنها خودشان را می دیدند و آنجا که خودشان نبودند و منافع خصوصی و شخصی شان برآورده نمیشد کارشکنی می کردند تابرای ملت هم چیزی نباشد و بآسانی برای یک دستمال، قیصریه ای را به آتش در می افکندند و اکنون هم براه نیامده اند و بر کجراهه خویش اند و بویژه با فرد فرد عناصر ملّی در کینه و ستیز آشتی ناپذیرانه ای میباشند و تحمل موفقیت هیچ یک از آنها را نمی کنند هر چند که بر اثر موفقیت آنان مملکتی آبادان گردد و ملتی به امید زندگی نائل آید و عناد و دشمنی شان با من هم بهمان مناسبت بود و هست. در چنان روزگاران فتنه باری در یکی از روزهائی که برای انجام امور نیروی دریائی و کشتی رانی کشوری از خوزستان بتهران رفته بودم، یکی از دوستانم که به عضویت حزب جمهوری اسلامی درآمده بود و از نظر برداشت ها و روش های سیاسی همگام نبود ولی با وجود همه ناهمگامی ها و ناهمخوانیها پاس دوستی را میداشت، بدیدنم آمد ولی بسیار افسرده و اندوهگین می نمود و گمان بردم که از درد و رنجی جانکاه در عذاب است و چون جویای احوالش شدم تمایلی به پاسخ دادن نشان نداد و همینکه دگرباره به پرسش از احوالش پرداختم، گفت که رنج و اندوهش از دست کسانی است که کارگردانی حزب جمهوری اسلامی را بر عهده گرفته اند و سپس گفت بتازگی سه نفر از گردانندگان رده بالای حزب که در شورای انقلاب نیز عضویت دارند تشکیل جلسه داده اند که چه بکنند تا مدنی را به زمین بزنند و لجن مال بکنند که مانع و صد راهشان در راه رسیدن به قدرت و زمامداریشان نگردد و سرانجام بدین نتیجه رسیده اند که در خوزستان آشوب و فتنه بپا کنند و در مراکز نظامی و انتظامی علیه تو شایعه بسازند و پخش کنند تا به اعتبار و محبوبیت تو آسیب برسد و ترا از نظرها بیاندازد. ناگفته نگذارم که در هر دو برنامه هم تا توانستند پیش رفتند و کارشکنی ها کردند و جالب آنکه برنامه ریزان اصلی چنان سنگ اندازی ها و فتنه انگیزی هائی هم تندروان در خدمت میراث خواران انقلاب بودند. همان تندروانی که خود نیز در فرجام کار جاده صاف کن سود جویان ویرانگر و تبهکار وابسته به جمع میراث خوار انقلاب شدند و خود طرفی بر نبستند و بار کجشان به سر منزل مقصود نرسید.

کناره گیری ام از استانداری خوزستان:

در چنین حال و روزی، فرصت طلبان و سودجویان که نه دین درستی داشتند و نه پاس ایران خواهی و مردم دوستی را می گذاشتند، برای رسیدن به سود و سودای شخصی خودشان، اکنون، ته ریشی جا گذاشته بودند و تظاهرات ریاکارنه و دروغین بدین داری می کردند تا مردم ساده دل را بفریبند و تنگاتنگ روحانی نماها و تندروان و همگام چنان روحانی نماهائی گام بر میداشتند.

تبهکاران مزبور با درس هائی که گردانندگان حزب منفور جمهوری اسلامی بدانان داده بودند، پیوسته در خوزستان کارشکنی میکردند و چون کارشکنی و سنگ اندازی شان به بند نمی آمد و برخی از عناصر ماندگار در قم نیز پشتیبانشان بودند، در خرداد ماه ۱۳۵۸/ پرخاشگرانه از استانداری خوزستان کناره گرفتم و راهی تهران

شدم، ولی به مجرد کناره گیری ام بیک باره سراسر استان به جوشش درآمد و تظاهرات دامنه داری در همه جای آن و در اعتراض به کناره گیری ام برگزار شد و در رسانه های گروهی بازتابی پیدا کرد و از جمله در شماره – /۱۵۸۷۴ روزنامه اطلاعات انعکاسی بشرح زیر داشت:

. . . . دیروز بیشتر شهرهای خوزستان به حال تعطیل درآمد و صدها هزار نفر به پشتیبانی از تیمسار دریادار مدنی فرمانده نیروی دریائی و استاندار خوزستان راه پیمائی کردند. اهواز دیروز تعطیل شد و متجاوز از یک صد هزار نفر برای تأیید و پشتیبانی از تیمسار دریادار مدنی استاندار خوزستان، در شرایط گرمای چهل و پنج درجه راه پیمائی کردند.

راه پیمایان که متشکل از برادران عرب و عجم بودند شعارهائی به زبان فارسی و عربی میدادند.

در خرمشهر بامداد دیروز هزاران نفر از دانش آموزان و اصناف و بازرگانان و طبقات مختلف خرمشهر به پشتیبانی از استاندار خوزستان دست بیک راه پیمائی زدند. در آغاجاری حدود پانزده هزار نفر از اهالی این شهر و امیدیه و میان کوه به خاطر پشتیبانی از استاندار خوزستان دست به یک راه پیمائی زدند. . .

روحانیون افراطی و قشری و تندروان همگامشان از چنان تظاهراتی به سختی هراسناک شدند. آنگاه آیت اله خمینی نماینده مخصوص خودش را برای دلجوئی نزدم فرستاد و درخواست نمود که به خوزستان برگردم. روانشاد مهندس بازرگان نیز همانگونه درخواستی را کرد و سرانجام همینکه پذیرا شدم و به خوزستان برگشتم، هموطنان خوزستانی ام، شکوهمندانه و پرشور، به استقبال برخاستند.

با اینهمه، میراث خواران انقلاب و کج اندیشان همگامشان که در برابر خواسته های شیطانی خویش، مرا سرسخت و استوار می دیدند و نمی توانستند بودنم را در منطقه تحمل کنند، همچنان و در همه جا کارشکنی می کردند و سنگ پیش پایم می انداختند.

سرانجام همینکه کار مقابله و رویاروئی ام با چنان تبهکارانی که حزب جمهوری اسلامی پشتیبان اصلی شان بود، بالا گرفت و تنی چند از اعضای شورای انقلاب نیز پشتیبانشان گردیدند، دگرباره و در آغاز آبان ماه /۱۳۵۸ پرخاشگرانه از استانداری خوزستان کناره گرفتم و رهسپار تهران شدم و از طریق رسانه های گروهی چگونگی را به آگاهی هموطنانم رسانیدم و برای نمونه، بخشی از آنچه که در تاریخ دوازدهم آبان ماه /۱۳۵۸ و در نشریه بامداد آمد، این چنین بود:

. . . . مدتی است که از تهران تحریکاتی علیه خوزستان میشود و چون احساس کردم، موضوع فقط من هستم، لذا بهتر دیدم کنار بروم و هرگاه اصراری باشد که در این جا بمانم شرطم آن است که تا اول آذر ماه باید تکلیف عناصر آشوب طلب روشن گردد. . . .

این بار نیز بی درنگ از سوی آیت اله خمینی و هیأت دولت به دلجوئی ام پرداختند و با اصرار و پیگیری خواستند که از کناره گیری منصرف شوم و چون بگونه مشروطی استعفای خودرا پس گرفتم، بازتاب گسترده ای در رسانه های گروهی پیدا کرد و در شماره –/۱۵۹۹۸ روزنامه اطلاعات بشرح زیر درج شد:

. . . . رد شدن استعفای دریادار دکتر مدنی از حکمرانی خوزستان در خبرگزاری ها به عنوان یک خبر مهم انعکاس یافت.

خبرگزاری ها از مدنی به عنوان یک نظامی و استاد سیاست نام برده اند به مانور اخیر ناوگان ایران در خلیج فارس اشاره کرده و نوشته اند که بحریه ایران هنوز قدرت اول در خلیج فارس است و این ناوگان یک سابقه سه هزار ساله دارد و قرنها دریای مدیترانه را کنترل کرده است و برای انتقال نیروی دریائی از خلیج فارس به دریای مدیترانه، ایرانیان در زمانهای گذشته میان دریای سرخ و دریای مدیترانه را کانال زدند و نادر شاه افشار با تجدید حیات آن غرب را از خلیج فارس اخراج کرد. . . . .

درهم فرو کوفتن یکانهای نظامی:

تهمت زنی و دروغ بافی و ناروا‌گوئی برای برخی از مردم امری آسان است و نسبت بهرکس هرگونه تهمت و سخن ناروائی را که اراده کنند با بی پروائی می زنند و از جمله گفته اند هنگامی که در خوزستان بودم با دستاویز کودتای نوژه، لشگر اهواز و پایگاههای دریائی و هوائی و دیگر مراکز نظامی و انتظامی استان را درهم فرو کوفتم و به نابودی کشانیدم و با چنان در هم فرو کوفتن و به نابودی کشاندن خیانت آمیزی، بهنگام یورش عراق منطقه را بدون دفاع نگاه داشتم.

ایکاش چنین تهمت زنان و ناروا‌گویانی بخود زحمت بررسی بیشتری را داده بودند تا دریابند که در آن زمان مامها بود که از استانداری خوزستان کناره گرفته بودم و استاندار خوزستان شخص دیگری بنام مهندس غرضی بود و درست بعکس تهمت و ناروا‌گوئی ناروا‌گویان، بهنگامی که در خوزستان بودم پیوسته از لشگر اهواز و پایگاههای هوائی و دریائی و دیگر یکانهای نظامی و انتظامی سراسر استان دیدن می کردم و با افسران و درجه داران و افراد به گفت و شنود و نشست و برخاست می پرداختم و فرماندهان سراسر استان را تشویق میکردم که تمرین های نظامی را برگزار کنند و آموزش نظامی را بانجام برسانند و به برگزاری مراسم سان و رژه آنهم بهر مناسبتی بپردازند و شخصاً نیز در همه برنامه های مزبور شرکت می کردم تا هم افسران و درجه داران و افراد روحیه و شأن و مرتبت نظامی درهم فرو کوفته خویش را بازیابند و هم آنکه با انجام تمرین های آموزشی نظامی آمادگی رزمی خودرا در دفاع از مرز و بوم کشور داشته باشند و مانور بزرگ نیروی دریائی آنهم با شرکت همه نادها و یکانهای رزمی نمونه روشن و گویائی از چنان گام برداری ها بمنظور آمادگی در راه دفاع از ملت و کشور بود. هم چنین مراسم سان و رژه با شکوهی که با شرکت همه نیروهای نظامی و انتظامی در اهواز و آبادان برگزار گردید و هنوز برخی از هموطنانم یاد مانده های شادی بخش آنها را در خاطر دارند نمونه های دیگری است.

واگزاری یکروز از درآمد نفت به هر استان:

بهنگامی که آقای حسن نزیه رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل شرکت نفت بود طرحی تهیه و آماده گردانید که برای عمران و آبادانی کشور، هر یک روز از درآمد نفت را بیک استان واگزارد تا در راه سازندگی و رفاه مردم

استان مربوطه به هزینه درآید و با درخواستی که از ایشان نمودم موافقت گردید که نخستین درآمد یکروز نفت به خوزستان واگزار شود. با آنکه همه گامها برداشته شد و آقای نزیه نیز شخصاً موافقت نمود ولی خبری از حواله اعتبار مزبور نشد و حال آنکه برای تکمیل برنامه های آبادانی و سازندگی خوزستان نیاز بسیاری بدریافت آن می داشتم و با اطمینان در راه رسیدن به چنان پولی به مقاطعه کاران و دیگر کسانی که در کار عمران و آبادانی خوزستان بودند سپرده بودم که کارها را دنبال کنند تا برنامه های آبادانی و سازندگی راکد نماند ولی هرچه بیشتر برای دریافت اعتبار مزبور کوشیدم کمتر آنرا بدست آوردم.

بعداً آشکار شد که پس از کناره گیری آقای نزیه، آقای بهشتی و دیگر میراث خواران انقلاب، شورای انقلاب را واداشته اند که دست اندر کار شود تا اعتبار مزبور یکجا به حزب جمهوری اسلامی واگزار گردد، آنچنان حزب منفور و پلیدی که سالها بعد حتی میراث خواران انقلاب هم تحمل آنرا نیاوردند و طومار حیات ننگین اش در هم پیچیده شد.

انجام برنامه های آبادانی و سازندگی:

چشم گیرترین تلاشم در خوزستان انجام برنامه های آبادانی و سازندگی بود که با سرعت خیره کننده ای پیش می رفت و چیزی که در این راه کمک احوالم گردید همکاری تعدادی از دوستان فداکار و از خود گذشته و نیز جوانان پرشوری بود که آکنده از عشق به وطن و ملت بودند و بدون دریافت کارمزد و چشم داشتی بدریافت آن با کار شبانه روزی خودشان مرا یاری می کردند و در نتیجه برنامه های آبادانی و سازندگی استان بدون وقفه و یکی پس از دیگری بانجام می رسید و سنگ اندازی و کارشکنی بد خواهان و کجروان هم نمی توانست مانعی فرا راهمان پدید آورد، هرچند که مشکلات بسیاری تولید می کرد و آنانکه از تهران و دیگر نقاط کشور به خوزستان آمدند و کارها را دیدند و برگشتند، در رسانه های گروهی کشور منعکس کردند که در خوزستان باندازه سی سال کار شده است.

با آنکه چنان سنجش و ارزیابی و گفته ای، بسیار اغراق آمیز بود، با اینهمه در رسانه ها منعکس شد و هرچند قبلاً بیشتر نقاط خوزستان را دیده بودم ولی اکنون و برای آنکه استعداد و پذیرش اقتصادی آنرا دقیق و حسابگرانه و بروشنی دریابم با شماری چند از کارشناسان و منطقه شناسان صاحب نظر، از همه جای استان بازدید کردم و آنگاه راهی کوههای بختیاری شدم تا سرچشمه رود کارون در بالای زرد کوه را ملاحظه کنم بویژه آنجائیکه بدو بخش تقسیم میشد و شاخه کوچکی از آن به زاینده رود می ریخت و بخش عمده آن نصیب رود کارون می گردید. آنگاه بدین امر پرداختم که چه مدتی طول می کشد تا نیمی از چنان سرچشمه گرانبهائی که بیشترش بهدر می رفته است سرازیر اصفهان و دشت مرکزی گردد و احتمالاً یزد را هم در بر گیرد و نیم دیگرش صرف خوزستان شود تا هم از پیشروی کویر و تباهی خاک مهیای کشاورزی ایران پیش گیری شود و هم خود کفائی نسبی مواد مورد نیاز کشاورزی و دامی و غیره را بارمغان دهد و حساب کرده بودم که چنانچه بتوانم ده سال در خوزستان بمانم و کارشکنان و مزدوران وابسته به جمع میراث خوار انقلاب، به کارشکنی و مشکل تراشی

در خوزستان نپردازند و با بهانه ها و دستاویزهای پلید و خانمان سوز و خانمان بر باد دهی همچون مکتبی بودن و خطی بودن، ارکان کار خوزستان را فلج ننمایند، نه تنها خواهم توانست بسیاری از کمبود های مواد خوراکی و دامی ایران را تأمین کنم بلکه بخشی نیز برای صادرات خواهد ماند و کویت و دیگر امیر نشین های خلیج فارس، بازار مهیا و خوبی برای چنان صادراتی خواهند بود و با اعتباری که از این راه بدست خواهم آورد، هزینه مورد نیاز مهار کردن آب کارون فراهم خواهد گردید.

برای نمونه در بررسی ها و پژوهش های خودم دریافته بودم که در خوزستان سی و یک میلیارد متر مکعب آب در درسترس است که تنها از یک دهم آن و آنهم بطور ناقص بهره برداری می شود و از این مقدار نیز به سبب بهره برداری ناقص، باز بخش عظیمی بهدر می رود و باز دریافته بودم که از سه میلیون هکتار زمین مهیای کشت، تنها چهار صد و شصت هزار هکتار آن و آنهم بطور ناقص و سُنتی زیر کشت است. هم چنین با همکاری کارشناسان فن محاسبه کرده بودم که چنانچه در یک برنامه سنجیده و انجام پذیرانه علمی پنج ساله ای، دویست و پنجاه هزار هکتار از اراضی خوزستان را زیر کشت نیشکر می بردیم، در چنان صورتی، با برداشت سی تن در هر هکتار فرآوردها و محصولات زیر نصیب می گردید:

۱- هفتصد و پنجاه هزار تن شکر از نیشکر

۲- چهارصد هزار تن خمیر مایه مورد نیاز کاغذ

۳- هشتصد هزار تن خوراک دام و ماکیان

۴- دو میلیون و پانصد هزار تن علوفه دامی

هم چنین، در یک برنامه سنجیده و دنباله گیر دهساله ای محصولات و فرآورده ها می توانست به دو برابر افزایش پذیرد و هرگاه کشاورزی مزبور، بگونه ای علمی و با دانش و بینش و آزمون امروز جهان پیشرفته، انجام می پذیرفت، برداشت ها، بیش از ارقام مورد نظر می گردید و در چنان صورتی هم کمبودهای کشور بر طرف می شد و خود کفائی نسبی را به ارمغان میداد و هم آنکه اقتصاد وابسته به نفت که یادگار شوم استعمار ویرانگر بیگانه است جای خودرا به اقتصادی شکوفا و پربار و بطور نسبی مستقل وامی گزارد و بدنبال آن استقلال سیاسی با برداشت درست آن نصیب ما ملت میگردید.

افسوس و صد افسوس، که بر اثر جهل و تعصب و کوتاه بینی و خود خواهی انبوهی از گردانندگان کشور، همه فرصت ها موقتاً و به بیهودگی سپری شد و همه آرزوها برباد رفت و بر نظام ملّی و مردمی فردای کشور است که چنان گامهائی را بردارد و غفلت ها و ندانم کاری های گذشته و حال را جبران کند.

احمد مدنی

فصل ششم

سازماندهی و مبارزهٔ انقلابی در شرایطِ اختناق

یادداشتهای روزانه در شرایط اختناق در کردستان و گیلان

پس از اســتقرار رژیم خمینی مجبور شــدم دوباره به مبارزه مســلحانه و شــیوه ســازماندهی مخفی روی بیاورم. لذا از ســال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ به اتفاق یاران خود به مقاومت مسلحانه و سازماندهی مخفی در کردستان و گیلان مشغول شدم. در اینجا توجه شــما را به یاداشــت های روزانه که در آن شریط ترور و اختناق نوشته بودم جلب می‌کنم.

یادداشت‌های روزانه بدون ویرایش به جهت حفظ اصالت محتوا، برای مطالعه‌ی خوانندگان، ارایه می‌گردد.

یادداشت‌های روزانه - بخش اول

پس از جریان انتخابات تالش، از طریق آیت‌الله لاهوتی، امام جمعه رشت، مطلع شــدم که خمینی محرمانه دســتوری صادر کرده که مرا در شــمال ایران ترور کنند. مدتی در گیلان، مازندران و تهران مخفی شدم. سپس با دکتر قاسملو تماس گرفتم که به کردســتان بروم. او ســازماندهی کرده بود که یک افسر ارتش از اهالی کردستان،

مرا از "ارومیه" به مهاباد برساند. لذا، یک شناسنامه جعلی برای خودم درست کردم و با ریش و سبیل زیاد، خودم را به شکل پاسدارها در آوردم، و با اتوبوس بطرف ارومیه حرکت کردم.

پنجم آبان ۱۳۶۰= ۲۷ اکتبر ۱۹۸۱ ساعت چهار بعد از ظهر، حرکت از تهران، بطرف ارومیه.

۶آبان ۱۳۶۰ = ۲۸ اکتبر ۱۹۸۱، ورود به ارومیه.

همان روز حرکت بسوی مهاباد، با همراهی دو نفر از دوستان کرد، در مسیر ارومیه -مهاباد ارتش و سپاه پاسداران مستقر بودند و هر پانصد متر- هزار متر، اطراف جاده و کنار جاده را تحت کنترل داشتند. ضمن تفتیش اظهار می‌داشتم که یکی از خویشاوندان ارتشی‌ام در جنگ مفقود شده، به دنبال او عازم کردستان هستم.

همان شب ششم آبان که فردای آن مصادف با اول محرم بود در مهاباد چند ساعتی در منزل یکی از دوستان کرد استراحت کردم. تیراندازی و آتشبازی و صدای ضد هوایی ارتش و پاسداران در مهاباد بشدت بگوش می‌رسید. به اصطلاح به استقبال ماه شهادت می‌رفتند.

حدود ۹ شب از میان پایگاه‌های ارتش که شهر مهاباد را درمحاصره داشتند به اتفاق یک جوان مبارز پیشمرگه حزب دمکرات کردستان ایران، پیاده از لابلای کوه‌ها گذشتیم و در بالای کوه به منطقه تحت کنترل حزب، و به یکی از دهات رسیدیم و شب را در آنجا استراحت کردیم.

روز هفتم آبان: پیاده، و سپس با تراکتور، به منطقه دیگر مقر فرماندهی پیشوا، از حزب دمکرات رسیدیم. فرمانده نظامی نبود. منتظر شدیم تا او مراجعت کرد.

روز نهم آبان: پس از دیدار با فرمانده پیشمرگان نیروی پیشوا، در اطراف مهاباد، به طرف سردشت، برای ملاقات دکتر قاسملو و اعضای دفتر سیاسی حرکت کردم. در

مسـیر راه جوانان بسیاری را مشـاهده می‌کردم که از شهر مهاباد و اطراف آن فرار کرده بودند تا در رژیم خمینی « خدمت سربازی» نکنند، بلکه می‌خواستند به حزب دمکرات و پیشمرگان انقلابی بپیوندند.

غروب روز نهم آبان ۱۳۶۰= ۳۱ اکتبر ۱۹۸۱ با دکتر قاسـملو در مقر دفتر سیاسی ملاقات کردم. در همین روز خبرهای متعددی می‌رسـید که رژیم خمینی در شـهر مهاباد عده زیادی از نوجوانان را دسـتگیر و اکثرا آنان را بدون محاکمه اعدام کرده اسـت. در حالی که به پیشـمرگان انقلابی دسترسی نداشـتند، هر جوان به اصطلاح مشکوکی را به تلافی عملیات پیشمرگان اعدام می‌کردند!!!

روز ۱۳ آبان و روز ۱۴ آبان برف و باران شدیدی باریدن گرفت.

۱۴آبان: بر اساس اسنادی که بدست حزب دمکرات افتاده بود، در رادیو کردستان، درباره نقشه ارتش و پاسداران در روزهای تاسوعا و عاشورا افشاگری شد.

روز پانزدهـم آبـان :۱۳۶۰ در ایـن روز فانتوم‌های ارتش به پـرواز در آمدند و باحرکات خود،» دیوار صوتی» را شکسـتند تا باصطلاح «جنگ روانی «را در منطقه سردشت شروع کنند. ولی زود خاتمه یافت و جرات نکردند برنامه اصلی خود را که طرح‌ریزی کرده بودند، به اجرا در آورند.

۱۷آبـان ۱۳۶۰= ۸ نوامـبر :۱۹۸۱ پس از چند روز اقامت در مقر دفتر سیاسـی حزب دمکرات کردستان و مذاکره در اطراف همکاری جنبش انقلابی ایران و شرایط پیوستن به شورای ملی مقاومت به رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران، و امکانات همکاری و مساعدت حزب دمکرات، به جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران، به سـوی مرز حرکت کردم تا امکانات بیشـتری با همکاری فلسطینی‌ها و غیره فراهم کنم.

قسمتی از راه را با اتومبیل، و مناطق کوهستانی را پیاده، و یا با کرایه کردن قاطر،

طی کردم. دو نفر از پیشمرگان مبارز منطقه، همراه من بودند.

هنگام غروب به نقطه مرزی «ســونه» که حزب دمکرات مقری در آنجا داشــت رســیدیم. در مســیر راه، از کنار «دولتو» که زندان حزب در آنجا بود، و عراق قبلا آنجا را بمباران کرده و عده‌ای را کشته بود، و در این زمینه، جنجالی بر پا شده بود، گذشتیم در مسیر راه و در نقاط مرزی، صدها چارپا دار با اسب و قاطر را ملاحظه میکــردم که به طور قاچاق به عراق رفت و آمد می‌کردند تا مواد غذایی و کالاهای دیگــر را در مناطق مرزی خریداری کننــد. این قاچاقچیان، کالاها را از دهات عراق در نقاط مرزی خریداری می‌کردند و به ایران می‌آوردند تا به فروش برسانند. به این ترتیــب، «محاصره اقتصادی» رژیم خمینی در کردســتان، از طریق این قاچاقچیان، شکســته می‌شد. البته قاچاق کالا، برای قاچاقچیان نیز بسیار «سودآور» بود. تا روز نوزدهم آبان، در انتظار مســئول مقر حزب در منطقه «ســونه» ماندم و از او خبری نشــد. از آنجایی که عجله داشــتم و نگران وضع رفقــا در منطقه گیلان بودم چون آنها دســت به مبارزه مسلحانه زده بودند و منتظر امکان‌سازی بیشتری از طرف من بودند. لذا، به اتفاق یکی از پیشمرگان حزب، پیاده از منطقه‌ی کوهستانی سونه به طرف عراق، تنها مرز باز و تحت کنترل حزب دمکرات، حرکت کردم.

در نقطه مرزی، با نیروهای مرزدار عراق مواجه شــدیم و تقاضا کردیم که به ما اجازه عبور بدهند تا با مسئولین آنها تماس بگیریم و بتوانیم به خارج از عراق سفر کنم. ما را به «قلعه‌دزه» بردند. شب در قلعه دزه سپری شد. فردای آن روز به اتفاق مامورین دولت عراق به طرف کرکوک حرکت کردیم.

۳۰آبان ۱۳۶۰- ۱۱ نوامبر ۱۹۸۱: حرکت از» قلعه دزه» تا کرکوک.

مســیر راه، به شــدت از طرف ارتش و مامورین امنیتی عراق کنترل می‌شــد. این منطقه سابقاً پایگاه ملا مصطفی بارزانی بود.

جمعه ۲۲ آبان ۱۳۶۰= ۱۳ نوامبر ۱۹۸۱:

تا روز جمعه در کرکوک در هتل بودم تا به اصطلاح از بغداد کسب تکلیف کنند که مرا به کدام طرف حرکت دهند.

روز جمعه ساعت ۸:۳۰ وعده گذاشتند ولی ساعت ۱۲ آمدند و به طرف بغداد حرکت کردیم و همان روز به بغداد رسیدم.

یکشنبه هشتم ۸ آذر ۱۳۶۰= ۲۹ نوامبر ۱۹۸۱ از روز ۲۲ آبان تا ۸ آذر ۱۳۶۰، نزدیک به سه هفته در انتظار بودم که چگونه می‌توانم از عراق خارج شوم. حوصله من سر رفته بود. به شدت عصبی شده بودم. پاسپورت ایرانی من که نه مهر خارج نه دخول داشت و ویزای هیچ کشوری را نداشتم قابل استفاده نبود. می‌خواستم برای تهیه امکانات با فلسطینی‌ها تماس بگیرم و همچنین برای قرارهای تشکیلاتی و فنی و لوژیستیکی از اروپا به ایران تلفن بزنم. در این روز به من خبر دادند که مقامات عراقی موافقت کرده‌اند که گذرنامه جعلی برای سفر برایم آماده کنند. در همین روز (هشتم آذر ۱۳۶۰) از رادیو تهران شنیدم که رفقای ما در ماسال (میر محله) عملیات نظامی مهمی انجام داده‌اند و حدود پنج نفر آخوند و پاسدار را زخمی کرده‌اند. این خبر خیلی مرا خوشحال کرد.

مشغول گرفتن ویزا شدم تا اینکه روز یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۶۰کارهایم از نظر ویزا و غیره تمام شد و به سوی اروپا پرواز کردم.

روز جمعه ساعت ۱۷ با مسعود رجوی و سپس با بنی صدر ملاقات کردم.

در اروپا سایر رفقا که از ایران از راه دیگری خودشان را به اروپا رسانده بودند، دیدار و گفتگو کردم. و قرار شد بدنبال امکانات تسلیحاتی به خاورمیانه بروم و سپس به ایران مراجعت کنم. بسیار علاقه داشتم که هر چه زودتر به ایران بازگردم.

در این روزها شنیدم که ژرژ حبش برای عمل جراحی قلب به شهر گرونوبل در جنوب فرانسه به سر می‌برد. به این شهر رفتم ولی به علت مسایل امنیتی اجازه

ملاقات به احدی نمی‌دادند و اصولا انکار می‌کردند که در بیمارستان است. در این مدت مطلع شدم که بین آقایان دکتر علی امینی- مدنی- فریدون جم- درخشش- بنی احمد- حسن نزیه- توافق شده است که با همدیگر برای براندازی رژیم خمینی و استقرار رژیم مطلوب خود همکاری کنند. اما، با شاپور بختیار و تیمسار اویسی و غیره، توافق نکرده‌اند. آینده چه خواهد شد؟

یاداشت‌های روزانه – بخش دوم

اولین بار، با حمایت حزب دمکرات کردستان ایران و دکتر قاسملو، در صدد برآمدم که مقداری اسلحه و مهمات را از طریق کوه و دشت عبور داده و از راه منطقه افشار و حوالی زنجان، خودم را به بالای کوههای ماسوله و تالش برسانم. لذا در تیرماه، بوسیله اسب و قاطر حرکت کردم. هنگام ورود به منطقه افشار، با حملات نظامی رژیم در این منطقه مواجه شدیم. من هنوز تحت پوشش پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران حرکت می‌کردم. لذا، روز ۱۸ تیرماه ۱۳۶۱، هنگام عبور در منطقه "افشار" سوار ماشین جیپ بودم که توسط نیروهای حزب دمکرات تصاحب شده بود. در این ماشین جیپ که توپ ۱۰۶ روی آن سوار بود، در اثر بی‌احتیاطی راننده به طرف دره سقوط کردیم و ماشین معلق شد. در نتیجه بدن من و دست و پا و دنده‌هایم به سختی آسیب دیدند و لب بالا و پایین شکاف برداشت و پاره شدند. به خاطر خونریزی لب‌هایم، مجبور شدم برگردم تا به "دکتر کوشنر" که در آن هنگام به عنوان "پزشکان بدون مرز" در کردستان کار می‌کرد، مراجعه کنم.

روز ۲۲ تیرماه ۶۱: اسلحه و مهمات را با تراکتور حمل می‌کردم. به علت خستگی مفرط در دهکده «برده زرد» نزدیک جاده سقز- بوکان توقف کردیم. تراکتور حامل اسلحه را از نظر احتیاط به پنج کیلومتری خارج از دهکده در مزرعه انتقال دادیم. خودمان در حدود دو بعد از نیمه شب در دهکده «برده زرد» اقامت کردیم و

خوابیدیم. از شـــدت درد بدن (در اثر تصادف ماشـــینی که در ۱۸ تیر اتفاق افتاده بود) از خواب بیدار شـــدم. از پنجره ملاحظه کردم که در حدود پانصد نفر پاســـدار و» جاش « دهکده را محاصره کرده‌اند و با خودشان توپ ۱۰۶، تیربار کالیبر پنجاه و غیره دارند. رفیق همراه من را که پیشمرگه حزب و تنها فرد همراه من بود، از خواب بیدار کردم. صاحبخانه که زن سالخورده‌ای بود، به شدت ترسیده و مضطرب بود که به خاطر ما آنها را نیز بکشند. و به زبان کردی می‌گفت «بیچاره‌ها شما را می‌کشند و مرا نیز به خاطر شـــما می‌کشـــند»!!! او را آرام کردیم و خودمان را به انبار علوفه رساندیم. پاســـداران تقریبا تمام خانه‌های دهکده را بررسی کردند. جلوی انباری که ما مخفی بودیم و در حاشـــیه دهکده قرار داشت میتینگ و سخنرانی ترتیب دادند و یـــک نفر «جاش» برای مردم ســـخنرانی کرد. تصادفا، همان انبـــار کاه را که ما در آنجا بودیم بازرســـی نکردند و به این ترتیب از ســـاعت ۴:۳۰ صبح تا حدود ۹ صبح، دهکده را بازرسی کردند تا به اصطلاح «از عناصر ضدانقلابی پاکسازی کنند». «کاک مامند بیکس» و من، هر کدام یک کلاشینکف با خشاب فشنگ، دو عدد نارنجک و یک اسلحه کمری همراه داشتیم و خودمان را برای نبرد آماده کرده بودیم و تصمیم گرفته بودیم که تا آخرین فشنگ بجنگیم و خودمان را بکشیم، ولی تسلیم نشویم.

روز ۲۳ مـــرداد ۶۱: در منطقـــه کردســـتان، به ملاقـــات رفیـــق اشرف دهقانی از چریک‌های فدایی خلق، و رفیق «یوسف « از ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران که از ســـازمان چریک‌ها جدا شـــده‌اند، رفتیم تا ضمن تبادل نظر و بحث‌های متفرقه، چند پیشنهاد را مطرح کنیم:

۱- همکاری‌های مشترک برای باز کردن جبهه انقلابی در شمال (گیلان و مازندران.)

۲- تلاش برای ایجاد جبهه‌ای دموکراتیک و ضد امپریالیستی از میان نیروهای چپ مستقل و انقلابی و سکولار- دموکرات.

رفقـــای «ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران» مدت کوتاهـــی بود که در مازندران چندین عملیات مســـلحانه موفقیت‌آمیز کرده بودند ولی در یکی از درگیری‌ها چند

نفر از کادر رهبری از جمله محمد حرمتی‌پور که از رفقای سابق و مشترک ما بود، به شهادت رسیده بودند. سازمان ما (جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران)، مقداری اسلحه و مهمات به عنوان حمایت به رفقای «ارتش رهائی بخش خلق‌های ایران» هدیه داده بود.

خبر دستگیری پیاپی از خانواده و دوستان و مبارزین در شمال (گیلان) به دستم رسید. دستگیری مهندس ایرج ماسالی و «عزیزهژبر» در تهران که سر قرار با «خسرو دارائی» اتفاق افتاده بود، روشن ساخت که خسرو دارائی قبلا تسلیم سپاه پاسداران شده بود. سپس خبر دستگیری مهران صفوی و عده‌ای دیگر به دستم رسید.

برای آزادی ایرج ماسالی، عزیز هژبر و مهران صفوی طی نامه‌ای که به دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران نوشتم از آنها خواستم که موافقت کنند با زندانیان رژیم که در دست حزب است معاوضه کنند. دفتر سیاسی حزب و از جمله کاک دکترقاسملو با این پیشنهاد موافقت کردند. لذا در تاریخ هفدهم مرداد ۶۱ نامه‌ای از طرف خانواده زندانیان سیاسی خودمان (سه نفر فوق) تهیه کردم، و به پیوست اسامی ارتشیان و پاسداران که هر کدام درباره آزادی و معاوضه خودشان به خانواده خودشان نامه نوشته بودند، ضمیمه کرده، به آدرس خانوده ارتشیان و پاسداران ارسال داشتم تا مطلع باشند که حزب دمکرات حاضر به معاوضه آنها در برابر سه نفر نامبرده می‌باشد. همچنین در مرداد ماه ۶۱، اعلامیه‌ای با آرم و بنام جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشان (شاخه گیلان) درباره دستگیری‌ها و شکنجه‌ها و فعالیت انقلابی در شمال، انتشار یافت و برای خارج و داخل کشور توزیع گردید.

جمعه ۱۹ شهریور ۶۱: از طرف حزب دمکرات کردستان ایران (کاک دکتر قاسملو) مطلع شدم که طبق برنامه رژیم خمینی و اطلاعات محرمانه‌ای که بدست آورده‌اند، رژیم قصد حمله گسترده و سراسری و بمباران کردستان را در پیش دارد. خودمان را برای مقابله با چنین تهاجمی آماده کردیم. با توجه به چنین شرایطی، معلوم

نیســت برنامه تدارکاتی نقل و انتقال خودمان و ارســال اسلحه و مهمات به شمال، چه می‌شــود؟ به این ترتیب برای بار دوم مواجه با مشکلاتی در این زمینه شده‌ایم. گرچه بسیاری از کار تدارکاتی به پایان رسیده است.

ناگفتــه نماند زمانی که در کوه‌های تالش مخفیانه به سر می‌بردیم، مطلع شــدم کــه تعدادی از اعضا و هواداران ســازمان مجاهدین خلق ایــران در منطقه‌ی تالش در شرایــط اضطراری بدون امکانات مالی و تســلیحاتی بــه سر می‌بردند. از این رو ســازماندهی کردیم که مقداری پول و اســلحه در اختیار آن افراد قرار گیرد. پس از ترک منطقه و شرکت در جلســه‌ی شورای ملی مقاومت گزارش امور مربوطه را طی نامه‌ای در ۲۹ آذر ۱۳۶۱ برابر ۲۰ دسامبر ۱۹۸۲ به مسعود رجوی تحویل دادم.

یادداشتهای روزانه - بخش سوم

نیاز ابتکار می‌آفریند. هر کس ابتکار نداشته باشد، گرسنه می‌ماند و یا می‌میرد.

۱۹مهــر ماه ۱۳۶۱ : مقداری اســلحه و مهــمات را در اتومبیل جاســازی کردیم و بــه اتفاق دو نفر از همرزمــان کرد بطرف تبریز، اردبیــل- و تنگه «حیران» (بین آســتارا و هشــتپر تالش) حرکت کردیم و به منطقه کوهستانی بالای هشتپر و اسالم رسیدیم. شب را در دامنه جنگل گذراندیم. مقدار زیادی بار و لوازم همراه بود. اگر کیسه‌های خواب نبود، مریض و بیچاره می‌شدیم. با نان و مغز گردو و خرما و چای که قبلا تهیه کرده بودیم گذراندیم.

۲۰مهــر : دو نفــر چوپان که در جنــگل برای بریدن چوب آمــده بودند بعضی وســایل اضافی را که درجایی مخفی کرده بودیم دیده بودند و ســپس ما را دیدند. مرا شــناختند و گفتند پوستر انتخاباتی شما را هنوز داریم. فهمیدند که چه کاره‌ایم

ولی ضمن ابراز نارضایتی از رژیم می‌گفتند چیزی نخواهند گفت و راهنمایی کردند که به کدام طرف برویم. با لبخند می‌گفتند شـما زبان تالشـی را با لهجه ماسالی‌ها صحبت می‌کنید و بلافاصله فهمیدیم که کجائی هستید. برای خریدن یا کرایه اسب پرسیدیم، گفت در بالای کوه فعلا پیدا نمی‌شود.

۲۰مهرماه: بعد از ظهر در آن منطقه با قسمت مهمی از وسایل که بسیار سنگین بـود حرکت کردیم. تعجب می‌کردند که با این همـه اثاث به کجا میرویم. چون از راه اصلی نمیرفتیم و از دشـت و کوه و از میان جنگل می‌گذشـتیم. در جواب آنها می‌گفتیم آن طرف کوه فامیل داریم که ببینیم و راه را درسـت بلد نیسـتیم. پس از چند کیلومتر به چند منزل چوپانی و چوبی که خالی بودند، برخورد کردیمُ. تصمیم گرفتیم دریکی از آن کلبه‌ها، با هیزم آتش روشن کنیم و بخوابیم. موقع غروب چند چوپان با گوسفندهایشـان به آن محل رسیدند. باز، پرس و جو شروع شد و مطالبی سرهم کردیم، کمی تعارف کردند و رفتند.

۲۱مهر: صبح زود از آن محل حرکت کردیم. متوجه شدیم پسر بچه چوپانی بالای تپه مواظب ماست که ببیند ما عبور می‌کنیم یا نه؟ پس از اینکه از منطقه دور شدیم از بالای تپه با زبان محلی به فامیل خود که همان چوپان‌ها بودند خبر حرکت ما را داد.

وارد جنگل انبوهی شدیم که با وسایل سنگین و مختلف عبور بسیار مشکل بود. پس از پیمودن راههای پر پیچ و خم جنگل، یک سـاک دستی سنگین وزن، که روی دوشـم آویزان بود، بزمین افتاد و بطرف پائین کوه، در دره پرت شـد. بدنبال ساک دستی دویدم تا آنرا پیدا کنم، چون بوسائل درون ساک نیاز داشتم. تمام وسایل خیس شده بود و وزن ساک چند برابر شده بود. این هم مشکل اضافی بود بر خستگی و ناراحتی‌های دیگر. چند شب است که در این محل و در فضای باز و در سرما زندگی می‌کنیم. فقط کیسه‌های خواب ما را نجات می‌دهند.

۲۳مهر: در محل ســابق قرار دیگری داریم. قرار است افراد دیگری برسند و روز بعد نیز قرار باید تکرار شــود. مقداری وسایل نیز در جای اول جاسازی کرده‌ایم که باید بیاوریم. پیاده روی و حمل وســایل نظامی در درون کوههای پر از درخت، کار آســانی نبود. یکی از دوستان با وسایل شــخصی مورد نیازش، به سر قرار رفت. قرار بر این گذاشته بودیم که بخاطر طولانی بودن، و صعب العبور بودن راههای جنگل، همچنین به خاطر رعایت مسائل امنیتی، زیاد رفت و آمد نکنیم و شب را در همان حوالی در نزدیک «همولایتی» سپری کنیم. امروز احساس می‌کردم که در اثر حمل بار سنگین در چند روز گذشته، همچنین در اثر سرما و «بالا رفتن سن و سال»، درد عضلانی شــدیدی در پهلو و کمر احساس می‌کنم که با مالیدن» پماد» و نرمش‌های بدنی، مشــغول مداوا هســتم. البته، شــب نیز باید برنامه» نگهبانی» داشته باشیم و مواظب حیوانات وحشــی و درنده نیز باشیم. شــب، هنگامی که تاریک می‌شد، نمیتوانســتیم در جنگل زیاد حرکت کنیم. با چوبدستی خودم را به محل اثاثیه‌ای که مخفی کرده بودم رســاندم و شــب، به تنهایی در جنــگل خوابیدم. عضلات پهلویم بشــدت درد می‌کردند و چندین باز از شــدت درد بیدار شدم. امشب بقیه دوستان نرسیدند و دوست دیگر در محل دیگری در سر قرار رفته بود و نگران او نیز هستم که غذا و وسایل خواب ندارد. با او قرار گذاشته بودیم که به بهانه‌ای به یک دکان یا منزل یک چوپان رجوع کند و نیازهای خود را بر آورده سازد و با توسل به بهانه‌ای، روز ۲۴ مهر قرار ملاقات و انتظار را تکرار کند.

۲۴مهر ۶۱: امروز نیز باید تا غروب هر کدام در انتظار بگذرانیم، در اطراف من «چوب برها» با اره‌های موتوری مشــغول کار هستند و سر و صدا بگوش میرسد که مزاحم هســتند و نگران هستم که مرا، یا دوست دیگری را ببینند و حرفی در جایی بزنند. امروز قرار است بعضی از دوستان برسند. موقع غروب دو نفر دیگر رسیدند.

ولـی فردی که قرار بود مقداری از اسـلحه و مهمات اولیه و کیسـه خواب و مواد غذایـی بیـاورد، نیامد و برنامه خودش را برای یک هفته بـه عقب انداخته بود که بسیار ما را ناراحت کرد، چون مواد مزبور را در اختیار نداشتیم. از بدشانسی همین موقع رگبار شـدیدی باریدن گرفت و همه ما خیس شـدیم. شـب را بدون سقف، بدون کیسـه خـواب و پتوی کافی خوابیدیم. من کیسـه خواب خـودم را به رفیق دیگری که بنیه ضعیف‌تری داشت، و مقداری مریض بود، دادم.

از شدت سرما تا صبح نخوابیدم و به خود پیچیدم. یکی دیگر از دوستان نیز کیسه خواب نازک و نامرغوبی داشـت. برای فردا برنامه‌ریزی کردیم که دو نفر به شهرک نزدیک بروند و بعضی وسایل را تهیه کنند و با بعضی از دوستان مورد اطمینان برای امکان‌سازی تماس بگیرند. تا چه نتیجه بدهد؟

۲۵مهـر: دو نفـر از رفقا رفته‌اند و قرار اسـت پـس از دو روز برگردند و نتیجه فعالیـت خـود را خبر بدهند. در محل اقامت که نه سـقف و نه دیواری دارد بلکه با مقداری شـاخه درخت محصور هسـتیم و در کنار سنگ‌ها آتش روشن کرده‌ایم، نشسـته‌ایم. جنگل انبوهی در اطراف ما اسـت. سـقف اقامتگاه ما را چهار درخت قطـور و بلند مثل آسـمانخراش پوشـانده اند. بـرگ درختها به رنگهای سـبز، زرد، قهوه‌ای و ... منظره زیبایی دارد. غذای ما را نان، خرما، مغز گردو و چای تشـکیل می‌دهد که از ده روز قبل تهیه کرده بودم. نان‌ها خشکیده‌اند ولی با اشتها و گاهی با بی‌میلی می‌خوریم. غروب شـد. پس از برگشت و دیدبانی برای خواب برگشتیم. آتـش را باید قبل از تاریکی خاموش کنیم چون انعکاس شـعله می‌تواند محل ما را مشخص سازد. باد سختی وزیدن گرفت. وزش باد در تمام شب، برگهای زرد درختان را روی ما فرو ریخت.

۲۶مهر : صبح که از خواب برخاسـتیم، ملاحظه کردیم که تمام زمین پوشـیده از

برگ زرد درختان است و سقف ملون و زیبای ما خالی شده. قسمت مهمی از برگ درختها فرو ریخته‌اند و جنگل نیمه عریان شـــده است و این، برای ما مناسب نبود. در انتظار خبر هســـتیم. هنگام غروب، یکی از دوســـتان برگشت. خبر آورد که رفیق دیگر را که با او در محلی در شـــهر قرار داشـــته، پیدا نکرده. معلوم نیست بر سر او چه آمده. احتمالا به او مشـــکوک شده‌اند و دســـتگیر شده. وضع خوبی نیست. در ابتدای کار و در هنگام ضعف تدارکاتی یکی از افراد خوب را از دست دادن بسیار ســـنگین است. رفیق دیگر نیز از روی شـــتاب برگشته بود هیچ یک از وسایل بسیار ضروری را خریداری نکرده و نیاورده بود.

داس، تبر، کیسه نایلونی، برزنت و غیره بسیار مورد لزوم هستند. پس از انتقاد از او قرار شد فردا دوباره این مسئولیت را برعهده بگیرد. در ضمن از فرد مفقود شده اگر توانســـت خبری بدســـت آورد. همچنین برای جلب همکاری بعضی از دوستان قدیمی، ملاقات‌هایی ترتیب دهد.

۲۷مهـــر: دوســـت ما یکبار دیگـــر حرکت کرد تـــا کارهای نیمـــه کاره را به پایان برســـاند. ما نگران اوضاع هســـتیم. ابتدای کار باید با دقت و بدون شناخته شدن و بدون کشف محل اقامت ما به پایان برسد. کار تهیه مسکن مطمئن، آذوقه، سیستم ارتباطات و تدارکاتی و انبار کردن وسایل مختلف در دستور کار قرار دارند.

محل ما در داخل جنگل اســـت ولی در چند کیلومتری اطراف ما چوپان‌ها زندگی می‌کنند و چوب‌برها در کارخانه «چوکا» کار می‌کنند. آنها متحدین و دوستان آینده ما هستند ولی فعلا نباید ما را ببینند زیرا از روی ساده لوحی و یا محافظه‌کاری و یا از روی ترس....ممکن است در جایی حرفی بزنند و جان ما را به مخاطره بیاندازند. این وضعیت، به ما تحمیل شـــده اســـت. زیرا روابط تشـــکیلاتی ما قطع شده است و عده‌ای از دوســـتان ما دســـتگیر و یا زیر شـــکنجه کشته شـــده‌اند. مدت‌ها در اثر بی‌تجربگی رفقای جوان، کار تشـــکیلاتی و ســـازماندهی معلق مانده بود و عده‌ای

از جوانان، پرشـــور و مردم، دلسرد و مایوس هســـتند و ما باید از صفر شروع کنیم تا با فراهم کردن حداقل تشـــکیلات و ســـازماندهی نظامی و تهیه اسلحه و مهمات و ســـپس با عملیات موفقیت‌آمیز، فرهنگ امیـــد و روحیه مبارزه‌جویانه را بازگردانیم. عده‌ای از سازمان‌های سیاســـی نیز که عملکرد مبارزاتی را کنار گذاشته‌اند، مردم را مایـــوس کرده‌اند و روحیه تســـلیم‌طلبانه، کم و بیش در میـــان توده‌های زحمتکش روســـتاها وجود دارد. ســـازماندهی زحمتکشان روســـتاها، کار مشکل‌تری نسبت به ســـازماندهی در میان کارگران می‌باشد. روستائیان، روحیه فردگرایی و محافظه‌کاری بیشـــتری دارند. ایـــن جماعت موقعی به مبارزه روی می‌آورنـــد که قدرت انقلابی و قدرت پیشتازان مسلح، به آنها امید بدهد و آنها را نسبت به آینده امیدوار و مطمئن سازد و گرنه ضمن نارضایتی، ستم و ظلم را تمکین خواهند کرد. به امید پیروزی.

غروب شـــد. مه سراسر جنگل و کوه را پوشانده است و باران ملایمی می‌بارد. در اثر مه تا شـــعاع صدمتر بیشـــتر را نمی‌توان دید. چای درست کردیم که با بیسکویت بخوریم و به این ترتیب شـــام را زود آماده کردیم. مجبوریم شـــام زود بخوریم زیرا ســـاعت شش تاریک می‌شود و نباید آتش یا روشنایی داشته باشیم. غذا خوردیم که بخوابیم، اما ناگهان رگبار شدیدی درگرفت و باران آب از هوا و زمین جاری شد. ما فقط کیسه خواب برای خواب داریم. جای خواب ما» سقف «ندارد و در کف زمین نیز برزنت یا مشـــمایی نداریم که پهن کنیم. خلاصه، کیســـه خواب‌ها را پوشـــیدیم وسرپا، ایســـتادیم. پس از چهار ساعت خسته شـــدیم، روی زمین که آب جاری بود، بالاجبار دراز کشیدیم. هم خسته و هم خواب‌آلود بودیم ولی کمی رطوبت (از راه زیپ) به داخل کیسه خواب نفوذ کرده بود. در اثر رطوبت و سرما می‌لرزیدیم. در چنین شرایطی، بخاطر رعایت مســـائل امنیتی، نمی‌توانســـتیم آتش روشن کنیم و لذا تا صبح زجر کشیدیم.

۲۸مهر ۶۱: صبح شد. باران بند آمده بود ولی مه هنوز کوه و جنگل را فراگرفته احتـمال مـی‌رود باز ببارد. این وضع را به علت غفلت خودمان که داس و تبر و بیل و کلنگ به موقع نیاورده‌ایم تحمل می‌کنیم. زیرا با داشـتن آن وسایل می‌توانستیم. کلبه‌ای برای خودمان بسازیم.

امروز یکی دیگر از رفقا به سر قرار دیگری رفت تا مقداری از وسایل و اجناس را تحویـل بگیریم. رفیق دیگر نیز که برای ارتباط گیری و تهیه لوازم ضروری رفته بود هنوز برنگشـته، امروز یا فردا می‌آید. این شرایط سخت را باید تحمل کنیم چون به آینده امیدوار هسـتیم و از کار خودمـان اطمینان داریم و همچنین خودمان را در قبال مردم، در قبال رفقای شـهید، رفقای زندانی و در برابر آرمان‌های انقلابی خود، متعهد می‌دانیم. یک انسان واقعی یعنی کوشنده، تغییر دهنده و تکامل بخش.

ظهر شـد. باران همراه با تگرگ شدیدی درگرفت. این وضع تا حدود هشت شب ادامه داشـت. با لباس و بارانی، تمام این مدت زیر باران در کنار آتش ایستاده بودم و مرتـب هیزم روی آتش می‌گذاشـتم که خاموش نشـود. درکـف زمین که با برگ درختان و علوفه فرش کرده بودیم آب جریان دارد و با گل آلوده شـده است. رفیق از سر قرار برنگشت و من سخت نگران او هستم زیرا قرار او در کنار جنگل است و چندین کیلومتر از اینجا فاصله دارد. تا پنج عصر قرار بود صبر کند. از آن موقع ببعد اگر بخواهد باین محل بیاید تاریک شده و عبور از جنگل و مه بسیار مشکل است. و اگـر بخواهد به منـازل چوپان‌ها رجوع کند، خطر لو رفتن نیز وجود دارد. او قرار است فردا نیز قرار را تکرار کند و اینکار، در این شرایط که وسایل کافی نداریم، در شرایط بارندگی و سرما مصیبتی است.

شب بسیار سرد شد. با وجود اینکه کیسه خواب خوبی دارم و در درون آن با تمام لباس و کاپشـن و غیره فرو رفته‌ام، از سرما می‌لرزم. ابرها (مه) باز موقع شـب کنار رفتند و نمی‌توان آتش روشـن کرد. در هر حال شب را با عذاب دیگری سپری کردم. فکرم مشـغول سـه نفر از رفقا است. یکی رفته در شـهر و در حدود سه روز است

از او خبری نداریم، احتمالا به او مشــکوک شــده و دستگیر کرده‌اند. گرچه اوراق و وسایل مشکوکی همراه نداشت. رفیق دیگر برای به پایان رساندن تماس‌ها و کارهای نیمه کاره رفته و فردا باید برگردد ولی او را در محل و منطقه می‌شناسند. لذا نگران او نیز هســتم. به او ســفارش شده که در منزل بماند و از طریق رابط کارها را انجام دهد. رفیق ارزنده دیگری نیز در جنگل باید قرارها را دو روز تکرار کند. منتظر دو نفر دیگر از رفقا نیز هســتیم که باید از یکی از شــهرها، بــه این محل راهنمایی و انتقال داده شوند.

۲۹مهر ۶۱: صبح شد. باران فعلا نمی‌بارد ولی ابر و مه فضا و جنگل را فراگرفته‌اند. آتش روشــن کردم و چای خوردم. کیســه خواب و لباس‌ها را که خیس شــده بودند خشــک کردم و در انتظار هســتم. امروز عصر باید ماموریت هر دو رفیق (در شهر و در جنگل) به پایان برسند و به اینجا بیایند. امیدوارم موفقیت آمیز باشد. تصمیم داریم به این وضع با پیگیری و با سرسختی و با روحیه مبارزه جویانه غلبه کنیم. تا این تاریخ خبرهایی نیز به دســت آوردیم که عده زیادی از دوستان و خویشاوندان را، از زن و مرد دســتگیر کرده‌اند. می‌گویند عزیز هژبر را زیر شــکنجه کشــته‌اند. همچنین نصیر اصلانیان که معلم و فرزند یک کشــاورز و از دوستان مبارزه ما بود، را نیــز کشــته‌اند. مهران صفوی و ایرج ماســالی در صومعــه سرا زندانی بودند که بعداً آنها را به ماســال انتقال داده بودند. عده‌ای دیگر از کشاورزان و جوانان را در جاهای مختلف زندانی کرده‌اند. عمه من، (عظمت ماسالی) را نیز دستگیر و زندانی کرده‌انــد. این زن بی‌گناه را نمی‌دانم چــرا گرفته‌اند. برای این رژیم عقل و منطق و انسانیت و هیچ چیز مطرح نیست.

در شــهرک‌های دیگــر طوالــش و گیلان نیز افراد گمنام بی‌شــماری را کشــته‌اند و یــا زندانــی کرده‌اند که از آنها خبر نداشــتیم. در آذربایجان نیز مطلع شــدیم که وضع چنین اســت. نارضایتی در تمام ســطوح وجود دارد ولی مردم عصیان زده فاقد

تشکیلات و برنامه و سازمان هستند و نمی‌دانند و مطمئن نیستند که از چه طریقی کینه و خشـــم خود را به کار بیاندازند. اگر در ســـازمان دادن این مردم به سهم خود موفق شویم سیل خروشان انقلاب مردم جریان خواهد یافت.

در این محل که می‌خوابیم، هیچ کلبه‌ای وجود ندارد که در و پیکری داشته باشد و از این لحاظ یکی دیگر از نگرانی‌های ما حیوانات وحشـــی هســـتند که در جنگل وجود دارند. در برابر حیوانات وحشـــی فعلا نمی‌توانیم از اسلحه استفاده کنیم زیرا صدای آن موجب کشـــف محل می‌گردد. چند چوبدســـتی آمـــاده کرده‌ایم همچنین برای شرایط اضطراری می‌خواهیم از اســـلحه کمری با لوله صدا خفه کن اســـتفاده کنیم. تا کنون اتفاقی نیافتاده فقط یکبار یک خوک وحشی به محل ما نزدیک شد. وقتی به آن نزدیک شدیم فرار کرد!

عصر شد. رفیقی که به شهر برای تماس و تهیه لوازم رفته بود مراجعت کرد و سر قرار دیگر نیز رفت ولی از رفیق «رســـول» خبری نشد. او سر قرار جنگل که دو روز قرار بود تکرار کند، نبود. معلوم نیست که آیا به خاطر اینکه منطقه مه آلوده بوده راه را گم کرده و شـــب محل اقامت ما را نتوانســـته پیدا کند و یا اینکه از کوه پرت شـــده و صدمه‌ای به او رسیده اســـت؟ یا پس از گم کردن راه، در اثر سرما و در زیر باران تلف شده است؟ همچنین احتمال دارد که ما را پیدا نکرده و به تبریز برگشته اســـت؟ در هر حال این رفیق از نظر نظامی فرمانده عالی و ورزیده‌ای اســـت و از دوســـتان مبارز کرد می‌باشـــد که پس از موافقت دکتر قاسملو، همراه من به گیلان آمده است تا از نظر نظامی به من یاری برساند. از اینکه از» کاک مامند بیکس» بی خبر هســـتم، مرا نگران کرده است. به این ترتیب در این مدت کوتاه دو نفر مفقود شده‌اند. کاظم و رسول که اسم مستعار آنها است.

در اینجا دو نوع با حضور من برخورد شـــده؛ عده‌ای گفته‌اند اگر حســـن مطمئن است که این رژیم تا شش ماه دیگررفتنی است حاضرند همه جانبه همکاری کنند. عـــده‌ای نیـــز گفته‌اند که در هر حال حاضرند به من یاری برســـانند گرچه امیدی به

موفقیت ندارند. شب را با ناراحتی در اثر فقدان رفقا گذراندم. رفیق دیگری نیز پس از مراجعـــت از سر قـــرار جنگل به خاطر اینکه هوا بارانـــی و مه‌آلوده بود و هنگام شـــب از جنگل در تاریکی به سختی می‌توان عبور کرد، در وسط غار سنگی شب را گذرانده بود. او از نظر جســـمی ناتوان است. تمام شب را با مرگ و زندگی گذرانده و در حقیقت نبرد برای زنده ماندن داشته است.

ما این ســـختی را در اثر یک اشـــتباه دیگری نیز داریم متحمل می‌شـــویم. ما قبل از اینکـــه به این منطقه بیاییم، با هیچ یک از دوســـتان و افراد منطقه تماس نگرفته بودیم تا حداقل شرایطی برای زیستن و اقامت ما آماده کنند. فکر می‌کردیم ممکن است در اثر این تماس‌ها، قبل از ورودمان مساله لو برود و رفیق رابط دستگیر شود و خودمان قبل از ورود، دشمن را هشیار کرده باشیم و به مسایل تدارکاتی ما لطمه وارد شـــود. ولی حالا به این نتیجه رســـیده‌ام که با وجود تمام این احتیاط‌ها همین طوری نیز وارد منطقه و جنگل شـــدن و از صفر شروع کردن بســـیار کار خطرناکی است.

شـــب در هر حال باز در زیر باران، در محلی که ســـقف ندارد گذراندم و کیســـه خواب نجات بخش بود.

۳۰مهر ۶۱: امروز بعضی از دوستان همولایتی ما، با فداکاری به محل مخفی گاه ما آمدند. توصیه کردند که این محل را موقتا تغییر دهیم تا بتوانند در آینده جایی تهیه کنند. حرکت کردیم به بالای کوه. چندین ســـاک دستی، دو عدد خورجین پر از لوازم پوشـــاک، خواب، اســـلحه؛ همه این وسایل را تا به بالای کوه حمل کردیم همه ما خســـته و کوفته شـــده بودیم. از آنجا به انتهای دره و کوه دیگر، رفتیم و در بین چندین کوه و در کنار رودخانه ماندیم. شـــب همانطور روی بار و اثاثیه مزبور دراز کشیدیم و خوابیدیم.

اول آبان ۶۱: صبح زود کمی اطراف خودمان را شناسایی کردیم. و چند صد متر به بالای کوه و دره بالا رفتیم و دو نفره همه وسایل را به مرور به بالا حمل کردیم. در کنار درخت سبز و تنومندی، مشغول ساختن کلبه‌ای برای خود شدیم. این بار نایلون برای سقف و کف زمین در اختیار داشتیم. داس و کلنگ داشتیم خلاصه وسایلی برای مبارزه و تغییر شرایط ناهنجار، در اختیار داشتیم. هوا مه آلوده بود ولی باران نبود. تا عصر کلبه را با برگ و ساقه درخت آماده کردیم و سقف آنرا با نایلون و سپس با ساقه و برگ‌های سبز درخت پوشاندیم شب که شد باران شدیدی بارید. فکر میکردیم راحت خواهیم بود. ولی باران از لبه‌های نایلون سقف بداخل کف خوابگاه ریزش میکرد. و ناگهان متوجه شدیم که در آب غوطه می‌خوریم. باز شب بدی را گذراندیم.

قرار است چند شب بدون ارتباط همین طور بگذرانیم تا از امکانات جدید خبری بیاورند. این محل در حدود پانصد متر با جاده اصلی فاصله دارد. ولی پشت چند تپه جنگلی و در کنار دره عمیقی قرار گرفته است. بر خلاف منطقه بالای کوهستان، در اینجا درختان، سبزی برگ خود را هنوز حفظ کرده‌اند. خلاصه هنوز زرد و عریان نشده‌اند. همچنین در این دره علفهای بلند و گیاهان خاردار زیادی وجود دارند که عبور از آنها بسیار مشکل است. با داس شاخه‌های خاردار را می‌بریدیم و به جلو می‌رفتیم. دست‌های ما پر از خار شده بود. چشمه آب در نزدیک ما نیست و برای آب آشامیدنی باید از دره آب برداریم که بسیار صعب‌العبور است. یکبار از لبه تپه‌های اطراف آن پایم لغزید و به ته دره افتادم و خیس شدم. در اینجا هیزم خشک کم است و باید برای آتش به جستجوی هیزم و درختان خشک باشیم تا بتوانیم به آسانی بسوزانیم.

دوم آبان: این روز را نیز با تغییراتی در اقامتگاه به پایان رساندیم. بسیاری از اسلحه‌ها که در اثر آب و رطوبت زنگ زده بودند، تمیز کردیم و روغن زدیم. پاها

و جوراب‌های خودم را پس از دوازده روز شســتم و لباس گرم دیگری پوشیدم فعلا از حمام و شستشــوی بدن خبری نیســت. ریش‌های سیاه و سفید من، رشد بیشتری کرده‌انــد. کف پاها و انگشــتان پاهایم، بعلت اینکه دائما در کفش بودند، پوســت انداخته‌اند و شــکل مضحکی گرفته‌اند. پس از شستن، یکروز بدون جوراب و کفش در هوا نگه داشتیم بهتر شدند.

ســوم آبان: امروز قرار اســت یکی از جوانان منطقه برای ما مواد غذایی بیاورد. نان‌هــای دو هفتــه پیش کپک زده‌انــد. ریختیم داخل گودالــی در دامنه کوه. پیام نوشتیم برای کسان دیگری که کارهای دیگری برای ما انجام دهند. در انتظار امکان ســازی برای تغییر مکان هســتیم. دو رفیق مبارز کرد که منطقه را نمی‌شناختند، به علــت اینکه ابر و مه، منطقه را پوشــانده بود، گم شــدند و خــبری از آنها نداریم. نزدیک صد هزار تومان از پول تشــکیلاتی که برای مخارج تدارکاتی بود. نزد آن دو رفیق است که اگر زنده باشند و از آنها بازرسی کنند، همین پول موجب دردسر آنها خواهد شد. امید دارم که هر دو به سلامت به شهر تبریز بروند تا در آنجا دوباره با آنها تماس برقرار کنیم.

هاشــم و من دو شــب اســت که در این محل می‌گذرانیم و قرار اســت که برای ارتبــاط گرفتن محل مطمئن و بهتری پیدا کنیم. او ممکن اســت به تبریز برای انجام بعضی امور برود. آنجا برای او نیز مطمئن‌تر است.

غروب مقداری مواد غذایی به ما رســاندند. در ضمن خبر رسید که دستگیری‌های وســیعی در منطقه بــه عمل آورده‌اند. به این علت، عده‌ای کــه تمایل خود را برای تمــاس و همــکاری با ما اعلام کرده بودند از ترس اعــلام کردند که رابطه خودمان با آنها را قطع کنیم. پیام فرســتادند که همه تحت نظر هســتند. ما در چنین شرایطی که در وســط جنگل به سر می‌بریم، اگر حداقــل ارتباط ما برای تهیه مواد غذایی و تدارک برای انتقال به محل بهتری قطع شــود، معلوم نیســت چه به سر ما خواهد

آمد. در ضمن مطلع شـدیم در مکانی که تا سه روز پیش بودیم برف باریده است. اگر تا کنون آنجا بودیم حتما در محلی که سـقف و پوششـی نداشته زیر برف و در اثر سرما تلف می‌شدیم.

همچنین مطلع شـدیم که تا کنون قریب پانزده نفـر از جوانان طوالش را اعدام کرده‌اند. یک خانواده در اسالم بنام موسوی به علت اعدام چند نفر از خویشاوندان خـود در جنـگل به سر می‌برد. می‌گویند در ماسـال و شـاندرمن نیز عده‌ای هنوز در جنگل مخفی هسـتند. اگر بتوانیم باین افراد دسترسـی پیدا کنیم بسـیار خوب خواهد شد، زیرا مطمئن‌تر از هر فردی هستند. درد کشیده‌ها، درد همدیگر را بهتر درک می‌کنند. در هرحال پیام فرسـتاده‌ایم برای افراد جدیدی که به ما کمک کنند تـا حداقل از این محل، به طرف محل دیگـری بتوانیم حرکت کنیم. حتی اگر لوازم خودمان را چال کنیم و در جایی مخفی کنیم برای عبور و نقل و انتقالات خودمان، به علت شرایط بد هوا و سرما و طولانی بودن راه و از اینکه هنگام شـب، نمی‌توان در جنگل حرکت کرد، احتیاج به راهنما و همچنین به ماشین و یا اسب داریم.

از دو نفر دوسـت مفقود شـده کرد ما نیز هنوز خبری نرسـیده اسـت. پرس و جو کردیم گفتند از اینکه دو نفر غریبه دسـتگیر شـده باشـند، خبری پخش نشده. شـاید این دوسـتان مفقود شده به علت سـختی شرایط به نزد دوستان و به مکان خـود مراجعت کرده‌اند. اگر هم چنین کرده‌اند ضروری بود لااقل به ما می‌گفتند و می‌رفتند تا از تشویش و نگرانی بیرون بیاییم. اگر هم به ما دسترسی پیدا نکردند و بالاجبار رفته‌اند باز خوشحال خواهیم شد که زنده مانده‌اند.

شب را با بلاتکلیفی به سر می‌بریم و درباره طرح خروج و انتقال خودمان داریم فکر می‌کنیم. مقداری سـیر و پیاز نیز به مواد غذایی سـابق، اضافه شده‌اند که در این هوای سرد، نعمتی است.

۴آبـان: تمام روز را بدون ارتباط و بدون اینکـه بتوانیم کار فوق العاده‌ای انجام

دهیم سپری کردیم. دو نفر بیش نیستیم. قریب یک سال رابطه من با اوضاع منطقه و جوانان قطع بود. نمی‌دانستم که برای ورود و حمل وسایل آیا می‌توانیم به فردی اعتماد کنیم که قضیه پخش نشـود. اشتباه من در این بود که فکر می‌کردم شهادت رفقا و موج دسـتگیری خویشاوندان رابطه را قطع کرده بود. دلیل دیگر این بود که فکر می‌کردم با چهار الی پنج نفر فرد ورزیده نظامی حرکت کنم به محض ورود در منطقه می‌توانیم از خودمان دفاع کنیم و برای تهیه مسـکن و آذوقه و لوازم دیگر مسـاله را خیلی سـاده فرض کرده بودم که می‌رویم بلافاصله از افراد اسب یا قاطر خریداری می‌کنیم و بار و لوازم اولیه خودمان را به آسـانی به هر کجا که بخواهیم حمل می‌کنیم. و در وسط جنگل کلبه‌ای نیز برای اقامت موقت آماده می‌کنیم. ولی موقع پاییز خریدن اسـب در بالای کوه امکان پذیر نبود، همگی به پایین (قشلاق) رفتـه بودند و افراد فقط برای نیاز خانوادگی خودشـان، اسـب نگهداری می‌کنند. اشـتباه کردیم (بـا وجودی که به یکی از رفقا سـفارش کرده بـودم موقع آمدن از خلخال قاطر خریداری کند، او مسئله را جدی نگرفته بود.)

با داشـتن وسـیله حمل و نقل می‌توانستیم به آسـانی به هر مکان که بخواهیم نقل مکان کنیم. وسـایل روز بروز اضافه می‌شوند و راه طولانی را بدون این وسایل نمی‌توان پیمود.

در هر حال در انتظار کمک فوق‌العاده‌ای از جانب افرادی که روی آنها محاسـبه نمی‌کنیم، هسـتیم. بطور کلی، با اطلاعاتی که بدسـت آوردیم، عده زیادی از مردم ناراضی هستند و عده زیادی از جوانان بطور پراکنده، بدون وسیله و بدون تشکیلات بـرای نجات جان خود، و یا به علت خشـم علیه رژیم، در جنگل مخفی هسـتند. بنابراین وضع بسـیار مناسـب برای کار انقلابی اسـت. فقط باید بتوانیم مشکلات ابتدایی تشکیلاتی و ارتباطی و امنیتی خودمان را برطرف سازیم. اگر در این کارهای مقدماتی موفق بشویم در همه امور موفق خواهیم شد.

پنجـم آبان: امروز صبح قرار گذاشـته بودیم که برای برطرف کـردن نیازهای ما و تـدارکات حرکت و نقل مکان، یک نفر از دوسـتان بیایـد. رفیق ما در محل قرار حاضر شد، ولی هیچکس نیامد. باین ترتیب روشن گردید که ترس و وحشت موجب شـده است که کسی دیگر به سراغ ما نیاید. ما در شرایطی که هستیم بدون ارتباط نمی‌توانیم کاری پیش ببریم. لذا بار دیگر رفیق ما که کمتر شـناخته شـده اسـت به شـهر رفت کـه آخرین تلاش‌ها را بـرای انتقال ما به عمـل آورد. و در صورت عدم موفقیت، ترتیبی داده شود که خودمان از این منطقه خارج شویم و احیانا برگردیم و در برنامه‌های خود تجدید نظر کنیم و راه‌های جدیدی را جستجو کنیم. فعلا تنها مانده‌ام و باید در انتظار خبر باشم. از امروز به مناسبت تاسوعا و عاشورا و جمعه، سه روز تعطیل است که اگر بتوان افرادی را پیدا کرد، شاید کارها به خوبی بگذرند.

وضع ما از نظر بهداشـتی هیچ خوب نیست. دسـتهای پینه زده، زیر ناخن‌ها پر از گل و کثافت. پیراهن و لباس زیر بسـیار چرک و موی سر از شدت کثافت مرتب می‌ریزد و خارش میکند. شانس آوردیم باوجود نامرتب بودن مکان و محل خواب و به علت سرما و عدم رعایت بهداشت، تا کنون مریض نشده‌ایم.

ششم آبان: از میان جوانانی که با آنها ارتباط برقرار کرده بودیم چهار نفر از آنها فداکاری بی‌اندازه به خرج دادند و با اینکه امکان مراقبت آنها بود، سعی کردند که رابطـه با مـا را قطع نکنند و ما را از شرایط غیرعادی بیـرون بیاورند. چند نفر هم از ترس حاضر نبودند به سـلام و علیک ادامه دهند. در هر حال پس از مشـورت به این نتیجه رسیدیم که فعلا از منطقه خارج شویم و از منطقه دیگری ارتباط خود را حفظ کنیم. تا محل‌هایی برای سـکونت، تهیه مواد غذایی، سیستم ارتباطی و غیره آماده شـوند و با گروه‌هایی که از زندگی عادی خارج شده و در کوه به سر می‌برند رابطه برقرار کنیم، سـپس وارد منطقه شـویم. لذا این رفقا ماشینی آماده کردند که سر موقع در کنار جاده منتظر ما باشـد و ما لباسها را عوض کنیم و سر و روی خود

را تمیز کنیم و از منطقه خارج شویم.

هفتـم آبان: به موقع رسـیدند و حرکت کردیم. برف و باران شـدیدی می‌بارید. در راه اتومبیل ما چند بار خراب شـد و از کار افتاد ولی بالاخره خود را به منطقه دیگری رسـاندیم. چند نفر، ما را بدرقه و حمایت کردند. اسـلحه و لوازم ما در سه محـل نگهداری می‌شـدند و در دو محل آنها را بسـته‌بندی کرده بودیم. قسـمت مهمی از لوازم ما را که شـامل دو کلاشـینکف، دو مسلسـل کوچک (برتا و یوزی) پنج نارنجک، سـه کیسه خواب، دو اسلحه کمری براونینگ، دو اسلحه کمری رولور کبرا، یک اسـلحه رولور اسـمیت لوله کوتاه، یک اسلحه کمری با لوله صدا خفه کن و یازده خشـاب پر از فشـنگ کلاشینکف، شش خشاب فشـنگ برای یوزی و برتا، و مقداری فشـنگ مختلف و یک جفت بی‌سیم ناسـیونال و یک دوربین نظامی و لوازم دیگر بود در اختیار یکی از رفقای خودمان گذاشـتیم که دراختیار (چهار نفر) از مجاهدین که از دوسـتان و همولایتی ما هسـتند و در آن منطقه در جنگل بسر می‌بردند، بگذارند تا اسـتفاده کنند. برخی خبرها را درباره رفقای مسـلح خودمان، دریافت می‌کردیم، ولی نتوانسـتیم رابطه‌ای با آنها برقرار کنیم. چون مخفی‌گاه آنها بسـیار دور از ما بود. من طی نامه‌ای به دوستان «مجاهد» نوشتم که این وسایل را به عنوان هدیه از ما بپذیرید. این گروه از مجاهدین، باصمیمیت اعلام کرده بودند که حاضرند با ما همکاری کنند.

۸آبـان: فعلا در منطقه‌ای دیگر در محل مطمئنی هسـتیم. با چند نفر در اینجا رابطه داریم تا سـازماندهی و تقسـیم کار مجددی به عمل آوریم. در ضمن در این فاصله یکی از دوستان مفقود شده خود را پیدا کردیم. معلوم شد که او را بازداشت کرده بودند و سه روز نگهداشته بودند. چون وضع او عادی و مرتب بود، رها کرده بودنـد. ولی از رفیق ارزنده دیگر ما، هنوز خبری بدسـت نیاورده‌ایم. دو نفر را به

یکی از شـــهرها اعزام داشتیم که با فامیل او تماس بگیرند چون احتمال دارد که پس از مفقودشدن، به آن شهر رفته باشد. امیدواریم بلایی به سر او نیامده باشد.

۹آبان : عده‌ای از رفقای ما دریک شهر دیگر، منتظر ما بودند تا آنها را به منطقه کردســتان منتقل کنیم. آنها را فعلا به محل سکونت و جاهای دیگر انتقال داده‌ایم تــا تدارکات مجدد و بهتری فراهم شــوند. رهنمودهایی تهیه شــده‌اند که به مورد اجرا گذاشــته شــوند. از شرایط منطقه و روحیه‌ها، اطلاعــات واقع بینانه‌ای پس از یک ســال دوری به دست آوردیم که ارزشــمند هستند. بعضی از نقل و انتقالات را باید بهتر ســازماندهی کنیم. یکی از دوســتان قرار اســت در یکی از شهرهای بزرگ که محل عبور ما و جریانات دیگر اســت مســتقر شود. شرایط پوششی زندگی او را داریم فراهم می‌کنیم. خودم ممکن است برای مدت کوتاهی به محل دیگری بروم.

یادداشت‌های روزانه - بخش چهارم

دفتر یادداشــت شــماره ۱(یک)، از راه ترکیه، توسط مســافر، به آدرس منصور در آلمان پست شد تا به دست شاهین برسد.

دهم تا چهاردهم آبان :۶۱ در این روزها در شهر تبریز اقامت کردیم و می‌توانستیم از آنجــا ارتباط خود را بــا منطقه طوالش و خلخال هنوز حفظ کنیم. هنگام حرکت از کردســتان به طوالش، در منزل همین فرد توقف کرده بودیم که تصادفا همدیگر را می‌شناختیم.

اقامت در آن منزل برای ما اجباری بود. اگر امکان مزبور نبود، مجبور می‌شــدیم که به مسافرخانه یا هتل برویم یا به طرف شهر دیگری حرکت کنیم که می‌توانست مشــکلاتی به بار آورد. البته در این منزل نیــز، عده‌ای از افراد خانواده قابل اعتماد بودند و اشــخاصی نیــز در آنجا رفت و آمد می‌کردند که قابــل اعتماد نبودند ولی

موقتا به عنوان مهمان صاحب خانه، به ما آسیبی نمی‌رسید.

از فرصت اســتفاده کردیم و بخشــی از تماس‌های خود را سامان دادیم و درصدد برآمدیم که برای آینده محل اقامت مناسبی جستجو کنیم.

"هاشــم» قرار شد در این شــهر برای مدت کوتاهی بماند و لیستی از کارها تهیه شد تا آنها را انجام دهد و افرادی را ملاقات کند.

راننــده‌ای که قرار بود یک مقدار دیگر، اســلحه به تالش بــبرد، به قول خود وفا نکرده بود و با پول ما، اتوموبیلی خریده بود و برای خودش به کار قاچاق مشــغول بود (این مســایل بعدا برایم روشن گردید). چون حمل اسلحه به تاخیرافتاده بود، و گرفتاری‌های متعدد دیگری برایمان روی داده بودند.

من مجبور شــدم دوباره به کردستان برگردم. زیرا، از نظر امور تدارکاتی، با رفقای خود در منطقه طوالش قرار گذاشــته بودیمُ؛ از جمله می‌بایستی مناسبات خودمان را با «راننده» و مسئله حمل اسلحه، و مشکلات مالی را حل می‌کردیم.

قبل از حرکت به کردســتان به ما خبر رســید که «رسول» یکی از رفقای ارزنده ما، که در جنگل، برای تحویل گرفتن اسلحه رفته بود، مراجعت نکرده است. فکر کردیم بلایی به سرش آمده اســت. بالاخره، پیدا شــده و نامه‌ای برای خویشــاوندان خود فرستاده بود که خبر خوشحال کننده‌ای بود.

از طرف دیگر» احمد» که در شهر، سر قرار نرفته و مفقود شده بود، در تبریز پیدا شــد. او می‌گفت که سه روز توسط سپاه پاسداران بازداشت شده بود. اما شک آنها برطرف شــد، و او را رها کردند. ولی اظهارات متناقض او، نزد چندین نفر، این سوء ظن را برانگیخت و معلوم شــد که اصولا بازداشــت نشده و خودش فرار کرده بود. این امر، یک عمکرد ناشایست و عاری از صداقت انقلابی بود.

در منزلی که اقامت داشــتیم، متوجه شــدم که برخی از آنان از حضور ما، ترس و وحشــت دارند کــه مبادا بلایی به سر آنها بیاید، ولــی در عین حال تعارف می‌کنند

و می‌خواهند مهمان نواز باشـــند. من که متوجه این روحیات آنها شـــده‌ام، از نظر اخلاق سیاســـی و انقلابی ناراحت هســـتم، می‌خواهم هر چه زودتر آنها را از وجود خودمان آزاد کنم.

باین علت ســـعی کردم که برنامه حرکت خودم به کردســـتان را به جلو بیاندازم و منتظر نتایج بعضی تماس‌ها نباشم. لذا به اتفاق یک فرد مبارز کرد که شناخته شده نبود، به طرف مهاباد حرکت کردم. پس از چند تفتیش ســـطحی، ســـلامت به مهاباد رسیدیم. از آنجا، به یکی از دهات اطراف مهاباد رفتم و دو نفر از پیشمرگان حزب دمکرات و عده‌ای از اهالی را که از سابق می‌شناختم پیدا کردم.

یکی از پیشـــمرگان حزب که در آن محل مســـئولیت یک گروه را برعهده داشت. به بهانه اینکه من ریش داشـــتم و ممکن است پاسدار باشم مدتی مرا معطل کرد و مشاجراتی بین او و پیشمرگان و اهالی که مرا می‌شناختند درگرفت و این «مشکل»، با مسالمت به پایان رسید.

باخبر شدم که اکثر راه‌ها مسدود هستند و از کوه‌ها و بیراهه‌ها باید حرکت کرد و نبرد سختی نیز در تمام جبهه‌ها بین انقلابیون کرد و ارتش و پاسداران جریان دارد. قبـــل ازحرکت از این ده، به طرف منطقه آزاد شـــده، نواری به زبان محلی پر کردم و رهنمودهایی برای کارهای مقدماتی و تدارکاتی و تشـــکیلاتی دادم تا برای رفقای جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشـــان و سایر طرفداران و اهالی منطقه طوالش که خواستار استمرار مبارزه هستند، بفرستند.

۱۵آبان: بوســـیله یـــک اتومبیل بطرف اشـــنویه حرکت کردیم. با خبر شـــدیم که جاده‌هـــا را از ســـاعت پنج عـــصر می‌بندند و عبور و مرور، توســـط ارتش و ســـپاه پاسداران قدغن شده است.

مـــا شـــبانه از بی‌راهه حرکـــت کردیم. راننده کـــه از اهالی منطقه بـــود، راه‌ها را می‌شناخت و مهارت عجیبی داشت که در تاریکی، بدون مهتاب، جاده‌ها را تشخیص دهد و در خندق و چاله‌ها نیز نمی‌افتاد..

دو نفر از پیشـــمرگان حزب و یک نفر از اعضای حزب در منطقه اشـــنویه همراه من بودند. ما شبانه در تاریکی می‌بایستی از کنار پایگاه‌های ارتش و پاسداران عبور می‌کردیم. این راه را ســـابقا نیز چندین بار رفته بودم. بدون اینکه با مشکلی روبرو شـــویم، عبور کردیم و شـــب دیر وقت، به منطقه اشنویه، نزد رفقای حزب دمکرات کردستان ایران رسیدیم.

۱۶آبان ۶۱: در این روز با راننده‌ای که قرار بود کارهای ما را انجام دهد، همراه با دوســـتانی که او را به من معرفی کرده بودند جلســـه‌ای تشـــکیل دادیم و به این نتیجه رسیدیم که با او تسویه حساب کنیم و به کار او در ارتباط با ما خاتمه دهیم.

۱۷آبان ۶۱: هنگام شب برف شدیدی بارید و روی زمین و کوهها حدود نیم متر از برف پوشـــیده بود. به علت گرفتاری، به علت سرما و برف کسی حاضر نبود با ما حرکت کند و ما را از کوه عبور دهد. در این روز به دهکده» زیوه «رســـیده بودیم. ناهار را نزد یکی از هواداران حزب خوردیم و در حدود دوازده و نیم ظهر شـــورای ده یک اســـب و یک نفر راهنما در اختیار ما گذاشـــت تا ازکوه « قبر پیرژن «عبور کنیم. در طرف دیگر کوه، دهکده «آمد» قرار داشـــت که می‌بایستی بآنجا برسیم و از آنجا بطرف جاده مهاباد- سردشت برسیم. بعضی گفتند که پنج ساعت راه است، عده‌ای گفتند که دو ساعت بیشتر راه نیست.

بالاخره، ســـاک دستی و مقداری از وسایل خود را با اسب حمل کردیم و به اتفاق دو نفر از رفقای پیشـــمرگه و یک نفر راهنما حرکت کردیم تا دامنه کوه که رسیدیم باز برف شدیدی می‌بارید و باد و کولاک می‌وزید و ابر و مه غلیظی کوه را پوشانده بود.

راهنمای ما پس از چند ســـاعت گفت که راه را گم کرده اســـت. رفقای پیشمرگه گفتند خودشان کمی راه را بلد هستند و تصمیم گرفتیم که به راه خود ادامه دهیم. تا حدود ســـاعت چهار بعد از ظهر، در دامنه کوه می‌چرخیدیم و نمی‌توانســـتیم راه اصلی را تشخص دهیم.

برف تا بالای زانو می‌رسید و موقع حرکت همه ما را خسته کرده بود. من گاهی سوار اسب می‌شدم، ولی سوار اسب شدن خوب نبود و می‌بایستی با راه رفتن خودم را گرم نگه می‌داشتم. عضلات پای من منقبض شده بودند و نمی‌توانستم پاهای خودم را حرکت دهم. همراهان من نیز همگی بسیار خسته شده بودند و از شدت سرما و گرسنگی می‌لرزیدیم.

متوجه شدیم که جویباری، از بالای کوه، بطرف پایین سرازیراست. با تردید و ازروی ناچاری این جویبار را دنبال کردیم و از قله کوه، بطرف پائین سرازیر شدیم تا شاید به دهکده‌ای برسیم. همگی پیاده راه می‌رفتیم و اسب را به دنبال خود می‌کشیدیم. رفقای پیشمرگه، هر کدام اسلحه و خشاب فشنگ خودشان را حمل می‌کردند.

در سراشیبی کوه در گودال‌های برف و گاهی در آب زیر برف فرو می‌رفتیم. کاملا خسته، خیس و گرسنه شده بودیم. باد و کولاک که به صورت و لباس‌های خیس و کفش و جوراب مرطوب ما می‌خورد، یخ می‌زد و سر و صورت و لباس همه ما از برف و یخ، زنگوله زده بود.

یکی از رفقای پیشمرگه به نام «خسروشیربیگی «بیش از ما از پا درآمده بود. او عقب‌تر از ما حرکت می‌کرد و به خاطر او مجبور بودیم مدتی توقف کنیم تا به ما برسد و این توقف موجب می‌شد که بیشتر از سرما بلرزیم. تا حدود ساعت شش غروب به پیاده‌روی ادامه دادیم. مشاهده کردیم که خسرو، زیر درختی که پنجاه متر با ما فاصله داشت، کنار رودخانه افتاده است. ما نیز قدرت حرکت نداشتیم، مدت کوتاهی توقف کردیم. اما، باز تصمیم گرفتیم که به راه خود ادامه دهیم. خسرو نیز چند متری پایین آمد ولی در آنجا نشست. او را صدا کردم که خودش را به ما برساند. چون سرازیری بود و ما قادر نبودیم بطرف بالا (سربالا) برگردیم. او از شدت گرسنگی، خستگی وسرمازدگی قادر بحرکت نبود. در این هنگام با مسلسل شروع به تیراندازی هوایی کرد و یک خشاب با رگبار خالی کرد و فریاد زد که دیگر نمی‌تواند حرکت کند.

مـا بـه راهنمای خود که هنوز از توان جسـمی برخوردار بـود گفتیم دنباله این رودخانـه را بگیـرد و اگر دهکده‌ای پیدا کـرد اهالی را برای نجات ما بفرسـتد. او حرکت کرد. من به اتفاق یکی از پیشمرگان بنام «رحمت» حدود پنجاه متر پایین‌تر از»خـسرو» افتاده بودیم و فریاد می‌زدیم و طلب کمک می‌کردیم. از «خسرو» نیز جوابی نمی‌آمد، حدس زدیم که بی‌حال شده و دارد هلاک می‌شود.

رفته رفته ما هرچه بیشتر گرسنه می‌شدیم سرما و یخ روی ما بیشتر اثر می‌گذاشت. گرسـنگی، خسـتگی، سرما و لباس‌های خیس و مرطوب داشت ما را هلاک می‌کرد. من خوشبختانه «اورکت» و شلوار اسکی به تن داشتم و از وضعیت بهتری برخوردار بودم و این لباسها موجب شده بودند که در مقابل باد و برف و کولاک بتوانم بیشتر دوام بیاوریم. «رحمت» دیگر نمی‌توانسـت روی پای خودش بایسـتد و به شـدت می‌لرزیـد. در این هنگام من با سرنیزه تفنگ، طناب اسـب را پاره کردم و نمدهایی که روی اسـب بود برداشتم و به روی رحمت انداختم. شال گردنی که قبلا به سر و صورت رحمت بسـته بودم زنگوله بسته بود برداشتم و حوله‌ای از ساک درآوردم و به سر و صورت او پیچیدم. یک کت چرمی در ساک داشتم، آن را نیز به او پوشاندم. یک کلاه پوستی نیز داشتم قبلا به سر «خسرو» گذاشته بودم تا سر او را گرم نگدارد. خودم مرتب پاهای خودم را به زمین می‌کوبیدم تا از روی خسـتگی و گرسنگی، به خواب نروم و به خاطر شدت سرما، بدنم منقبض نشود. این وضع تا ساعت ده شب ادامه داشت و برف سنگینی همچنان می‌بارید.

حدود سـاعت هشـت شب با کلاشینکف سـه گلوله خالی کردم و باز داد زدم و کمک خواستم خبری نبود. خسرو را صدا زدم باز خبری نشد گویا در این موقع کاملا از حال رفته بود. ساعت ده شب ناگهان چشم من به چندین نور» چراغ قوه» افتاد کـه از تـه دره به بالا می‌آمدند. فریاد کردم و کمک خواسـتم و چراغ قوه کوچکی که در جیب داشـتم روشـن کردم و علامت دادم. آنها جـواب دادند و به طرف ما حرکت کردند. اینها عده‌ای از اهالی دهکده «سـیاهقول» بودند که پس از رسـیدن

راهنـــما برای نجات ما حرکت کرده بودنـــد. آنها چهار نفر بودند. به محض اینکه به ما رسیدند گفتیم ما اینجا صبر می‌کنیم شما بروید بالاتر رفیق پیشمرگه ما «خسرو» در بالاتر افتاده او را پیدا کنید. آنها رفتند بالاتر.

پـــس از چند دقیقه گروه دیگری از اهالی « آمد» رســیدند. دو نفر وســایل ما را برداشـــتند و مقداری نان و روغن (چربی) به مـــا دادند، و ما را به طرف ده حرکت دادنـــد. بـــه آنها گفتیم بروند بالاتـــر و «خسرو « را که به احتمال بســـیار قوی تلف شـــده بود پیدا کنند. چون او از ســـاعت ده شب قادر نبود حرکت کند. از این محل تا دهکده مزبور، می‌بایستی حدود یک ساعت و نیم دیگر راه می‌رفتیم. با خوردن نان، حال ما کمی بهتر شده بود و می‌توانستیم گام برداریم و بعلاوه روحیه ما قوی شده بود. هنگامی که به دهکده رسیدیم حدود ساعت یازده و نیم شب بود در آنجا تقاضا کردیم که عده‌ای با چراغ قوه و اســـب و قاطر برای پیدا کردن خسرو حرکت کنند. شـــش نفر دیگر به آن محل رفتند. تا ســـاعت دو بعد از نیمه شب به جستجو مشـــغول بودند و به نتیجه‌ای نرســـیده بودند. چون برف، جســـد خسرو را پوشانده بود و هنگام شـــب و در کولاک نتوانســـته بودند او را پیدا کنند. ما همراه با اهالی دهکده، شب را با غم و اندوه به سر بردیم.

۱۹ آبان، صبح زود، باز عده‌ای از اهالی دهکده، به اتفاق رحمت به محل مزبور رفتند. بالاخره جســـد خسرو را که در برف و یخ منجمد شـــده بود پیدا کردند و به دهکده «سیاهقول» آوردند.

اهالـــی ده می‌خواســـتند در همانجا دفن کنند ولی رحمـــت گفت که خسرو قبلا وصیت کرده بود که او را در کنار سایر رفقای نزدیکش، در قبرستان شهدا در» خشک دره» دفـــن کنند. لذا از شـــورای ده و اهالی خواهش کردیم که کمک کنند تا جنازه او را به محل مزبور حمل کنیم. هنگام ظهر حدود ده نفر ســـوار و عده‌ای پیاده ما را همراهی کردند و جنازه را به طرف دهکده و ســـپس تا خشـــک دره حمل کردیم. موقع رفتن به مقصد، می‌بایستی از همان دره مرگ عبور میکردیم. و موقعی که به

دهکده مزبور رسـیدیم، ملاحظه کردم که ما راه را گم کرده بودیم ودرسـت صد و هشـتاد درجه راه را عوضی رفته بودیم. بجای اینکه بطرف این دره سرازیر شـویم، می‌بایسـتی در جهت مقابل آن، از کوه سرازیر می‌شـدیم و به محل مورد نظرمان، زود می‌رسیدیم.

در دهکده‌ی «آمد»، یکی از دوستان مجاهد را دیدم که از همان کوه برمی‌گشت. او گفت میخواسـته از این کوه عبور کند چون راه را بلد نبود مراجعت کرده است. شب در این دهکده ماندیم و روز بعد بطرف کیتکه و خشک دره حرکت کردیم.

۲۰آبـان: در ایـن روز با اسـب و قاطر بـا همراهی عده‌ای از پیشـمرگان حزب دمکرات و اهالی دهکده «آمد»، به طرف «خشـک دره» حرکت کردیم. حدود سـه بعـد از ظهـر به محل مزبور که قبر عده‌ای از شـهدای حزب دمکرات در آنجا دفن شده بودند، رسیدیم. خسرو را در آنجا دفن کردند.

۲۱آبان: از» کیتکه» با ماشـینی به طرف سردشـت حرکت کردیم. در بین راه در دهکده‌ای در مقر پیشـمرگان توقف کردیم. و پرسـیدیم که چگونـه می‌توانیم به طرف دفتر سیاسـی حزب حرکت کنیم. آنها گفتند جنگ سـختی در محل دفتر بین پیرانشـهر و سردشت درگیر است. تا آن نزدیکی می‌توان با ماشین و تراکتور حرکت کرد و سپس باید پیاده تا مقر پیشمرگان برویم و از آنجا ما را راهنمایی خواهند کرد.

۲۲آبان: از این محل به طرف محل دفتر سیاسـی حرکت کردیم و حدود غروب به محل مزبور رسیدیم. نبرد سختی در دره‌ها و کوههای اطراف «واوان» درگیر بود. دفتر سیاسـی تخلیه شده بود. چند نفر از مسـئولین حزب را در دهکده‌ای ملاقات کردیم. گفتند که همه مسـئولین به شـکل پارتیزانی در تحرک هستند و جای ثابتی ندارند و تقسیم کار کرده‌اند و هرکدام در جبهه‌ای از نبرد به سر می‌برند.

۲۳آبـان: مقـداری پول که به امانت نزد رفقای مسـئول حزب دمکرات داشـتم بـه رحمت دادم که به رفقای ما برای کارهای شـمال در گیلان، به رابط برسـاند و

نامه‌هایی نیز برای رفقا نوشتم و قرار شد که برای انجام بعضی کارهای دیگر به آن طرف «واوان» در منطقه پیرانشهر، عبور کنیم و کاک دکتر قاسملو را ملاقات کنم.

قرار اســت ترتیب این کار با راهنمایی پیشــمرگان و با همراهی آنها انجام شود. شــلیک توپ و رگبار مسلسل در اطراف دهکده‌ای که اقامت داریم بگوش می‌رسد. ســه هلیکوپتر در این منطقه به پرواز درآمده‌اند و با رادیو، موج FM صحبت‌های خلبــان را گــوش می‌کنیم که می‌گویند باید تپه‌ای را مــورد هدف راکت قرار دهند، خلبان به نام» بهروز» و» احمد» با همدیگر با بی ســیم صحبت میکردند و بر سر تاکتیک کار، اختلاف نظر پیدا کرده بودند.

از صحبت‌هایشــان معلوم بود که ضمن انجام ماموریت، از آتشبار انقلابیون کرد می‌ترسند.

۲۴آبان :۶۱ فعلا در دهکده‌ای بنام «نلوســه «هســتم و در انتظار بسر می‌برم تا عده‌ای راهنما برای عبور داشــته باشیم. امروز نیز سه هلیکوپتر دهکده‌های اطراف «واوان» را با راکت کوبیدند. آنها از ترس تیربارهای پیشمرگان، از ارتفاع بالا حرکت می‌کردند. همچنین خبر رســید که ارتش و پاســداران یک تپه مشرف بر» واوان» در چند کیلومتری پایین محل دفتر سیاسی حزب دمکرات را تصرف کرده‌اند.

آنها شــبانه طی درگیری شدیدی موفق شده بودند خودشان را بالای تپه برسانند. از این تپه بوســیله «قناصه» (تفنگ دوربین دار) و کالیبر ۵۰ و اســلحه‌های دوربرد می‌تواننــد تنگه‌ای که پیشــمرگان بــرای عبور و مرور در اختیــار دارند مورد هدف قرار دهند. هدف ارتش و پاســداران آن است که سراسر جاده پیرانشهر- سردشت را تــصرف کنند و خطوط ارتباطی و تدارکاتی نیروهای انقلابی را قطع کنند، راهی که اسلحه و مواد غذایی از آن طریق تامین می‌شود، و محل رفت و آمد است.

در دهکده‌ای که هســتم، همگی در تیررس دشمن قرار دارند. جالب توجه است که برای پیشمرگان و برای کادر رهبری حزب و برای اکثر مردم، این مسایل بسیارعادی شــده اســت. پس از ظاهر شدن هلیکوپترها، و یا با شــنیدن رگبار گلوله، در پشت

بام‌ها و در دامنه کوهها، با خونسردی، حوادث را نظاره میکنند و در انتظار موفقیت پیشمرگان هســتند. بدون اغراق، حزب دمکرات کردستان ایران، در سراسر دهات و روســتاهای کردستان نفوذ دارد و دراکثر روســتاها دارای تشکیلات حزبی و شورای ده و مقر برای پیشــمرگان میباشــد. در هر دهکده‌ای که با پیشــمرگان وارد شده‌ام در منازل روســتاها به روی مبارزین باز بــوده از آنها پذیرایی می‌کنند. محل خواب و اســتراحت آماده می‌کنند البته مردم ترســو محافظه کار و فرصت‌طلب نیز یافت می‌شوند ولی همبستگی ملی و پشتیبانی از نیروهای انقلابی بسیار قوی است.

در حالی که نبرد ســختی ادامه دارد عده‌ای قاچاقچی با اســب و قاطر به صورت کاروان‌ها، شــبانه روز مشغول فعالیت هســتند و مواد غذایی و انواع لوازم مصرفی را از عراق خریداری کرده با قیمت گران در مناطق مختلف کردســتان توزیع کرده، به فروش می‌رسانند. آنها از بی‌راهه‌ها که هنوز تحت تسلط ارتش و پاسداران قرار ندارد اســتفاده می‌کنند. نیروهای انقلابی از آنها مالیات می‌گیرند ولی مانع کار آنها نمی‌شوند. زیرا به این وسیله محاصره اقتصادی کردستان توسط رژیم خمینی شکسته می‌شود و بســیاری از نیازمندی‌های اولیه مردم کردستان تامین می‌گردد. شوراهای هر محل سعی می‌کنند روی اجناس قیمت گذاری کنند تا از گران فروشی بی‌اندازه جلوگیری کنند.

۲۵آبان :۶۱ امروز خبر رسید که ارتش و پاسداران خمینی تمام جاده‌ی پیرانشهر-سردشــت را تحــت کنترل خود در آورده‌انــد و گرچه عبور، تا حــدودی امکان پذیر اســت، ولی خطرات زیادی دارد. بــه طوری که با تفنگ دوربین‌دار و اســلحه‌های دوربرد، عابرین را که قصد عبور از راههای مالرو و رودخانه دارند، مورد هدف قرار می‌دهند. به این ترتیب هنوز معلوم نیســت که بتوانم برای انجام کارهایم با کاک دکتر قاســملو که در آن طرف رودخانه در دامنه کوه مســتقر می‌باشد، تماس برقرار کنم.

در ایــن دهکده که اقامت داریم، خطر اینکه مورد محاصره قرار بگیرد نیز وجود

دارد. زیرا در حدود پنجاه نفر پیشــمرگه، کمی جلوتر از آن در برابر ارتش مســتقر هســتند. ارتش و ســپاه با تعویض نیروهای تازه نفس و بــا امکانات متعدد قدرت تحرک بیشتری دارند در حالیکه پیشمرگان باید شبانه روز مقاومت و مبارزه کنند و خصوصا در چند ماه اخیر فعالیت پیگیرانه‌ای داشته‌اند.

هر خانواده از اهالی دهکده، امروز یک بز یا گوسفند سر بریده‌اند و برای « خدا و پیغمبر» نذر می‌کنند تا از شر تجاوز ارتش و پاسداران در امان باشند. من با چند نفر به شوخی میگفتم خمینی اعتقاد دارد که شما مسلمان نیستید و به همین علت چند سال اســت مردم این منطقه را که مبارزه آزادیخواهانه می‌کنند مورد تجاوز و قتــل و غارت قــرار می‌دهد. پس چطور ادعای مســلمانی می‌کنید؟ با خنده جواب می‌دادند خمینی مسلمان نیست و وحشی و آدمکش است.

فکرم خیلی مشغول اموری است که به انجام نرسیده‌اند و دائما در جستجوی راه حلی هستم که هر چه زودتر مقداری اسلحه و مهمات به منطقه شمال انتقال دهم، همه رفقای خودم را در آنجا پیدا کنم، کمبود تدارکاتی و تشکیلاتی را برطرف سازم. همچنین بر مشــکلات زمســتان و سرما غلبه کنیم. گرچه دو نفر از ما جان سالم بدر بردیم، اما، شــهادت» خسرو» در سرما و بــرف، هنوز مرا تحت تاثیر خود قرار داده و ناراحت هستم.

امــروز هوا آفتابی اســت و مقداری از برف کوهها آب شــده‌اند، آب رودخانه‌ها زیادتر شده‌اند. در انتظار شرایط مناسبی برای عبور هستم.

امــروز یکی ازفرماندهان نیروی پیشــمرگه به دهکده‌ای که بودم رســید و گفت به اتفاق عده‌ای پیشــمرگه با اســلحه و مهمات از آن طرف جاده به این طرف عبور کرده‌اند و قراراســت عده‌ای دیگر برســند. لذا توصیه کرد که به دهکده‌ای در کنار رودخانه بروم و در انتظار راهنما و یا پیشمرگه باشم. بعد ازظهر ازاین محل حرکت کردم و شب به دهکده‌ای دیگر رسیدم و از آنجا قسمتی از راه را با اتومبیل که چراغ خود را خاموش کرده از جاده سردشت میگذشت، طی کردم.

از دهکـده‌ای دیگر به وسـیله دو نفر راهنما و پیشـمرگه، پیـاده در تاریکی به دهکده کنار رودخانه مورد نظر رسـیدم. در آنجا گفتند که یک سـاعت قبل عده‌ای حرکـت کرده‌اند و دو نفر از اهالی که حـاضر بودند همکاری کنند گفتند راه را به خوبی نمی‌شناسـند و در ضمن جرات نمی‌کنند بدون حمایت پیشـمرگه عبور کنند. همچنین به من توصیه کردند که شـب در آن دهکـده نمانم؛ چون در روز احتمال دارد مورد هجوم ارتش و پاسداران که در پنج کیلومتری مستقر بودند قرار گیرند. لذا اسـب آماده کردند و ساعت ده شب دوباره همان راه را در سرمای شدید مراجعت کردم. سـاعت دو صبح به محل امنی رسـیدم ولی از سرما دسـت و صورت من یخ زده بود.

۲۶آبـان: امروز مطلع شـدم که پـس از مراجعت من از هـمان دهکده‌ی کنار رودخانه، بعداً تعداد زیادی پیشـمرگه، همراه با عده‌ای ازمسـئولین حزب دمکرات عبور کرده، و به طرف مرکز کردسـتان حرکت کرده‌اند. در دهکده‌ای که شب مانده بودم عده‌ای از پیشـمرگان که آنها را همراهی کرده بودند اقامت کرده بودند. قرار بر این شـد که امشـب بار دیگر به اتفاق آنها حرکت کنم تا شاید به سلامت به آن طرف رودخانه به مقر پیشمرگان و تشکیلات حزب برسم.

امروز تمام روز، صدای توپ، خمپاره و رگبار مسلسـل‌های سنگین در حوالی این محل به گوش می‌رسـید. در این دهکده که در مسـیر راه‌هـای مختلف قرار دارد، بسـیار شلوغ است. مرتب پیشـمرگان گروه‌های مختلف حزب، مسئولین، و مردمی که مشـغول حمل خواربار و اسلحه هستند، دیده می‌شوند. اکثراً در مسجد اجتماع کرده‌اند و مسـاجد، محل خواب و خوراک و ملاقات و کمک رسـانی و غیره شـده است. در منازل دهقانان، مهمانان مختلف بسر می‌برند. همه درباره جنگ و عاقبت این نبرد خونین و عاقبت کردسـتان و درباره سرنگونی رژیم خمینی و خودمختاری و غیـره صحبـت می‌کنند. روی هم رفته نتیجه‌گیری این اسـت که در نهایت مردم کردسـتان پیروز می‌شـوند و رژیم خمینی نیز سرنگون می‌گردد. از همدیگر سـوال

می‌کنند که چرا در ســایر مناطق ایران مثل کردســتان نبرد مهمی جریان ندارد. چرا مردم سایر نقاط سکوت کرده‌اند و کاری نمی‌کنند؟

امروز ســاعت ۱۶ (چهار بعد ازظهر) به اتفاق عده‌ای از پیشمرگان حرکت کردیم که به آن طرف جاده پیرانشــهر- سردشت برسیم. اکثرا سوار بر اسب و قاطر بودیم. عده‌ای از روســتاییان نیز بــرای تهیه خواربار و قند و چای همــراه بودند. کاروانی درست شده بود.

در تاریکــی از رودخانــه و از جاده گذشــتیم و به گروهی از پیشــمرگان نیروی «معینی» برخورد کردیم که سر جاده را گرفته بودند و کمین کرده بودند. ساعت ۹ شــب به مقر پیشمرگان رسیدیم که در بین کوه و در بالای ارتفاعات قرار داشت. با فرمانده نیروی پیشمرگان معینی که از دوستان نزدیک بود، دیدار کردم و قرار ادامه ســفر برای فردا صبح گذاشــتم، و درباره اوضاع و احوال سیاســی- نظامی کردستان و ســایر نقاط ایران صحبت کردیم. در این محل نیز تحرک و جنب و جوش زیادی وجود داشــت. صدای توپ و خمپاره و رگبار مسلسل در اطراف اینجا نیز به شدت بگوش می‌رسید. ما از رودخانه و جاده عبور میکردیم. بالای سر ما، طرفین به سوی همدیگر تیراندازی می‌کردند و احتمال داشــت ما که در وسط دره عبور می‌کردیم، تصادفا مورد اصابت گلوله قرار بگیریم.

۲۷آبان :۶۱ امروز صبح ساعت ۹ بطرف غرب کردستان از بالای کوه‌های پوشیده از برف گذشــتیم. حدود ســاعت ۱۲ ظهر به دهکده‌ای رسیدیم که عده‌ای دیگر از دوستان مسئول حزب دموکرات در آنجا اقامت داشتند. ناهار نزد آنها ماندم و حمام گرفتم. البته با آب چشمه که سرد بود. با وجود سرما، حمام ضروری بود. بدنم بوی عرق و چرک گرفته بود. در لباس‌هایم احتمالا جانوران لانه کرده بودند. در هر حال لباس‌ها را دادم که برایم بشــویند. شام نیز در اینجا ماندم. جنگ سختی در منطقه سردشــت در کنار «واوان» جریان داشــت و در مسیری که حرکت می‌کردیم صدای شــدید توپ و رگبار مسلسل‌های ســنگین بگوش می‌رسید. حزب دمکرات کردستان

ایران در حقیقت نیروی بزرگی اســت که از نظر نظامی و تشــکیلاتی در کردســتان مبارزه می‌کند و از پشــتیبانی عظیم زحمتکشان کردستان برخوردار است. در مدت قریب یکســال که در منطقه کردســتان رفت و آمد داشــته‌ام و از مناطق مختلف آن عبور کرده‌ام، با این واقعیت به خوبی آشــنا شــده‌ام. کومله فقط در محل‌های انگشــت شماری تشکیلات و پیشمرگه دارد و به تنهایی نیرویی نیست که بتواند در مقابــل حملات رژیــم دوام بیاورد. از زمانی که به اصطلاح اعلام کرد که می‌خواهند به نیابت از طبقه کارگر ایران، حزب کمونیســت ایران را تشکیل دهند، تردید دارند که آیا در شرایط کنونی باید در کنار حزب دمکرات، مجاهدین خلق و سایر نیروهای مبــارز، فعالانــه در مبارزه شرکت کننــد یا نه؟ ادامه این وضــع، موجب تجزیه این ســازمان خواهد شد و عده‌ای به راه درست انقلابی کشانده خواهند شد، و عده‌ای نیز «منزه طلبی» را پیشه خواهند کرد.

۲۸آبــان :۶۱ امــروز صبح از «نارســت» به طــرف دهکده‌ای دیگــر در منطقه کوهســتانی حرکت کردم تا یکی از افراد دیگر را که با او کار داشتم ملاقات کنم. از کوره‌راه‌های کوهستانی پوشیده از برف می‌بایستی حرکت می‌کردم که حتی اسب و قاطر به سختی از آن عبور می‌کردند و گاهی در چاله‌ها و سراشیبی‌ها می‌افتادند.

بــا یکی از مســئولین تدارکاتی حزب دمکرات کردســتان ایــران ملاقات کردم. او می‌گفت که شرایط کارش بســیار مشــکل شــده و روزانه در حدود ســیصد اسب و قاطر را باید آماده کنند تا اســلحه و مهمات به نقاط مختلف بفرستند. زیرا راه‌های اتومبیل‌رو ناامن هســتند و یا تحت کنترل دولــت درآمده‌اند. ولی از این که دولت راه‌ها را دراختیار دارد از نظر سیاسی و نظامی چندان ناراحت نبود و می‌گفت برای حفظ این راه‌ها رژیم تلفات ســنگینی خواهــد داد و عاقبت قادر به نگهداری این راه‌ها نخواهد شــد و نیروهای رژیم،پخش و تجزیه خواهند شــد. در ضمن تعریف می‌کرد که عده‌ای از اسرای ارتش و ســپاه پاســداران نقل کرده‌انــد که دولت برای به دســت گرفتن راه‌ها محاســبه کرده که باید سی هزار کشته بدهد. کاری که فقط

به منظـور بهره‌برداری تبلیغاتی برایش فایده خواهد داشـت، و هزینه سـی هزار کشـته برای جاده‌هایی که عاقبت نمی‌تواند نگهدارد و باز هم باید کشته بدهد چه فایده‌ای برای رژیم خواهد داشـت. زیـرا از نظر تدارکات نظامی، حزب می‌تواند با کمی اشـکالات از مالروها و بیراهه‌ها به کار انقلابی خود ادامه دهد و رژیم قادر نخواهد شـد جلوی مبارزه انقلابی را بگیرد. کردسـتان منطقه پهناوری است که در بسیاری از نقاط آن اصلا جاده‌ای وجود ندارد و پای ارتش و پاسدار نمی‌تواند به آنجا برسـد. و در همه جا پیشمرگه و تشکیلات حزبی به وجود آمده و لذا این جنبش را نمی‌تواننـد نابود کنند. من که از مناطق مختلفی می‌گذشـتم و این فعالیت‌ها را از نزدیـک ملاحظه کرده‌ام و به حرف او باور دارم. ولی سـخن بر سر سرنگونی رژیم که می‌شـود همگی متحدا عقیده داریم که باید جبهه نبرد دیگری در سـایر نقاط ایران باز بشود تا ستون فقرات رژیم بشکند. این درخت پوسیده و فرتوت را باید با ضربه‌ای انداخت و گرنه در حالی که بی جان و فرسـوده است، در جای خود باقی می‌ماند. باید با وارد ساختن ضربه‌ای، پیکر بی‌جان آن را انداخت و به ته دره تاریخ پرتاب کرد. با ترور انفرادی در سـایر نقاط ایران رژیم را نمی‌توان سرنگون کرد. باید بـا موج انقلابی مردم، با ضربات اقتصادی، و با شکسـتن جو یاس و نا امیدی مردم، انقلاب کرد. باید کاری کرد که همه اسـتعداد و انرژی‌هـای مردم ناراضی را به کار انداخت و برای این منظور باید شیوه و تاکتیک‌های مناسبی برای استمرار بخشیدن مبارزه انتخاب کرد که مردم احسـاس کنند راه خود را یافته‌اند. باید آلترناتیو قدرت سیاسی آینده ایران را ببینند و در پراتیک روزمره لمس کنند. لذا سازماندهی سیاسی-نظامی جدیدی در سـایر نقاط ایران مثل گیلان، مازندران، لرسـتان، فارس، به شدت احساس می‌شود و ضرورت دارد.

آن دوست کرد همچنین تعریف می‌کرد که رژیم خمینی برای تصرف جاده پیرانشهر-سردشـت تا کنون بیش از هفت هـزار نفر تلفات داده اسـت. حکومت دیوانگان و جنایتکاران اصلا برای حیات انسـان ارزشی قایل نیستند. تلفاتی که در جنگ با عراق و در جنگ کردستان و غیره داده است، فقط می‌تواند کار جانیان و جاهلان باشد.

۲۹ آبان ۶۱: امروز خبر رسـید که پیشـمرگه جوان و مبارزی بنام حسن از اهالی «بناویله» شهید شده است. این دهکده در کنار رودخانه نزدیک «واوان» قرار دارد. من دو شـب قبل برای عبور از آن منطقه نزد این پیشمرگه فعال و مبارز بودم. خبر شهادت افرادی که انسان از نزدیک با آنها آشنا شده تاثیر زیادی بر احساسات انسان می‌گذارد. از این بابت بسـیار متاثر شـده‌ام. در این دهکده که هستم، از مسئولین اینجا پرسیدم که چگونه می‌توانم «احمد شیربیگی» برادر شهید «خسرو شیربیگی» را پیدا کنم تا حضورا به او از بابت فقدان برادر مبارزش تسـلیت بگویم. خسرو که همراه ما بود در کوه در اثر سرما، گرسنگی و خستگی هلاک شده بود.

احسـاس می‌کنم که پس از آن واقعه در کوه، بدنم هنوز بسـیار ناتوان اسـت و گاهگاهی به سرگیجه دچار می‌شوم و تعادل خود را از دست می‌دهم.

پس از آن واقعه، نان، پنیر و پیاز همیشه همراه خودم دارم. دو بسته بیسکویت نیـز تهیـه کرده‌ام تا هنگام عبور از کوه و در اثر وقوع حادثه‌ای لا اقل برای چندین سـاعت خوراکی داشته باشـم و گرسنگی بر مشـکلات اضافه نگردد. در جستجوی خرما و مغز گردو نیز هستم که در جیب خود بگذارم.

امروز یا فردا باید ترتیب ادامه سـفر و ملاقات‌ها را بدهم. در جسـتجوی راهی هستم که بتوانم مقداری از اسلحه و مهماتی را که تهیه کرده‌ام از بیراهه به مناطق نزدیک برای حمل با کامیون بطرف شمال برسانم. در هر حال راه‌هایی وجود دارند ولی مشـکلات زیادی دارد و خطرات بیشـماری باید متحمل شـد و مخارج آن نیز زیادتر شده است.

از مسایل قابل توجه در این نبرد این است که عده‌ای از کردهای عراق بنام "قیاده موقت" که دار و دسته‌ی بارزانی هستند فعالانه با رژیم خمینی همکاری می‌کنند و در جنـگ علیه انقلابیون کرد ایرانی شرکت دارند. عده‌ای نیز که سـابقا به عنوان انتقاد از سیاست ملا مصطفی بارزانی جدا شده بودند و نام خود را "سوسیالیست" گذاشته بودند، هم اکنون در کنار قیاده موقت و پسران بارزانی علیه انقلابیون کرد

ایرانـــی و جنبش انقلابی ایران شرکت دارند. مردم بـــه همه اینها جاش میگویند. در حملات اخیر رژیم چند هزار نفر از اینها با گرفتن پول و اسلحه از رژیم آخوندها، به صورت مزدور فعالیت دارند. عده زیادی از همین افراد نیز کشته و دستگیر شده‌اند و مدارک و اسنادی از آنها به دست حزب دمکرات کردستان ایران افتاده است.

در مقابـــل، فعلا عده‌ای از افراد جلال طالبانی و متحدین او به نام اتحادیه میهن پرستان در کنار حزب دمکرات کردستان ایران و کومله در برابر رژیم خمینی مبارزه میکنند. این گروه در ابتدا از رژیم خمینی پول و اسلحه دریافت کرده بود که علیه رژیم عراق مبارزه کنند، ولی دوراندیشـــی رهبران این گروه موجب شـــده است که فعلاً خود را در برابر انقلابیون ایران قرار ندهند.

در این مدت که در کردســـتان حرکت کرده‌ام و به دهات و مناطق مختلف ســـفر کرده‌ام، دیده‌ام که مردم کردستان بسیار فقیر هستند ولی مردمی فعال و زحمتکش می‌باشـــند. زن و مرد در تمام مدت کار می‌کنند ولی منطقه‌ای اســـت بســـیار عقب مانده و فقیر. غذای اصلی مردم زحمتکش را نان و پنیر و یا نان و ماســـت تشـــکیل می‌دهد که صبح، ظهر و عصر تکرار می‌گردد. چای شـــیرین جزء آشـــامیدنی لوکس محسوب می‌شود.

کودکانی را که دیده‌ام در اثر فقدان بهداشـــت و طبیب و دارو و در اثر کمبود مـــواد غذایـــی و کمبود ویتامین، دچار انـــواع امراض هســـتند. زن و مرد زحمتکش کرد در اثر مشـــکلاتی که با آن روبرو اســـت، زود جوانی و شادابی خود را از دست می‌دهد. با وجود چنین مشـــکلات و فقری، هرگاه مهمان ناشناخته‌ای وارد ده بشود و به منزل یکی از روســـتائیان رجوع کند، خصوصا از مبارزین و انقلابیون به گرمی استقبال می‌کنند و آنچه در اختیار دارند برای پذیرایی آماده می‌کنند.

در بعضی از مناطق کردستان که کار تولیدی وجود ندارد و کوهستانی است، عده کثیری از مردم قســـمتی از وقت خود را بـــا چوپانی می‌گذرانند. ولی کار عمده آنها چارپاداری اســـت. یعنی اسب و قاطر تهیه می‌کنند و برای دیگران بارکشی می‌کنند

و یـا کمی پول پس انداز می‌کنند، از مرزهای ترکیه و عراق کالای مصرفی خریداری کرده برای فروش به دهات می‌برند.

خانه‌هـای گلی، سرد و مرطـوب و کم نور، محل اقامت اکثر مـردم زحمتکش را تشـکیل می‌دهند. برای سـوخت، اکـثرا از کود حیوانات که به صـورت قالب‌هایی انباشـته و خشـک کرده‌اند اسـتفاده می‌کنند. هیزم نیز مواد سوخت درجه دوم را تشـکیل می‌دهد. بسیاری از مناطق فاقد جاده اتومبیل رو هستند. مناطقی نیز که جاده خاکی دارد در زمستان قابل استفاده نیست.

در کردسـتان از کارخانه‌های صنعتی خبری نیست. اکثریت قریب باتفاق مردم را توده‌های زحمتکش از اصناف ماقبل سرمایه داری، دهقانی، خرده بورژوازی شهر و ده، تشکیل میدهند (قابل توجه برای گروه‌هایی که برنامه بلافاصله خود را تشکیل حزب کمونیست اعلام کرده‌اند.)

بعـد از ظهـر، یکی از دوسـتان را که نزد او مقداری اسـلحه و مهمات به امانت گذاشته بودم ملاقات کردم. او در دهکده‌ای دیگر موقتا اقامت داشت که می‌بایستی یکسـاعت در کوه پیـاده روی می‌کردیم تا او را ملاقات کنم. شـب نزد او ماندم و قرارهای بعدی را گذاشتم.

۳۰آبـان ۶۱: امـروز صبح یک قاطـر کرایه کردم تا مرا از ایـن محل برای ادامه تماس با دوسـتانم به مکان دیگری برسـاند. با وجودی که تشکیلات حزب و شورای ده بر روی قیمت گذاری‌ها کنترل دارند. کرایه قاطر نیز در فصل زمسـتان، خصوصا در شرایط جنگ و درگیری گران می‌شـود. فعلا برای هر سـاعت مسـافت باید صد تومان پرداخت.

۲۹ آذر ۱۳۶۱
۲۰ دسامبر ۸۲

سازمان مجاهدین خلق ایران

برادر مبارز و مجاهد، مسعود رجوی

با درود فراوان باین وسیله باطلاع میرسانم که در ماههای مهر و آبان بمنظور سازماندهی و برقراری ارتباط و امور تداکاراتی، مدتی در جنگلهای طوالش، همراه یک تیم مسلح در حرکت بودم که توسط بخشی از رفقای جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان (شاخه گیلان) که در منطقه شمال طوالش فعالیت دارند مطلع شدم که یک تیم مسلح از برادران مجاهد که تعداد آنها چهار نفر است و یکی از افراد آن از اهالی رودسر و بقیه از اهالی بومی میباشند - مدت دو سال است که توانسته اند ضمن شرکت در عملیات مسلحانه، خودشان را حفظ کنند. آنها در منطقه ای بین هشتپر طوالش و آستارا فعالیت دارند. رابطه تشکیلاتی آنها با سازمان مجاهدین بارها قطع شده است و از نظر اسلحه و مهمات و امکانات مالی در شرایط نامناسبی بسر میبرند. ما از نظر همبستگی انقلابی، وسائل و امکانات زیر را در اختیار یکی از رفقای خودمان که با رابط تیم مزبور همکاری دارد گذاشتیم تا به برادران مجاهد مزبور تحویل دهد، و توصیه کردیم که آنها را مورد استفاده قرار دهند و در آینده پس از اینکه نیازهای آنها برطرف شد، قسمتی از اسلحه و لوازم مزبور را بما پس بدهند:

۱- کلاشینکف کوتاه، از نوع سیخو و "مزلی"	۲ عدد
۲- خشاب کلاشینکف (پرازفشنگ)	۱۲ عدد
۳- مسلسل یوزی	۱ "
۴- خشاب یوزی (پرازفشنگ)	۵ "
۵- مسلسل ایتالیائی برتا	۱ "
۶- خشاب " " پرازفشنگ	۳ "
۷- اسلحه کمری رولور اسمیت، کوتاه	۱ "

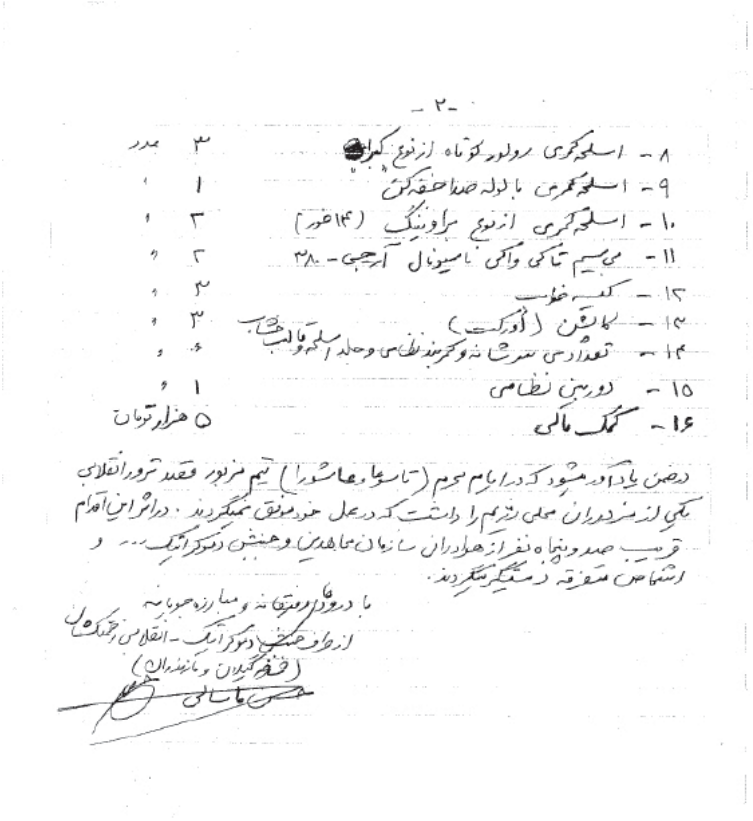

-۲-

۸ - اسلحه کمری رولور کوتاه از نوع کبرا	۳	عدد
۹ - اسلحه کمری با لوله صدا خفه کن	۱	«
۱۰ - اسلحه کمری از نوع براونینگ (۱۴ خور)	۳	«
۱۱ - بی سیم تاکی واکی ناسیونال آرجی - ۳۸۰	۲	«
۱۲ - کیسه خواب	۳	«
۱۳ - کاپشن (اورکت)	۳	«
۱۴ - تعدادی سرشانه و کمربند نظامی و جلد اسلحه و قالب خشاب	۶	«
۱۵ - دوربین نظامی	۱	«
۱۶ - کمک مالی	۵ هزار تومان	

در ضمن یادآور میشود که در ایام محرم (تاسوعا و عاشورا) تیم مزبور قصد ترور انقلابی یکی از مزدوران محلی رژیم را داشت که در عمل خود موفق نمیگردند. در اثر این اقدام قریب صد و پنجاه نفر از هواداران سازمان مجاهدین و جنبش دموکراتیک ... و اشخاص متفرقه دستگیر میگردند.

با درودهای رفیقانه و مبارزه جویانه
از طرف جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان
(فرقه گیلان و مازندران)
حسن ماسالی

هنگامی که مشـغول سـازماندهی مخفی در گیلان و کردسـتان بودم و در کوههای تالش به سر می‌بردم مطلع شدم که عده‌ای از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران که در انتخابات از من پشـتیبانی کـرده بودند بدون امکانـات در آن منطقه تحت محـاصره نیروهای رژیم قرار گرفته‌اند. لذا مقداری از امکانات تسـلیحاتی و مالی خود را در اختیار آنان گذاشـتم. در این نامه مسعود رجوی را از این اقدام مطلع ساختم.

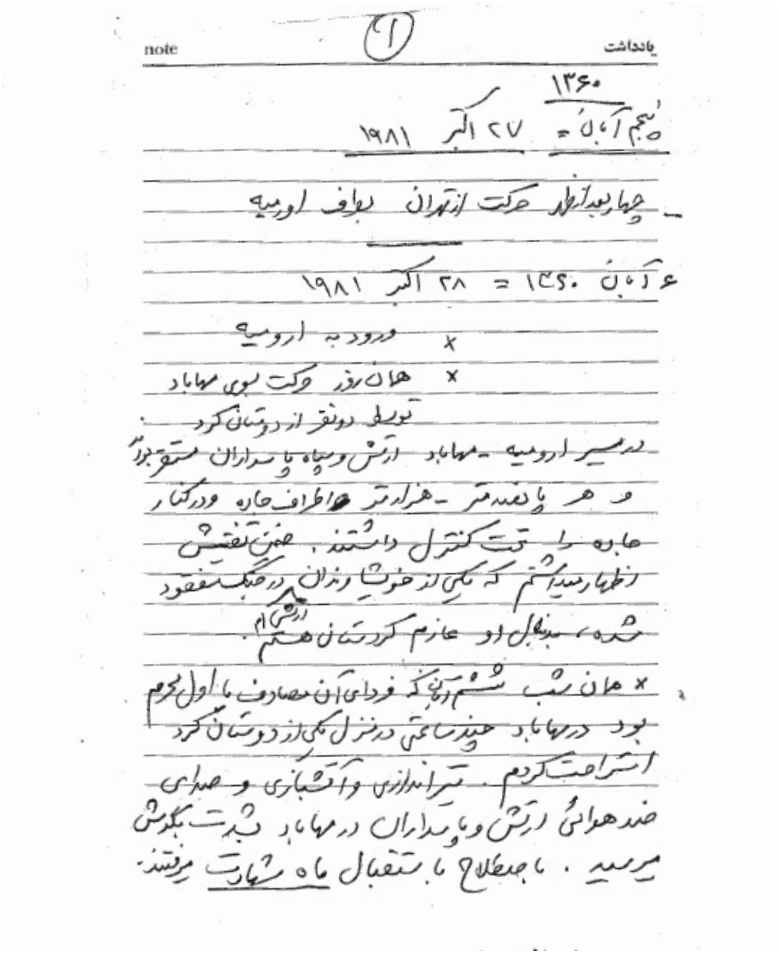

note (۱) یادداشت

۱۳۶۰

پنجم آبان = ۲۷ اکتبر ۱۹۸۱

- چهار بعدازظهر حرکت از تهران بطرف ارومیه

۶ آبان ۱۳۶۰ = ۲۸ اکتبر ۱۹۸۱

× ورود به ارومیه

× همان روز حرکت بسوی مهاباد

توسط دونفر از دوستان کرد

در مسیر ارومیه - مهاباد ارتش و سپاه پاسداران مستقر بودند و هر پانصد متر - هزار متر اطراف جاده و در کنار جاده را تحت کنترل داشتند. ضمن تفتیش اظهار میداشتم که یکی از خویشاوندان ارتشی ام در جنگ مفقود شده، بدنبال او عازم کردستان هستم.

× همان شب ششم آبان که فردای آن مصادف با اول محرم بود در مهاباد چند ساعتی در منزل یکی از دوستان کرد استراحت کردم. تیراندازی و آتشبازی و صدای ضدهوائی ارتش و پاسداران در مهاباد بشدت بگوش میرسید. باصطلاح باستقبال ماه شهادت میرفتند.

تصویری از یاد داشت‌های روزانه در شرایط ترور و اختناق در گیلان و کردستان

قریب به سه سال در کردستان به مقاومت و مبارزه ادامه می‌دادم. این تصاویر مربوط به آن دوران است.

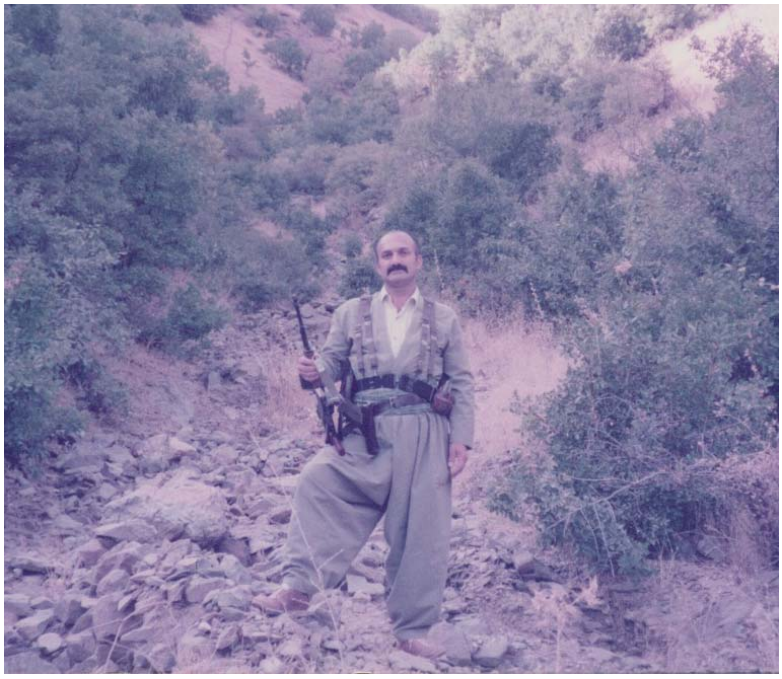

حسن ماسالی/ ۱۹۹۱

تصاویری از مقاومت مسلحانه در کردستان ایران

حسن ماسالی به اتفاق تعدادی از مبارزین گیلان و مازندران و ترکمن صحرا در کردستان ایران

دیدار با جلال طالبانی و عده ای از رهبران "اتحادیه میهنی کردستان عراق"
همچنین کاک سلیم بابانزاده و حسن قاضی از هموطنان کرد ایرانی

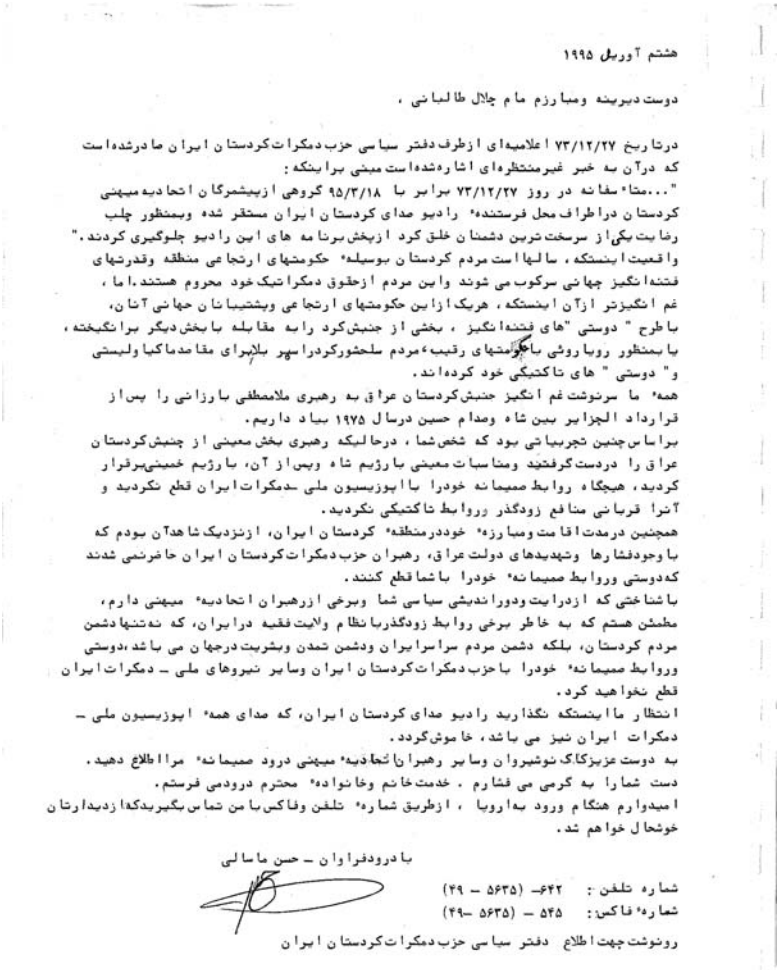

هشتم آوریل ۱۹۹۵

دوست دیرینه ومبارزم مام جلال طالبانی ،

درتاریخ ۷۳/۱۲/۲۷ اعلامیه‌ای ازطرف دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران ما درشده است که درآن به خبر غیرمنتظره‌ای اشاره‌شده است مبنی براینکه :
"...مثاه سفانه در روز ۷۳/۱۲/۲۷ برابر با ۹۵/۳/۱۸ گروهی ازبیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان دراطراف محل فرستنده‌ رادیو صدای کردستان ایران مستقر شده وبمنظور جلب رضایت یکی‌از سرسخت‌ترین دشمنان خلق کرد ازبخش برنامه های این رادیو جلوگیری کردند."
واقعیت اینستکه ، سالیاست مردم کردستان بوسیله‌ حکومتهای ارتجاعی منطقه وقدرتهای فتنه‌انگیز جهانی سرکوب می شوند واین مردم ازحقوق دمکراتیک خود محروم هستند.اما ، غم انگیزتر ازآن اینستکه ، هریک ازاین حکومتهای ارتجاعی وپشتیبانان جهانی آنان، باطرح " دوستی "های فتنه‌انگیز ، بخشی از جنبش‌کرد رابه مقابله بابخش‌دیگر برانگیخته ، بمنظور روباروشی باحکومتهای رقیب، مردم سلحشورکردراسپر بلابرای مقاصدماکیاولیستی و" دوستی " های تاکتیکی خود کرده‌اند.
همه‌ ما سرنوشت غم انگیز جنبش‌کردستان عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی را پس‌از قرارداد الجزایر بین شاه وصدام حسین درسال ۱۹۷۵ بیاد داریم.
براساس‌چنین تجربیاتی بود که شخص‌شما ، درحالیکه رهبری بخش‌معینی از جنبش‌کردستان عراق را دردست‌گرفتید ومناسبات‌معینی بارژیم شاه وپس‌از آن، بارژیم خمینی‌برقرار کردید، هیچگاه روابط صمیمانه خودرا بااپوزیسیون ملی ـدمکرات ایران قطع نکردید و آنرا قربانی منافع زودگذر وروابط تاکتیکی نکردید.
همچنین درمدت اقامت ومبارزه‌ خوددرمنطقه‌ کردستان ایران، ازنزدیک شاهدآن بودم که باوجودفشارها وتهدیدهای دولت عراق، رهبران حزب دمکرات‌کردستان ایران حاضرنمی شدند که‌دوستی وروابط صمیمانه‌ خودرا باشما قطع کنند.
باشناختی که ازدرایت ودوراندیشی سیاسی شما وبرخی ازرهبران اتحادیه‌ میهنی دارم، مطمئن هستم که به خاطر برخی روابط زودگذربانظام ولایت‌فقیه درایران، که نه‌تنها دشمن مردم کردستان، بلکه دشمن مردم سراسرایران ودشمن شمدن وبشریت درجهان می باشد،دوستی وروابط صمیمانه‌ خودرا باحزب دمکرات‌کردستان ایران وسایر نیروهای ملی ـ دمکرات ایران قطع نخواهید کرد.
انتظار ما اینستکه نگذارید رادیو صدای کردستان ایران، که صدای همه‌ اپوزیسیون ملی ـ دمکرات ایران نیز می باشد، خاموش‌گردد.
به دوست عزیزگاک نوشیروان وسایر رهبران اتحادیه‌ میهنی درود صمیمانه‌ مرا اطلاع دهید.
دست شمارا به گرمی می فشارم . خدمت‌خانم وخانواده‌ محترم درودمی فرستم.
امیدوارم هنگام ورود به‌اروپا ، ازطریق شماره‌ تلفن وفاکس‌با من تماس‌بگیریدکه‌ازدیدارتان خوشحال خواهم شد.

با درودفراوان ـ حسن ماسالی

شماره تلفن : ۶۴۲ـ (۵۶۳۵ ـ ۴۹)
شماره‌ فاکس: ۵۴۵ ـ (۵۶۳۵ ـ۴۹)

رونوشت‌جهت اطلاع دفتر سیاسی حزب دمکرات‌کردستان ایران

آقـای جلال طالبانی گاهی راهکارهای سیاســی خود را در ارتباط با رژیم‌هــای حاکم در ایران و نیروهــای اپوزیســیون ایران تغییر می‌داد. به خاطر چنین خصلتــی به منظور جلب رضایت رژیم خمینی مرکز فرســتنده رادیویی حزب دموکرات را تحت محــاصره قرار داده بود. به همین علت نامه انتقادآمیزی به جلال طالبانی نوشته و سیاست او را مورد انتقاد قرار دادم.

هنگام مقاومت مسلحانه علیه رژیم در کردستان ایران

کاروان حمل اسلحه در کردستان ایران

حمل مواد غذایی و نیازمندی‌های مردم به طور قاچاق برای شکستن محاصره اقتصادی رژیم در کردستان ایران

برنامه گروگان‌گیری رژیم

در شرایطـی کـه به طور مخفیانه مشـغول سـازماندهی مبـارزه و مقاومت در کردسـتان ایـران و گیلان بودم، عوامل رژیم در صـدد برآمدند که همسرم را نیز به گروگان بگیرند. لذا او مجبور شد مخفیانه خودش را از راه پاکستان به اروپا برساند و از آنجا نگرانی‌های خودش را از طریق ارسـال نامه‌ها به من اطلاع می داد که در اینجا برخی از این مکاتبات انتشار می‌یابد.

نمونه‌هایی از نامه‌نگاری‌های من و همسرم در شرایط ترور و اختناق

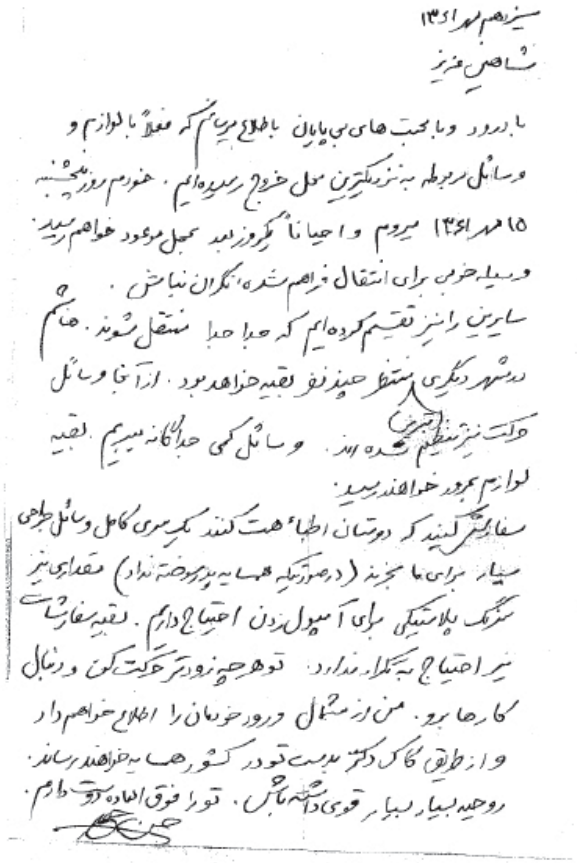

سیزدهم مهر ۱۳۶۱
ناصر عزیز
با درود و با محبت های بی پایان باطلاع میرسانم که فعلاً با لوازم و وسائل مربوطه به نزدیکترین محل خروج رسیده‌ایم. صبح روز پنجشنبه ۱۵ مهر ۱۳۶۱ میروم و احیاناً یکروز بعد محل موعود خواهم رسید. وسیله حرکت برای انتقال فراهم شده، نگران نباش. سایرین را نیز تقسیم کرده‌ایم که جدا جدا منتقل شوند. هاشم در شهر دیگری منتظر چند نفر بقیه خواهد بود. از آنجا وسائل حرکت نیز تنظیم شده است. وسائل کمی جداگانه میبریم. بقیه لوازم بعدا خواهند رسید.
سفارش کنید که دوستان اطباء هست کنند یکسری کامل وسائل جراحی سیار برای ما بخرند (در صورتیکه هدیه بدست نیاید) مقداری نیز سرنگ پلاستیکی برای آمپول زدن احتیاج داریم. بقیه سفارشات نیز احتیاج به تکرار ندارد. تو هر چه زودتر حرکت کن و دنبال کارها برو. من از مشکل و ورود خودمان را اطلاع خواهم داد و از طریق کاک دکتر بدست تو در کشورها به خواهند رساند. روحیه بسیار بسیار قوی داشته باش. تو را فوق العاده دوست دارم.

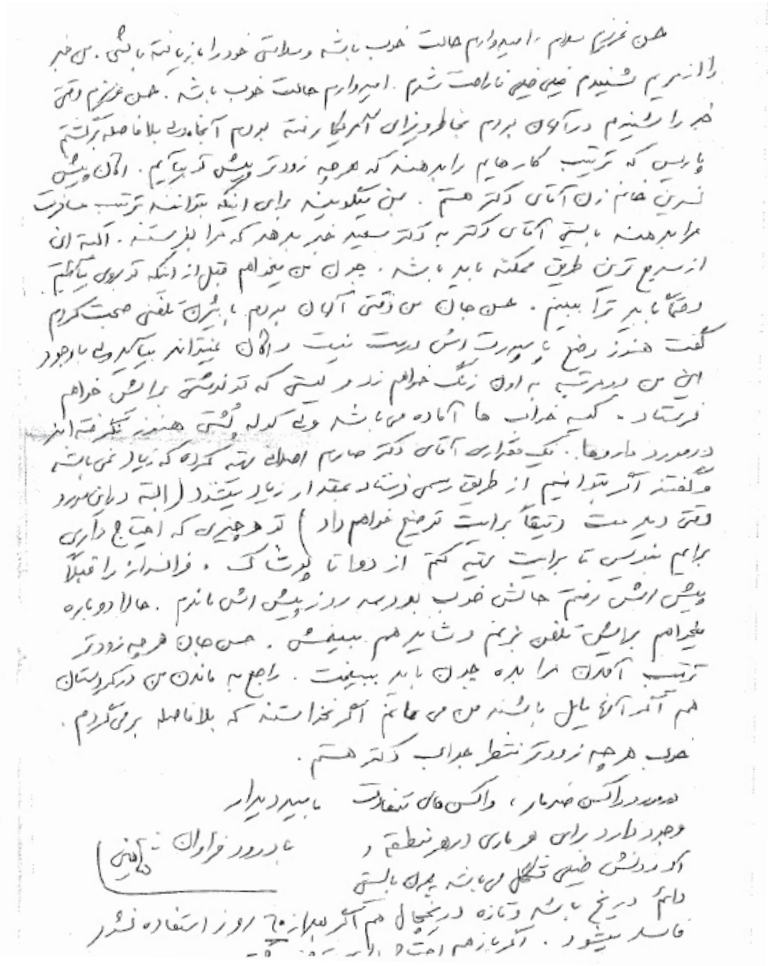

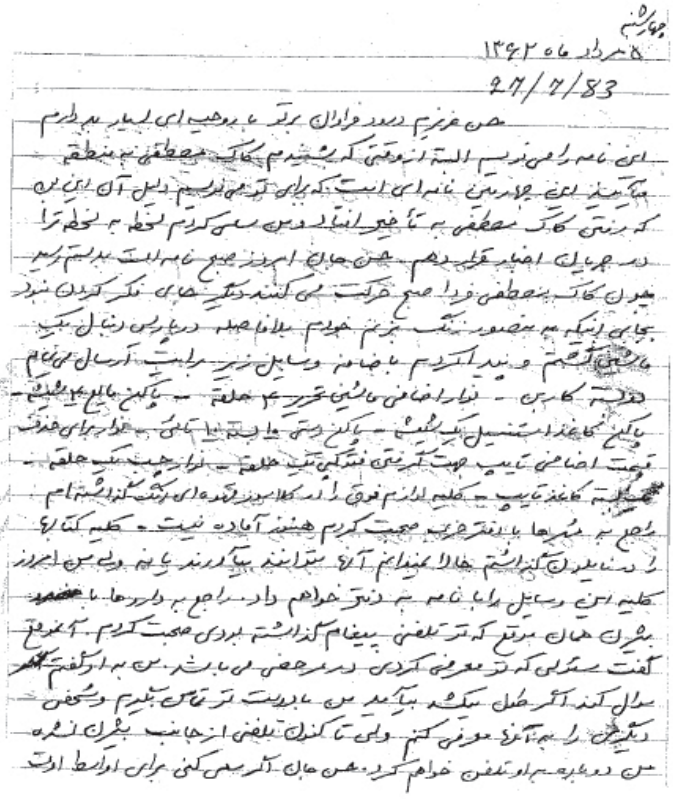

(2)

بنابش واقعاً مرا غافلگیر داده ای عزیزم چرا این روحیه را پیدا کرده ام بعد از شنیدن آن خبر کدام یک اصلاً زندگی برایم مفهوم خودش را از دست داده قرار است روز شنبه بروم نزد کاوه دلیری را پیدا کردم و روز یکشنبه با قطار پیش فرانسوا میروم. حس آرامش عین یک مرده متحرک شده ام کاش کمی سنهم آدم باحالی بودم همین جا را هم با شکیبایی آخر جایی احساس خوشی ندارم من هیچوقت مانع کارهایی که نشده ام و نخواهم بود. ولی از تو خواهش میکنم برای ماه اوت بیا با هم صحبت کنیم. هرکاری که من برای بچه های جنبش میتوانم بکنم برایم مهم است اگر بتوانم بیایم آنجا بکنم. اگر بتوانی اینجا بیایی و کارهایی مثل ها را انجام دهیم عالی میشود. عزیزم چطوری میدهیم. اینقدر دوست دارم که من آشپزی میکنم هم میخواهند من را وصل بدهند ولی نمیشود. الان اصلاً توان هیچ کاری ندارم. برای هاشم میخواستم نامه بنویسم ولی عزیزم از قبل من بهش سلام فراوان برسان بهش بگو اگر ما برای او کارت تبریک نداریم دلیلش این بود که ما فکر میکردیم او در تبریز است و عنقریب برایش نامه دارد. اگر تو برای ایرج نگران بودی و کاش کنی به او گفت یک امر طبیعی است که اینکه چون خودش رابطه نزدیک تر با مردان داشت هیچ برای او اگر نه نگران رابطه ما با ایرج علاوه بر رابطه ما زمانی رابطه عمیق دوستی بود. همانطور که من برای هرکدام از بچه های جنبش ناراحت میشدم ولی اگر برای خود هاشم ناراحتی بیشتر بیاید بیشتر ناراحت میشدم چون رابطه عاطفی بیشتری با او دارم. به مثیل عزیزم یکانیکی برخورد کردی و مثل عاطفی را کنار گذاشت. ولی در مورد انتقادش که از آنجا نزد اعتماد میکند کاملاً با او موافق هستم. دلیلش را میدانم چون از خود آدم واقعاً دلسرد هستی با احساسات پاک بهمین دلیل کمتر سیاوش به دیگران بدبین

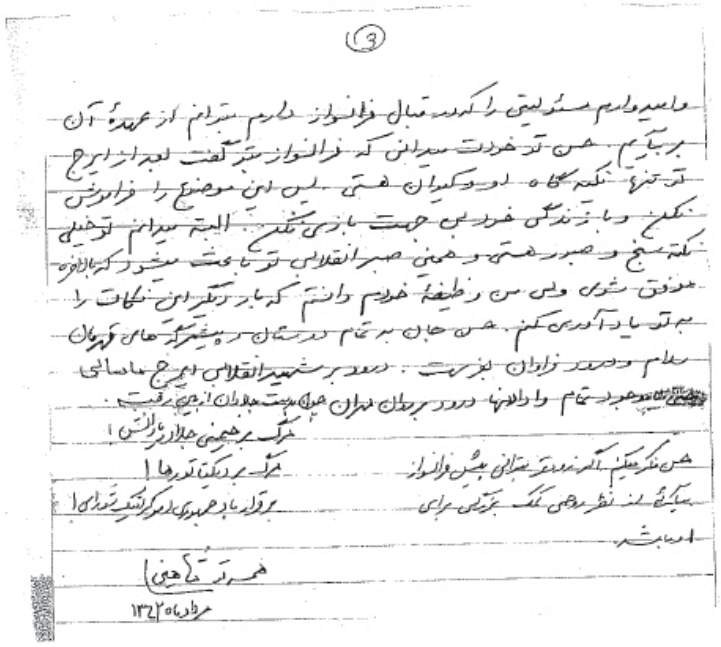

(۳)

و امیدوارم مسئولیتی را که در قبال فرانسواز دارم بتوانم از عهدهٔ آن
برآیم. حسن تو خودت میدانی که فرانسواز بتو گفت بعد از ایرج
تو تنها تکیه‌گاه او و کیوان هستی. پس این موضوع را فراموش
نکن و با زندگی خود بی جهت بازی نکن. البته میدانم تو خیلی
نکته‌سنج و صبور هستی و همین صبر انقلابی تو باعث میشود که بالاخره
موفق شوی ولی من وظیفهٔ خودم دانستم که بار دیگر این نکات را
به تو یادآوری کنم. حسن جان به تمام دوستان و پیشرفته‌های قهرمان
سلام و درود فراوان بفرست. درود بر شهید انقلابی ایرج ماسالی
[illegible] وجود تمام وادادنها درود بر روان مهران چون بدست جلادان از بین رفت.

مرگ بر خمینی جلاد مارانش!

حسن فکر میکنم اگر زودتر بتوانی پیش فرانسواز
بیائی از نظر روحی کمک بزرگی برای
او باشد.

مرگ بر دیکتاتورها!

برقرار باد جمهوری دموکراتیک شورای!

همسر تو تاهین

مرداد ماه ۱۳۶۲

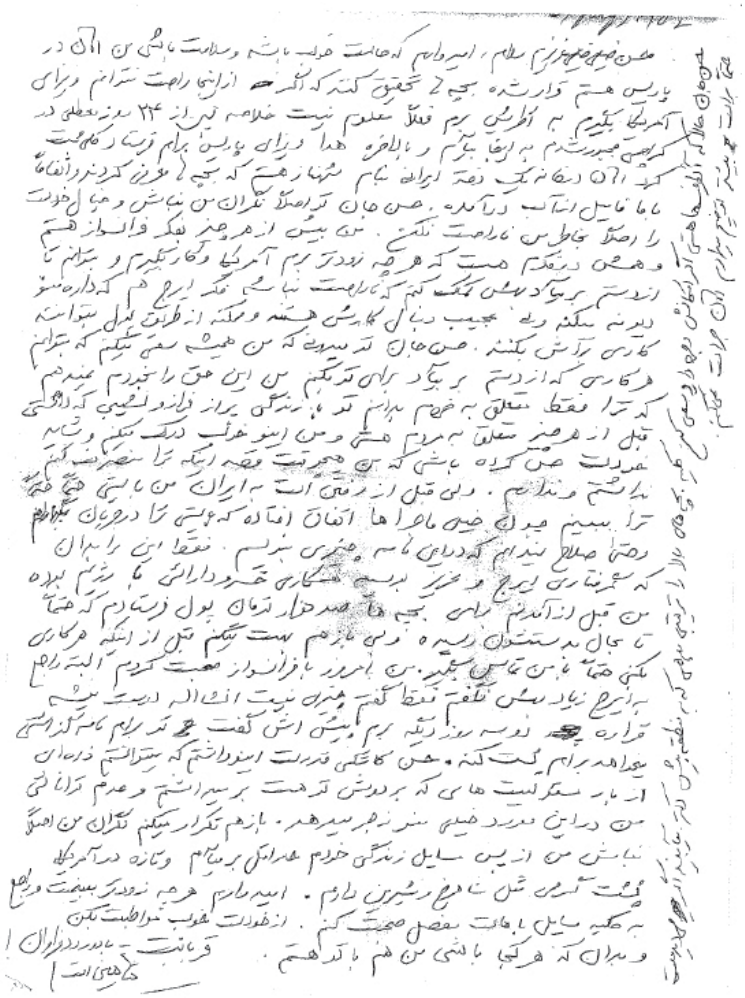

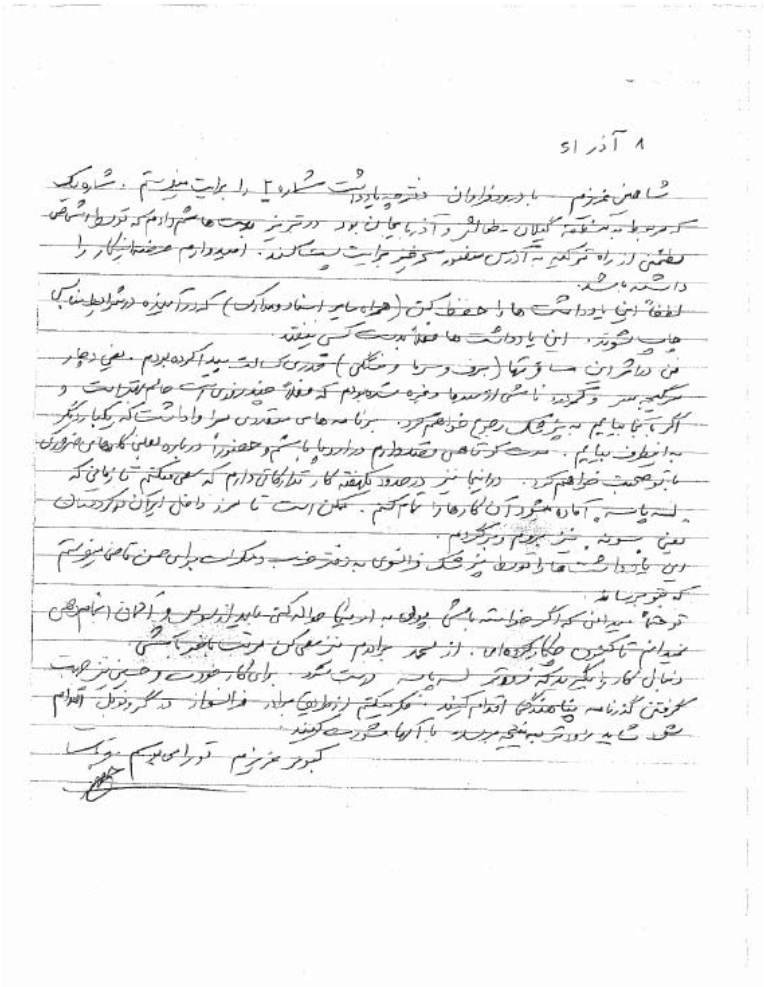

۸ آذر ۱۵

شاهین عزیزم ... یادداشت شماره ۲ را برایت میفرستم. شاید یک
گردهمایی به مناسبت گیلان ـ طالقانی و آذر یا چنان بود. در ترتیب بیعت ها هم دارم که تو و شاهین
لطفی از راه تر کنید به آدرس سفارت سوئیس بفرستید. (امیدوارم هنوز آنجا را
داشته باشند).
لطفاً این یادداشت ها را حتماً کپی (هم برای حامد استاد و هم برای ک) که در آینده در شرایط مناسب
چاپ شوند. این یادداشت ها فعلاً جنبه کسی ندارد
من در اثر این ها و تنها (جرم و سزا و سنگلج) قدری کمک اند بیدا کرده بودم. یعنی دچار
سرگیجه سر و گردنه نامنی لازم نبود و دفعه شده بودم که فعلاً چند روزی آرامش حاصل شده است و
اگر آنجا بیاییم به پزشک رجوع خواهم کرد. برنامه های متعددی مرا واداشت که یکبار دیگر
به انزلی بیایم. مدت کوتاهی معتکف شدم و حضوراً درباره تعلیق کارهای ناتمام
با برخی صحبت خواهم کرد. در اینجا نیز در حدود ۵ هفته کار نداشتم که معنی میکنم تا زمانی که
به پاریس آمادهٔ برگشت آن کارها را تمام کنم. ممکن است تا مرز داخل ایران هم بروم
یعنی جوشه. شنبه برویم و برگردیم.
این یادداشت ها را تو در پزشک و آنوقت به دفتر خسته دیگر است برای من کافی میشود تم
که بفرستم.
فرخنده سیدان که اگر خواسته باشی بولهایی را که از اروپا حواله کنی مابقی را بدهد و آخرین اقدامی
نمیدانم تا کنون چکار کرده ان. از محمد بپرس حامد هم نمیدانم کی مرخص میشود.
دنبال کار دیگر نگرد فعلاً زود است بیاید. برای کار خودت و حسین نیز عجله
نکنید تا نامه پناهندگی اقدام کنند. فکر میکنم از راههای معمول فرانسه ندهند اقدام
طی ۲ یا ۳ روز به منچی میدهند با آنها مکاتبه میکنند
کبودر عزیزم تورا می بوسم

یادداشت

تاریخ دهم آبان ماه ۱۳۶۱ شماره

شاهین عزیز کبوتر من، با درود فراوان. به پیوست یادداشتهای تجربیات خود را برایت میفرستم. بخوان، ولی وحشت نکن. این نوشته‌ها را حفظ کن تا در آینده در شرایط مناسبی انتشار یابند. فعلاً حالم خوبست. ممکن است برای مدت کوتاهی بدیدار تو بیایم. امیدوارم کار تو و حسین و فرانواز وغیره خوب پیش بروند و سلامت باشید. از ایرج و عباس وغیره اخباری بدست آورده‌ام. احتمال دارد در چند روز آینده دادگاه آنها تشکیل شود. عده‌ای سیزده نفره را دستگیر کرده‌اند. عده‌ای از فالانژها، عده‌ای فرصت طلب را برای تسویه حساب‌های شخصی تحریک کرده‌اند که برای همه سیزده نفر تقاضا اعدام کنند. ولذا عده‌ای از معلمین و کارمندان فرصت طلب، توده‌ای، اکثریتی و فالانژ نامه‌ای را امضا کرده‌اند. وضع منطقه روبهمرفته خوبست ولی باید با برنامه و تدارکات بهتری کار کرد که بکار ما ایراد زیادی وارد بود. خصوصاً اینکه دوستان محلی من بسیار بی‌تجربه، بی‌دست و پا هستند و برای یک کار کوچکی چندین بار خودشان را بمخاطره می‌اندازند و پس از آن هنوز درست انجام نمیدهند. بزودی باز با تو در تماس خواهم بود. کارهائی که بتو رجوع کرده بودم خوب انجام بده. کیسه خواب در آینده باز نیاز دارم ولی فعلاً نگهداری کنید. فکر میکنم راه جدیدی برای نقل چنین وسائل سازمان بدهم. با درود و محبت و عشق بی‌پایان

حسن

اسناد ارتباط سیاسی تشکیلاتی با حزب دموکرات کردستان ایران

۲۰ نوامبر ۱۹۸۶

دوست گرامی کاک دکتر قاسملو؛

با درودهای فراوان، مدتی بود که میخواستم این نامه را برای شما ارسال دارم، ولی سفرم به آلمان موجب تاخیر شد. همانطور که اطلاع دارید برای انتشار نشریه‌ی «آزادی» آقایان علی میرفطروس، منوچهر محجوبی، رضا مرزبان و من، پس از توافق درباره‌ی خط مشی آن (یعنی عدم وابستگی مالی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و سیاسی به جریانها) و اتفاق نظر درباره شیوه کار دستجمعی، برای سازماندهی توزیع و فروش و اشتراک آن تلاش زیادی کردیم و با استقبال بی‌نظیری روبرو شد ولی امکانات مالی هنوز به اندازه‌ای نبود که قاطعانه درباره انتشار آن در تاریخ اعلام شده تصمیم بگیریم.

آقای میرفطروس و من پیشنهاد کردیم که به تلاشهای خودمان تا چند ماه دیگر ادامه بدهیم ولی از مدتها قبل باتعجب مشاهده می‌کردیم که آقای مرزبان علاقه‌ای بادامه اینکار دستجمعی ندارند. ایشان اصرار می‌کردند که ما اختیار تام به ایشان بدهیم و حتی اعتبار سیاسی و شخصی خودمان را در خدمت ایشان بگذاریم تا ایشان به تنهایی نشریه را انتشار بدهند.

یکی از دوستان قدیمی بمن نوشته بود که آقای مرزبان طرحی دارند که با حمایت حزب دمکرات نشریه‌ای انتشار بدهند. من در جواب نوشته بودم که این طرح شاید مربوط به گذشته باشد ولی حالا که کار دستجمعی و برنامه ما اعلام شده فکر نمی‌کنم که مرزبان پیمان شکنی کند و حزب دمکرات نیز کار دستجمعی ما را بهم بریزد. پس از اینکه حزب شما حاضر شد قریب صد نسخه از نشریه را برای تشکیلات خودتان بپذیرد، فکر کردم که قضیه برنامه فردی با مرزبان دیگر منتفی شده است. ما هم برای اینکه « تعادل» مالی برقرار کنیم تکیه کار را به روی سازماندهی اشتراک در میان مردم و توزیع و فروش در سراسر اروپا و امریکا قرار

داده بودیم و برخی از جریانهای سیاسی دیگر نیز آماده‌ی همکاری شدند و شرط عدم وابستگی نشریه را پذیرفتند. ما تصمیم جدی داشتیم که این نشریه، فرهنگ نوکرپروری و تکمین در برابر زر و زور را از میان بردارد و در خدمت سوته دلان و آوارگان و ستم دیدگان و جمهوریخواهان باشد. افسوس که عادت ده‌ها ساله‌ی آقای مرزبان به روزی نامه نویسی و تمکین در برابر پول و زور به او مجال نداد که در این سنگر با ما باقی بماند.

او بطور ضمنی و گاهی بطور آشکار بما حالی کرد که میخواهد با امکانات حزب دمکرات به تنهایی باصطلاح نشریه‌ای مستقل و ... انتشار دهد.

اعلامیه‌هائی که باتفاق همکار سابق خود محجوبی و یا به تنهایی امضا کرده و توزیع کرده برای شما ارسال می‌دارم. برای اینکه برای بار چندم مردم فریبی کند در نشریه آهنگر اعلام کرده بود که در سفری که بزودی به نیویورک و...دارد و جوابی که از آنها دریافت می‌کند... برای انتشار «برای آزادی» نقش تعیین کننده خواهد داشت. البته بدانید که در ارتباط با نشریه‌ی آزادی دوستان مشترک ما از ایشان و آقای میرفطروس دعوت کرده بودند که به آمریکا سفر کنند ولی موقعی که مشاهده کردند که همکاری دستجمعی ما منتفی شده دعوت مزبور نیز منتفی شد و ایشان نتوانستند سفری به امریکا بکنند. حال مردم فریب خورده از خمینی که هم اکنون خیلی هشیار هستند و امثال آقای مرزبان و امکانات او را نیز خوب می‌شناسند، آیا نخواهند گفت که این نشریه باصطلاح برای آزادی از کجا تامین می‌شود؟ آیا چنین اشخاصی قادر خواهند بود برای آزادی قلم بزنند؟ یا همان نان فرصت طلبی خودشان را می‌خورند؟

برای اینکه به امکانات مستقل این آقایان توجه کنید، نظری به آه و ناله‌ی نشریه آهنگر بیاندازید.در خاتمه میخواستم ضمن گله دوستانه از این بی تدبیری شما در شرایط کنونی، از شما دعوت کنم که بعنوان یک سیاستمدار با سابقه ایرانی و کرد،

نه تنها با فرهنگ نوکر صفتان و فرصت طلبان مبارزه کنید بلکه مثل آقایان مسعود رجوی, خمینی, شاه و... نوکر پروری نیز نکنید.

نامه‌ای که در اثر اختلاف نظر و جدال با آقای مرزبان به ایشان نوشته بودم و در این ارتباط نام حزب دمکرات نیز ذکر شده بود، جهت اطلاع شما می‌فرستم تا مبادا نقل قول دروغی از جانب من بشما انتقال داده باشند.

به امید دیدار مجدد و تبادل نظر حضوری بیشتر

دوستدار- حسن ماسالی

دهم مرداد ۱۳۶۱

حزب دمکرات کردستان ایران

رفقای عضو دفتر سیاسی

رفیق گرامی کاک دکتر قاسملو

با درود فراوان، با این وسیله میخواستم از شما تقاضا کنم که بررسی بفرمایید:

آیا امکان دارد که یک عدد بی‌ســیم در اختیار ســازمان ما قرار دهید که بتوانیم فعلا ارتباط منطقه گیلان را با منطقه کردستان برقرار نگهداریم؟

قصد ما فعلا این است که ارتباط ما از منطقه گیلان با دفتر سیاسی حزب دمکرات ایران حفظ شــود. لذا فکر می‌کنیم که یک عدد بی‌ســیم اصلی (مادر) فعلا کفایت نماید.ما در آینده ســعی خواهیم کرد که درباره خریدن یک دســتگاه بی‌سیم قوی، مجهز و قابل حمل و نقل بررسی و اقدام نماییم. لطفا تصمیم خود را در این مورد به ما اطلاع دهید و در صورت امکان، ما را از نظر متخصصین بی سیم، درباره طرزکار با چنین ابزاری نیز، مطلع سازید.

با تشکر فراوان و درودهای رفیقانه

از طرف جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشان

گیلان و مازندران

حسن ماسالی

حزب دمکرات کردستان ایران

رفقای گرامی عضو دفتر سیاسی

رفیق گرامی کاک دکتر قاسملو

با درود فراوان، بطوریکه مطلع شـــده‌ام در چند ماه گذشـــته عـــده‌ای از اعضا و هواداران جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشـــان گیلان و مازندران، توســـط رژیم خمینی دستگیر شده‌اند که در میان آنان دو نفر به اسامی:

-۱دکتر ایرج ماسالی مرکیه، اهل ماسال, رابط تشکیلات تهران- گیلان (آرشیتکت)

-۲عزیز هژبر، اهل ماسال, عضو گروه مسلح جنگل، هستند که از اعضای بسیار فعال و با ارزش ســـازمان ما می‌باشـــند. آنها در تاریخ اول اردیبهشت ۳۶۱ در تهران دستگیر شده اند.

باین وســـیله میخواســـتم خواهش کنم- با توجه به اولویت قراردادن آزادی اعضاء حـــزب دمکرات کردســـتان ایران- اگـــر چنانچه امکاناتی نیز موجـــود بود و شرایطی فراهم گردید این دو نفر را نیز در لیســـت مبادله زندانیان سیاســـی در برابر اسرای مـــزدور رژیم بگنجانید. امیدواریم در آینده همبســـتگی انقلابی خود را نســـبت به خلق قهرمان کرد به نحو شایسته‌تری به انجام برسانیم.

از طرف جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشان

گیلان و مازندران

حسن ماسالی آذر ۱۳۶۰

پیام

جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

به پنجمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران

رفقای مبارز خلق قهرمان کرد

باین وسیله برگزاری پنجمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران را شادباش میگوییم و مطمئن هستیم که ادامه مبارزات دمکراتیک- انقلابی حزب شما، نه تنها در کسب خود مختاری در کردستان، بلکه برای استقرار دموکراسی در سراسر ایران، بسیار موثر و تعیین کننده خواهد بود.

حزب دمکرات کردستان ایران در مدت سه سال گذشته در برابر توطئه‌های رژیم ارتجاعی خمینی و در برابر انحرافات و خیانتهایی که در درون جنبش انقلابی ایران بوقوع پیوست، هشیارانه عمل کرده و موفق شده است که کردستان را همچنان بصورت دژ مستحکمی برای ادامه مبارزه انقلابی، حفظ کند.

جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران، مدت کوتاهی است که بوسیله عده‌ای از کادرهای سیاسی-انقلابی و بومی این مناطق تشکیل شده است تا با استمرار مبارزه انقلابی- بسهم خود- خیانت و تسلیم طلبی بخشی از سازمانهای سیاسی میهن ما را در برابر ارتجاع و امپریالیسم در این منطقه جبران کند. و دوشادوش سایر رزمندگان انقلابی و آزادیخواه ایران در سرنگونی رژیم جنایتکار خمینی، فعالانه شرکت جویند.

ما اعتقاد داریم با توجه به تنوع بافت اقتصادی-اجتماعی مناطق ایران و انگیزه‌های سیاسی و انقلابی مردم هر یک از مناطق و با توجه به فقدان تشکل‌های طبقاتی- سیاسی و سراسری در ایران، بایستی در مبارزات جنبش‌های دمکراتیک- انقلابی مردم هریک از مناطق ایران، بر اساس اهداف سیاسی مشترک خواستهای خلقهای ایران گسترش یافته و هماهنگ گردند. و با اتحاد همه نیروهای سیاسی و

اجتماعی مترقی میهن ما، نه تنها رژیم ارتجاعی کنونی سرنگون شـود بلکه استقلال کشور، استقرار دموکراسی در ایران و حقوق خلقهای تحت ستم تضمین گردد.

بـه باور ما، سـازمان مجاهدین خلق ایران، و حزب دمکرات کردسـتان ایران، دو نیروی اساسی دمکراتیک-انقلابی جامعه ما را تشکیل میدهند و میتوانند در بوجود آوردن اتحـاد همـه نیروهای مترقـی و انقلابی و آزادیخواه میهن ما و در گسـترش مبارزات انقلابی ایران سـهم مهمی ایفا کنند. ما ضمن پشتیبانی و اعلام همبستگی بـا مبارزات انقلابی شـما، موفقیت کنگـره پنجم حزب دمکرات کردسـتان ایران را خواستاریم.

دکتر عبدالرحمان قاسملو اسطوره‌ی مقاومت و آزادی خواهی.

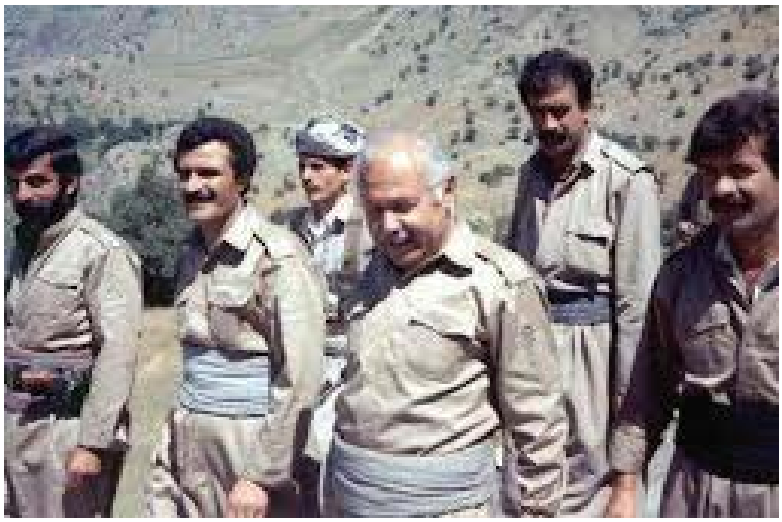

دکتر صادق شرفکندی(سعید) به اتفاق مبارزان کرد.

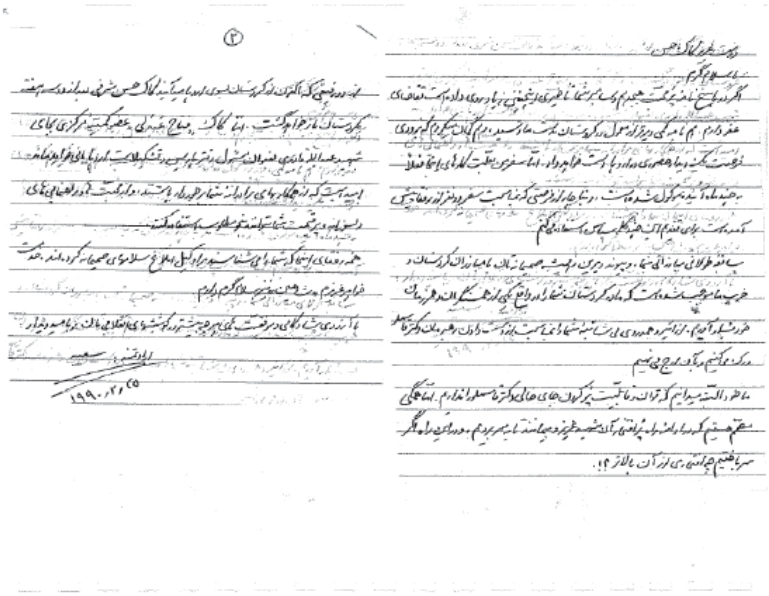

نامه دکتر صادق شرفکندی از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران به حسن ماسالی

دوست عزیز کاک حسن

با سلام گرم

اگر در پاسـخ نامه پر محبت هجدهم دسـامبر شما تاخیری این چنین زیاد، روی داده اسـت تقاضای عفو دارم. هم نامه کمی دیرتر از معمول به دسـت ما رسید و هم گمان می‌کردم که بزودی فرصت یک دیدار حضوری در اروپا دست خواهد داد. اما سفر من بعلت کارهای اینجا فعلا به چند ماه آینده موکول شده است. و بناچار از فرصتی که بمناسـبت سـفر دو نفر از رفقا پیش آمده است برای تقدیم این چند کلمه سپاس استفاده می‌کنم.

سـابقه طولانی مبارزاتی شـما و پیوند دیرین و همیشـه صمیمانه‌تان با مبارزان کردسـتان و حزب ما موجب شده اسـت که ما در کردستان شما را در واقع یکی از همسـنگران و همرزمان خود بشمار آوریم. از این رو همدردی بی شایبه شما را به مناسبت از دست دادن رهبرمان دکتر قاسملو درک می‌کنیم و ارج می‌نهیم.

مـا خـود البته می‌دانیم که تـوان و قابلیت پر کردن جای خالی دکتر قاسـملو را نداریـم. اما همگی مصمم هسـتیم که در ادامـه راه پر افتخار آن شـهید عزیز و بی‌مانند تا به سر برویم و در این راه اگر سر باختیم چه افتخاری از آن بالاتر.!

از دو رفیقی که اکنون از کردسـتان بسـوی اروپا میآیند کاک حسـن شرفی بعد از دو سـه هفته بکردسـتان باز خواهد گشـت. اما کاک (فتاح عبدلی) عضو کمیته مرکزی بجای شـهید عبدالله قادری بعنوان مسـئول دفتر پاریس و تشـکیلات اروپا باقی خواهد ماند. امید اسـت که از همکاریهای برادرانه شـما برخوردار باشند و از محبت‌ها و راهنمایی‌های دلسـوزانه و پر قیمت شما بتوانند بنحو مطلوب استفاده کنند.

همه رفقای اینجا که شما را می‌شناسند مرا وکیل ابلاغ سلامهای صمیمانه کرده‌اند. خدمت خواهر عزیزم (شاهین) نیز سلام گرم دارم.با آرزوی شادکامی و موفقیت‌های

هر چه بیشتر در کوششهای انقلابی تان و بامید دیدار.

ارادتمند: سعید

۲۵/۲/۱۹۹۰

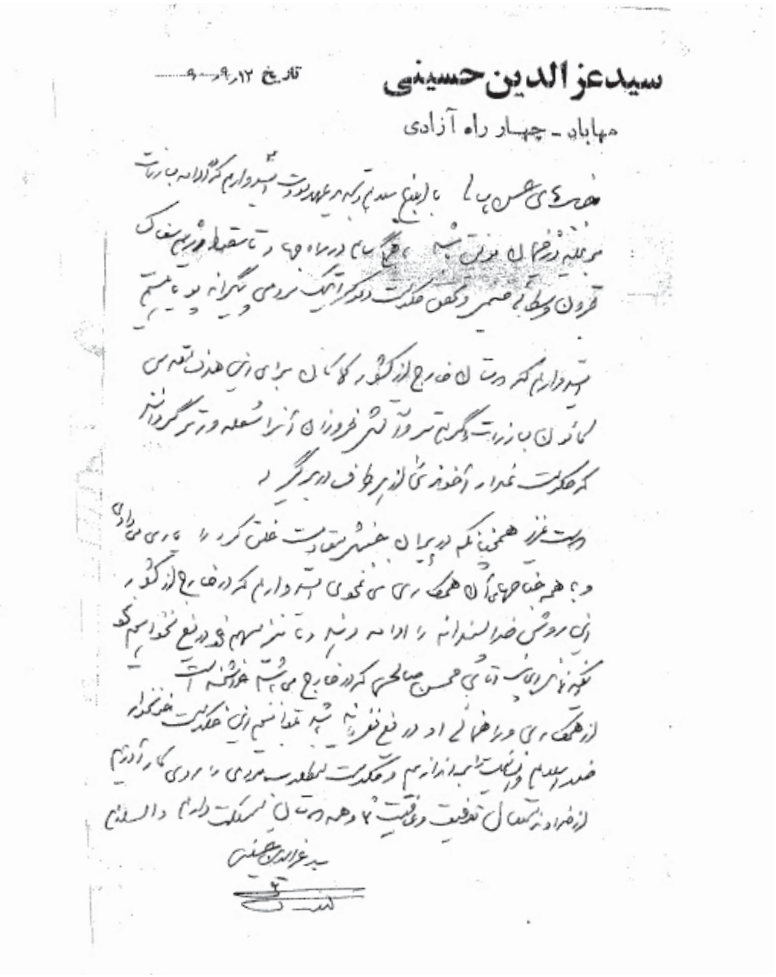

سید عزالدین حسینی

تاریخ ۱۲/۹/۹۰

مهاباد ـ چهار راه آزادی

نامه شیخ عزالدین حسینی به حسن ماسالی درباره همکاری‌های مشترک

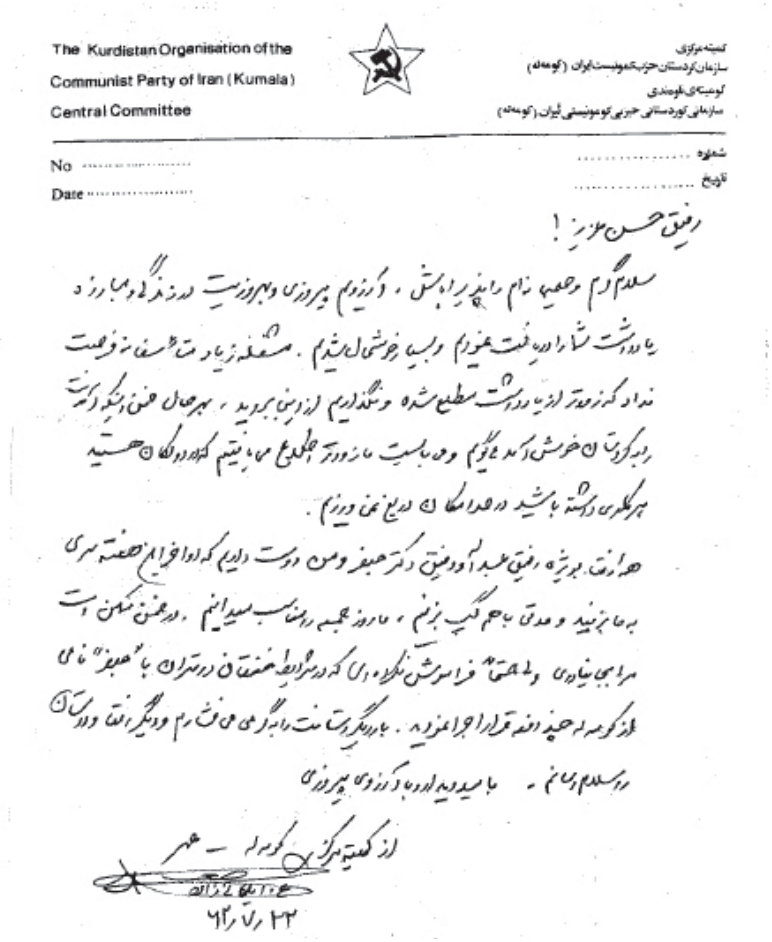

The Kurdistan Organisation of the
Communist Party of Iran (Kumala)
Central Committee

کمیته مرکزی
سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له)
کومیته‌ی ناوه‌ندی
سازمانی کوردستانی حزبی کومونیستی ئیران (کومه‌له)

No .....
Date .....

شماره .....
تاریخ .....

رفیق حسن عزیز!

سلام گرم و صمیمانه‌ام را پذیرا باش، آرزویم پیروزی و بهروزیت در زندگی و مبارزه یادداشت شما را دریافت نمودم و بسیار خوشحال شدم. مشغله زیاد متأسفانه فرصت نداد که زودتر از یادداشت مطلع شده و نگذاریم از اینجا بروید، بهرحال ضمن اینکه آمدنت را به کردستان خوش آمد می‌گویم و می‌بایست ما زودتر اطلاع می‌یافتیم که در دولکان هستید هر کاری داشته باشید در حد امکان دریغ نمی‌ورزیم.

همه رفقا بویژه رفیق عبدالله و رفیق دکتر جعفر و من دوست داریم که اواخر این هفته سری به ما بزنید و مدتی با هم گپ بزنیم، ما روز جمعه را مناسب میدانیم. در ضمن ممکن است مرا بجا نیاوری ولی حتماً فراموش نکرده‌ای که در شرایط خفقان در تهران با "جعفر" نامی از کومه‌له چند دفعه قرار اجرا نمودید. بار دیگر دستانت را به گرمی می‌فشارم و دیگر رفقا و دوستان را سلام رسانم. با امید دیدار و با آرزوی پیروزی

از کمیته مرکزی کومه‌له - عمر

ع. ایلخانی‌زاده

۶۲/۷/۲۲

نامه عمر ایلخانی‌زاده از اعضای کمیته مرکزی کومه له - کردستان ایران به حسن ماسالی

محرمانه

نهم مهر ماه ۱۳۶۱

دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران

از طریق رفیق گرامی دکتر قاسملو.

رفقای مبارز، با درودهای انقلابی، به اطلاع میرسانیم که قسمت عمده وسائل تکمیلی و تدارکاتی ما بپایان رسیده و عازم هستیم. ضمن قدردانی از همکاری های انقلابی حزب دموکرات کردستان ایران، پیشنهاد میکنیم:

۱- رابطی تعیین کنید که در ارتباط با کاک احمد حداد و تشکیلات شهرستان اشنویه در انتقال بقیه اسلحه و مهمات و ارسال بعضی لوازمی که ممکن است از اروپا و جای دیگر برسند، و همچنین حفظ ارتباط تا تهیه بی سیم، با ما همکاری کنند. البته برای انجام بعضی امور، در آینده پیک هائی از شمال اعزام خواهند شد. برای تماس گیری و انجام کارهای خارج از کشور، و در ارتباط با منطقه کردستان، فعلاً آقای دکتر بیژن افتخاری، و خانم شاهیندخت مافی تعیین شده اند.

۲- از نظر رعایت مسائل امنیتی و تشکیلاتی، یادآوری میکنیم که اگر اشخاصی از جانب ما بشما رجوع کردند، بایستی معرفی نامه از جانب ما در گیلان و مازندران داشته باشند و یا اینکه از جانب نمایندگان ما در خارج از کشور (اسامی فوق)، معرفی شده باشند.

۳- از بابت فروش اسلحه های کهنه و مستعمل که لیست آنها نزد رفقای مسئول وجود دارد، مقداری پول از کاک کریم حداد طلبکار هستیم که مسئول مالی حزب لطف کرده، با ایشان تسویه حساب بعمل آورند. وجوه مربوطه، به اضافه مبلغ صد هزار تومان نیز که از سابق نزد ایشان (مسئول مالی) به امانت گذاشته بودیم، برای ما حفظ کرده تا در آینده اگر نیاز داشتیم، برای ما ارسال دارند و یا به نمایندگان ما تحویل دهند.

۴- پس از استقرار ما در گیلان، و انتقال قسمتی از اسلحه و مهمات خودمان به آنجا تقاضا داریم که (برای اواخر یا اواسط پائیز) حزب دموکرات کردستان ایران، یک گروه ضربتی با تجربه — حداقل پانزده نفر — به مرور از طریق کانال های ایجاد شده، نزد ما اعزام دارند تا ما را در ابتدای کار یاری رسانند. حضور این گروه ضربتی دارای فوائد و هدفهای زیر می باشد:

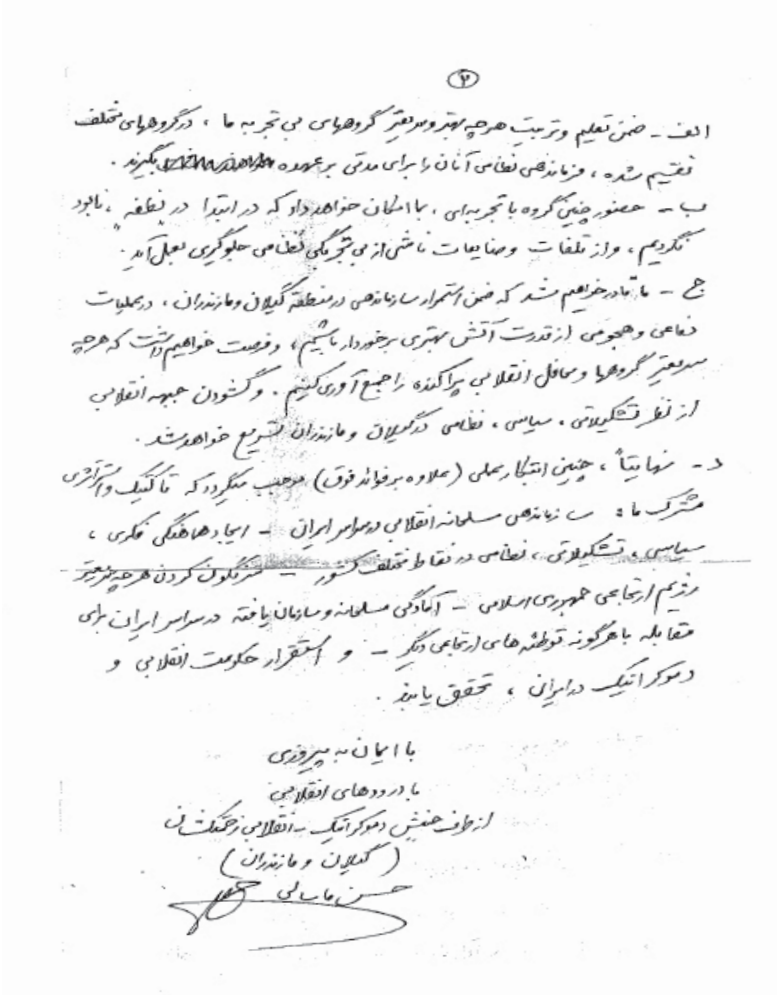

(۲)

الف - ضمن تعلیم و تربیت هرچه بهتر و سریعتر گروههای بی تجربه ما ، در گروههای مختلف تقسیم شده ، فرماندهی نظامی آنان را برای مدتی بر عهده خواهند گرفت.

ب - حضور چنین گروه با تجربه‌ای ، باامکان خواهد داد که در ابتدا در نطقه ، نابود نگردیم ، و از تلفات و صدمات ناشی از بی تجربگی نظامی جلوگیری بعمل آید.

ج - ما مادر خواهیم شد که ضمن استمرار سازماندهی در منطقه گیلان و مازندران ، در عملیات دفاعی و هجومی از قدرت آتش بهتری برخوردار باشیم ، و فرصت خواهیم داشت که هرچه سریعتر گروهها و محافل انقلابی پراکنده را جمع آوری کنیم . و گشودن جبهه انقلابی از نظر تشکیلاتی ، سیاسی ، نظامی در گیلان و مازندران تسریع خواهد شد.

د - نهایتاً ، چنین انتظار رفتن (علاوه بر فواید فوق) موجب میگردد که تاکتیک و آرزوی مشترک ما : سازماندهی مسلحانه انقلابی در سراسر ایران - ایجاد هماهنگی فکری ، سیاسی و تشکیلاتی ، نظامی در نقاط مختلف کشور - متشکل کردن هرچه سریعتر مردم ارتجاعی جمهوری اسلامی - آمادگی مسلحانه و سازمان یافته در سراسر ایران برای مقابله با هرگونه توطئه های ارتجاعی دیگر - و استقرار حکومت انقلابی و دموکراتیک در ایران ، تحقق یابد.

با ایمان به پیروزی
نابودی
از طرف جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)
حسن ماسالی

نامه حسن ماسالی به دکتر قاسملو درباره همکاری‌های مشترک

حزب دمکرات کردستان ایران
رفقای گرامی عضو دفتر سیاسی
رفیق گرامی کاک دکتر قاسملو

با درود فراوان, بطوریکه مطلع شده اید در چند ماه گذشته عده ای از اعضا و هواداران جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران, توسط رژیم خمینی دستگیر شده اند که در میان آنان دو نفر به اسامی:

۱- دکتر ایرج ماسالی مرکیه, اهل ماسال, رابط تشکیلات تهران- گیلان (آرشیتکت).

۲- عزیز هزیر, اهل ماسال, عضو گروه مسلح جنگل, هستند, که از اعضای بسیار فعال و با ارزش سازمان ما می باشند. آنها در تاریخ اول اردیبهشت ۳۶۱ در تهران دستگیر شده اند.

باین وسیله میخواستم خواهش کنم- با توجه به اولویت قراردادن آزادی اعضا حزب دمکرات کردستان ایران- اگر چنانچه امکاناتی نیز موجود بود و شرایطی فراهم گردید, این دو نفر را نیز در لیست مبادله زندانیان سیاسی, در برابر اسرای مزدور رژیم, بگنجانید. امیدواریم در آینده همبستگی انقلابی خود را نسبت به خلق قهرمان کرد به نحو شایسته تری به انجام برسانیم.

از طرف جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشان
گیلان و مازندران
حسن ماسالی

نامه حسن ماسالی به حزب دموکرات کردستان ایران و دکتر قاسملو درباره مبادله زندانیان سیاسی با اسرای جنگ با رژیم خمینی

SAMSTAG, 22/7/89 taz AUSLAND AKTUELL

Abschied vom Kurdenführer

Ermordeter Rahman Ghassemlou in Paris beerdigt / Trauerzug wird zur Demonstration

Aus Paris Ahmad Taheri

„Seien Sie bitte einpaar Tage unsere Geiste", pflegte Dr. Rahman Ghassemlou, Chef der Demokratischen Partei Kurdistan Iran, seine ausländischen Gäste in den Bergen Kurdistans mitunter barsch zu bitten. „Dann werden sich die internationale Medien vielleicht mit der Kurdenfrage befassen."

Ghassemlous Wunsch ist in einer makabren Weise in Erfüllung gegangen. Bei seinem Begräbnis am Donnerstag in Paris waren kaum noch Journalisten und Kameraleute zugegen, sondern auch hochrangige Politiker wie der französische Erziehungsminister Lionel Jospin und der Exaußenminister für Menschenrechte, Bernard Kouchner. Frau Mitterrand schickte einen Blumenkranz, die schwedische Regierung einen hohen Vertreter. Für die westeuropäischen Sozialisten war Ghassemlou, der das Führen an den Konferenzen der Sozialistischen Internationalen mitgestaltet hatte, einer der Ihren. „Mitterrand ist der Mörder", „Mörder der Demokratie" stehen zwei handschrift Spruchbänder, als sich der Leichenzug in der Mittagshitze auf dem Platz der Republik in Bewegung setzte, der mehr Fotografen als Teilnehmer zählte. 2.000 Kurden und Perser waren an diesem sonnigen, europäischen Samstag gekommen, um Abschied zu nehmen von dem ermordeten und gesuchten Oppositionspolitiker, der vor einer Woche in Wien ermordet wurde. Außer den oppositionellen iranischen Volksmudschaheddin, die Ghassemlou als „Verräter" beschimpften, waren alle linken und demokratischen Kräfte, die ganzen Tages Frauen mit und ohne Tschador, Männer mit einwenig oder vollen Bärten in einer schlichten Trauerfeier friedlich zusammenlebten." Gelobt wurden das Leben und Werk Ghassemlous, sich von dem schwedischen Vertreter wie von dem Leiter der Kurdistanen für Menschenrechte.

Als letzter Redner sprach der Abgesandte der Demokratischen Partei Kurdistans. Er verdammte sich, die politische Linie Ghassemlous, die „kurdische Autonomie im Rahmen eines iranischen Nationalstaates" als künftige Richtung noch einmal zu bestimmt: „Der Meister war ungeduldig, wenn jemand behauptete, er sei ein größerer iranischer Patriot als er selbst." Auch der neue Chef der Partei, Sadi, steht ganz auf der Linie Ghassemlous und ist ein Gegner aller separatistischen Tendenzen.

Doch der Tod Ghassemlous bleibt ein Desaster für den kurdischen Widerstand. Seine integrative Persönlichkeit, seine Überzeugungskraft, politische Erfahrung und sein internationales Renommée sind unersetzlich. Seine Feinde in Teheran oder Bagdad hatten alle Gründe, Dreist beseitigen. Beim Absolvieren informeller iranischer Leiter eines alten persischen Vers: „Nur ein einziger ist dahingegangen, wir sein Vorstand zufolge aber nicht als niemand."

Kurde, wie viele Teilnehmer in kurdischer Tracht, „unseren Führer, unserem Meister, unseren Vater, unseren Bruder verloren. " Dicke Tränen flossen über seine eingefallenen Wangen. Auch junge Teilnehmer, Kurden wie Perser, konnten das Weinen nicht unterdrücken. „Sein einziger Fehler", sagte ein kurdische Oppositioneller, „war seine Kühnheit. Er achtete wenig auf seine persönliche Sicherheit."

Zwei Stunden brauchte der Trauerzug, der zugleich eine politische Demonstration war, bis zum Friedhof Père Lachaise, wo auch zwei weitere prominente Iraner begraben sind. Der Romancier Sadeq Hedayat liegt nur wenige Schritte von Grab Manoel Prantés entfernt und der Dramatiker Ghotbai Hussein Saidi. Der Zug machte einen Ehrenrunde um die „Mur des Federés", jene Erschießungsstätte, wo die Kommunarden von 1871 durch Kugeln der Reaktionsarmee den Tod fanden.

Als erster Redner würdigte Bernard Kouchner im Namen der französischen Regierung und der Sozialistischen Partei den Kampf Ghassemlous für „Freiheit, Menschenrechte und Frieden". Ghassemlou, so Kouchner, war „die größte Persönlichkeit des kurdischen Volkes". Ihr habe „Barmherzigkeit und Edelmütigkeit" ausgezeichnet. Wichtig wurde der Politiker, so Kouchner, war es, Ghassemlou gelungen. Er die kurdische Sache der internationale Aufmerksamkeit zu mobilisieren. „Ich hoffe", sagte er zum Schluß seiner

Beerdigung des Kurdenführers Ghassemlou: „Wir haben unseren Führer, unseren Meister, unseren Vater verloren". *Foto: José Govial*

Wiener Polizei weiß „nichts"

Zivildienstleistenden gleichberechtigt

Wien (dpa) — Der Zivildienst von Wehrdienstverweigerern darf nach einem Urteil des italienischen Verfassungsgerichts grundsätzlich nicht länger als der Wehrdienst sein. Bisher mußten die Italiener zwölf Monate beim Militär sein, aber 20 Monate lang Ersatzdienst leisten. Die längere Zivildienstzeit ist verfassungswidrig, urteilte das Gericht gestern in Rom. Es hob ein im Urteil.

تظاهرات ایرانیان و اروپائیان در اعتراض به ترور دکتر قاسملو و یارانش در وین اتریش

در اینجا تصویر برخی از مکاتبات رسمی بین گروه ما با حزب دموکرات کردستان و رهبران آن (کاک مصطفی هجری و دکتر عبدالرحمن قاسملو) انتشار می‌یابد.

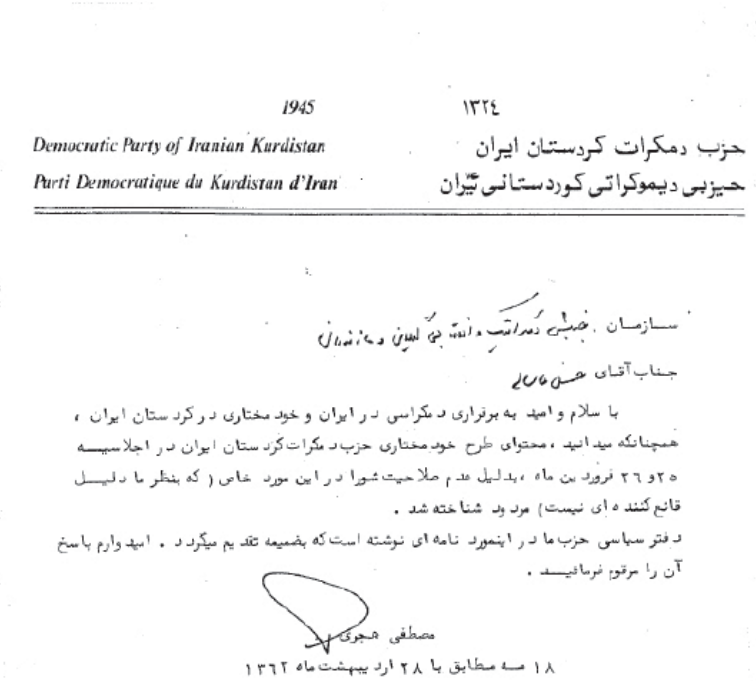

۱۳۲٤ 1945

حزب دمکرات کردستان ایران
Democratic Party of Iranian Kurdistan
حیزبی دیموکراتی کوردستانی ئیران
Parti Democratique du Kurdistan d'Iran

سازمان [illegible]

جناب آقای حسن ماسالی

با سلام و امید به برقراری دمکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان ایران ، همچنانکه میدانید ، محتوای طرح خودمختاری حزب دمکرات کردستان ایران در اجلاسیه ۲۵ و ۲۶ فروردین ماه ، بدلیل عدم صلاحیت شورا در این مورد خاص (که بنظر ما دلیل قانع کننده ای نیست) مردود شناخته شد .

دفتر سیاسی حزب ما در اینمورد نامه ای نوشته است که بضمیمه تقدیم میگردد . امید وارم پاسخ آن را مرقوم فرمائید .

مصطفی هجری

۱۸ مه مطابق با ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲

سازمان
روزنامه

۲۱ می ۱۹۸۳
مطابق با
۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۲

آقای حسن مالی

با سلام ،

بدینوسیله نامه عده ای از نیروهای سرکوبگر رژیم که در جنگ علیه خلق بپاخاسته کرد دستگیر و اکنون در زندان حزب دمکرات کردستان ایران میباشد تقدیم میشود .

خواهشمند است نسبت به تقاضای آنان در حد امکان اقدام فرمائید تا بدینوسیله گامی دیگر در افشای جنایات بی سابقه رژیم کنونی ایران برداشته باشیم .

با سپاس :
نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در
خارج از کشور
مصطفی هجری

Democratic Party of Iranian Kurdistan
Parti Democratique du Kurdistan d'Iran
حزب دمکرات کردستان ایران
حیزبی دیموکراتی کوردستانی ئیران

رفقای محترم
جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

۱۳٦٤/۷/۸
۱۹۸۵/۹/۳۰

همراه با درودهای انقلابی ، حزب دمکرات کردستان ایران در هنگامهٔ مبارزهٔ سخت و خونین علیه رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی تصمیم گرفته امسال هفتمین کنگرهٔ خود را برگزار نماید .

تشکیل کنگره در شرایط مبارزه مسلحانه مردم کردستان ایران خود نشانگر اعتقاد ژرف حزب ما به دمکراسی در میان صفوف حزب وتوده های خلق کرد است.

ارسال پیامهای شادباش شما به کنگرهٔ هفتم جهت اعلام پشتیبانی از خواستهای مشروع خلق کرد در کردستان ایران و از مبارزهٔ حزب دمکرات کردستان ایران در راستای استقرار " دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان " موجب شادی ما خواهد بود .

خواهشمند است پیامهای خود را حد اکثر تا آخر آبان ۱۳٦٤ خورشیدی به دفتر سیاسی یا نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در پاریس ارسال فرمائید .

با احترام و تشکر

کمیته تدارک برای برگزاری کنگرهٔ هفتم
حزب دمکرات کردستان ایران
عبدالرحمن قاسملو

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE DES TRAVAILLEURS IRANIENS (GUILAN ET MAZANDARANE)

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT of IRANIAN TOILERS (GILAN AND MAZANDARAN)

جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

۲۴ ژوئیه ۱۹۸۴

دوستان و رفقای پزشک مقیم خارج از کشور،

به این وسیله از هموطنان عزیز و دوستان پزشک مقیم خارج از کشور تقاضا داریم که با توجه به امکاناتی که در کشورهای مختلف وجود دارد، و یا پزشکان ایرانی بعلت تخصص و شغل خود از آن برخوردارند، در موارد زیر اقدام جدی و صمیمانه بعمل آورند و نتیجه را به آدرس دفتر حزب دمکرات کردستان ایران در پاریس، و یا به آدرس صندوق پستی ما در آلمان اطلاع دهند.

۱ ـ در کردستان ایران، در مناطق آزاد شده از سیطره رژیم ارتجاعی، توسط حزب دمکرات کردستان ایران، سه بیمارستان با تجهیزات کامل، آماده خدمات درمانی هستند. در این بیمارستانها عده‌ای از پزشکان ایرانی و فرانسوی فعالیت دارند. ولی نیاز به یک جراح عمومی می‌باشد که حاضر باشد به مدت یکسال یا بیشتر، با دریافت حقوق کافی خدمت کند. تسهیلات لازم برای سفر و اقامت و عفو قرارداد توسط حزب دمکرات کردستان ایران بعمل می‌آید.

۲ ـ از همه پزشکان ایرانی تقاضا داریم که در جمع آوری دارو و لوازم پزشکی و آزمایشگاهی اقدام بعمل آورند.

۳ ـ عده‌ای از مبارزین انقلابی ایران، خصوصاً پیشمرگان قهرمان کرد، بعلت شرکت در مبارزه انقلابی علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، قسمتی از اعضاء بدن خود را از دست داده‌اند. از آنجائی که در خارج، موسسات درمانی و غیره‌ای وجود دارند که مجاناً و یا با مخارج بسیار نازلی به درمان مصلولین جنگ می‌پردازند، لذا از هموطنان عزیز ـ خصوصاً پزشکان ایرانی ـ تقاضا داریم که با شما با این موسسات و درمانگاهها، شرایط پذیرش عده‌ای از مصلولین را فراهم سازند و نتیجه اقدامات خود را اطلاع دهند.

۴ ـ یکی از مبارزین قهرمان کرد بنام محمد ناصر توتونچی، متولد ۱۳۴۰، در جریان حمله رژیم ارتجاعی خمینی در سال ۱۳۵۸ به کردستان ایران در اثر پرتاب راکت توسط هلی کوپتر، در ناحیه سر زخمی شده تعدادی ساچمه در طرف

چپ سر ، در ناحیه شقیقه و اطراف گوش چپ ، به مغز اصابت کرده که از آنزمان تا کنون از عوارض عصبی آن رنج می برد . از دوستان تقاضا داریم ـ خصوصا" دوستان متخصص مغز و اعصاب ـ که شرایطی فراهم کنند تا این مبارز انقلابی ، مجانا " تحت معالجه و مداوا قرار بگیرد . نتیجه اقدامات خود را در این زمینه نیز ، با اطلاع ما برسانید.

با درودهای انقلابی
از طرف جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)
حسن ماسالی

آدرس صندوق پستی ما : Postgach 631268
6204 Taunusstein 1
West Germany

آدرس دفتر حزب دمکرات کردستان ایران در پاریس:
P.D.K.I. c/o AFK - B.P. 102
75613 Paris Cedex 13
France

جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS

۲۵ ژوئیه ۱۹۸۵

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران،
کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران
پیشمرگه های قهرمان
رفقای مبارز ،

خبر شهادت سرگرد کریم علیار عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران موجب تاءثر عمیق ما شده است.

سرگرد کریم علیار مبارز قهرمانی بود که با فروتنی انقلابی و با صداقت و رفتار انسانی بی نظیری برای استقلال و آزادی ایران و برای رهائی زحمتکشان و برای حقوق دمکراتیک خلق قهرمان کرد مبارزه می کرد.

سرگرد کریم علیار انسر شرافتمندی بود که با شجاعت و با تحمل شرایط سخت زندگی ، پیشاپیش سایر رزمندگان در مبارزه انقلابی بی وقفه شرکت داشت.

سرگرد کریم علیار روابط رفیقانه و خالصانه ای با ما داشت که هیچگاه فراموش نمی کنیم . با فقدان او ، انسان گرانقدری را از دست داده ایم که جبران این فاجعه به آسانی امکانپذیر نخواهد بود.

به این وسیله از طرف سازمان خود این فاجعه بزرگ را به شما و همه مبارزین انقلابی کرد تسلیت می گوئیم.

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی
پیروز باد مبارزه عادلانه خلق قهرمان کرد
برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی زحمتکشان ایران

از طرف ـ " جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران "

حسن ماسالی

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی زحمتکشان ایران

حزب دمکرات کردستان ایران

رفقای مبارز اعضاء دفتر سیاسی،

پیشمرگه های قهرمان،

بمناسبت فاجعه اخیر، رفقای من در "نهضت مقاومت ملی ایران" همدردی وهمبستگی همه ما را اعلام کرده اند، ولی بعلت دوستی دیرینه ام با حزب دمکرات کردستان ایران وروابط مبارزاتی وانسانی عمیقی که با کاک دکتر صادق شرفکندی، پتاح عبدلی وهمایون اردلان داشته ام، ضروری می دانم که شخصا نیز شاه شر عمیق خودم را ازفقدان این رفقا وسایرقربانیان اعلام دارم و به این وسیله همدردی خودرا باخانواده، این شهدا وحزب دمکرات کردستان ایران ابراز کنم. تنگی نیست که رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی درترور این رفقا دست داشته است. درچنین شرایط دشواری، وظیفه سنگین و مبارزاتی سنگین تری بردوش ما خواهد بود. عزم مبارزاتی وپیگیری در خواستهای حق طلبانه ایجاب می کنند که صفوف خودرا بیش از گذشته منشوده سازیم وبرای تحقق برنامه های مشترک که درآخرین دیدار با این رفقا به توافق رسیده بودیم، مصممانه بکوشیم.

ما حق نداریم قربانیان بی آزاری برای دشمنان دمکراسی ورژیم جنایتکار ولایت فقیه باشیم. گسترش دمکراسی وتنها دی کردن آن درمناسبات جامعه، تامین حقوق مردم کردستان ومردم سراسر ایران، تامین عدالت اجتماعی واستقرار حاکمیت ملی درایران، آرمانهای مشترک ما را تشکیل می دهند که تا آخرین نفس برای تحقق آنها پیکار خواهیم کرد.

گرامی باد خاطره شهداء راه آزادی ودمکراسی.

هم پیمان شما ـ حسن ماسالی

نوزدهم سپتامبر ۱۹۹۲

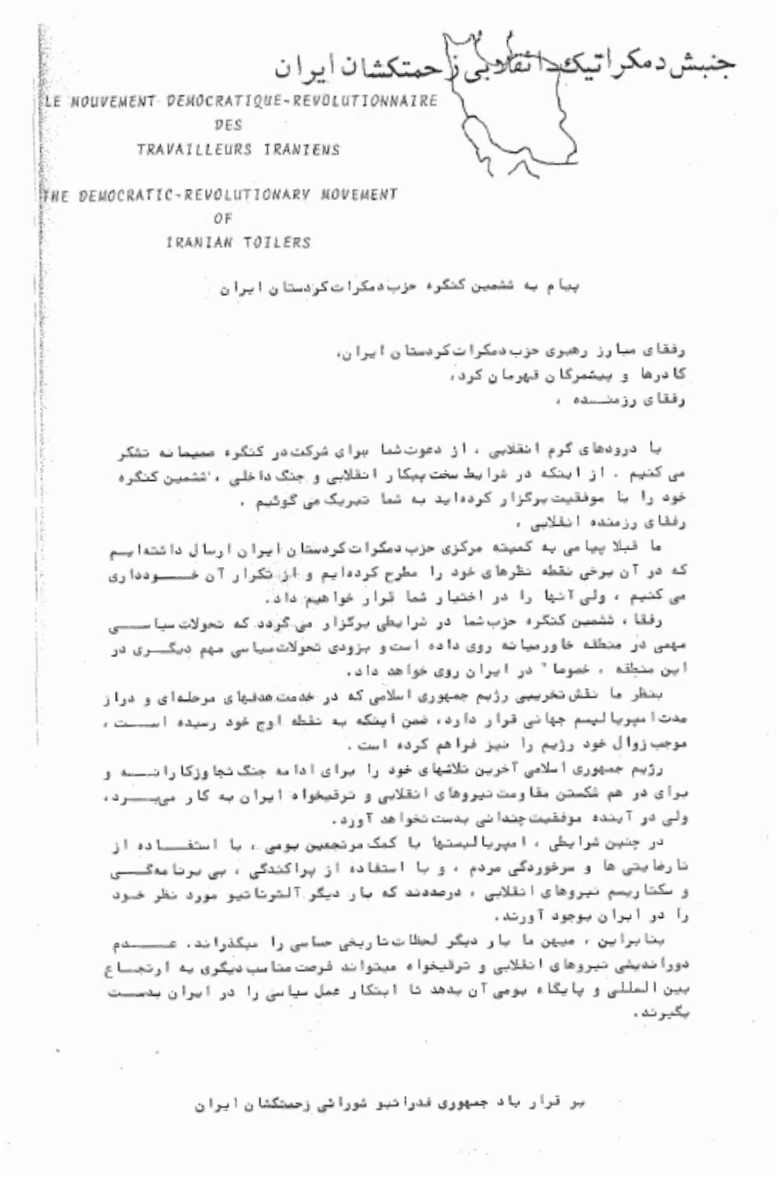

جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS

پیام به ششمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران

رفقای مبارز رهبری حزب دمکرات کردستان ایران،
کادرها و پیشمرگان قهرمان کرد،
رفقای رزمنده ،

با درودهای گرم انقلابی ، از دعوت شما برای شرکت در کنگره صمیمانه تشکر می کنیم . از اینکه در شرایط سخت پیکار انقلابی و جنگ داخلی ، ششمین کنگره خود را با موفقیت برگزار کرده اید به شما تبریک می گوئیم .
رفقای رزمنده انقلابی ،
ما قبلا پیامی به کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران ارسال داشته ایم که در آن برخی نقطه نظرهای خود را مطرح کرده ایم و از تکرار آن خودداری می کنیم ، ولی آنها را در اختیار شما قرار خواهیم داد.
رفقا ، ششمین کنگره حزب شما در شرایطی برگزار می گردد که تحولات سیاسی مهمی در منطقه خاورمیانه روی داده است و بزودی تحولات سیاسی مهم دیگری در این منطقه ، خصوصا" در ایران روی خواهد داد.
بنظر ما نقش تخریبی رژیم جمهوری اسلامی که در خدمت هدفهای مرحله ای و دراز مدت امپریالیسم جهانی قرار دارد، ضمن اینکه به نقطه اوج خود رسیده است ، موجب زوال خود رژیم را نیز فراهم کرده است .
رژیم جمهوری اسلامی آخرین تلاشهای خود را برای ادامه جنگ نجاوزکارانه و برای در هم شکستن مقاومت نیروهای انقلابی و ترقیخواه ایران به کار میبرد، ولی در آینده موفقیت چندانی بدست نخواهد آورد.
در چنین شرایطی ، امپریالیستها با کمک مرتجعین بومی ، با استفاده از نارضایتی ها و سرخوردگی مردم ، و با استفاده از پراکندگی ، بی برنامه گی و سکتاریسم نیروهای انقلابی ، درصددند که بار دیگر آلترناتیو مورد نظر خود را در ایران بوجود آورند.
بنابراین ، مبین ما بار دیگر لحظات تاریخی حساسی را میگذراند. عدم دوراندیشی نیروهای انقلابی و ترقیخواه میتواند فرصت مناسب دیگری به ارتجاع بین المللی و پایگاه بومی آن بدهد تا ابتکار عمل سیاسی را در ایران بدست بگیرند.

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی زحمتکشان ایران

در چنین شرایطی چه باید کرد؟

بنظر ما ، با توجه به بافت اقتصادی و اجتماعی میهن ما ، و با توجه به توان و خصلت نیروهای سیاسی موجود، ایجاد جبههای دمکراتیک و انقلابی اهمیت ویژهای برای پیروزی انقلاب در ایران دارد و باید بیدرنگ به تشکیل آن اقدام کرد.

در چنین جبههای نیروهای چپ مارکسیستی ، و دمکراتهای انقلابی ، وظیفه دارند که همهٔ زحمتکشان و آزادیخواهان انقلابی و ترقیخواه ایران را متشکل کنند و مبارزات خلقهای سراسر ایران را هماهنگ سازند و با برپا ساختن جنبش دمکراتیک و انقلابی در سراسر کشور، پیروزی انقلاب دمکراتیک را تضمین کنند. به باور ما ، برای پیروزی نهائی انقلاب باید هژمونی زحمتکشان و نیروهای ترقیخواه را در چنین جبههای تامین کرد. ولی هژمونی سیاسی- فرهنگی - طبقاتی و مسئله سرکردگی انقلاب را نمیتوان با چانه زدنهای کاسبکارانه و روشنفکرمآبانه در این مقر و آن سالن ، و در پشت این کوهستان و آن بیابان ، بطور انتزاعی فراهم کرد، بلکه باید به سازماندهی و آگاه ساختن کارگران و همهٔ زحمتکشان پرداخت . باید با ارائه تئوریهای انطباقی علمی و مترقیانه ، و با ابتکار عمل انقلابی ، و از طریق گسترش فرهنگ علمی و انقلابی در جریان مبارزه، و در جامعه آنرا تامین کرد.

با توجه به هژمونی سرمایهداری جهانی و طمع ورزیهای قدرتهای بزرگ جهان در خاورمیانه و در ایران ، نیروهایی که در جبههٔ دمکراتیک انقلابی متشکل میشوند نمی توانند فقط تا براندازی رژیم ارتجاعی کنونی بیاندیشند و اتحاد عمل گذرا و محدودی داشته باشند، بلکه باید خود را برای انجام انقلاب دمکراتیک پیروزمندی آماده کنند.

بنظر ما ، با توجه به شرایط مشخص تاریخی - اجتماعی ایران ، هدفهای انقلاب دمکراتیک ، نه راه رشد سرمایهداری است ، و نه بامطلاح " راه رشد غیر سرمایهداری " (زیرا این راه نیز همانا سرمایهداری دولتی است) ، بلکه راه گذار علمی و انقلابی به سوسیالیسم ، از طریق مهار کردن مالکیت خصوصی و سرمایه داری دولتی ، امکان پذیر می باشد.

با تعاونی کردن هر چه بیشتر تولید و توزیع، و با نظارت و دخالت شوراهای کارگران و سایر زحمتکشان در تولید، توزیع ، خدمات ، پروسهٔ گذار علمی و انقلابی به سوسیالیسم ، تضمین خواهد شد.

از آنجائی که نیروهای سیاسی نقش تاریخی مهمی در سرانجام انقلاب دارند، لذا طرفداران احیاء سرمایهداری ، و فریفتگان حکومتهای مذهبی و فرقهای ، در چنین جبههای ، جایگاهی نخواهند داشت .

همچنین نیروهائی که با شوونیسم تنگ نظرانهٔ خرده بورژوائی ، حقوق خلقهای تحت ستم ایران را برسمیت نمی شناسند ، و در صدد ایجاد دولت مرکزی مقتدری برای ارضای تمایلات استبدادی خود هستند ، نمی توانند در چنین اتحاد عمل دراز مدت و سرنوشت سازی شرکت کنند.

در بین نیروهای سیاسی موجود ایران ، حزب دمکرات کردستان ایران ، نه تنها نقش برجستهای برای تامین خودمختاری در منطقهٔ کردستان بعهده دارد ، بلکه

برای استقرار دمکراسی در ایران ، از اعتبار خاصی برخوردار است و برای گسترش جنبش دمکراتیک انقلابی سراسر کشور، پایگاه مهمی به حساب می‌آید. لذا در تشکیل چنین جبهه‌ای میتواند و باید نقش فعالی ایفاء کند.

گروههای چپ مارکسیستی که به ضرورت تشکیل جبهه‌ای دمکراتیک و انقلابی پی برده‌اند باید بطور فعال و پیگیر ، ضمن اتحاد عمل و ابتکار انقلابی ، یک جریان سیاسی مترقی و جدی را در جامعه بوجود آورند.

میتوان با گشودن جبهه‌ای از مبارزه ٔ مسلحانه ٔ انقلابی در خارج از منطقه ٔ کردستان ، برخورد فعال و مسئولانه‌ای با چنین هدفی بعمل آورد و همه ٔ ما باید در این راه مشترکا " اقدام کنیم . هر گونه تنگ نظری ، خود محوربینی ، و انفعال نسبت به امر انقلاب از نظر توده ٔ زحمتکشان و انقلابیون ایران محکوم است .

برقرار باد خودمختاری در کردستان ، و دمکراسی در ایران
زنده باد خلق دلاور کرد، گرامی باد خاطره ٔ شهیدان انقلابی ایران
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، پیروز باد انقلاب دمکراتیک
برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی زحمتکشان ایران
برای کوردستان ، برای پیشمرگه
جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

تکثیر : در خارج از کشور

مسئولین حزب دمکرات کردستان ایران، (از طریق کاک رسول)

دوستان و همرزمان عزیز،

فکر میکنم لزومی به یادآوری نباشد و به این مسئله آگاهی دارید که موضع شخص من درباره مسئله کردستان و سایر اقوام ایران و شکل و محتوای نظام سیاسی آینده ایران چه می باشد. من نوعی فدرالیسم را راه حل منطبق بر دمکراسی می دانم و بیش از دوازده سال است، شاید پیش از هر جریان سیاسی دیگر ایرانی، این نظریه را مطرح کرده و آنرا تبلیغ می کنم.
درضمن آگاه هستید که درحال حاضر در رابطه با "نهضت مقاومت ملی ایران" فعالیت میکنم.
هدف من از انتخاب این سازمان اینستکه آنرا وسیله‌ای در راه ایجاد "آلترناتیو ملی و دمکراتیک" قرار دهم و به این امر نیز آگاه هستم که بدون مشارکت فعال و صمیمانه سایر نیروهای ملی و دمکرات ایران، خصوصا "حزب دمکرات کردستان ایران"، قادر نخواهیم شد که چنین هدفی را تحقق ببخشیم. لذا کوشش من صمیمانه اینستکه مشترکا به راه حل منطقی، دمکراتیک و مطلوب مشترکی برسیم.
درشماره اخیر "قیام ایران" (شماره مسلسل ۲۹۴، دوره جدید، شماره ۸) مطلبی درباره مصاحبه دبیرکل فقید حزب دمکرات کردستان ایران نوشته شده است که موضع شخص من نیست و بعلاوه انتشار آنرا درغیاب و فقدان زنده یاد دکتر شرفکندی، درست نمی‌دانم.
گرچه درمقدمه این نوشته ذکر شده است که "نظر رسمی نهضت مقاومت ملی ایران" نمی باشد ولی روابط ما وارد مرحله‌ای شده بود که از طریق "پلمیک" با هم صحبت نکنیم، بلکه با تشکیل "کمیسیون مشترک" و طرح دیدگاهها با شیوه‌های سازنده و برانگیختن انگیزه‌ها برای ایجاد صمیمیت و تفاهم بیشتر...
با شناختی که از نویسندگان و انتشاردهندگان نشریه قیام ایران دارم، مطمئن هستم که قصد تخریب مناسبات فی‌مابین را نداشتند، ولی درشیوه کار، بنظرم دچار اشتباه شده‌اند و مورد اعتراض عده‌ای از ما قرار گرفته‌اند و امیدواریم که در این شرایط بحرانی، قادر شویم که آنرا جبران کنیم.
من مدت یکماه در اروپا نبودم و نتوانستم فعالانه در این رابطه کاری انجام دهم. درسفرم تلفنی با همرزم عزیز کاک مصطفی هجری صحبت کردم و اشتیاق داشتم و دارم که با ایشان مشورت کنم و از حضور ایشان استفاده کرده باتفاق سایر همرزمان مسئول حزب، راه همکاری و تفاهم را هموار سازیم. میخواهم شما را مطمئن سازم که در داخل نهضت مقاومت ملی ایران زمینه تفاهم و همکاری بخوبی میتواند فراهم شود و برخی دیدگاهها نمیتوانند مانع اساسی در این کار باشند.
امیدوارم که هرچه زودتر از شما باخبر شوم که شما را در اسرع وقت ملاقات کنم و بار دیگر سفارش می کنم که با حوصله با چنین نظریاتی برخورد کنید تا مشترکا به راه مطلوب و مورد نظر برسیم.
درتلاش هستیم که بازسازی تشکیلات را بانجام برسانیم و دیدگاهها و مواضع سیاسی هماهنگ، روشن، دمکراتیک و منطبق برخواست عادلانه‌ی مردم سراسر ایران اتخاذ کنیم.

درودهای گرم و رفیقانه مرا بپذیرید

حسن ماسالی

بیستم مه ۹۳

حمایت از برخی گروه‌های مبارز

با شـــناختی که از گروه «ارتـــش رهایی‌بخش خلق‌های ایران» یکی از منشـــعبین چریک‌هـــای فدایی خلق که به طور اخص در کردســـتان ایـــران و مازندران فعالیت می‌کردنـــد، داشـــتم در صدد برآمدیم کـــه ضمن حمایت تســـلیحاتی و مالی به آنها همکاری مشترکی را در شمال ایران آغاز کنیم که در اینجا پیمان‌نامه رسمی گروه ما با آنها انتشار می‌یابد.

لازم به ذکر است که در این زمینه نیز به نتیجه مطلوبی نرسیدیم.

شانزدهم مرداد ۱۳۶۳

رفقای مبارز تبریز ، فیروز ،ابراهیم ، رحیم محسن، عباس .
بادرودهای گرم انقلابی ،

درمدت‌کوتاهی که باهم درارتباط هستیم ومبنای اتحادعمل را پذیرفتیم ــ چه قبل از امضای موافقت‌ــ نامه ،وچه پس‌از امضای موافقت نامه ــ ضروری است‌که انتقادات ،کمبودها ،وتجارب خودرا باهمدیگر درمیان بگذاریم ودرباره برخی اسلوب‌کار ومرزبندی ها وامکانات‌موجود نکاتی را بسهم خودمان‌متذکر شویم . زیرا عقیده داریم پروسه عمل تجارب‌گرانبهائی برای طرفین محسوب میشوند ،ودراین پروسه می توانیم ضمن مشخص‌ترکردن مواضع ، بااسلوب‌کاردرست وانقلابی وباصراحت‌گوئی روابط‌انقلابی بین خود را گسترش‌دهیم وتکامل ببخشیم ،وگرنه بانحراف وتخریب روابط‌منجر خواهد شد .

*ــ کانال وامکاناتی که فراهم شده تا افراد واسلحه ومهمات‌ازآنطریق به شمال انتقال پیدا کنند ، از عناصر مورد اعتماد ما می باشند وشما نیز پذیرفته‌اید که‌ازاین طریق استفاده کنید .بنابراین طبق موافقت‌نامه وتعهداتی که برای ابتدای کار پذیرفته‌ایم عمل خواهیم کرد .

ما برای اینکه درپروسه عمل تجارب‌فنی مابین را غنی ترکنیم ، وکمبودهارا برطرف‌کنیم ،وامکانات را گسترش‌دهیم ، ومشکلات متعدد را تجربه وّ‌طرف‌کنیم ،پروسه اتحاد عمل را به چند فاز (مرحله) تقسیم می‌کنیم : ۱ــ انتقال برخی افراد ومواد به شمال (منطقه) ، سپس بررسی تجارب بدست آمده درامرتدارکات ونقل وانتقالات ،وروابط‌بین ما وشما . ۲ــ ادامه وگسترش این مناسبات (ویا محدود نگهداشتن این روابط) برحسب تجارب‌بدست‌آمده درمناسبات‌بین ما وشما ، وبرحسب امکانات وتوانائی که داریم ،وبرحسب‌شرایط وتحولات‌سیاسی ایران ومنطقه که دراین روابط تاثیرخواهند داشت .

۳ــ ایجاد روابط وهماهنگی درعمل وهمکاری متقابل بعنوان دوجریان سیاسی درگیلان ومازندران و سایر نقاط‌ایران، که این مسئله پس‌از طی دوفازاول مشخص‌ترخواهند شد .

درحقیقت ما ازآغازکار با اعتماد کامل دست‌دوستی واتحاد عمل به شما درازکرده‌ایم وبرحسب توان خودمان امکانات‌مالی وتسلیحاتی را دراختیارشما قرارمی دهیم منتها انتظارما اینستکه درآینده براساس‌منش وخصلت‌انقلابی روابط‌مبارزه جویانه ورفیقانه‌ای را برای اتحاد عمل درازمدتی علیه امپریالیسم وارتجاع ،دربین خود برقرارکنیم .

ما قبل از عقد قرارداد وموافقت نامه برای حرکت واتحاد عمل ، درحدود صدهزارتومان (پنجاه هزارتومان وهزاردینار) ، وچهار قبضه کلا شینکف دراختیار رفقا تبریز فیروز وابراهیم ودونفردیگر ازهمان جریان ،قراردادیم . که ازآن یك عدد کلا شینکف (باتحویف) باقی مانده ودراختیار رفقا است ومقداری پول نیزازمجموع‌آنها باقی مانده ودراختیار رفقا است.

درضمن تاکنون چهارقبضه کلا شینکف ،همراه با بیست ویك عدد خشاب‌پرازفشنگ نیز اخیرا دراختیار شما قرارگرفته است .

لوازم واسلحه ومهمات زیررا نیز دراختیارکانال مورد توافق (رفیق م) قرارمی دهیم که همزمان با انتقال برخی ازکادرهای شما ،به منطقه مورد نظرشما درشمال انتقال یابند :

کلا شینکف (غیرازآنچه که تاکنون دراختیاردارید)	پنج قبضه
خشاب کلاشینکف	۳۵ عدد ، مجموعاً هفتاد عدد (پرازفشنگ)
مسلسل برنا	یك قبضه
نارنجك انداز	یك قبضه

اسلحه کمری	دو قبضه
فشنگ کلا شینکف اضافی	پنج هزار عدد
نارنجك دستی	دوازده عدد
تی ۰ان ۰تی	دوازده قالب
فتیله وچاشنی	مقداری که در اختیار داریم
دوربین نظامی	یك عدد (این دوربین فعلا در اختیار تیم مشترك درهمان منطقه است)

درضمن بطور استثنائی متعهد می شویم که هزینه انتقال اسلحه ومواد وافراد به شمال را از طریق همان کانال که قریب صد تا صد وبیست هزار تومان تخمین زده میشود ، راسا در ارتباط با کانال مزبور (رفیق م) برعهده بگیریم .

همچنین هرفردی که به منطقه منتقل می شود در حدود ده هزار تومان به هرفرد در هنگام حرکت به منطقه کمك هزینه بدهیم .

ولی ،در مدتی که رفقا در منطقه کردستان و دراین حوالی هستند کمك مالی جداگانه ای دیگر نمی توانیم برعهده بگیریم ، وضروری است که از امکانات مالی که سابقا در اختیار دارید استفاده کنید .

درضمن یادآور می شویم که تاکنون درمحل مقر برگشت خارج شخصی ، صد دینار کاك عباس از ما دریافت کرده ، و رویهمرفته چهارصد دینار نیز کاك ابراهیم دریافت کرده است. ولی در آینده از عهده چنین مخارج متفرقه و خصوصی برنخواهیم آمد . البته هرچند نفر از رفقای فوق الذکر که در مقر ما زندگی کنند مخارج خواب و خوراك و اقامت آنها در کنار رفقای ما تامین شده و خواهد شد .

نکات دیگری که میخواهیم یادآور شویم اینستکه ، برحسب ارزیابی که از امکانات وشرایط خودمان بعمل آورده‌ایم ،در آینده افراد دیگری را (غیر از شما شش نفر) نمی توانیم در مقر خودمان بپذیریم . و ضروری است رفقائی که در مقر زندگی مشترکی با رفقای سازمان ما می پذیرند ،در نگهبانی ، امور صنفی و امنیتی محل مقر مشارکت کنند و مناسبات رفیقانه و همکاری خود را تکامل ببخشیم . در زمینه های اخیر و بعضی موارد دیگر انتقادهائی تاکنون به روابط شما ،با ما داشته ایم که باصراحت و بامقاصد رفیقانه با دوستان حاضر در اینجا (چهار نفر) مطرح کرده و به بحث گذاشته‌ایم که لزومی به ذکر مجدد آنها نیست . و امیدواریم در هماهنگ کردن و تکامل بخشیدن مناسبات انقلابی و رفیقانه ،و در اتحاد عمل انقلابی مشترکا بکوشیم و در تجارب انقلابی خود بیشتر سهیم آوریم و این مناسبات و همکاری در آینده رهنمای جریانهای دیگر باشد .

با درود های رفیقانه
هیئت اجرائی جنبش دمکراتیك انقلابی
زحمتکشان ایران

خرداد ۱۳۶۳

پس‌از نشست‌های متعددی که بین نمایندگان " جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران " و نمایندگان گروهی از هواداران چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش‌رهائی بخش‌خلقهای ایران) صورت‌گرفت طرفین ضمن حفظ هویت‌مستقل ایدئولوژیک ،سیاسی ، تشکیلاتی خود ، و با توجه به کمیت وکیفیت وتوان خود ، برای ایجاد یک حرکت‌انقلابی درایران ،در موارد زیر به توافق رسیدند :

۱ــ برای اتحاد عمل انقلابی بین نیروهای ترقیخواه وضدامپریالیست وحامی منافع‌زحمتکشان ایران تلاش بعمل آورند .

۲ــ علیه نیروهای ارتجاعی وسلطه امپریالیسم جهانی درایران قاطعانه مبارزه کنند .

۳ــ برای استقرار یک نظام مترقی وانقلابی درایران مبارزه کنند .

باتوجه به امکانات وشرایط‌کنونی مبارزه درایران ، برنامه عمل خود را برای گامهای اولیه بشرح زیر تعیین می کنند :

۱ــ مشترکا در امر نقل وانتقالات اسلحه ومهمات به شمال ایران (گیلان ومازندران) ، ودر راه ایجاد کانالهای ارتباطی وتدارکاتی ،وبرای انتقال کادرهای سیاسی ــ نظامی وانقلابی به شمال ایران همکاری بعمل آورند .

۲ــ باتوجه به امکانات وتوان مشترک ، برای شناسائی مناطق مزبور ، وذخیره کردن اسلحه و مهمات وسایر نیازمندیهای مبارزه انقلابی ،اقدام کنند .

۳ــ هرکدام از طرفین طبق موازین فکری ، سیاسی وتشکیلاتی مستقل خود ، برای سازماندهی وگسترش‌مبارزه مسلحانه ی انقلابی ، وبمنظور تحقق اهداف‌مشترک ، تلاش بعمل آورند .

٤ــ باتحلیل مشخص از شرایط‌مشخص مناطق شمال ،وضمن ارزیابی از توان وامکانات‌رزمی و انقلابی مشترک خود ، عملیات‌نظامی مشترکی بمنظورگشودن جبهه جدید انقلابی ،بعمل آورند .

۵ــ برای اجرای برنامه عمل فوق ،هیئت هائی از طرفین معرفی وتعیین خواهند شد که بطرز شورائی تصمیم گیری بعمل آورند .

٦ــ جنبش‌دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران باتوجه به امکانات‌محدود رفقای هم پیمان در شرایط کنونی ، امکانات تسلیحاتی ومالی وتبلیغاتی لازم وضروری را در اختیار امر مبارزه مشترک و هدفهای مشترک قرار می دهد ،تا درآینده دراین زمینه ها نیز اقدامات‌مشترکی بعمل آید .

تذکر : گروه هواداران چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش‌رهائی بخش‌خلقهای ایران) که این موافقت‌نامه را امضامی کنند ، هیچگونه رابطه‌ای باکسانی که هم اکنون بنام (ارتش‌رهائی بخش‌ــ خلقهای ایران) درکردستان فعالیت‌می کنند ،ندارند . ودر جهت‌احیاء " چریکهای‌فدائی خلق ایران (ارتش‌رهائی بخش‌خلقهای ایران) " گام برمیدارند .

نمایندگان گروهی از هواداران چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش‌رهائی بخش خلقهای ایران)

نمایندگان جنبش‌دمکراتیک ــ انقلابی زحمتکشان ایران

عضویت مشروط در شــورای ملی مقاومت و ارتباط با ســازمان مجاهدین خلق ایران

پــس از اســتقرار در کردســتان ایران؛ ســازمان مــا (جنبش دموکراتیــک انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران) به صورت مشروط عضویت در شورای ملی مقاومت ایران را پذیرفت و به سهم خود کوشش به عمل آوردیم که شورای ملی مقاومت به یک جبهه ائتلافی فراگروهی وســیع تبدیل شود. اما در عمل مواجه با سیاست‌های فرقه‌گرایانــه (سکتاریســتی) رهبران جدیــد مجاهدین به سرکردگی مســعود رجوی شدیم.

اعتقاد دارم تا زمانی که موســی خیابانی در داخل کشــور به مقاومت خود ادامه می‌داد مسعود رجوی قادر نبود سیاست فرقه گرایانه فردی خود را اعمال کند.

پس از مرگ موســی خیابانی، مسعود رجوی از ترس اینکه مبادا بقایای تشکیلات ســازمان مجاهدین در داخل کشور ادعای رهبری کنند، داستان «طلاق و ازدواج» و انقــلاب ایدئولوژیک را مطرح کرد و تحت لوای ایجاد «ارتش رهایی‌بخش» به همه افراد داخل کشــور دســتور داد که از ایران خارج شــوند و حتی برای این که افراد را مجبور به ترک ایران کنند؛ اســامی آنها را در فرســتنده رادیویی مجاهدین اعلان می‌کردند.

در اینجا اســناد مهم گروه ما در ارتباط با مجاهدین و شــورای ملی مقاومت نشر می‌یابد.

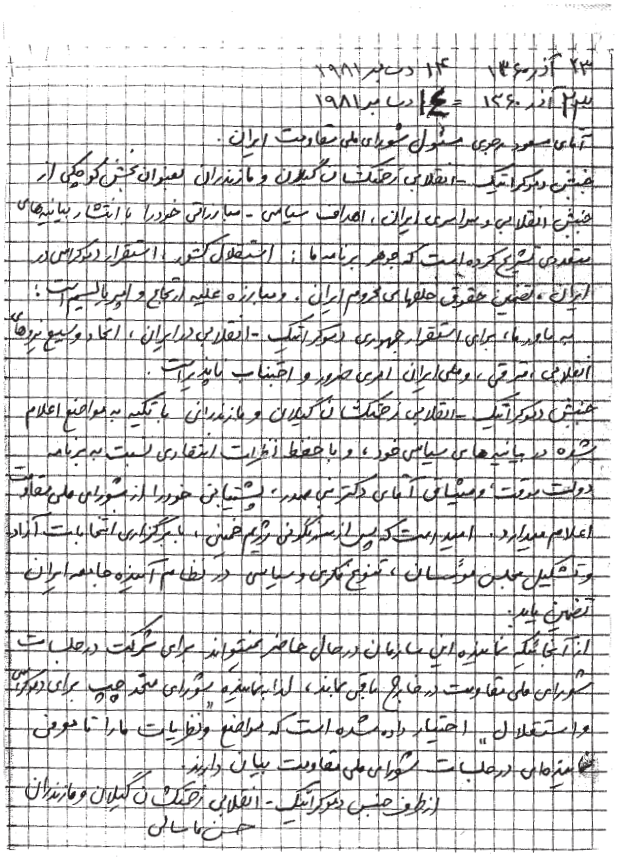

۲۳ آذر ۱۳۶۰ ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱

بیست و سوم آذر ۱۳۶۰ = ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱

آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران.

جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران بعنوان بخش کوچکی از جنبش انقلابی و سراسری ایران، اهداف سیاسی - مبارزاتی خود را با انتشار بیانیه‌های متعددی تشریح کرده است که جوهر برنامه ما: استقلال کشور، استقرار دموکراسی در ایران، تضمین حقوق حلقه‌های محروم ایران، و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم است:

به باور ما، برای استقرار جمهوری دموکراتیک - انقلابی در ایران، اتحاد وسیع نیروهای انقلابی، مترقی، و ملی ایران امری ضرور و اجتناب ناپذیر است.

جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران با تکیه به مواضع اعلام شده در بیانیه‌های سیاسی خود، و با حفظ نظرات انتقادی نسبت به برنامه دولت موقت، و میثاق آقای دکتر بنی صدر، پشتیبانی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام میدارد. امید است که پس از سرنگونی رژیم خمینی، با برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس مؤسسان، تنوع فکری و سیاسی در نظام آینده جامعه ایران تضمین یابد.

از آنجائیکه نماینده این سازمان در حال حاضر نمیتواند برای شرکت در جلسات شورای ملی مقاومت در خارج باقی بماند، لذا به نماینده شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال" اختیار داده شده است که مواضع و نظریات ما را تا معرفی نماینده‌ای در جلسات شورای ملی مقاومت بیان دارند.

از طرف جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

حسن ماسالی

۲۳ آذر ۱۳۶۰ = ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱

آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران.

جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشـــان گیلان و مازندران بعنوان بخش کوچکی از جنبش انقلابی و سراسری ایران, اهداف سیاسی- مبارزاتی خود را با انتشار بیانیه های متعددی تشریح کرده اســت که جوهر برنامه ها: اســتقلال کشــور, اســتقرار دموکراســی در ایران, تضمین حقوق خلقهای محروم ایران, و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیســم است؛ به باور ما، برای استقرار جمهوری دموکراتیک- انقلابی در ایران، اتحاد وسیع نیروهای انقلابی، مترقی و ملی ایران امری ضرور و اجتناب ناپذیر است.

جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران با تکیه به مواضع اعلام شده در بیانیه های سیاسی خود, و با حفظ نظرات انتقادی نسبت به برنامه دولت موقت و میثاق آقای دکتر بنی صدر، پشتیبانی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام می‌دارد. امید اســت که پس از سرنگونی رژیم خمینــی, با برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس موسسان، تنوع فکری و سیاسی در نظام آینده جامعه ایران تضمین یابد.

از آنجایی که نماینده این سازمان در حال حاضر نمی‌تواند برای شرکت در جلسات شــورای ملی مقاومت در خارج باقی بماند, لذا به نماینده "شــورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال" اختیار داده شده است که مواضع و نظریات ما را تا معرفی نماینده ای در جلسات شورای ملی مقاومت بیان دارند.

از طرف جنبش دموکراتیک- انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

حسن ماسالی

۲۹ آذر ۱۳۶۱
۲۰ دسامبر ۸۲

سازمان مجاهدین خلق ایران
برادر مبارز و مجاهد، مسعود رجوی

با درود فراوان باین وسیله باطلاع میرسانم که در ماههای مهر و آبان بمنظور سازماندهی و برقراری ارتباط و امور تداکاراتی، مدتی در جنگلهای طوالش، همراه یک تیم مسلح در حرکت بودم که توسط بخشی از رفقای جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان (شاخه گیلان) که در منطقه شمال طوالش فعالیت دارند مطلع شدم که یک تیم مسلح از برادران مجاهد که تعداد آنها چهار نفر است و یکی از افراد آن از اهالی رودسر و بقیه از اهالی بومی میباشند - مدت دو سال است که توانسته اند ضمن شرکت در عملیات مسلحانه، خودشان را حفظ کنند. آنها در منطقه ای بین هشتپر طوالش و آستارا فعالیت دارند. رابطه تشکیلاتی آنها با سازمان مجاهدین بارها قطع شده است و از نظر اسلحه و مهمات و امکانات مالی در شرایط نامناسبی بسر میبرند. ما از نظر همبستگی انقلابی، وسائل و امکانات زیر را در اختیار یکی از رفقای خودمان که با رابط تیم مزبور همکاری دارد گذاشتیم تا به برادران مجاهد مزبور تحویل دهد، و توصیه کردیم که آنها را مورد استفاده قرار دهند و در آینده پس از اینکه نیازهای آنها برطرف شد، قسمتی از اسلحه و لوازم مزبور را بما پس بدهند:

۱- کلاشینکف کوتاه، از نوع سیخو و "منزلی"	۲	عدد
۲- خشاب کلاشینکف (پرازفشنگ)	۱۲	عدد
۳- مسلسل یوزی	۱	"
۴- خشاب یوزی (پرازفشنگ)	۵	"
۵- مسلسل ایتالیائی برتا	۱	"
۶- خشاب " " پرازفشنگ	۳	"
۷- اسلحه کمری رولور اسمیت، کوتاه	۱	"

۸ - اسلحه کمری رولور کوتاه از نوع کبرا	۳	عدد
۹ - اسلحه کمری با لوله صدا خفه کن	۱	«
۱۰ - اسلحه کمری از نوع براونینگ (۱۴ خور)	۳	«
۱۱ - می سیم تاکی واکی ناسیونال آرجی - ۳۸۰	۲	«
۱۲ - کیسه خواب	۳	«
۱۳ - کاپشن (اورکت)	۳	«
۱۴ - تعدادی سرشانه و کمربند نظامی و جلد اسلحه و قالب خشاب	۶	«
۱۵ - دوربین نظامی	۱	«
۱۶ - کمک مالی	۵ هزار تومان	

در ضمن یادآور میشود که در ایام محرم (تاسوعا و عاشورا) تیم مزبور قصد ترور انقلابی یکی از مزدوران محلی رژیم را داشت که در عمل خود موفق نمیگردند. در اثر این اقدام قریب صد و پنجاه نفر از هواداران سازمان مجاهدین و جنبش دموکراتیک ... و اشخاص متفرقه دستگیر میگردند.

با درودهای رفیقانه و مبارزه جویانه
از طرف جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکشان
(خرقه گیلان و مازندران)
حسن ماسالی

پس از مدتی تلاش برای ســازماندهی در گیلان و مازندران و کردســتان برای شرکت در جلســه شــورای ملی مقاومت به پاریس ســفر کردم. در آنجا مشاهده کردم که در نشریات مجاهدین به خانم هما ناطق به خاطر اینکه در ســخنرانی‌اش در سوئد به آنان انتقاد کرده بود پرخاش کرده و به ایشان اتهام زده‌اند که دارای بیماری روانی است و جایش در تیمارستان می‌باشد. هنگام شرکت در جلســه شــورا، این موضوع را مطرح کرده و به این روش کار مجاهدین شدیدا اعتراض کردم. و به عنوان اعتراض جلسه شورای ملی مقاومت را ترک کردم و عضویت گروه خودمان را در شورای ملــی مقاومت به حال تعلیق درآوردم. دلایل این اقــدام را طی اعلامیه‌ای در هفتم خرداد ۱۳۶۲ برابر با ۲۸ مه ۱۹۸۳ انتشار دادم که اسناد مربوط در زیر می‌آید.

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE DES
TRAVAILLEURS IRANIENS
(GUILAN ET MAZANDARANE)
THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT of
IRANIAN TOILERS (GILAN AND MAZANDARAN)

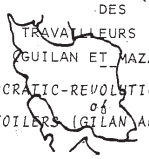

جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

هفتم خرداد ۶۲ برابر با ۲۸ مه ۸۳

مسئول و اعضای شورای ملی مقاومت ،
دوستان محترم ،
برای اینکه شورای ملی مقاومت بتواند پاسخگوی نیازمندیهای مبارزاتی مرحله کنونی انقلاب ایران باشد ، نیاز به دگرگونی و تکامل دارد ، امیدوار بودم که تحولی در جهت تکامل شورا صورت بگیرد. ولی آنچه که درجلسه فوق العاده شورا ، درتاریخ سوم خرداد۶۲، برابر با ۲۴مه ۱۹۸۳ اتفاق افتاد، مرا وادار کرد که باردیگر دربارهٔ عضویت و حضور خود در شورا بدقت بیاندیشم . در این جلسه با ماسمالیزه کردن بحث خود مختاری کردستان ایران و مبهم گذاشتن مسئله حقوق سایر خلقهای تحت ستم ایران در چارچوب ایران مستقل و دمکراتیک ، و همچنین نقشی که آقای منوچهر هزار خانی بعنوان " صداخفه کن " ، حتی در درون جلسات شورا بعهده‌گرفتند، اعتقادات مرا نسبت به محتوای مترقیانه و دمکراتیکی که شورا میتوانست در آینده داشته باشد بسیار سست کرد.
شیوه تفکری که بعضی از اعضای شورا بکار می برند، و مکانیسمی که برای مناسبات درون شورا پذیرفته شده‌اند، و روابط عمومی شورا با محیط خارج ، مرا نسبت به آینده‌خودمان نگران کرده است . و باین نتیجه رسیده‌ام که با استمرار چنین تفکر و منشی ، شورای ملی مقاومت از ایفای نقش " آلترناتیو دمکراتیک " عاجز خواهد بود .
مسائل بیشماری دراین مدت در درون شورا و خارج از شورا اتفاق افتاده‌اند که ذکر جزئیات این مسائل را در حوصله این نامه نمی بینم، واگر ضروری باشند، جداگانه تشریح خواهم کرد. اما در این نامه خطوط کلی اعتراضات خود را در باره مناسبات حاکم در شورای ملی مقاومت که موجب شده‌اند از آن خارج شوم ، بیان میکنم تا شاید بخود آئید.
در دیماه ۶۱ برابر با ژانویه ۸۳ ، در حالیکه یکسال از عضویت جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) در شورا می گذشت ، چمعبندی نظریات خود را درباره موقعیت شورای ملی مقاومت درایران ، و درک خود را از ماهیت آلترناتیو بالفعل انقلابی ، ارائه‌دادیم. این نظریات براساس شناختی تهیه شده بود که در داخل ایران از نارضایتی های عمومی مردم از طریق اعضاء و هواداران خود بدست‌آورده بودیم . کمبودهای اساسی که از لحاظ سازماندهی مبارزات انقلابی مردم ، برای براندازی رژیم خمینی در اکثر نقاط ایران ملموس هستند، ما را تشویق کرد که نظریات وپیشنهادات خود را مطرح کنیم و بطور جدی دنبال راه حل باشیم.
پس از مراجعت از ایران و شرکت در اولین جلسه شورا ، اعلام کردم که از پراکنده گوئی اجتناب میکنم و نظریات و پیشنهادات اصولی خودرا کتبا در اختیار همه اعضای شورا قرار میدهم تا بطرز اصولی نیز به آنها رسیدگی ، و پاسخ داده شود. این نظریات و پیشنهادات را کتبا در اختیار مسئول ، و اعضای شورا قرار دادم . انتظار داشتم که طبق روشهای متداول در اجتماعات دمکراتیک ، برحسب اهمیت موضوع ، در دستور کار جلسات شورا قرار بگیرند. ولی برخلاف انتظارم مشاهده کردم که مسئول شورا از طرح چنین مسائلی خشنود نیستند. و حتی در ابتدای جلسه بنا

عضانیت ، آنها را قابل طرح نمیدانستند. پس از اینکه یکی دو جلسه از وقت شورا به بحث های عام درباره لغات و جملاتی از برنامه دولت موقت و اسناد شورا اختصاص داده شد و به نتیجه‌ی مشخصی برای رفع مشکلات نرسید ، آنگاه فقط پیشنهاد تشکیل کمیسیون ها ، از سایر مسائل قیچی شدندو به بحث گذاشته شدو به تصویب رسید . ولی جالب توجه است که تا جلسه ما قبل آخر که تصمیم گرفتیم هریک از اعضای شورا باید در یکی از کمیسیونها اجبارا شرکت کند ، اکثر کمیسیون‌های مهم ، عضو نداشتند و نمیتوانستند تشکیل گردند. این امر نشان میداد که اعضای شورا ، بجای اینکه مبتکر سیاسی باشند ، خود را " مامور " سیاسی میدانند. و این آن چیزی است که بین من و آقای هزارخانی درک کاملا متفاوتی درباره نقش شورا وجود دارد.

در این فاصله ، نامه انتقادی و پیشنهادات حزب دمکرات کردستان ایران نیز رسید. ولی انتقاد از حزب دمکرات و سازمان مجاهدین به همدیگر ، موجب گردیدند که سایر مسائل اساسی مطروحه در نامه ، در درجه اول به نماینده خود آن حزب در خارج کشور محول شود، که چاره اندیشی کند.

طرح مسئله خود مختاری در کردستان ایران ، از این لحاظ مسکوت گذاشته شد که درسطح بین المللی، نسبت به آن " حساسیت " وجود دارد. و مبادا دولتهای ارتجاعی منطقه " تحریک " شوند. و همچنین در تضاد قرار دارد با پیشنهاد حزب دمکرات ، که خواسته اقشار میانی را باید جلب شورا کرد. زیرا اقشار میانی و نمایندگان گرایشهای فکری آنها ، با مسئله خودمختاری مخالف هستند .نتیجه : درصلاحیت شورای ملی مقاومت نیست که وارد بحث در اطراف مسئله خودمختاری بشود.

گویا مرتجعین بین المللی نمیدانند که خلق کرد ، از زمان رژیم شاه تاکنون برای چه مبارزه میکند؟ ما میخواهیم با مبهم گذاشتن این مسئله آنها دلگول بزنیم و یا خودمان فریب بدهیم ؟ مگر مرتجعین بین المللی و منطقه‌ای اصولا با استقلال کشور ، با دمکراسی ، و با بسیاری از آرمانهای انقلابی ما موافقند ؟ مگر جلب نیروهای بینابینی حتما باید با فدا کردن اصول دمکراسی باشد ، نمیشود آنهارا بدنبال عمل انقلابی کشاند ؟ من از اینکه در برنامه سیاسی هریک از سازمانهای عضو شورا درباره خود مختاری ، و دمکراسی چه نوشته‌شده چندان کاری ندارم. تا اینکه بدانم در همکاری و همبستگی مشترک چگونه این مواضع را اعلام میکنیم و برای تحقق میکانیسم های اجرائی آن عمل میکنیم. از اینکه فردی یا جریانی بمن بگوید "دمکراسی اصل مقدسی است ". برای من مسئله‌ای را روشن نکرده. این اصل مقدس چیست ، معیارهای برخورد با آن ، و مکانیسم های اجرائی و تحقق و استمرار آن کدامند ، مسئله را تاحدودی روشن میکنند.

وقتی که خودمختاری ، اصل تفکیک ناپذیری از دمکراسی محسوب میشود ، شورای ملی مقاومت بعنوان آلترناتیو دمکراتیک ، نمیتواند بگوید " بزک نمیر بهار میاد ، خربزه و خیار میاد..." از همه مهمتر ، دفاع از خودمختاری در کردستان ایران که امروز هنر نیست . تشکل وقدرت انقلابی خلق کرد ، چنین حقی را برای آنها انکار ناپذیر کرده است . وقتی که فریادهای رزمنده خلق کرد بگوش ما میرسد ، درباره حقوق خلقهای تحت ستم این چنین برخورد میکنیم ، نظر ما برای حقوق خلقهای تحت ستم دیگری که نه تشکیلات ، نه سازمان انقلابی و رزمنده‌ای دارند ، چگونه خواهد بود؟ آیا بعنوان جریانهای مترقی وانقلابی خواهیم گفت ، چون فریادشان بجائی نمیرسد، حقی نخواهند داشت ؟

فکر میکنم هر عضو شورا درباره مسئولیت سیاسی ای که بعهده گرفته است ، و درباره راندمان کار خویش در شورا اندیشیده است . ارزیابی من از نتایج کار شورا در کل ، و در مدت پنجماه گذشته بطور اخص که من نیز در آن شرکت داشته‌ام ، بطور غالب منفی است . من به کوششهای مستقل هر سازمان و فرد برای مبارزه ، کاری ندارم . هدفم نتیجه کاردستجمعی است . این کارنامه منفی نشان میدهند که هنوز شایستگی آنرا کسب نکرده‌ایم که مسئولیت سیاسی مردم ایران و میهن خود را بعهده بگیریم .

از همه اعضای شورای ملی مقاومت ، و در راس آن از مسئول شورای ملی مقاومت سوال میکنم، برای چه هدفی این شورا تشکیل شده است . آیا برای براندازی رژیم ارتجاعی خمینی و استقرار حکومتی دمکراتیک در ایران مستقل نیست ؟

سخنگویان " شورای متحد چپ " که امروز برای " جلب نظر " مسئول شورای ملی مقاومت هنرنمائی میکنند، و هر کمبود اساسی شورا را " تئوریزه " میکنند، اعتماد سیاسی‌ام نسبت به آنها سلب شده‌است . زیرا : آنها در ماههای اول که به عضویت شورا درآمده بودند، در محیط خارج ازکشور اینگونه وانمود میکردند که گویا پایبند به اصولی هستند، و براین اساس دارای اختلاف نظرهای فاحشی با تشکیل دهندگان شورا هستند. وقتی مستمعین دیروزآنها ، امروز مشاهده میکنند که همان انتقادات " اصولی " خود به شورا را ، در بیرون توجیه میکنند،نه تنها هر انسان دمکرات و با برنسیبی به خود آنها باور نخواهد کرد ، بلکه به ماهیت شورا نیز شک خواهدکرد.
از تجارب تلخ من با این آقایان از حمله در اینستکه ، هنگام مسافرت به ایران ، کتبا اعلام کردم که در غیاب من اختیار خواهند داشت ، مواضع سازمان ما را نیز در شورا بیان کنند.
آنها در دومورد مشخص، یعنی عضویت یک سازمان و یک فرد در شورا ، که یکبار عضویت آنها مطرح شده بودند و با مخالفت من و اکثریت حاضر درجلسه مواجه شده بود، مطلع بودند. ولی پس از مدتی ــ در غیاب من ــ که باردیگر عضویت آنها مطرح شده بودند، ضمن اینکه خودشان ۱۸۰ درجه تغییر موضع میدهند و " قانع " میشوند . درباره نظر من نیز امانت داری نکرده ، رأی موافق میدهند. چون این معرفی نامه درخارج چاپ و پخش شده بود، ضمن اینکه خودرا وارث جبهه دمکراتیک ملی ایران معرفی میکنند، " جنبش دمکراتیک ــ انقلابی ..." را نیز " بازوی مسلح " خود معرفی میکنند. از این همه " سیاست بازی ها " نسل آینده ایران باید بیاموزد، ولی امیدوارم بکار نبرد.
اما ، آقای منوچهر هزارخانی که تا دیروز نقش " صداخفه کن " را در محیط خارج از شورا داوطلبانه ایفا میکردند، و فکر میکنند شورا عیب و نقصی ندارد و باید با منقدین شورا ، آنچنان کرد که هوس انتقاد نکنند، چه چیزی موجب " رشد " ایشان تا باین درجه شد، که این نقش خودرا در درون شورا نیز ایفا کنند؟
وقتی که اطلاعیه "انجمن دانشجویان مسلمان سوئد " را درباره هما ناطق ، در نشریه مجاهد شماره ۱۵۰ مطالعه کردم ، بسختی آشفته شدم ، قصد کردم هم نوار سخنرانی هما ناطق را گوش کنم ، و هم انتقادی به نشریه مجاهد بنویسم . زیرا سازمان مجاهدین خلق ایران ، سازمان رزمنده‌ای که برای کسب آزادی هزاران قربانی واسیر داده ، سازمانی که مسئولیت تشکیل دولت موقت را درآینده متقبل شده ، حق ندارد ، درنشریه خود که زبان رسمی چنین سازمانی است ، به منقدین خود ــ هرچند آنها با خصومت و غیر منصفانه درباره مجاهدین قضاوت کنند ــ آن چنان فحش نامه‌ای را منتشر کنند ، و نهایتا مخالف خودرا به بیماری روانی و روحی متهم سازند.
آیا میخواهیم در حکومت آینده ، غیر از زندان ، تیمارستان نیز برای مخالفین سیاسی خود ایجاد کنیم ؟ بیاد دارم که چنین برخورد غیر اصولی و کاملا غیر سیاسی ، سابقا نیز در درون اپوزیسیو مترقی ایران ، روی داده بود. موقعیکه حمید اشرف و حمید مؤمنی در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار داشتند ،، در رد یکی از نوشته های تئوریک ــ سیاسی مصطفی شعاعیان بنام " شورش نه ، گامهای سنجیده " در مقدمه‌ای نوشته بودند که شعاعیان دیوانه است و قبلا نیز در تیمارستان بوده و دارای پرونده بیماری روانی می‌باشد.
اینگونه برخوردها ، گویا به امثال آقای منوچهر هزارخانی جرأت داده که بجای بحث سیاسی، و استدلال، به جملات موهن و... متوسل شود. من از آقای هزارخانی و امثالهم هراسی ندارم ، نگرانی من از روند چنین تفکر ومنشی است که نهایتا اشخاصی ، بعلت توجیه علت وجودی خود درجریانات سیاسی ، تبدیل به عمال ظلمه شوند. همچنین برای من جای شگفتی بود که درمقابل برخورد آنچنانی آقای هزار خانی ، اعضای شورا ، خصوصا رئیس جلسه ، با سکوت برگزار کردند، گوئی موجب تسلی خاطر اکثریت گردید.
شخصا اعتقاد دارم که اعضای شورا ، بجای ماسمالیزه کردن ضعفها و کمبودهای خود و شورا ،آنها را

اگر چنین است ، چرا این شورا برنامه عمل مشترک مبارزاتی ندارد؟ چرا بدنبال طرح و ابتکاری نبوده‌ایم که هماهنگی و همکاری عملی بیشتری بین خود بوجود آوریم و به دوستان انقلابی خود بیفزائیم ؟ چرا درصددسازماندهی و امکانسازی دستجمعی برای گسترش مبارزات نظامی ، سیاسی ، تبلیغاتی ...برنیامده‌ایم و هرفرد و سازمانی راه خودرا دنبال میکند ؟
چرا با هرنوع طرح وابتکاری که زمینه کار دستجمعی را فراهم سازد ، با سوء ظن مخالفت میشود؟
اگر نیروئی در درون شورا هست‌که به تنهائی از عهده انجام همه امور برمی آید و نسخه‌ی آماده‌ای برای حل همه مشکلات دارد ، پس‌بقیه به چه علت‌بنام " شورا " جمع شده‌ایم ؟ اگر تشکیل دهندگان اصلی شورا ، دراین راه مرتکب اشتباه شده‌اند و افرادی را جمع کرده‌اند که ظرفیت و توانائی چنین مسئولیت بزرگ سیاسی ـ اجتماعی را ندارند ، چرا خودفریبی و مردم فریبی بکنیم تکلیف‌کار را یکسره کنند. آیا مفهوم " آلترناتیو دمکراتیک " را به شوخی گرفته‌ایم ؟
اگر شورا باید دارای هویت مستقل و شخصیت سیاسی و فرهنگی باشد ، مکانیسمی درپیش بگیریم که قادر باشد این نقش‌خودرا ایفا کند. چرا بیش‌از دوسال که ازتشکیل شورای ملی مقاومت میگذرد تازه باید نقش " کمیسیون ها " بعنوان ابتدائی ترین مکانیسم کار دستجمعی و دمکراتیک ، مطرح باشند.
موقعیکه درسال ۱۳۶۰ برای شرکت در شورا به اروپا آمدم ، با طیف‌گوناگونی از روشنفکران چپ مستقل و دمکراتهای انقلابی که باآنها در جریان مبارزات کنفدراسیون ، جبهه ملی ، و جبهه دمکراتیک ملی ، آشنائی داشتم ، تماس برقرار کردم. آنها ضمن اینکه انتقاداتی به شورا داشتند، علاقمند همکاری با شورای ملی مقاومت بودند. ولی درسال ۱۳۶۲ که دوباره به اروپا مراجعت‌کرده بودم ، نظریات بسیار بدبینانه ، مأیوسانه ، و حتی خصمانه‌ای در آنها مشاهده کردم. آیا یکبار هم شده بطور اصولی روابط عمومی شورا را با محیط خارج بررسی کنید، یا اینکه کافی است " چشم و گوشهای " شورا کپ‌های درون منازل و محافل خصوصی را برای شما نقل کنند؟
آیا شورا برای ایجاد تفاهم، نیاز به هیچگونه طرحی برای ایجاد دیالوگ نداشت و ندارد ؟
چشم مردم کور، باید نظریات شورا را قبول کنند؟ آیا بهیچ طرح وبرنامه‌ای برای تشکل افراد پراکنده و سازماندهی مبارزات دمکراتیک نیازنداشته‌ایم ؟ حتی برای انبوهی از پناهندگان و آوارگان ایرانی که بادربائی از مشکلات روبرو هستند ، چرا شورا حاضر نبوده همکاری‌مشترکی با سایر گرایشهای مترقی درخارج از شورا داشته باشد؟ حتی هنر عده‌ای دراین زمینه اینستکه هر گونه اجتماعات دمکراتیک دیگری را که مطابق میل آنان نیست بهم بریزند.
برخی از اعضای شورا ، درمقابل منقدین شورا سینه سپر میکنند ونظریات آنهارا پوچ و واهی جلوه میدهند. آیا هیچوقت بخودشان رجوع کرده‌اند که چقدر فرصت‌طلبانه و ضد دمکراتیک عمل کرده‌اند و میکنند؟ بطور نمونه : جبهه دمکراتیک ملی‌ایران ، بخاطر سابقه مبارزاتی‌اش و تأثیرات ذهنی مترقیانه‌ای که در مدت‌کوتاه فعالیت خود درایران بجای گذاشته بود،پیشنهاد شد که به عضویت شورا درآید. وازاین پیشنهاد، خودم نیز که درایران عضوشورای مرکزی آن بودم، پشتیبانی کردم . زیرا فکر و برنامه ما این بود که سخنگویان آن در شورا ، با سازماندهی طیف فکری دمکراتهای انقلابی در خارج از کشور، گذشته مبارزاتی آنرا احیاء کنند و کمکی به سازماندهی محافل دمکرات و چپ مستقل در خارج از کشور باشد. ولی آقایان متین‌دفتری و بهمن نیرومند از ترس اینکه مبادا ، ضمن سازماندهی این محافل ، کسانی در خارج از کشور پیداشوند که " وراثت " آنها را در " رهبری " و " نمایندگی مادام‌العمر " جبهه دمکراتیک ، مورد سوال قراردهند ، با عناصر و محافل فکری متمایل به جبهه دمکراتیک ملی ، آنچنان رفتار کردند که دیگر هوس مناسبات دمکراتیک را نکنند. و به‌این ترتیب همانقدر که حزب توده‌ایران معرف چپ درایران می باشد ، این افرادنیز ، معرف دمکراسی در میان ایرانیان خارج از کشور هستند.

با مردم صادقانه مطرح کنند. زیرا موجب اعتماد آنها خواهند شد. مردم، بسیاری از مسائل را درک میکنند و هیچکس را نباید بی شعور تصور کرد.
و به بهانه اینکه مرتجعین (دارو دسته خمینی ، سلطنت طلبان و غیره) ممکن است از انتقاد بخود سوء استفاده کنند، جلوی تفکر انتقادی را نباید گرفت ، بلکه دقیقا برعکس ، باید جلوی توجیه گری ضعف ها و کمبودها ، و چاپلوسی و... را گرفت . هرنوع تفکر انتقادی که شورا را نپذیرد ، الزاما دشمن شورا نیست و در خدمت ارتجاع نیز قرار ندارد .
با اینکه با ایدئولوژی ، تاکتیکهای سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین توافق ندارم ، آنرا سازمانی انقلابی میدانم و زندگی بیست و چند ساله سیاسی‌ام نشان داده که همیشه ضمن نقد، همبستگی انقلابی خودم را با این سازمان حفظ کرده‌ام. درحالیکه انشعاب کمرشکننده‌ای در سازمان مجاهدین روی داده بود و باصطلاح خیلی " چپ شده بود، با آن بسیم خود بمبارزه برخاستم و مورد زشت‌ترین اتهامات قرارگرفتم . در زمان رژیم خمینی ـ قبل از جریان سی‌ام خرداد ۶۰ ـ با اینکه به تاکتیکهای سیاسی سازمان درمقابل رژیم خمینی ایراد داشتم ، و روابط آنرا با بعضی گرایشها نمی پسندیدم، موقعی که مورد هجوم ارتجاع قرار گرفت ، باتفاق رفقایم در شمال، پشتیبانی رسمی و علنی خودرا اعلام کردیم و طی یادداشتی ، به رهبری سازمان اطلاع دادیم که همه امکانات خودرا درشمال ، دراختیار سازمان قرار میدهیم و آماده همکاری نظامی در گیلان ومازندران هستیم . از این امکانات استفاده نشد و با این پیشنهاد مخالفت شد، هم‌بما و هم‌بسازمان آسیب وارد شد که میتوانستیم از آن جلوگیری کنیم.
هم اکنون نیز هر آلترناتیو انقلابی و دمکراتیکی را بدون مشارکت سازمان مجاهدین و حزب دمکرات کردستان ایران غیر ممکن میدانم.
درپایان یک نکته را نیز برای همگی روشن کنم : گرچه درحال حاضر از تعداد رفقای رزمنده محدودی درسازمان خود برخوردار هستم و نقش مهمی دربقدرت رساندن ، و یا نرساندن شورا ندارم، ولی برسر اصول مبانی فکری‌ام سرسخت هستم ، و حاضر نیستم به استحاله‌ای تبدیل شوم که از خود استقلالی نداشته باشد .
گرچه بیست و چند سال فعالیت مستمر سیاسی داشته‌ام ،ولی با کوله پشتی گذشته‌ام نمیخواهم زندگی کنم، بلکه بدون اینکه مأیوس و دلسرد از مبارزه‌شده باشم ، باتجربه اندوزی از خطاهای خودم و دیگران ، بمبارزه انقلابی برای تأمین استقلال کشور ، استقرار دمکراسی ، و تضمین منافع خلقها و زحمتکشان ایران، ادامه خواهم داد.
اگر نتوانستم در شورای ملی مقاومت مفید باشم ، کوشش خواهم کرد با سازماندهی جنبش چپ مستقل و آزاداندیش ایران و همکاری در جنبش دمکراتیک انقلابی سراسر ایران ، درراه آرمان انقلابیم گام بردارم .

با خروج خودم از شورا ، بعنوان نماینده جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران)، مسئله عضویت سازمان مزبور بحالت تعلیق درخواهد آمد. این تصمیم را باطلاع سایر رفقای خودم درایران خواهم رساند تا آنها درباره باقی ماندن و یا خروج نهائی از شورا ، تصمیم بگیرند.
خودم نیز بزودی به ایران خواهم رفت . بنابراین از این تاریخ هیچگونه مسئولیتی درشورا نخواهم داشت و مسئولیت مخبر کمیسیون " تشکیلات ، تدارکات ، مالی " را بفرد دیگری واگذار کنید.
امیدوارم طرحهائی را که دراین زمینه آماده کرده بودم برای پیشبرد دمکراتیک کار شورا مفید واقع شوند. واضح است که درغیاب من ،افراد و یا نماینده "شورای متحدچپ برای دمکراسی واستقلال " ازطرف "جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) هیچگونه مسئولیتی نخواهند داشت .

با احترام ـ حسن مالی ، نماینده جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) در شورای ملی مقاومت

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS
(GUILAN ET MAZANDARANE)
THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS (GILAN AND MAZANDARAN)

جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

اطلاعیه

هم میهنان مبارز ،

از تاریخ هفتم خرداد ۱۳۶۲ ، برابر با بیست و هشتم مه ۱۹۸۳ ، نماینده جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) در شورای ملی مقاومت ، به عنوان اعتراض نسبت به مناسبات غیر دمکراتیک حاکم در شورای ملی مقاومت ، و به عنوان اعتراض نسبت به سیاست ها و بینش ها ، و مکانیسم هائی که موجب شده اند تا شورای ملی مقاومت نتواند کمبودهای اساسی خود را بر طرف سازد ، از ادامه شرکت در جلسات شورا خودداری بعمل آورد . و به این ترتیب مسئله عضویت سازمان ما در شورای ملی مقاومت بحالت تعلیق در آمد .

هیئت اجرائی جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) ضمن ارزیابی فعالیت های نماینده خود در جلسات شورا ، و با توجه به سیاست ها و عملکردهای شورای ملی مقاومت در داخل ایران و خارج از کشور ، نظریات خود را باختصار ، بشرح زیر باطلاع هم میهنان مبارز و سازمانهای انقلابی ودمکراتیک میهن ما میرساند :

شورای ملی مقاومت در شرایطی تشکیل شد که سازمان مجاهدین خلق ایران در این توهم بود که میتواند به اتفاق آقای بنی‌صدر ، ولی بدون اتحاد با سایر نیروهای انقلابی و مترقی ایران ، رژیم خمینی را سرنگون سازد و بقدرت برسد . به این علت " میثاق " آقای بنی صدر محتوای اتحاد آنان را تشکیل داد . و سازمان مجاهدین خلق ، تاکتیکهای سیاسی و نظامی خود را بطور عمده ، با سیاست های آقای بنی صدر هماهنگ کرد . سازمان مجاهدین خلق ایران و آقای بنی صدر ، مناسبات خود را با سایر نیروهای مترقی و انقلابی ، تحت فورمولبندی "نیروهای جاذبه و دافعه " طوری تنظیم کرده بودند که به مقاصد و تاکتیک های آنان برای کسب قدرت سیاسی لطمه‌ای وارد نسازد .

بر اساس چنین بینش و سیاستهائی هم بود که رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران تا زمانیکه بطور قطعی از جانب خمینی طرد نشده بودند ، از نزدیکی و ابراز همبستگی علنی با سازمانهای انقلابی خلق کرد اجتناب میکردند . و همچنین بر اساس چنین دیدگاههائی بود که رابطین سازمان مجاهدین خلق ایران ، ضمن حفظ تماسهای خود با سایر جریانهای مترقی و انقلابی ، و شرکت در جلساتی که بمنظور اتحاد

(۲)

وسیع نیروهای انقلابی ، در سالهای ۵۸ ، ۵۹ ، و اوایل ۱۳۶۰ تشکیل می شدند ، هر گونه اتحاد و ائتلاف با برنامه‌ای را ، بر اساس معیارهای " دافعه و جاذبه " نفی میکردند. تا اینکه آقای بنی صدر از مقام ریاست جمهوری خلع شد و مقابله با رژیم خمینی و اعمال قهر مسلحانه ، به سازمان مجاهدین خلق تحمیل گردید. در چنین شرایطی ، هنوز مجاهدین خلق ایران به این باور بودند که با کمک پرسنل ناراضی ارتش که با آن سازمان و با آقای بنی صدر در ارتباط بودند ، می‌توانند در کوتاه مدت شهر تهران را بتصرف خود در آورند و رژیم خمینی را سرنگون سازند . جریان سیام خرداد ۱۳۶۰ و حوادث پس از آن ، نشان دادند که آنها قصد داشتند به تنهائی و بدون هماهنگی با سایر نیروهای انقلابی و مترقی ایران وارد صحنه مبارزه قهرآمیز شوند ، تا قدرت سیاسی را در انحصار خود نگهدارند. لذا عملیات مسلحانه خود را تحت شعار " این ماه ، ماه خون است ، خمینی سرنگون است " ادامه دادند و با تبلیغاتی که بعمل می آوردند ، برای توده مردم و هواداران خود این توهم را بوجود آورده بودند که رژیم خمینی در کوتاه مدت رفتنی است و توسط آنها بزودی (در مدت یکماه) سرنگون خواهد شد. پس از شهادت هزاران نفر ، و زندانی شدن عده کثیری از کادرها و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران ، و پس از تصفیه و پاکسازی عده زیادی از پرسنل ناراضی ارتش توسط رژیم خمینی ، توهم کسب قدرت شتابان ، و بدون اتحاد با سایر نیروها ، فروکش کرد ، ولی بکلی از بین نرفت (آثار آن هنوز در مناسبات با سایر نیروها مشهود است) در چنین شرایطی بود که رابطین سازمان مجاهدین خلق ایران با سازمانها و گرایشها و شخصیت های مختلف مترقی و انقلابی برای ایجاد اتحاد وسیع نیروهای ملی ، دمکراتیک و انقلابی ایران تماس برقرار کردند و از آنها دعوت بعمل آوردند که نمایندگان خود را برای شرکت در شورای ملی مقاومت ، به خارج از کشور اعزام دارند ، (چون آقایان بنی صدر و مسعود رجوی در خارج از کشور بسر می بردند) .ما بسهم خود ، از اینکه سازمان مجاهدین خلق ایران ـ با وجود تاخیر زیاد ـ همکاری و اتحاد عمل با سایر نیروهای مترقی و انقلابی را پذیرفت خوشحال شدیم . تقریبا " اکثر جریانهای سیاسی ، ضمن انتقاد به شکل و محتوای شورای ملی مقاومت ، و نحوه‌ی تشکیل آن ، با تکیه به مواضع اصولی خود ، تمایل خود را بمنظور وسعت بخشیدن ، شورائی کردن ، و قدرت انقلابی بخشیدن شورای ملی مقاومت ابراز داشتند . ما نیز به امید چنین اهدافی در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۶۰ ، طی نامه ای " با تکیه به مواضع اعلام شده در بیانیه های سیاسی خود و با حفظ نظرات انتقادی خود نسبت به برنامه دولت موقت و میثاق آقای دکتر بنی صدر " پشتیبانی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام کردیم و به عضویت شورای ملی مقاومت در آمدیم .

ولی تغییر و تحولی که تا کنون در شورای ملی مقاومت روی داده است متاسفانه هنوز جوابگوی نیازمندیهای سیاسی ، اجتماعی و مبارزاتی میهن ما نیست .

سازمان ما بسهم خود کوشش بعمل آورد که با ارائه طرح های مشخصی در زمینه‌های مختلف ، کمبودها و ضعف های اساسی شورای ملی مقاومت را با همکاری سایر اعضای شورا ، بر طرف سازد ، ولی تلاشهای پیگیرانه‌ی ما به نتایج مطلوبی نرسیدند.

کمبودها و ضعف های اساسی شورای ملی مقاومت عبارتند از :

(۳)

۱ ـ شورای ملی مقاومت از اتحاد وسیع نیروهای دمکراتیک ، ملی و چپ مستقل ایران بر خوردار نیست . و در این راه هیچ کوشش جدی برای جلب نیروها و گرایشهای دمکراتیک و چپ مستقل ایران (سازمان یافته و نیروهای پراکنده) که تا کنون به شورا نپیوسته اند ، بعمل نمی آید .

۲ ـ شورای ملی مقاومت در برنامه‌ی سیاسی خود خواستار براندازی رژیم خمینی و استقرار جامعه ای دمکراتیک است ، ولی نیروهای درون شورا که باصطلاح با هم اتحاد کرده‌اند ، فاقد برنامه عمل مشترک مبارزاتی هستند . هر نیروئی بر حسب توان خود ، برای حفظ موجودیت خود تلاش می کند . برنامه عمل مشترکی در زمینه ی تبلیغاتی ، انتشاراتی ، نظامی ، تدارکاتی ، سازماندهی و بسیج مردم، و به منظور گشودن جبهه های جدید نبرد سیاسی ـ نظامی ، وجود ندارد.

۳ ـ شورای ملی مقاومت ، ظاهرا " ارگانی است که تا تشکیل مجلس موسسان وظیفه قانونگزاری و نظارت بر امور دولت موقت و کارهای اجرائی را بر عهده دارد . ولی مکانیسم های حاکم در درون شورا ، بعلت قدرت طلبی های فردی و گروهی ، آنرا به ابزاری بی اراده و فاقد استقلال و شخصیت سیاسی ، بدل کرده است .

۴ ـ روابط عمومی شورا با محیط خارج ، بسیار نادرست و غیر دمکراتیک است . روابط عمومی شورا با بسیاری از افراد ، محافل و جریانهای سیاسی و اجتماعی دمکراتیک و چپ مستقل ایران که در صفوف ارتجاع و ضد انقلاب قرار ندارند ، از روی تعمق و دور اندیشی ، و بر اساس مصالح دراز مدت انقلاب ایران تنظیم نشده است . بجای پاسخ دادن منطقی به منقدین ، و ایجاد دیالوگ ، و تلاش برای تفاهم انقلابی ، با حربه های تکفیر ، اتهام ، تهدید ، و با شیوه‌های فحاشی با آنان بر خورد میشود .

چنین عملکردهائی خصوصا " در شأن مسئول شورای ملی مقاومت ، و مسئول تشکیل دولت موقت انقلابی و دمکراتیک ایران نیست .

(در این باره بطور نمونه ، رجوع شود به نشریه مجاهد ، شماره های ۱۳۶ ، ۱۵۰ ، ۱۵۷ و ۰۰۰)

۵ ـ شورای ملی مقاومت تا کنون به بهانه های مختلف از تصویب طرح مشترکی درباره محتوای خودمختاری در کردستان ایران و حدود اختیارات دولت مرکزی ، و تضمین حقوق خلقها و زحمتکشان ایران ، و پیش‌بینی مکانیسم های دمکراتیک برای تحقق حکومت پلورالیستی در ایران ، اجتناب کرده است .

۶ ـ در شورای ملی مقاومت ، حزب دمکرات کردستان ایران با نظریات و پیشنهادات روشن و مشخص شرکت میکند ، ولی متاسفانه از جانب اکثریت اعضای شورا تلاشی برای رفع کمبودهای اساسی شورا بعمل نمی آید . بنابراین مکانیسمی که شورا به آن مبتلا است ، به ترکیب شورا ، و به عملکرد مجموعه آن مربوط می گردد.

۷ ـ شورای ملی مقاومت موقعی می‌تواند رهبری جنبش انقلابی مردم سراسر ایران را بعهده بگیرد و بعنوان آلترناتیو دمکراتیک بحساب آید که در داخل کشور، (و در شرایط کنونی در داخل کردستان ایران) مستقر گردد . و بجای توجه عمده به سیاست ـ بازیهای بین المللی ، از برنامه عمل مشترک نیروهای انقلابی و دمکراتیک ایران پشتیبانی بعمل آورد و زمینه را برای ایجاد تحرک و تحول انقلابی در داخل ایران فراهم سازد .

(۴)

با توجه به مسائل فوق ، گر چه سازمان ما نیروی مهمی در بقدرت رساندن یا نرساندن شورای ملی مقاومت محسوب نمیگردد ، ولی اعلام میکنیم که در برابر خلقهای ایران و زحمتکشان میهن خویش احساس مسئولیت میکنیم و نمی توانیم آگاهانه در برابر ضعف ها ، و ندانم کاری ها سکوت کنیم . و یا اینکه به شرکت صوری در جلسات دل خوش کنیم .

ما برای استقرار دمکراسی در ایران ، و تضمین منافع خلقها و زحمتکشان ایران، و تامین استقلال کشور مبارزه می کنیم و در برابر چماق تکفیر و تهدید هیچ جریانی زانو نمی زنیم .

ما باز هم از شرکت در جلسات شورای ملی مقاومت امتناع می کنیم ، و درصورتیکه شکل و محتوا و مکانیسم های اجرائی درون شورا در آینده نزدیکی تغییر نکند ، خروج نهائی خود را اعلام خواهیم کرد . ما بسهم خود از همه نیروهای دمکراتیک و چپ مستقل و انقلابی ایران دعوت بعمل می آوریم که با تشکیل جبهه دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران ، بطور اصولی متحد شوند ، و زمینه را برای سرنگونی رژیم ارتجاعی و استبدادی ، و بمنظور استقرار نظام دمکراتیک و انقلابی در ایران ، فراهم سازند .

مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم
زنده باد آزادی ، استقلال ، تکامل اجتماعی
برقرار باد جمهوری فدراتیو - شورائی زحمتکشان ایران

جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

۳۰ تیر ماه ۱۳۶۲

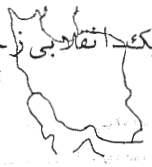

جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS

بیستم آوریل ۸۴
۳۱فروردین ۶۳

اطلاعیه

دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت درتاریخ ۱۸ فروردین ۶۳، اطلاعیه‌ای انتشار داده‌است که درآن ، از قول آقای جلیل گادانی، عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران چنین آمده‌است :

" نوشته‌ی آقای حسن ماسالی درایرانشهر ۲۶ اسفند ۶۲ که طی آن سعی برآن داشته حزب ما و خلق کرد را حائل قرارداده وبادیگر اعضای شورا برخورد غیراصولی‌آنچنانی کند،..."

به این وسیله ، ضروری می دانم که برای رفع هرگونه شبهه‌ای، درباره مواضع اعلام‌شده ازطرف‌آقای جلیل گادانی، نکات زیر را یادآورشوم :

۱ـ مطلبی که درایرانشهر ۲۶ اسفند ۶۲ انتشار یافته است ، موضع شخصی خودم (حسن ماسالی) نیست ، بلکه اطلاعیه‌ی ۲۵ مهر ۶۲ " جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان"می‌باشد که نظر خود مرا نیز به‌عنوان یکی از مسئولین آن سازمان منعکس می کند.و مدتی است‌که اطلاعیه مزبور ، همراه اسناد دیگری، بصورت‌جزوه‌ای تحت‌عنوان" مناسبات ما باشورای ملی مقاومت " انتشار یافته است . و حتی این جزوه درجریان ششمین کنگره حزب دمکرات‌کردستان ایران ، توزیع گردید ، و به دفتر سیاسی حزب‌نیز رسید.

جای تعجب‌است‌که آقای جلیل گادانی پس‌از نامه نگاری شورا و حضور درپاریس، به یادنوشته‌ای درنشریه ایرانشهر ، افتاده‌اند.

۲ـ ما همیشه شهامت‌آنرا داشته‌ایم که دربرابر دیکتاتورهای کوچک‌وبزرگ و درباره‌ی مسائل مختلف‌سیاسی و اجتماعی ، و از جمله درباره کردستان ایران ، بدون اتکا به دیگران ، نظریات‌خودمان را بیان کنیم، و درباره آنها تصمیم بگیریم. و نیازی به آن نداریم که حزب دمکرات‌کردستان ایران را حائل بین خودمان و دیگران قرار بدهیم.

به علت‌نقش مثبتی که حزب‌دمکرات‌در شورا ایفا می کرد ، درجزوه اسناد مزبور، ازآن

برقرار باد جمهوری فدراتیو شوراهای زحمتکشان ایران

به درستی نام برده‌ایم. زیرا ما برخلاف مناسبات حاکم درشورا، به " دیپلماسی پشت پرده " اعتقادی نداریم. و ضروری می دانیم که مردم سراسرایران، وازجمله مردم کردستان، از آنچه به نام آنها صورت می گیرد، مطلع باشند. و روابط صادقانه و انقلابی و مترقیانه‌ای جایگزین " سیاست بازی های بورژوائی " ، و " دیپلماسی پشت پرده " گردد.

۳- از آقای جلیل گادانی سیاسگزاریم که ما را مطلع کردند که در اجلاس ۶ و۷ تیر ماه ۶۲ ، نماینده حزب دمکرات کردستان نیز به اتفاق سایر اعضای شورا ،به اطلاعیه کذائی دبیرخانه درآن تاریخ رأی داده بودند. زیرا ما از آن مطلع نبودیم.

حزب دمکرات کردستان ایران ، حزب مستقلی است که آزادانه درباره ی مسائل مختلف تصمیم میگیرد. و امیدواریم که سیاستها ، مواضع ، و مناسبات نمایندگان آن، به نفع حزب و خلق کرد، ومردم سایر نقاط ایران باشد. ولی ، امیدواریم که این حق را نیز برای ما قائل باشند که آگاه باشیم با چه کسانی سروکار داریم ، و بر چه مبنائی می توانیم رابطه خودرا با دیگران تنظیم کنیم .

۴- آقای گادانی درضمن مدعی شده‌اند که " خلق کرد را جائل قرار داده تا با دیگر اعضای شورا برخورد غیراصولی آنچنانی ..." کنیم.

صراحتا اعلام می کنم که به اتفاق سایر همفکران و همرزمان خود، براساس مبانی انقلابی فکری و سیاسی ، برای حقوق خلقهای ستمدیده و زحمتکشان سراسرایران پیکار می کنیم ، و دفاع از حقوق مردم ستمدیده کردستان ایران را بخش تفکیک ناپذیری از مبارزه برای دمکراتیزاسیون سراسری جامعه ایران می دانیم، که ازطریق جمهوری فدراتیو و شورائی زحمتکشان ایران قابل تحقق است. بنابراین به خودمان حق میدهیم که درباره حقوق خلق کرد نیز اظهار نظر کنیم. وبرای آن مبارزه کنیم. ونیازی به کسب اجازه از طرف هیچ فرد وحزب و مرجعی نمی دانیم.

۵- آقای گادانی ، انتشار اطلاعیه سازمان مارا که درجواب به توطئه‌گری، اتهام‌زنی، فرصت طلبی ، راست روی و اعمال ضددمکراتیک سایر اعضای شورا - با ارائه دلیل واسناد - بود، برخورد غیراصولی تلقی کرده درصددد فاع از آنها برآمده‌اند. ما از ایشان سئوال می کنیم: چرا تاکنون توطئه‌نامه های متعددی که آنها انتشار دادند ، شما را ناراحت نکرد، وبسهم خود اعتراض نکردید؟

رفیقانه به ایشان توصیه می کنیم که مدافع عناصر فرصت طلب وضددمکراتیک نباشند ،و

بگذارند که آنها خودشان ، جوابگوی اعمالشان باشند.
اسنادی که از طرف سازمان ما انتشار یافته ، بخوبی نشان می دهدکه چگونه مخالفین حقوق دمکراتیک مردم کردستان ، فرصت طلبانه چهره عوض می کنندو به طرح ۱۲ ماده‌ای برای خودمختاری کردستان راءی می دهند.
این عناصر نه تنها به حقوق دمکراتیک خلقهای ایران و منافع زحمتکشان اعتقادندارند، بلکه عمال ظلمه و استبدادی آینده ایران هستند. ومردم کردستان به درستی ازماهیت جریانهای مزبورمطلعند،زیرا اعمال و کردار مدعیان دمکراسی را درزندگی روزمره ، ودرمناسباتی که با مردم برقرارکرده‌اند، ازنزدیک مشاهده می کنند.
درخاتمه یادآورمی شوم که برخلاف راءی نماینده حزب درشورا ، و برخلاف نظر آقای گادانی، مردم کردستان ایران ، مردم حق شناسی هستند.

حسن ماسالی
عضو هیاءت اجرائی " جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران "

شماره ۱۹۸ — صفحه ۲۶

اطلاعیهٔ دبیرخانهٔ شورای ملی مقاومت :

توضیح آقای جلیل گادانی عضو دفتر سیاسی و نمایندهٔ حزب دمکرات کردستان ایران در شورای ملی مقاومت دربارهٔ دعاوی آقای حسن ماسالی

اخیرا یکی از نشریات خارج از کشور (ایرانشهر ۲۶/اسفند/۶۲) خبر از انتشار اطلاعیه‌ای توسط آقای حسن ماسالی داده بود که گوئیا در تاریخ ۲۵/مهر/۱۳۶۲ عطف به اطلاعیه‌ی ۲۲/شهریور/۶۲ دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت نوشته شده است. آقای حسن ماسالی در اطلاعیه‌ی خود مسئول و برخی اعضای شورا را به باد ناسزا گرفته و با اعتراض به تصمیم اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیر ماه ۶۲ شورای ملی مقاومت (اعلام شده در اطلاعیه ۲۲/شهریور دبیرخانه‌ی شورا) مبنی بر پذیرش "تعلیق عضویت" گروه متبوع او و اینکه عضویت و شرکت مجدد آن در جلسات شورا منوط به موافقت و رأی مجدد اعضاء شناخته شده بود، مدعی گردیده است که چون برحسب آئین‌نامه‌ی داخلی شورا اخراج هر عضو بایستی "باتفاق آراء" منهای رأی عضو مربوطه" صورت گیرد، علیهذا "تا زمانیکه ما تصمیم به خروج نهایی نگرفته‌ایم شما نیاز به اتفاق آراء برای خروج ما از شورا دارید. بنابراین حتی (اگر) یکنفر از اعضای شورا مخالفت کرده باشد، شما نمی‌توانید حضور نماینده‌ی ما را در جلسات شورا به رأی‌گیری مجدد واگذار کنید. درباره‌ی مسئله‌ی رأی‌گیری مبنی بر اخراج سازمان ما، از نماینده‌ی حزب دمکرات در این باره سوال کردیم. آنها می‌گویند رأی به اخراج سازمان ما از شورا نداده‌اند. بنابراین محتوای اطلاعیه‌ی دبیرخانه‌ی شورا نشان‌دهنده‌ی متن و تفکری است که در درون شورا حاکم است."

از آنجا که تصمیم متخذه در اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیرماه ۶۲ باتفاق آراء صورت گرفته و حتی متن اطلاعیه‌ی ۲۲/شهریور/۱۳۶۲ دبیرخانه‌ی شورا نیز در حضور و با موافقت کلیه‌ی اعضاء — منجمله نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان ایران — تهیه شده بود، مسئول شورا مراتب را کتبا از نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در شورای ملی مقاومت سوال نمود.

آقای جلیل گادانی عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران و نماینده‌ی این حزب در شورای ملی مقاومت در جوابیه‌ی خود با اشاره به: "نوشته‌ی آقای حسن ماسالی در ایرانشهر ۲۶/اسفند/۶۲ که طی آن سعی بر آن داشته حزب ما و خلق کرد را حائل قرار داده و با دیگر اعضای شورا برخورد غیر اصولی آنچنانی کند، با توجه به سوابق و مدارک موجود اشعار میدارد:

"اساسا مساله‌ی اخراج" جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران "از طرف شورا عنوان نشده، بلکه خود کاک حسن ماسالی یکجانبه طی نامه‌ی مفصلی شرکت نکردن خویش در جلسات و تعلیق عضویت سازمان خود را در شورا مطرح نموده است.

بی‌گمان برخورد منطقی شورای ملی مقاومت را که پس از بررسی موضوع در اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیرماه ۱۳۶۲ بصورت اطلاعیه‌ای تحت عنوان "اطلاعیه‌ی توضیحی" در تاریخ ۲۲ شهریور تنظیم و در نشریه‌ی مجاهد شماره ۱۷۰ درج شده، از طرف نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان ایران نیز تائید گردیده است.

نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان ایران در خارج و شورای ملی مقاومت — جلیل گادانی"

دبیرخانه‌ی شورای ملی مقاومت
۶۳/۱/۱۸

دیدار لرد ویلیام مالوی با برادر مجاهد مسعود رجوی

بقیه از صفحه‌ی ۲

رولاند مویل، استانلی آرم و خانم جون لسنر در نشست ویژه‌ی مربوط به ایران

۸ — حمایت و شرکت گسترده‌ی برخی از مقامات عالیرتبه‌ی حزبی در تظاهرات ۱۹ بهمن در فوریه‌ی ۸۳ منجمله شرکت آقای اریک هفر رئیس حزب به نمایندگی از طرف حزب و ارسال پیام.

۹ — حمایت و شرکت در تظاهرات سالگرد ۳۰ خرداد سال ۶۲ (۲۰/۳/۸۳) جامع در محکومیت رژیم خمینی و حمایت از مبارزات مردم ایران به رهبری شورای ملی مقاومت و طرح صلح شورا در کنگره‌ی حزب.

۱۲ — ارسال پیامهای ویژه‌ی تسلیت به مناسبت دومین سالروز ۱۹ بهمن خطاب به برادر مجاهد مسعود رجوی توسط نیل کیناک رهبر جدید حزب، اریک هفر رئیس حزب، مورتیمر دبیرکل حزب، دینس هیلی وزیر امور خارجه‌ی کابینه سایه‌ی حزب، استانلی آرم وزیر انرژی

ارشی از هفتاد و یکمین کنفرانس بین‌المجالس در ژنو و ...

درگیریهای خاورمیانه طرف اصلی نیستند.

۱۵ — تاکید میکند که ادامه‌ی جنگ ایران و عراق و طولانی شدن و گسترش آن صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد.

۱۶ — از اینکه عراق اعلام کرده است که آماده‌ی باجرا در آوردن قطعنامه‌های سازمان ملل متحد است، استقبال میکند و از ایران نیز دعوت می‌نماید که بهمین شیوه عمل کند.

۱۷ — قطع این جنگ را که وارد چهارمین سال خود شده است و خسارات جدی در مناطق غیر نظامی بجای گذاشته و باعث خسارات جانی سنگینی نیز شده، خواستار است.

۱۸ — از دو کشور متخاصم دعوت میکند که برای حل منازعه‌شان به مذاکره روی آورند.

۱۹ — دعوت به یک آتش بس فوری و پایان بخشیدن به کلیه‌ی عملیات نظامی و همچنین عقب‌نشینی همه‌ی نیروها تا مرزهای شناخته شده‌ی بین‌المللی می‌نماید و این را بعنوان اولین مرحله در حل این منازعه از طرق صلح‌جویانه و طبق اصول قضائی و حقوق بین‌المللی می‌داند.

۲۰ — از قطعنامه‌ی ۵۴۰ (۱۹۸۳) شورای امنیت که در تاریخ ۳۱/اکتبر/۱۹۸۳ به تصویب رسید، حمایت نموده و با خوشوقتی ملاحظه میکند که عراق مفاد آنرا مورد قبول قرار داده و از ایران دعوت میکند که باین قطعنامه که بر حق آزادی کشتیرانی و بازرگانی در آبهای بین‌المللی تاکید میورزد، جواب مثبت دهد و از همه‌ی دول دعوت می‌کند که این حق را محترم شمرده و همچنین از طرفین متخاصم دعوت بعمل می‌آورد که فورا به خصومت‌های خود در منطقه‌ی خلیج و راههای آبی و قابل کشتیرانی و همچنین تاسیسات بندری و ترمینال‌ها و یا تاسیسات دریائی آن و همچنین کلیه‌ی بنادری که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، راه به دریا دارند، ممکن است باعث ادامه‌ی جنگ شود خودداری ورزند و از مجالس و دولت‌ها خواهشمند است که تمام کوشش‌های ممکن را برای تسهیل و اجرای قطعنامه‌ی حاضر بکارگیرند.

۲۲ — از همه‌ی دول خاورمیانه و دولت‌های دیگر درخواست میکند که به تعهداتشان براساس پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در مورد منع استفاده از گازهای خفه‌کننده، سمی و یا گازهای دیگر و طرق جنگ باکتریولوژیک عمل کنند. همچنین کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو در مورد رفتار و حفاظت از اسرای جنگی و آزادی بلاوقفه و بی‌قید و شرط اسرای غیرنظامی، قرارداد پاریس — ۱۹۲۸ — در مورد تقبیح جنگ، بیانیه‌ی ژنو در مورد حقوق کودکان و ممنوعیت فرستادن آنها به جبهه‌های جنگ و همچنین کلیه‌ی قراردادها و کنوانسیون‌های سازمان ملل در مورد حفاظت از غیر نظامیان و قطع حمله (بمباران) به شهرهای کوچک و بزرگ در زمان جنگ را رعایت کنند.

۲۳ — تولید، انبار و فروش هرگونه سلاح شیمیائی، باکتریولوژیک

پس از خروج نهایی گروه ما از شـورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق ایران ابتدا آقای جلیـل گادانی که نمایندگی دفتر حزب دموکرات کردسـتان در شـورای ملـی مقاومت را بر عهده داشت را وادار کردند که علیه من اطلاعیه‌ای صادر کند که در نشریه مجاهد شماره ۱۹۸ به چاپ رسـید. سپس او را ضمن کمک‌های مالی واداشـتند که از حزب دموکرات کردستان ایران انشعاب کند. ایشـان مدت‌ها علیه دکتر قاسملو در فرسـتنده‌های رادیویی لجن‌پراکنی می‌کرد. اما عاقبت از کارهای خود پشیمان شد.

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS
(GUILAN ET MAZANDARANE)
THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS (GILAN AND MAZANDARAN)

جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)

درباره روابط ما و شورای ملی مقاومت

سازمان ما در تیر ماه ۱۳۶۲ ، با انتشار اطلاعیه‌ای ، انتقادات اصولی خود را با متانت سیاسی درباره‌ی شورای ملی مقاومت مطرح کرده ، و دلایل عدم شرکت خود را در جلسات شورا ، بطور منطقی اعلام کرد.
به دنبال آن ، مسئول شورای ملی مقاومت و رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران ، بجای اتخاذ شیوه‌های انقلابی و پاسخ منطقی به مطالب مطروحه ، به توطئه‌گری مشغول شدند.
ابتدا به آقای مهدی خان بابا تهرانی ، مناسب‌ترین و شایسته‌ترین مشاور خود در این امور ، مراجعه کردند. او در شماره ۲۱ بتاریخ مرداد ماه ۶۲ ، در نشریه " پیام آزادی " مطلبی تحت عنوان " توضیح درباره یک رفتار " را علیه سازمان ما و نماینده ما در شورای ملی مقاومت انتشار داد.
پس از آن ، نشریه مجاهد شماره ۱۷۰ ، در شهریور ۶۲ اطلاعیه‌ای از طرف " دبیرخانه " شورای ملی مقاومت ، و مطلب توهین آمیزی از قول آقای مسعود رجوی، به شکل پرسش و پاسخ و به سبک نورالدین کیانوری ، منتشر کرد. و همچنین مطالبی را که قبلا" به گردانندگان " پیام آزادی " دیکته کرده بودند ، از طریق کلیشه در روزنامه مجاهد مجدا " به چاپ رساندند.
پس از این اقدامات نامه‌ای نیز به حزب دمکرات کردستان ایران و ... نوشتند و از آنان خواستند علیه سازمان ما موضع گیری کنند. ولی حزب دمکرات آنها را از دخالت در امور داخلی سایر سازمانها بر حذر داشت. عاقبت ، " برادران " به حربه دیگری که متاثر از فرهنگ سیاسی حزب توده و آخوندها است ، و به این فرهنگ و سبک کاری که به آن عادت کرده‌اند ، متوسل شدند: در جلسه شورا که در سپتامبر ۱۹۸۳ برگزار شد، آقای مسعود رجوی و نمایندگان سازمان مجاهدین خلق ایران ، " گزارش محرمانه‌ای " ارائه دادند و ادعا کردند که موضع گیری (اطلاعیه) سازمان و نماینده ما " مشکوک " است و بنا به ادعای ایشان گویا سازمان و نماینده ما با محافل وابسته به امپریالیسم ، همکاری و رابطه دارد.
این شایعه سازی بوسیله عناصری که در تبلیغات " در گوشی " مهارت دارند ، در محافل مختلف پخش شد. در این رابطه آقایان مهدی خان بابا تهرانی و بهمن نیرومند نیز وظیفه " سنگینی " بر عهده گرفتند.
ما بوسیله نماینده خود در شورای ملی مقاومت ، بارها آقای مسعود رجوی و برخی از اعضای شورای ملی مقاومت را از فحاشی ، لجن پراکنی ، شیوه‌های

ضد دمکراتیک، توطئه‌گری و فرستادن " چشم و گوش " به منازل و محافل اپوزیسیون مترقی و انقلابی، بر حذر داشته بودیم. ولی می بینیم که چنین هشدارهائی چندان موثر واقع نشده‌اند.

این آقایان، متانت انقلابی و برخورد منطقی دیگران را دلیل بر " ضعف و تسلیم " تلقی می کنند. همانطوریکه بارها اعلام کرده‌ایم، ما نیروی سیاسی سازمان یافته مهمی در پهنه اجتماعی به حساب نمی آئیم، ولی در مقابل سازمانهای " نامدار " که راه خطا و انحراف می روند، خواهیم ایستاد. و بر سر مسائل و مبانی فکری ـ سیاسی و اصول دمکراتیک اهل سازش نیستیم و پیگیرانه راه انقلابی و ترقیخواهی را دنبال می کنیم. و گویا همین نکته کسانی را که دنبال انحصار قدرت هستند و تمرین دیکتاتوری می کنند، ناراحت کرده است.

ما به آقای مسعود رجوی، جوان کم تجربه و نام جوئی که تمرین دیکتاتوری می کنند، اطمینان می دهیم که مردم ایران پشت همه دیکتاتورهای کوچک و بزرگ را به خاک می مالند. و به ایشان توصیه میکنیم که خصوصاً، تحت نام انقلابیون ایران، چنین هوسی نکنند. همچنین به آقای مسعود رجوی و " مهندسین مشاور " ایشان تذکر می دهیم که از تضعیف و پراکندگی جریانهای چپ و دمکراتیک انقلابی، چندان خوشحال نباشند و به سبک برخی مکاتب سیاسی " معروف " سعی نکنند که عوامل " نفوذی " و محافل " چپ " وابسته‌ای برای مانورها و زد و بندهای سیاسی خود بوجود آورند. به صلاح جنبش انقلابی و خودشان است که از مداخله در امور داخلی سایر سازمانها خودداری کرده، مناسبات صادقانه و صمیمانه‌ای (اگر استعدادش را دارند) با سایر جریانهای مترقی و انقلابی ایران فراهم آورند.

درباره سخنان توهین آمیز و منش آمرانه و خودپسندانه آقای رجوی نیز بایستی بگوئیم که در سازمان خودتان می توانید " معلم کبیر "، فرمانده عالی سیاسی ـ نظامی "، " رهبر مقاومت "، و القاب و عناوین دیگری نیز داشته باشید و مسائل خودتان را با " فرمان " حل کنید، ولی با دیگران، چنین توهمی نداشته باشید، و در گفتار و کردارتان دقت کنید.

ما امکانات مالی و ماشین تبلیغاتی شما را در اختیار نداریم، ولی برای روشن شدن اذهان مردم و نیروهای انقلابی، و برای نشان دادن بنیادهای اعتقادات سیاسی شما " رهبران "، در مقایسه با نظریات خودتان، اسناد سیاسی مربوط به شیوه تفکر و عملکرد خودمان را در رابطه با شورای ملی مقاومت، انتشار می‌دهیم تا مردم و نیروهای انقلابی به درستی قضاوت کنند، تا جعل و تحریف مسایل سیاسی دیگر از جانب شما ممکن نباشد.

درباره اطلاعیه توضیحی دبیرخانه شورای ملی مقاومت باختصار به اطلاع می رسانیم که طبق آئین نامه داخلی شورای ملی مقاومت، (بند شش اشعار میدارد: " اخراج اعضاء شورا باتفاق آراء شورا منهای رای عضو مربوطه صورت میگیرد. نحوه رسیدگی و ضوابط آن بعداً تعیین خواهد شد. ") تا زمانیکه ما تصمیم به خروج نهائی نگرفته‌ایم شما نیاز باتفاق آراء برای خروج ما از شورا دارید. بنابراین حتی یکنفر از اعضاء شورا مخالفت کرده باشد، شما نمی توانید حضور نماینده ما را در جلسات شورا، به رای گیری مجدد واگذار کنید. درباره مسئله رای گیری مبتنی به اخراج سازمان ما، از نماینده حزب دمکرات در این باره سوال کردیم. آنها می گویند رای به اخراج سازمان ما از شورا نداده‌اند. بنابراین محتوای اطلاعیه دبیرخانه شورا، نشان دهنده منش و تفکری است که در درون شورا حاکم است.

گرچه تازگی پی برده‌اید که مردم کردستان " تجزیه طلب " نیستند، و ناگهان فرمان " خودمختاری برای کردستان ایران " صادر کرده‌اید، و ممکن است بسیاری " تغییراتی " نیز در شکل کار شورا رضایت بدهید، ولی تا زمانیکه نیروهای ترقیخواه و لائیک جامعه به صورت قدرت سیاسی پر توانی برای مقابله با انحرافات کنونی جنبش، و روابط سیاسی ـ انقلابی آگاهانه‌ای بین نیروهای مبارز، و در رابطه با مردم بوجود نیامده است، و مادامی که مسائل اساسی سیاسی‌ای که به سرنوشت مردم و میهن ما ارتباط دارد با مانورهای روزمره تحریف و مسخ شده بیان می شوند، نهایتاً موجب فریب مردم، و شکست انقلاب خواهد شد. ما ـ هرچند که کوچک و ناتوان باشیم ـ در چنین " بازی سیاسی " شرکت نمی کنیم. ما تحقق مسائل اساسی، مثل دمکراسی، استقلال کشور، و منافع زحمتکشان را، با صدور " فرمان " امکان پذیر نمی دانیم، و این شیوه تفکر و سبک کار را به فرهنگ سیاسی ارتجاعی گذشته مربوط میدانیم و اینها از نظر ما مردود است.

به این ترتیب خروج نهائی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام میکنیم، و امیدواریم که با احساس مسئولیت بیشتری به مبارزه انقلابی ادامه دهیم.

جنبش دمکراتیک ـ انقلابی زحمتکشان
(گیلان و مازندران)
۲۵ مهر ۱۳۶۴

۱۸ شهریور ۵۱

رفقای عزیز

با درود فراوان - به پیوست اعلامیه و اطلاعیه ای برای شما ارسال می دارم.

چندی قبل نامه ای [redacted] از آقای دکتر کریم قصیم دریافت داشتم که با تایپ نوشته بود از طرف رفقای مسئول تهران". ولی اسم مستعار و یا (اسم) اصلی خودش را در نامه ذکر نکرده بود. چون یادداشتی برای او ارسال داشته بودم و یک رابط نیز از طرف ایشان آورده بود (نامه) فهمیدم که او نوشته است. همین نامه هائی که به اروپا و به کاک حسین درباره شخص من، و یا مسائل پشتکال، نوشته بود به تراوش فکری او آشنائی داشتم.

در هر حال مطالب رذیلانه ای نوشته بود که مراوداشت تا از این ببعد با فاجعه های سیاسی مثل او در یک تشکیلات سروکار نداشته باشم.

با درود - حسن ماسالی

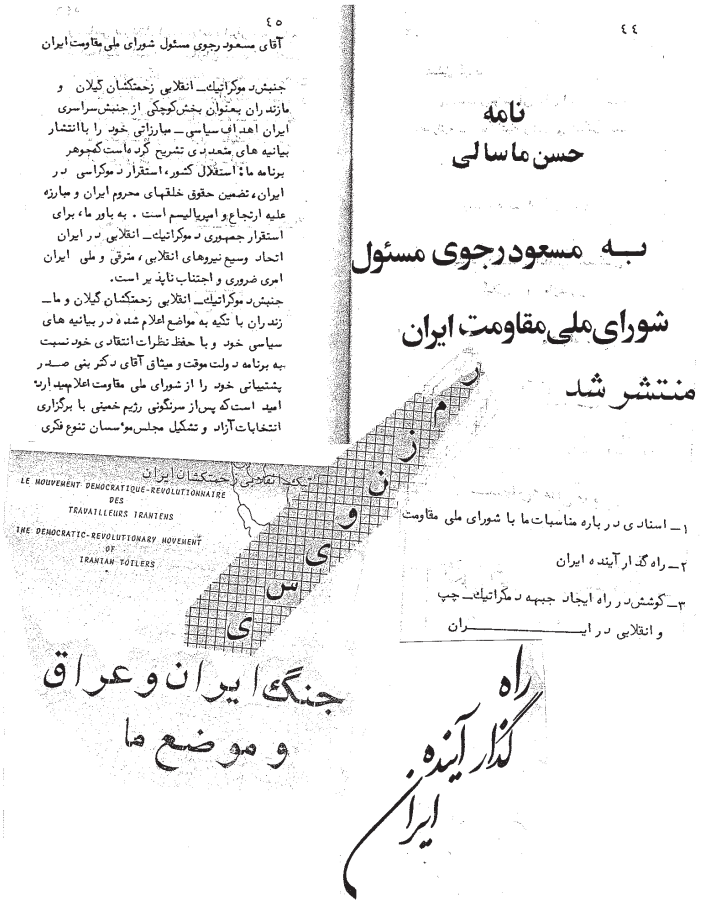

٤٤

نامه
حسن ماسالی

به مسعود رجوی مسئول
شورای ملی مقاومت ایران
منتشر شد

۱ــ اسنادی درباره مناسبات ما با شورای ملی مقاومت
۲ــ راه گذار آینده ایران
۳ــ کوشش در راه ایجاد جبهه دمکراتیک ــ چپ
و انقلابی در ایـــــــــــران

٤٥

آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران

جنبش دموکراتیک ــ انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران بعنوان بخش کوچکی از جنبش سراسری ایران اهداف سیاسی ــ مبارزاتی خود را با انتشار بیانیه های متعددی تشریح کرده است که جوهر برنامه ما: استقلال کشور، استقرار دموکراسی در ایران، تضمین حقوق خلقهای محروم ایران و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم است. به باور ما، برای استقرار جمهوری دموکراتیک ــ انقلابی در ایران اتحاد وسیع نیروهای انقلابی، مترقی و ملی ایران امری ضروری و اجتناب ناپذیر است.
جنبش دموکراتیک ــ انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران با تکیه به مواضع اعلام شده در بیانیه های سیاسی خود و با حفظ نظرات انتقادی خود نسبت به برنامه دولت موقت و میثاق آقای دکتر بنی صدر پشتیبانی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام میدارد. امید است که پس از سرنگونی رژیم خمینی با برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس مؤسسان تنوع فکری

جنبش دموکراتیک ــ انقلابی زحمتکشان ایران
LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE DES TRAVAILLEURS IRANIENS
THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT OF IRANIAN TOILERS

مرزهای
جنگ ایران و عراق
و موضع ما

راه
گذار آینده
ایران

تجربیات اقامت و مبارزه درکردستان ایران

به اتفاق تعدادی ازهمرزمان خود "جنبش دمکراتیک- انقلابی زحمتکشـان گیلان و مازندران" را در منطقه‌ی کردسـتان به وجود آوردیم. به دیگر سـخن، قریب سه سـال در کردسـتان ایران به مبـارزه و مقاومت ادامه دادیـم. در این مدت روابط صمیمانه‌ای با دکتر قاسـملو، و سایر رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، کومه له، شیخ عزالدین حسینی و برخی گروههای دیگر داشتم.

به اتفاق حزب دمکرات کردسـتان ایران به رهبری دکتر قاسملو و برخی محافل و شخصیت‌های سکولار- دموکرات، کوشش به عمل آوردیم که "شورای ملی مقاومت" به یک جبهه‌ی گسـترده و قدرتمند، متشـکل از نیروهای سـکولار– دمکرات تبدیل شود. متاسـفانه، پس از شهادت موسی خیابانی و ضرباتی که به سازمان مجاهدین خلق ایران در داخل کشور وارد شد، مسعود رجوی، سیاست "فرقه‌گرایانه و انحصار گرانـه‌ای " در پیش گرفت و اعضای شـورای ملی مقاومـت، یکی پس از دیگری آن را تـرک کردنـد. باید اضافه کنم که پس از اسـتقرار رژیم خمینـی، بخش بزرگی از "اپوزیسـیون ایران" به علت اشـتباهاتی که مرتکب شـده بودند، مواجه با بحران تئوریک - سیاسـی - تشکیلاتی گشـتند. متاسفانه رانده شـدگان این نیروها که به کردسـتان ایران پناه آورده بودند، حامل برخی ازخصائل فرهنگی نادرست همچون عدم سـلوک و توطئه گری نسـبت به همدیگر بودند. در مدت سـه سـالی که در کردستان ساکن بودم، شاهد درگیری مسلحانه بین مبارزین کرد (بین حزب دمکرات و کومه له)، و درگیری چریکهای فدایی خلق در منطقه‌ی " گاپیلون" در بهمن ۱۳۶۴ بودم.

لازم به یادآوری اسـت در مدت پنج سـال (۱۳۶۶ – ۱۳۶۱) شاهد بودم که چهار انشـعاب در سـازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) روی داد و در هر انشـعاب افـراد معینی، رقبای خود را تحت عنوان «مبارزه با اپورتونیسـم» اخراج می‌کردند: ابتدا «توکل» و «مهدی سـامع» هم‌پیمان می‌شوند و یکی از اعضای رهبری سازمان

را اخراج می‌کنند. پس از آن «توکل» و «بهرام»، «مدنی» و «حماد شیبانی» را اخراج می‌کنند... و چنین مناسبات توطئه‌گرانه‌ای همچنان ادامه داشته است.

همچنین شـــاهد بودم که مجاهدین از مناســـبات ایلیاتی و قبیله‌ای در کردستان استفاده کرده و آقای "جلیل گادانی" را تحریک کردند تا در حزب دمکرات انشعاب به وجود آورد و علیه دکترقاســـملو لجن‌پراکنی کند. افزون بر آن به طور روزمره، با خبر می‌شـــدیم که برخی عناصر قدرت‌طلب در درون ســـایر سازمان‌های موسوم به چپ، که خود را رهبر می‌نامیدند، با اعضای ناراضی و انتقادگر سازمان تحت نظارت خویش، به طریق مسلحانه، درگیر شده و آن‌ها را به قتل می‌رساندند.

شوربختانه، برخی از افراد را نیز بدون داشتن امکانات مالی و فنی، دروسط کوه و بیابان، رها می‌کردند. چند نفراز رانده شدگان سازمان‌های مختلف را در مقرکوچک خود پناه دادیم و به آن‌ها یاری رســـانده و شرایط پناهندگی آنان را در اروپا فراهم کردیم. به خاطراینکه به بعضی از این رانده شدگان، پناه داده بودیم، از طرف یکی از شـــاخه‌های ســـازمان چریک‌های فدایی خلق، برنامه ریزی کـــرده بودند که به ما حمله‌ی مســـلحانه کنند. خوشـــبختانه به ســـبب اینکه گروه ما در کنار دفتر سیاسی حزب دمکرات کردســـتان ایران مســـتقر بود و روابط صمیمانه‌ای با آن‌ها داشـــتیم، جرات نکردند، به ما تعرض کنند.

فرهنگ عدم سلوک و توطئه گری علیه‌ی همدیگر و انشعابات مختلف در درون اپوزیســـیون، موجب شـــد که رژیم خمینـــی، جنبش آزادیخواهانه‌ی مـــردم ایران را سرکوب و تا مرز ایران و عراق رانده و جنایات فجیعی در کردستان مرتکب شود.

رژیـــم جهالت – جنایت و فاشیســـتی خمینی، برای اینکه از "بازســـازی و تجدید ســـازماندهی" اپوزیســـیون ســـکولار - دموکرات ایران جلوگیری کند، برنامه‌ی ترور شـــخصیت‌های سیاســـی ارزنده‌ای همچون دکتر عبدالرحمن قاسملو و یارانش را در وین (اتریش)، دکتر صادق شرفکندی و یارانش دربرلین(آلمان) و دکتر برومند و دکتر شـــاپور بختیار را درپاریس(فرانســـه) به اجرا درآورد. شوربختانه رهبران دول آلمان و

فرانســه، انسان دوســتی و حقوق بشر را، فدای منافع اقتصادی خود کرده و روابط دیپلماتیک خود را با این رژیم جنایتکار، حفظ و ادامه دادند.

جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان ایران

LE MOUVEMENT DEMOCRATIQUE-REVOLUTIONNAIRE
DES
TRAVAILLEURS IRANIENS

THE DEMOCRATIC-REVOLUTIONARY MOVEMENT
OF
IRANIAN TOILERS

مهرماه ۱۳۶۵
سپتامبر ۱۹۸۶

هموطنان مبارز،

نیروهای سیاسی پیکارگر و مترقی ایران،

طبق آخرین اطلاعاتی که بدست‌آورده‌ایم، مقامات امنیتی عراق، کارت‌شناسائی سازمان ما را جعل و چاپ‌کرده دراختیار برخی از مزدوران خود قرار داده‌اند تا تحت‌پوشش‌نام سازمان، و اعتبار ما، فعالیت‌کنند.

ما همچنین مطلع شده‌ایم که آنها مهر، و کارت‌شناسائی و کاغذهای تشکیلاتی حزب‌دمکرات و کومه‌له را نیز جعل کرده‌اند و از آنها درداخل ایران و منطقه کردستان سوء استفاده‌می‌کنند.

مزدوران سازمان امنیت عراق می توانند ازاینطریق:

۱ـ آزادانه درمنطقه کردستان‌ایران و عراق حرکت‌کنندو اعتمادنیروهای مبارزعراقی و ایرانی را به خودجلب‌کرده، بنفع رژیم عراق بهره برداری کنند...

۲ـ مزدوران مزبور می توانند تحت‌"پوشش"سازمان های انقلابی ایران، درداخل ایران دراماکن عمومی، بمب‌گذاری کرده و دست‌به اعمال جنایتکارانه‌ای بزنند، و به این ترتیب، آرمانهای مبارزه‌جویانه مارا در میان مردم ایران خدشه دار سازند.

اطلاعاتی که تاکنون از منابع مختلف بدست‌آورده‌ایم، نشان می دهند که مقامات امنیتی عراق با استفاده از عناصر سست‌عنصر، و باهمکاری جریانهای ارتجاعی، دربمب‌گذاری خیابان ناصر خسرو، ترمینال جنوب‌شهران، میدان فردوسی و... دست‌داشته‌اند.

اطلاعات جمع آوری شده مبین آن هستند که "سردار جاف" و دارودسته ارتجاعی او ـ که از مزدوران سابق رژیم شاه بود، و درغارت‌و جنایات بیشماری شرکت‌داشت ـ هم اکنون از مزدوران فعال رژیم عراق برای بمب‌گذاری در اماکن عمومی، درایران می باشد.

ما ضمن ابراز انزجار شدید از این اعمال ارتجاعی مقامات امنیتی عراق و مزدوران آنها، به این وسیله اعلام می کنیم که کارت‌شناسائی سابق سازمان ما فاقد اعتبار می باشد، و اعضاء و طرفداران سازمان ما، برای تماس‌باسایر نیروهای ترقیخواه، از ابتکارهای دیگری استفاده خواهند کرد.

(بقیه درصفحه ۲)

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی زحمتکشان ایران

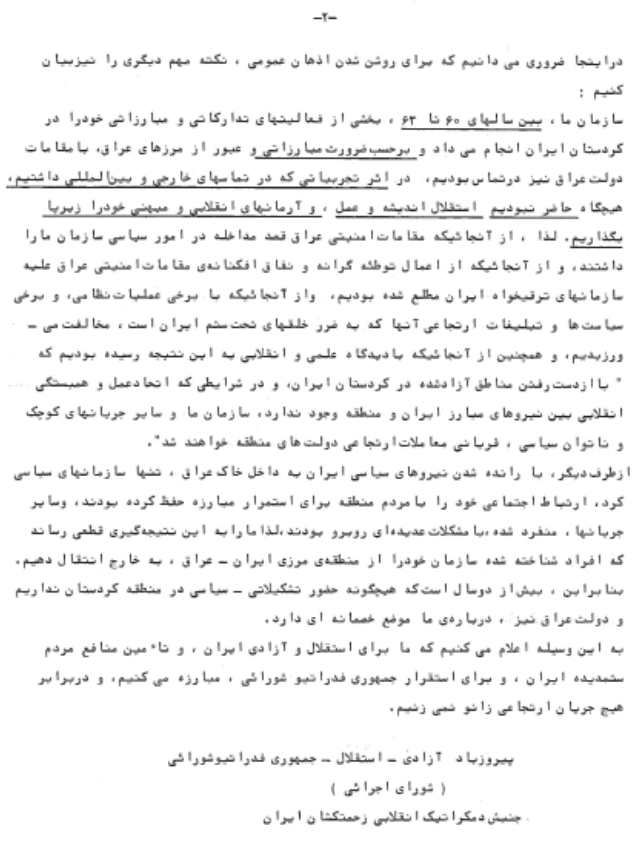

-۲-

در اینجا ضروری می دانیم که برای روشن شدن اذهان عمومی ، نکته مهم دیگری را نیزبیان کنیم :

سازمان ما ، بین سالهای ۶۰ تا ۶۳ ، بخشی از فعالیتهای تدارکاتی و مبارزاتی خودرا در کردستان ایران انجام می داد و برحسب ضرورت مبارزاتی و عبور از مرزهای عراق، با مقامات دولت عراق نیز درتماس بودیم، در اثر تجربیاتی که در تماسهای خارجی و بین المللی داشتیم، هیچگاه حاضر نبودیم استقلال اندیشه و عمل ، و آرمانهای انقلابی و میهنی خودرا زیرپا بگذاریم. لذا ، از آنجائیکه مقامات امنیتی عراق قصد مداخله در امور سیاسی سازمان مارا داشتند، و از آنجائیکه از اعمال توطئه گرانه و نفاق افکنانه‌ی مقامات امنیتی عراق علیه سازمانهای ترقیخواه ایران مطلع شده بودیم، واز آنجائیکه با برخی عملیات نظامی، و برخی سیاست‌ها و تبلیغات ارتجاعی آنها که به ضرر خلقهای تحت ستم ایران است ، مخالفت می - ورزیدیم، و همچنین از آنجائیکه با دیدگاه علمی و انقلابی به این نتیجه رسیده بودیم که " با ازدست رفتن مناطق آزادشده در کردستان ایران، و در شرایطی که اتحادعمل و همبستگی انقلابی بین نیروهای مبارز ایران و منطقه وجود ندارد، سازمان ما و سایر جریانهای کوچک و ناتوان سیاسی ، قربانی معاملات ارتجاعی دولت‌های منطقه خواهند شد".

ازطرف دیگر، با رانده شدن نیروهای سیاسی ایران به داخل خاک عراق ، تنها سازمانهای سیاسی کرد، ارتباط اجتماعی خود را با مردم منطقه برای استمرار مبارزه حفظ کرده بودند، وسایر جریانها ، منفرد شده ،با مشکلات عدیده‌ای روبرو بودند ،لذا مارا به این نتیجه‌گیری قطعی رساند که افراد شناخته شده سازمان خودرا از منطقه‌ی مرزی ایران - عراق ، به خارج انتقال دهیم. بنابراین ، بیش از دوسال است که هیچگونه حضور تشکیلاتی - سیاسی در منطقه کردستان نداریم و دولت عراق نیز ، درباره‌ی ما موضع خصمانه ای دارد.

به این وسیله اعلام می کنیم که ما برای استقلال و آزادی ایران ، و تامین منافع مردم ستمدیده ایران ، و برای استقرار جمهوری فدراتیو شوراتی ، مبارزه می کنیم، و دربرابر هیچ جریان ارتجاعی زانو نمی زنیم.

پیروزباد آزادی - استقلال - جمهوری فدراتیوشوراتی

(شورای اجرائی)

جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران

هنگام مبارزه در منطقه کردستان ایران ، گاه گاهی مجبور می‌شدیم برای عبور به اروپا از کشور عراق استفاده کنیم و در این ارتباط مواجه با مشکلات عدیده‌ای با مقامات امنیتی عراق می‌شدیم. به طور نمونه آنها نامه‌های رسمی و مهر گروه ما را مخفیانه جعل کرده و برای مقاصد خود استفاده می‌کردند که مورد اعتراض ما قرار گرفت.

پایان فعالیت در کردستان ایران

مدت‌ها تلاش کردیم که شاید با مشارکت حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو و همچنین با مشارکت ابوالحسن بنی‌صدر و برخی روشنفکران بتوانیم شـورای ملی مقاومت را به یک جنبش سراسری، دموکراتیک و سـازمان‌یافته تبدیل کنیم. اما فرقه‌گرایی مجاهدین و روابط ناسـالم درون شـورای ملی مقاومت مانع از این امر گردید. علاوه بر آن تجربیات تلخی نیز از سایر گروه‌های رانده شده ایرانی در کردستان ایران به دست آوردم که اسناد آن ضمیمه است.

لذا، مـا به عنوان یک گروه کوچک به تنهایی قـدرت مقابله با تمام ناهنجاری‌ها را نداشـتیم. تصمیم گرفتیم که انتقال همـه اعضای گروه خود را به مکان‌های امن فراهم سازیم و راهکارهای جدیدی در خارج از کشور برای استمرار مبارزه جستجو کنیم.